ظاهراً ترجمه مفتاح البکاء باشد

و
۹۲

ترک عربی

محمد صالح بن محمد

کتابخانه قدس

فارسی

اسم کتاب مفتاح البکا فارسی

مصنف

مؤلف

خطی نسخ ۱۵ سطری

چاپی

سال چاپ یا تحریر ۱۲۵۸ هق عدد اوراق ۲۷۰ برگ

جز کتب اخبار شماره

شمارهٔ عمومی ۸۹۹۸ شماره قبض

واقف حاج شیخ محمد حسن قائمی تاریخ وقف اردیبهشت ۱۳۴۱

طول ۲۱ عرض ۱۵ گنجه

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

حدیث من بکی وابکی علی الحسین وجبت له الجنة شاید
خداوند غفار از برکت آن بزرگوار از گناهان این عاصی
تبه روزگار درگذرد لهذا قدم جرأت پیش نهاده باوجود
اغتشاش بال وپریشانی احوال وقرض مالامال بعد از نهب
وقتل وغارت اموال بلدهٔ طیبهٔ کربلای معلی که در شهر ذی الحجة
الحرام سنه هزار ودویست وپنجاه وهشت هجری واقع شده برخی
از احادیث غریبه واشعار عربیه در این کتاب جمع آورده
وآنرا مسمی بمفتاح البکاء نموده وملتمس از برادران
دینی وایمانی آنکه هرگاه در هنگام مطالعه یا قرائت غلطی
یا سهوی در او ملاحظه فرمایند بقلم عفو آنرا اصلاح
نمایند ومؤاخذه ننمایند ودر حال حیات وبعد از ممات
این خادم واعظان وتعزیه داران جناب سید شهیدان
ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیه را از دعای خیر فراموش
نفرمایند وبنا بر خاطر سید الشهداء این عاصی بفاتحه یاد نمایند

بسم الله الرحمن الرحيم نحمدك يا من اعظم رزيّتنا
على السيد الجليل والامام النبيل والمعصوم القتيل
والمظلوم الجديل الذي ناغاه في المهد جبرئيل
وخدمه ميكائيل وبكت عليه الملائكة قبيلاً بعد
قبيل المجاهد لسبيل امام الثقلين مولانا ابي
عبد الله الحسين عليه السلام ونشكرك يا من سهّل علينا
سكرات الموت بمحبة آل الرسول واهون علينا

شدائد

این کتاب متعلق بمرحوم حاج شیخ محمدرضا قمی [illegible] بوده که
توسط پسرش حاج ع الحسین قمی وقف و تقدیم بکتابخانه
آستان قدس رضوی گردید عبدالحسین قمی ۲
١٣٤٠/١٢/١٧

شدائد الفوت بولاية ذرية البتول وابتلانا
حبيب حبيبك وابن صفيك الذي اكرمته بالشهادة
وشرفته بطيب الولادة الامام ابن الامام واخ
الامام وابي تسعة ائمة المنقطع الاوصال
والمطروح على الرمال شبيه الرسول من الراس
الى القدمين مولانا ابي عبد الله الحسين عليه السلام
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعلنا من

المحبين لعترة سيد المرسلين • والسفر الميامين من
آل طه وياسين • حجج الله على الخلق اجمعين • من
الأولين والآخرين • ولاة الامر وائمة الدين • الذين
اذهب الله عنهم الرجس فطهرهم تطهيرا • والشكر
لله الذي رزقنا البراءة من اعداء الدين • الذين
اتبعوا خطوات الشيطان • واولياء الكفر والطغيان •
وهدفوا محكمات الكتاب • ونسوا الله رب الارباب

والنبي

والنبي وساقي الكوثر في يوم الحساب • واكلوا الاكباد
وقتلوا سادات العلويين • وقطعوا فروع الشجرة الطيبة
الفاطمية • وسفكوا دماء اولاد الرسول • وسبوا بنات
فاطمة البتول • ايها المؤمنون اتنسون ما اصاب
العترة الطاهرة من الطائفة الطاغية • والجماعة
الباغية • حيث اظهروا لآل رسول العناد فذبحوا
اطفالهم • ونهبوا اموالهم • واراقوا دماءهم و

أحرقوا خباءهم وأضاعوا عيالهم وهتكوا حرمتهم

فويلاً لهم حين لم يكتفوا بما فعلوا من الظلم والفساد

فداروا رؤسهم في البلاد وجعلوا نساءهم منظراً

للعباد فتعساً لأولئك الأشقياء في يوم الحشر

الأكبر ويوم التناد فوا عجباه ماذا يقولون في ذلك

الزمان إذا خاصمهم النبي والوصي والبتول يا

لنوح والأحزان فغضب لغضبهم الملك الديان

وامرهم

وأمرهم بالنار وإلى أسفل النيران سبحان الله چه ستمها كه از طايفهٔ بني اميه

بخصوص زادهٔ معاويه عليه الهاويه باولاد طاهره رسول خدا رسيد وچه نخلهاي نورس كه يزيد پليد از بوستان مصطفوي بارهٔ جفا بريد وچه سرهاي درخشان كه از اولاد علي عمران بفرمودهٔ آن بي ايمان بشهرها وبيابانها گردانيدند وچه مستوران حجلهٔ كرامت وبانوان سراپردهٔ عصمت كه هتك حرمت ايشان كردند وايشانرا بر شتران برهنه نشانيده ودياربديار گردانيدند ومردم از وضيع وشريف در هر بلد ومكان بتماشاي ايشان مي آمد اي واي بر امتي كه ذريه پيغمبر خود را بقتل رسانيدند وحرمت او را در حق ايشان رعايت نكردند يا ويلها من امة اموية لم تخش خالقها وشر غدائها ايواي بر قوم بني اميه كه از خالق و پروردگار خود شرم نكردند واز عذاب روزي قيامت انديشه

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

نکردند و در ظلم و ستم اولاد مصطفی کوشیدند • مَاذَا یَقُولُ
الظَّالِمُونَ وَقَدْ • اَتَتْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ بِشَکَاتِهَا • چه عذر خواهند
آورد ظلم کنندگان بر اولاد رسول خدا در وقتیکه خاتون
محشر در عرصهٔ قیامت قدم بصحرای محشر گذارد و بشکایت لب
گشاید • فَیُقَالُوا اَغَضُّوا کَیْ تَجُوزَ وَخَلْفَهَا • تِلْکَ الْمَلَائِکَةُ
تَقْتَفِی خُطُوَاتِهَا • پس در آن روز گفته خواهد شد که ای اهل
محشر دیده بر هم گذارید تا فاطمهٔ زهرا بگذرد و در عقب
آن معصومهٔ دو جهان ملائکه فراوان باشند و قدم
بر قدم آنحضرت نهند • وَالْکُلُّ طَاطَا رَأْسَهَا لِمَقَامِهَا •
وَالنَّاسُ جَمِیعًا اَخْمَدَتْ اَصْوَاتَهَا • و همهٔ اهل محشر بجهة
مقام و منزلت فاطمه سرها بر اندازند و همهٔ اهل موقف
صداهای ایشان خاموش شود • تَخْفِی السُّؤَالَ عَنِ
الْحُسَیْنِ حَبِیبِهَا • وَقَتِیلِهَا فَتُرْبُهُ فِی عَرَصَاتِهَا • پس آن
معصومهٔ دو جهان از حسین حبیب و شهید خود سؤال

نماید

نماید پس فرزند خود را در عرصهٔ قیامت ملاحظه کند
مِنْ غَیْرِ رَأْسٍ وَاقِفًا فَنَادَانْ • تَتَقَطَّعُ الْاَکْبَادُ
مِنْ اَصْوَاتِهَا • فرزند خود را ببیند که بی سر ایستاده باشد
چنان صیحه زند و ناله از دل برکشد که نزدیک شود
که از اثر او جگرها پاره پاره شود • وَبِکَفِّهَا ثَوْبُ الْحُسَیْنِ
مُلَطَّخٌ • بِدِمَائِهِ تَحْمِیهِ کُرُبَاتِهَا و در دست آن
معصومه جامهٔ پر از خون حسین باشد و اندوههای او را
زیاد کند • فَتَضِجُّ اَمْلَاکُ السَّمَاءِ لِرَبِّهَا • وَالْخَلْقُ تَبْکِی
رَبَّکَ لِهِدَاتِهَا • پس ملائکه آسمان بدرگاه حق تعالی بتضرع
در آیند و خلایق بجهة ترحم بر راه نماینده گان خود گریان
شوند • بدانکه ظلم و ستم که از اولاد بنی امیه و بنی عباس
بر سلسلهٔ طیبهٔ نبویه واقع شد پر واضح است که اگر در روز
سقیفهٔ بنی ساعده پیشوایان ضلالت غصب خلافت از
خلیفهٔ حق و وصی مطلق نمیکردند فتح ابواب ظلم و جور و ستم

نمیشد واین همه جور وجفا بر آل رسول روی نمیداد واگر
فدك را در آن روز از فاطمهٔ زهراء نمیگرفتند حرمت آنحضرت
در میان نمیرفت وکسی صن بعد دست ظلم باین سلسله
دراز نمیکرد وفرق امیر مؤمنان بر تیغ ابن ملجم مرادی
شکافته نمیشد وامام حسن مجتبی زهر الم نمی چشانیدند و
مظلوم کربلا را در اندشت پر بلا شهید نمیکردند وزنان او را
باسیری واموال او بغارت نمیرفت وحرمت رسول خدا
بر باد داده نمیشد • تَاللهِ مَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ سِوَى الْأُولَى •
قَدِمُوا عَلَى الْهَادِي عَتَوْا وَاسْتَكْبَرُوا • قسم بخدا که بقتل
نرسانیدند حسین ع را مگر آنها که پیش از این بر هادی راه دین
علی بن ابیطالب امیر المؤمنین سرکشی کردند واستکبار ورزیدند
هُمْ أَسَّسُوا فَبَنَتْ بَنُو حَرْبٍ وَقَدْ • هَدَمُوا الرَّشَادَ
وَلِلضَّلَالَةِ عَمَّرُوا • ایشان بنیان ظلم آل رسول بنا کذاشتند
واولاد شیطان وزنا متابعت ایشان کردند وارکان هدایت را

منهم

منهدم ساختند وبر تعمیر ضلالت پرداختند • وَمَا قُتِلَ
السِّبْطُ الشَّهِيدُ ابْنُ فَاطِمَةٍ • لَعَمْرُكَ إِلَّا يَوْمَ رُدَّتْ شُهُودُهَا
وقسم بجان تو که کشته نکردید فرزند فاطمه شهید کربلا
مگر روزیکه شهود فاطمه را رد کردند که روز غصب فدك
بوده باشد • أَيَنْتَحِلُونَ الدِّينَ دِينَ مُحَمَّدٍ • وَإِنَّهُمْ
لَعَمْرُ اللهِ إِلَّا يَهُودُهَا • آیا این قوم دین بر خود می بندند
دین محمد را قسم بخدا که نیستند این جماعت مگر یهود
این امت بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
نَحْمَدُكَ يَا مَنْ أَجَلَّ مُصِيبَتَنَا بِمُصِيبَةِ خَلِيلِهِ وَابْنِ
خَلِيلِهِ وَقَتِيلِهِ وَابْنِ قَتِيلِهِ • حمد میکنم ترا ای خدا
وند یکه عظیم گردانیدی مصیبت ما را بمصیبت خلیل
خود وفرزند خلیل خود وکشته در راه خود وفرزند
کشتهٔ در راه خود • وَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِهِ وَوَلَدِهِ وَ
قَبِيلِهِ • وجهاد کنندهٔ در راه خدا بجان خود واولاد

خود و قبیله خود • الذی قبض علی اشرف ما تبض
علیه الربانیون • ومضی علی افضل ما مضی علیه
الاحدیون والبدریون • انکه خدا قبض روح اورا
نمود بشریفترین طریقی که در لوح تقدیر برای ربانیین
نوشتند وگذشت بر بهترین وجهی که بر او شهداء
احد و بدر گذشتند • الذی تشعرت لدمه اظلة
العرش • وبکت علیه ما فی السطح والفرش • انکه
بلرزید از ریختن خون شریف او عرش برین و گریستن
بر او اهل آسمان و اهل زمین • این السادة النقباء و
خامس اصحاب العباء مولانا ابی عبد الله فرزند آقایان
نجباء و پنجم آل عبا آقای ما ابی عبد الله • و نقدسك
اللهم یا من اجل رزیتنا علی من سفك دمه •
واسر بناته وحرمه • و تنزیه میکنم ترا ای خداوند که عظیم
ساختی مصیبت ما را بر کسیکه ریخته شد خون او و اسیر

کرده

کرده شد دختران او و حرم محترم او • ونحر نحره وخسف
صدره • و بریده شد گلوی مبارك او و شکسته شد
استخوانهای سینه و پهلوی او • واستبیح حریمه و
ذبح فطیمه • و مباح شد اسیری حریم او و کشته شد
طفل فطیم او • وسبی اهله وانتهب رحله • غارت
کرده شد اهل او و نهب کرده شد رحل او • الغریب من
الاوطان • والبعید من الاخوان • غریب از وطن و دیار
و دور از خویش و تبار • والشهید للهفان والمجدل
علی الرمضاء وهو للحق امین وللخلق امان • شهید
غمدیده و بر ریگ گرم تفسیده و حال آنکه از جانب خدا
امین بود و برای خلق امان بود • ابن اشراف النجباء •
سیدنا ابی عبد الله فرزند پاکان و نجیبان آقای ما
ابی عبد الله • ونحمدك اللهم یا من اثقل بلیتنا
علی ما فاضت علیه عبرات الوری • و ثنا میکنم ترا

اى خداوى كه كرداندى ثواب بليه ما بر كسيكه ريخت
در مصيبت او اشكها • وَكَمْ تَشَكَّىٰ عَلَيْهِ زَفَرَاتٌ
مِنْ دُونَ السِّدْرَةِ اِلَى الثَّرىٰ • وساكن نكرديد براو
نالهاى آسمانها و زمينها • اَلَّذِى اُحْتُزَّ رَأْسُهُ مِنْ
جَسَدِهِ • انكه سر مباركش را از بدنش بريدند • وَ
اُنْقَطِعَ مِنْ نِسْوَانِهِ وَوَلَدِهِ • واو را از زنان و
اولادش جدا ساختند • مَسْلُوبَ الثِّيَابِ مُعَفَّرًا
بِالتُّرَابِ • بدن شريف او را برهنه نمودند و جبين
مباركش را برخاك ماليدند • اَلَّذِى صُرِعَ بِمَصْرَعِهِ
الْاِسْلَامِ • وَتَعَطَّلَتْ لِقَتْلِهِ الْحُدُودُ وَالْاَحْكَامُ •
انكه افتاد با افتادن او اسلام و معطل ماند از قتل
او حدود و احكام • وَاُظْلِمَتِ الْاَيَّامُ وَانْكَسَفَتِ الشَّمْسُ
وَخُسِفَتِ الْقَمَرُ • وَاحْتُبِسَ الْغَيْثُ وَالْمَطَرُ • وتاريك
كرديد ايام و روزكار و افتاب منكسف و ماه منخسف

فرسودند [٢]

كرديد

٨

كرديد و حبس شد رحمت و باران • وَاهْتَزَّ الْعَرْشُ
وَالسَّمَاءُ • وَاقْشَعَرَّتِ الْاَرْضُ وَالْبَطْحَاءُ • و بلرزيد
عرش و آسمان و زلزله افتاد در زمين و مدينه
سيد عالميان • وَفُجِعَ بِهِ الرَّسُولُ • وَاُزْعِجَتِ الْبَتُولُ •
انكه در مصيبت او بدرد آمد دل رسول و آرام رفت از
زهراى بتول • اِبْنِ الْمَيَامِينَ السُّعَدَاءِ مَوْلَانَا اَبِى عَبْدِ
اللهِ • فرزند ارجمند خاصان دركاه اله آقاى ما ابى
عبدالله • فَصَلِّ اللّٰهُمَّ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ ذُرِّيَّتِهِ الطَّاهِرَةِ
وَالْاَنْجُمِ الْبَاهِرَةِ • پس درود بفرست خدايا براو و
بر ذريه طيبين و بر آن ستاره كان درخشان دين
وَعَلَى الْاَرْوَاحِ الْقَادِسَةِ الَّذِى بَذَلُوا مُهَجَهُمْ
عَلَيْهِ • وَسَفَكُوا دِمَاءَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ • و درود فرست
بر آن نفوس پاك و پاكيزه كه فدا كردند جان خود را و
ريختند خون خود را در پيش روى انجناب برخاك

وَعَلَى العارِفِينَ مِنْ اَصْحابِهِ وَاَحِبّائِهِ اَلَّذِينَ تَرَكُوا
الاِخْوانَ وَالاَولادَ فِي مَحَبَّتِهِ • ودرود فرست
بر صاحبان معرفت از شیعیان و دوستان او که
ترک کردند برادران و یاران و خویشان را در راه
محبّت او • وَتَغَرَّبُوا عَنِ الاَوطانِ وَالبِلادِ لِمَوَدَّتِهِ •
و ترک یار و وطن خود نمودند در دوستی او • وَصَلِّ
عَلَى المَلائِكَةِ الَّذِينَ يَضِجُّونَ عَلَيْهِ وَيَبْكُونَ وَ
فِي نَواحِي كَرْبَلائِهِ لَيَشْهَقُونَ • و درود فرست بر
آن ملائکه که بر او گریه و ناله می کنند و در اطراف کربلا
در مصیبت او صیحه میزنند • وَحَوْلَ قَبْرِهِ
حائِمُونَ • وَفِي جِوارِهِ مُعْتَكِفُونَ • وَلِزُوّارِهِ مُسْتَغْفِرُونَ •
و در دور قبر او حاضر کرده اند و در جوار او اعتکاف
و عبادت نموده اند و از برای زوّار او استغفار می کنند
وَالعَنِ الفَراعِنَةَ الَّذِينَ حَزُّوا رَأْسَهُ • وَاَطْفَؤُوا

تبراسه

نِبْراسَهُ • و لعنت بر آن کافران که بریدند آن سر نازنین را
و خاموش کردند چراغ دین مبین را • وَنَكَتُوا
بِالقَضِيبِ ثَنایاهُ المُطَهَّرَةَ • وَاَبْرَزُوا مِنْ خِیامِ
التَّقْدِيسِ بَناتِهِ المُخَدَّرَةَ • و شکستند بچوب دندانهای
مطهّر او را و بیرون آوردند از سرادقات عصمت دختران
مخدّره او را • ای عزیزان مصیبت حضرت امام حسین ع
اگرچه از اعظم مصایب و نوایب است مصیبتی است
که هیچ گوشی نشنیده در اسلام بلکه در سایر ملل مثل
آن بوقوع نرسیده لکن مخفی نماند که بسبب شهادت
آنحضرت چه بندگان بسیار بکرامات و ثواب بی
نهایات و رفیع ترین درجات رسیدند • و چندین
هزار گناهکار ببرکت گریستن بر آن بزرگوار مستحق
رحمت خداوند غفار گردیده اند • و چندین هزار
مریض در دار الشفای روضه او بوسیله خوردن تربت
او شفا یافته اند • و گروه بسیار از مجرمان تیره روزگار

بسبب زیارت آنحضرت بفلاح و رستکاری و سعادت
ابدی رسیده اند• وجماعت بیشمار از ذکر مصایب
آنحضرت وگریانیدن مستمعین بهرمند از الطاف
الهی شده اند و اشخاص بسیاری از انشاء مراثی
مستحق ثواب اخروی و نعمتهای دنیوی گردیده اند
الحال می بینی چندین هزار گروه بیشمار از برکت آنحضرت
بفیوضات بی نهایت رسیده اند و میرسند• لِغَیْرِ مُصَابِ
السِّبْطِ دَمْعُكَ ضَایِعٌ• وَلَمْ تَحْظَ بِالحَظِّ الَّذِی أَنْتَ
طَامِعٌ• غیر از مصیبت امام حسین در هر مصیبت که گریه
کنی اشك تو ضایع و بی فایده است و آنچه طمع داری
برای تو حاصل نخواهد گشت• وَلَا أَنْتَ فِیمَا تَدَّعِیهِ
مِنَ الوَلَاءِ• إِذَا لَمْ تُذِبْ مِنْ لَوْعَةِ الحُزْنِ سَامِعٌ•
وچنانچه ناله محزون تو دل شنوندگان را مجروح ننمود
در آنچه دعوی میکنی از محبت اهل بیت صادق نخواهی
بود• فَكُلُّ مُصَابٍ دُونَ رُزْءِ ابْنِ فَاطِمَةَ• حَقِیرٌ وَ

رُزْءُ

رُزْءُ السِّبْطِ وَاللهِ فَاجِعٌ• هر مصیبتی در جنب مصیبت
فرزند فاطمه سهل و آسان است و بخدا قسم که از غم
او دلها کباب و بریان است• فَدَعْنِی فَذَوْبِی وَالبُكَاءَ
فَإِنَّنِی• أَرَى لَكَ خِلِّيًا لَمْ تَرُعْكَ الفَوَاجِعُ• پس مرا وا
گذار و کار بمن مدار من بدانم و گریه خودم زیرا که ترا
خالی از درد می بینم و از آن مصیبتها بتو نرسید آنچه بمن
رسید• لِأَيِّ مُصَابٍ أَمْ لِأَيِّ رَزِيَّةٍ• تُصَابُ لَهَا
دُونَ الحُسَیْنِ المَدَامِعُ• از برای کدام مصیبت بجز
مصیبت امام حسین لایق است که ریخته گردد سرشکها
یا برای چه محنت بغیر از محنت او سزاوار است که جاری
شود اشکها• یَبِیتُ حُسَیْنٌ سَاهِرَ الطَّرْفِ خَائِفًا
وَطَرْفُكَ رَیَّانٌ مِنَ النَّوْمِ هَاجِعٌ• امام حسین شب را
بروز می آورد و خواب نمیکند از ظلم این قوم بی قباحت
و چشم تو در خواب راحت است• وَجِسْمُ حُسَیْنٍ بِالدِّمَاءِ
مُرَمَّلٌ• وَجِسْمُكَ فِی ثَوْبٍ مِنَ الخَزِّ دَارِعٌ• بدن آقای

تو امام حسین بر ریك بیابان افتاده وبخون خود غلطیده
وبدن تو جامهٔ خون پوشیده باشد • فیا عین ابکی
للحسین وما جری • علیه وما جرت علیه الخدائع •
ای چشم گریه کن برای امام حسین ومصایب او وگریه
کن برای حیلها وخدعهائی که کردند با او • ولیس
لنا الا الحسین بن فاطمة • امام وان الدین والحق
ضایع • چگونه گریه نکنیم وحال آنکه نیست ما را پیشوائی
جز حسین که کشتهٔ کافر جفا است واز قتل او دین
وحق ضایع وفاسد است • کانی بشمر جالس فوق
صدره • لراس الحسین بالمهند قاطع • گویا می‌بینم
که شمر ملعون سفاك بی باك بر آن سینهٔ پاك بالا
رفته وسر او را بشمشیر هندی از بدن جدا کردانیده
واعلی سنان راسه وسنانه • ونور حسین
السبط کالبدر لامع • وبلند کرد سنان بن انس لعین
سر آنجناب را بر سر نیزه ونور از روی انور او مانند

ماه شب چهارده تابان بود • فیا لك من یوم عظیم
مصابه • عجیب امور للشواهق ضارع • واحسرتاه
از روزیکه مصیبت آنروز بزرك بود وامور عجیبه در
آنروز روی داد که کوه از آن بناله آمده بود • وفیه
حسین بالدماء مرمل • وفیه یزید بالمسرة رائع •
آنروزیکه حسین در صحرا در خاك وخون غلطیده بود
ویزید پسر ابو سفیان بنهایت فرحناك وخوشحال
کردیده بود • وزواره عود وخمر وقینة • وزوار
مولای الحسین خوامع • در آنروز زیارت کنندگان
یزید عود وشراب ومطربان بودند وزیارت کنندگان
آقای من امام حسین وحشیان ودرندگان بودند
وطفل یزید بالمهود ممهد • وطفل حسین با
لمنیة راضع • در آنروز کودك یزید در گهوارهٔ زرین
باستراحت خوابیده بود وطفل امام حسین شیر از
دم تیر میمکید وشربت مرك می چشید • واطلال اولاد

أولادِ الدّعيِّ عوامِرٌ • وأطلالُ أولادِ النّبيِّ بلاقعٌ •
منزلهاي اولاد زناكاران معمور و آبادان بود و
منزلهاي فرزندان رسول خدا خراب و ويران بود
وآلُ زيادٍ بالقصورِ أعزّةٌ • وآلُ رسولِ اللهِ فيها
ضوارِعٌ • آل زياد در آنروز در سراپردها در كمال
عزت نشسته بودند و اهل بيت طاهرهٔ رسول خدا در
آنروز بنخل ماتم نشسته و از هر جهت دل شكسته بودند
ولم أنسَ زينَ العابدينَ مكبّلاً • وخصّمَ له بالضربِ
والسبِّ واجعٌ • فراموش نميكنم كه در آنروز زين العابدين
بيمار و رنجور محبوس و مقيد شده بود و دشمنان
دل او را بزدن و سخن ناخوش گفتن بدرد آورده بودند
فكلُّ مُصابٍ هانَ دونَ مُصابِهِم • وكلُّ بلاءٍ
دونَهُ متواضِعٌ • پس مصيبت ايشان با هر مصيبتي كه
سنجيده شود بزرگ و جليل است و هر بلايي در نزد
بليهٔ ايشان حقير و قليل است • لحا اللهُ طرفاً لا

تسحّ و

نسخه: خوار و ذليل بودند

تسحّ دموعُها بقانٍ فما دمعٌ على السبطِ ضايعٌ • كور
باد چشمي كه اشك خونين در عزاي امام حسين نبارد
و گريه بر سبط پيغمبر ضايع نميشود
بسم الله الرحمن الرحيم • نحمدك يا من أعظمَ
أجورنا وأجوركم بمصيبةِ ابنِ المصطفى والمرتضى
وابنِ فاطمةَ الزهراءِ • حمد ميكنم خداوندي را كه عظيم
گردانيد ثواب ما و شما را در مصيبت فرزند مصطفى
و مرتضى و پسر فاطمهٔ زهرا • السلامُ على من باعَ
نفسَهُ • واشترى عبيدَهُ ورعيّتَهُ لينجّيهم من النارِ •
سلام بر كسيكه فروخت جان مبارك خود را و خريداري
نمود بندگان او و رعاياي خود را تا آنكه نجات دهد
ايشانرا از آتش جهنم • فبدّلوا شكرَ نعمتِه بقتلِه •
پس بدل كردند ايشان شكر نعمت آن بزرگوار را
بكشتن آنجناب • فجذّوا رأسَهُ وقتلوا أولادَهُ و
أنصارَهُ • ونهبوا أموالَهُ وهتكوا حرمتَهُ • وأسروا

عياله واطفاله پس سر مبارك انجناب را بريدند
واولاد وانصار او را كشتند ومال واموال او را
غارت نمودند وحرمت او را ضايع كردند وعيال
واطفال او را اسير نمودند السلام على من لو كان
معك بالطفوف لوقاك بنفسه حد السيوف
وبذل حشاشته دونك للحتوف سلام بر كسى
كه با تو بود در زمين كربلا ومحافظت مينمود تو را
بجان خود از شمشير دشمنان وبذل ميكرد جان خود را
براي تو وياران تو السلام على من عارف بحرمتك
ومخلص في ولايتك سلام بر كسيكه عارف بحرمت
تو باشد وخالص از نقص وعيب در محبت تو باشد
السلام على من قلبه بمصابك مقروح ودمعه
عند ذكرك مسفوح سلام باد بر كسيكه دل او
در مصيبت تو مجروح ونالان است واشك او در وقت
ذكر تو جاري وريزان است السلام على المفجوع

الحزين

الحزين والواله المستكين في محبة سبط خاتم النبيين
سلام بر مصيبت رسيده غمكين وواله حيران خاك
نشين در محبت فرزند خاتم النبيين الذي هو خامس
الخمسة من اهل العباء الانجبين الراضي بقضاء
الله تعالى وحكمه بلا مين المسمى من الاله بالحسين
انجناب كسيكه اوست خامس پنجمين آل عباء النجباء
انكسيكه اين صفت دارد راضي است بقضاي حق تعالى
وحكم او بدون شك وريب انجناب كسى است كه ناميده
شده است از جانب خداوند عالم باسم مبارك او حسين ع
فداك روحنا وجسدنا ومالنا وولدنا فداي تو
باد روح ما ومال ما وفرزند ما يا ابن السادة الميامين
يا ابن الكبراء الانجبين اي فرزند سادات مكرمين
واي فرزند بزركان دين مبين يا ابن البدور المنيرة
يا ابن الانجم الزاهرة والاعلام الباهرة اي فرزند
ماههاي تابان اي فرزند ستارهاي درخشان وعلامتها

نمایان يا بن الصراط المستقيم يا بن النبأ العظيم يا بن
من هو في أم الكتاب لدينا لعلي حكيم ايفرزند صراط
مستقيم ايفرزند نبأ عظيم ايفرزند كسيكه او در ام
الكتاب نزد ما علي است وحكيم يا بن الدلائل الظا
هرات والبراهين الباهرات يا بن طه والمحكمات
يا بن ياسين والذاريات يا بن الطور والعاديات
ايفرزند دلايل ظاهره ايفرزند براهين باهره ايفرزند
طه ومحكمات ايفرزند ياسين وذاريات ايفرزند
طور وعاديات يا بن من دنى فتدلى فكان قاب
قوسين او ادنى دنوا واقترابا ايفرزند كسيكه
نزديك شد بخدا وتقرب بهم رسانيد پس بانجا رسيد
كه قريب باو باندازه دو كمان يا نزديكتر گرديد فلئن
اخرتنا الدهور وعاقنا عن نصرك المقدور پس
اگر روزگار پس انداخت ما را وقدرت بر ياري تو بهم
نرسانيديم ولم نكن لمن حاربك محاربين ولمن

نصب

نصب لك العداوة مناصبين وجنگ نكرديم با جنگ
كنندگان تو وتلافي نكرديم با دشمنان تو فلأندبنك
صباحا ومساء ولأبكين لك بدل الدموع دما
حسرة عليك وتأسفا على ما دهاك پس هر اينه
ندبه ونوحه ميكنيم بر تو هر صبح وشام وجاري ميسازيم
براي تو در عوض اشك خون على الدوام براي حسرت
بر تو وبجهة غمي كه بر ما رو كرد در مصيبت تو حتى نموت
دونك الكف حسرة بلوعة المصاب وغصة الاكتئاب
تا انكه بميريم براي تو هزار بار از سوزش اين مصيبت
واز غم اين اندوه پر حسرت نظم چه ماتم است كه در شش
بند ايجاد است جهان سراسر از اين غم مصيبت آباد است
همين نه اهل زمين در غمش فغان دارند غم آن بود كه
برايش در آسمان دارند بسم الله
الرحمن الرحيم الحمد لله الذي زين مجالسنا بعزاء
من اكرمه بالشهادة وحباه بالسعادة واجتباه

بِطِيبِ الوِلادَةِ سَيِّدِنا وَمَولانا اَبِي عَبدِاللهِ
ثناء وستايش براي خداوند يست كه زينت داد
مجلسهاي ما را بعزاء آنكسيكه كرامي داشت اورا
بمرتبهٔ شهادت وعطا كرد اورا سعادت وبركزيد
اورا بپاكيزكي ولادت سيّد ما واقاي ما ابي عبد الله
فَاَعذَرَ فِي الدُّعاءِ وَمَنَحَ النُّصحَ وَبَذَلَ مُهجَتَهُ
فِي اللهِ لِيَستَنقِذَ عِبادَهُ مِنَ الجَهالَةِ وَحَيرَةِ
الضَّلالَةِ پس مبالغه نمود در هدايت وبذل نمود
جان كرامي خود را در ارشاد ودلالت تا شايد
كه برآورد بندكان او را از ظلمت جهالت وحيرت
ضلالت وَقَد تَوازَرَ عَلَيهِ مَن غَرَّتهُ الدُّنيا
وَباعَ حَظَّهُ بِالاَرذَلِ الاَدنىٰ پس اجتماع كردند
بر قتل انحضرت كسانيكه فريب داد ايشانرا دنيا
واز دست دادند نصيب خود را بقيمت ادني پست
وَشَرىٰ آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الاَوكَسِ وَتَرَدّىٰ فِي هَواهُ
وَتَغَطرَسَ

اهل الشقا كما قال

وَتَغَطرَسَ وفروختند اخرت خود را بقيمت انجس
وفرو رفتند در تيه هوا وهوس وچيزيكه فهميدند
بجا نصافي بود وبس وَاَسخَطَ اللهَ وَنَبِيَّهُ وَاَطاعَ
عِبادَهُ وبغضب اوردند خداوند قهار ورسول
مختار را واطاعت كردند كفار واشرار ومنافقان
جبّار وَحَمَلَ الاَوزارِ المُستَوجِبِينَ النّارَ و
پيروي نمودند جاهلان ارذل واوزار كه مستحقين
نار بودند فَجاهَدَهُم فِيهِ صابِرًا مُحتَسِبًا حَتّىٰ
سُفِكَ دَمُهُ وَسُبِيَ بَناتُهُ وَحَرَمُهُ پس جهاد
كردان بزركوار با ايشان در راه خداوند عالميان و
صبر نمود با ميداجي تا اينكه ريخته شد خون او و
اسير شدند دختران وزنان او فقامَ ناعِيهِ عِندَ
قَبرِ جَدِّهِ الرَّسُولِ فَنَعاهُ بِالدَّمعِ الهَطُولِ پس ايستاد
خبر آورندهٔ شهادتِ او در نزد قبر جدّش رسول
عالميان وبا اشك ريزان خبر داد او را از مرك آن جان

جهان قائلاً یا رسول الله قتل سبطك وفتاك
واستبیح اهلك وحماك وسبیت بعدك ذراریك
ووقع الهدور بعترتك وذریاتك ومی کفت یا
رسول الله کشته شد سبط ونوجوان تو ومباح شمرده
شدند اهل بیت تو وخویشان تو واسیر شدند بعد از
تو ذریهٔ تو واذیتها رسید بر نسل تو وعترت تو
فانزعج الرسول وبکی قلبه المهول وفجعت
به الزهراء وعزاهما الملائكة والانبیاء پس
مضطرب کردید رسول لولاك وکریست با دل فزعناك
وبناله آمد بتول زهراء وتعزیت کفتند ایشان را
ملائکه وانبیاء واختلفت جنود الملائكة المقربین
تعزی اباه امیر المؤمنین وآمد وشد نمودند ملائکه
مقربین که تعزیت می کفتند پدر او امیر المؤمنین و
اقیمت له المآتم فی اعلا علیین ولطمت علیه
الحور العین وبرپا شد برای او ماتم وعزا در اعلی

علیین ولطمه زدند بر صورت خود در مصیبت او حور
العین نظم ای از ازل بماتم تو در بسیط خاك کیسوی شام
باز کریبان صبح چاك ای شاه از برای تو یك آزیده نیست
از ماه تا بماهی واز عرش تا بخاك ای مانده تا ابد بعزای
تو یا حسین شب در سیاهی وسحر از غصه سینه چاك
بکریست خون سما بعزای تو تا سماك برخواست از سماك
زغمت ناله تا سماك
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی نور جمیع العالم بالحسین من صبح الازل
حمد خداوندی را که منور نموده جمیع عالم را بحسین ع
از صبح ازل وخلع تمام الكون بالحیوة بماء الوجود
من علة العلل وخلع نمود تمام ذرات را بخلعت حیات
باب وجود حسین که اوست علة العلل ودور اصول
الكائنات من حركاته بلا جدل ومدور نمود عقل
اول ونفس کلی وطبیعت کلیه را از حرکات حسین نزد
کسی که عارف باوست بدون انکار وجدل وصور آدم

وَنوحًا وَآل ابرٰهیم من شعائه الّذی هو آدم الأوّل
و متصوّر فرمود آدم و نوح و ابرهیم و سایر انبیاء را از
شعاع حسین که او ستاده ام اوّل وَکشف الظّلمة والضّلالة
بشمس شهادته لأهل العقد والحلّ و بر طرف نمود ظلمات
سقیفه و شبهات ابو حنیفه را بآفتاب شهادت او از برای
اهل عقد و حل صلّی الله علیه و علی الشّهداء لدیه
وعلی شیعته وشعائه الأوّل خدا صلوات فرستد بر حسین
و بر شیعیان و دوستان حسین و بر شهیدان نزد حسین
و هم چنین بر پیغمبران و رسولان که ایشان از برای انحضرت
هستند شعاع اوّل وامهل اعدائه ممّن حارب اولیاء
لیزید لهم الاثم والخطل و مهلت داد خدا یزیدیان و
ابن زیادیان را از برای انکه گناه ایشان زیاد شود پس
عذاب ایشان زیاد شود واشاره الی سرّه بلسان وکلته
انّ من یخاف الفوت ویعجل واشاره فرمود بزبان ولیّ
خود انّ من یخاف الفوت ویعجل فاللّعنة الدّائمة علی

من لم

مَن لم یعاد من عادا الله وجعله فی الدّرک الأسفل
ولعنت خدا و نفرین ملائکه باد بر کسی که این دشمنان
خدا را دشمن نداشته باشد و بگرداند او را در درک اسفل
والخیبة الخاذلة علی من فرّط فی جنب الله فی اللّیل
الألیل وحسرت دائم باد بر کسی که تفریط کرد در حق خدا
در خصوص سیّد الشّهداء که او بدولت ملعونه اعداء مغرور
شد و نکردند مکر بدترین عمل ما دام فؤاد العارفین
مهموما من هموم العقل الأوّل ومغموما من غموم النّفس
الکلیّة لطغیان الظّلمة علی النّور من الجهل الأوّل لعنت
بسیار و حسرت بی شمار مادام که فؤاد عارفان اندوهناک
است از اندوه عقل اوّل وما دام که سینهای عاشقان غمناک
از غم نفس کلیّه بر نکبت شیخ اوّل که اصل طینت آنملعونست
باان دو نجس شوم میشوم ذات جهل اوّل
بسم الله الرّحمن الرّحیم الحمد لله الّذی عظّم اجورنا
واجورکم بالعاشور وحرّمه علی صدورنا وصدورکم

فيه التفرّج والسّرور حمد خداوندیرا که عظیم کردانید
است اجرهای ما را و اجرهای شما را بعاشورا و حرام
کرده است بر سینهای ما و سینهای شما خوش وقتی
و خوشحالی و سرور را والعاشور هو الثبور على الحسين
المظلوم الذي هو الطور و كتاب مسطور و عاشور
کدام است هلاک شدن بر حسین مظلومیست که اوست
لنکر آسمانها و زمینها و اوست کوه قافی که محیط است
بتمام دنیا والعزاء على الإمام المعصوم الذي هو البحر
المسجور والبيت المعمور و عاشور کدام است آن عزا
داری بر امام معصومی است که اوست دریای محیط از
آب رحمت و قلب اوست عرش عظیم حضرت ربّ العزّة
والبكاء على الشهيد المغموم الذي هو ثار الله و
ابن ثاره والوتر الموتور و عاشوران کریستن بر شهید
معصومیست که او خون خداست یعنی طلب کنندهٔ خون
او خداست و عزادار او خداست نظم بر فوق عرش مسند

برچیده

برچیده جای کیست صاحب عزا خداست خدایا عزای کیست
او کشته ایست که هنوز طلب خون او نکرده اند و شهیدی
است که هنوز انتقام او را از قاتلان او نکشیده اند الذي
نبت لحمه من لحم رسول الله و دمه من دمه و جلده
من جلده و عظمه من عظمه آن حسینی که روئیده کوشت
او از کوشت پیغمبر و خون او از خون پیغمبر و استخوان او از
استخوان پیغمبر فمن قتله فقد قتل جدّه ومن أساءه
فقد تعدّى جدّه پس هر کس او را بکشد پیغمبر را کشته است
و هر که بجا دلی نسبت باو بکند نسبت بر پیغمبر کرده است
الذي هو طاهر الولادة ومن اطّلعه الله على علم الغيب و
الشهادة آن حسینی که پاک و پاکیزه است ولادت او و جنان
کیست که مطلع کردانیده است او را بر علم غیب و ظهور آن (نسخه: اطلعه)
الذي قال في حقّه سيّد الخافقين إذا أراد الله بعبد
خيرا قذف في قلبه حبّ الحسين آن حسینی که سیّد الثقلین
در حق او فرموده که هرگاه اراده کند حق تعالی بر بندهٔ که او را

از اهل خیر و سعادت کرداند در دل او می‌اندازد دوستی
حسین علیه السلام را وقال فی حقه وحق بکائه سید
الساجدین وقبلة العارفین هذه والله النعمة العظمی
والثواب الهنیئ الاهنی للمؤمنین وسید الساجدین
وقبلة العارفین در حق گریستن بر او فرمود که این گریستن
قسم بخدا که نعمت بزرگ و ثواب گوارای بی تصدیعی است
که باین امت شفقت فرموده اند وقال فی حق زیارته
الامام الناطق الحجة المعصوم جعفر الصادق من اتی قبر
الحسین عارفا بحقه یوم عرفة وامام بحق ناطق امام
جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام در حق زیارت او فرمود
که هر که زیارت کند قبر حسین علیه السلام را در روز عرفه
و عارف باشد بحق او کتب الله له الف حجة والف عمرة
مبرورة متقبلة بنویسد حق تعالی از برای او ثواب هزار
حج مقبول و هزار عمرهٔ مقبوله وکتب له مع نبی مرسل
وامام عادل الف غزوة وبنویسد از برای او ثواب هزار

جهاد

امل

جهاد که همه آنها را با پیغمبر و امام عادل کرده باشد الذی اذا
هل شهر المحرم تغیر حال جمیع العالم فضلا عن بنی ادم
آنحسینی که چون ماه محرم او و هلالش در آسمان پیدا میشود
حال جمیع عالم دگرگون میگردد بخصوص از فرزندان ادم الذی
وعد بشهادته قبل استهلاله وولادته بکت السماء ومن فیها
والارض ومن علیها آنحسینی که وعدهٔ شهید شدنش را دادند
پیش از آنکه آواز مبارکش بعد از ولادتش ظاهر شود و پیش از آنکه
زائیده شود بر او گریست آسمان هر که در آن بود و گریست زمین
هر که در بالای آن بود و هنوز قدم نزده بود برد و سنگستان مدینه
وعاذ فطرس بمهده ونحن عائذون بقبره من بعده
آنحسینی که فطرس پناه برد بگهوارهٔ او و ما پناه میبریم بعد از
او بضریح مقدس او الذی تلبس الکعبة من ماتمه ثیاب السود
للحزن والبکاء ولبست لاجله مثل ذلک السماء آنحسینی که

تلبس

کعبهٔ معظمه از ماتم او لباس سیاه در بر کرده و آسمان از غم او لباس
نیلی پوشیده قتیل العبرات واسیر الکربات صاحب المصیبة

الرّاثيةِ والدّمعةِ السّاكبةِ آنحسينی که کشته کریه است یعنی نام
مبارك او نزد هیچ مؤمنی مذکور نمیشود مکر آنکه بی اختیار
کریان است واسم شریف او نزد هیچ مسلمی کفتکو نمیشود مکر آنکه
البته او نالان است ومصیبت او هرکز تمام نمیشود واشك ریختن
برای او هرکز بآخر نمیرسد فیا لها من مصیبةٍ التی ضجّ منها
جبرئیلُ وعجّ منها میکائیلُ وبکی منها اسرافیلُ آه از مصیبت
کسیکه بنوحه آمده از آن جبرئیل وبناله آمده از آن میکائیل و
سر بزانوی غم نهاده اسرافیل وبکی علیها آدمُ الصّفیُّ وناحَ
لأجلها نوحُ النّبیّ وبکریه آمده از آن آدم صفی وبنوحه آمده
بجهت او نوح نبی ومرضَ لها ابرهیمُ الخلیلُ وتأسّی بها ابنُ
حزقیلِ اسمعیلُ وبیمار شده از آن ابرهیم خلیل واقتدا کرده
بآن در مصیبت خود اسمعیل پسر حزقیل واحتبس لها فی مسجدهٖ
ثلثةَ ایّامٍ زکریّا وسئلَ اللهَ انْ یفجعهُ بولدهِ المظلومِ یحیی
وحبس کرده خود را در بیت الاحزان سه روز زکریا، در مصیبت او
واز جهت امام حسین از خدا سؤال کرده که دل او را بدرد آورد

ووقعت

ووقعت علیهِ البهرةُ وتدمعُ مقلتهُ وتثورُ زفرتهُ
پس بدرستیکه حضرت یحیی هر وقتیکه یاد میکرد حسین را
یا ذکر کرده میشد نزد او از بسیاری کریه وناله کلوی
او میکرفت وعارض میشد او را بیخودی وبیهوشی و
اشك چشم او جاری میشد وبسیار میشد آب چشم او
واأسفاه من رزیّةٍ التی احترقَ منها فؤادُ العارفینَ
واأسفاه از ماتم کسیکه سوخته از آن جان عارفان و
شوی لأجلها اکبادُ العاشقینَ وکذا اخته است از آن
جسم عاشقان وبکی من ذکرها ابصارُ المؤمنینَ و
کریان کردیده است از شنیدن او چشمهای مؤمنان
وذابَ من فکرها ابدانُ المخلصینَ وکباب شده از ذکر
او جکرهای مخلصان والصّلوة والسّلامُ علی المظلومینَ
الشّهداءِ والمعصومینَ الاصفیاءِ خصوصاً علی الشّهیدِ
المظلومِ والامامِ المهموم شمسِ الخافقینَ وبدرِ العالمینَ
ابو عبدالله الحسینُ صلواتُ الله علیه

وذاب

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل ذکر
الحسین توبة التائبین • حمد خداوندی را که گردانیده است
ذکر حسین را توبهٔ توبه کنندگان • واقامة عزائه عبادة
العابدین • و بر پا داشتن عزای حسین را عبادت عبادت
کنندگان • وافادة ثنائه محامد الحامدین • و ذکر نمودن
ثنای او را حمد حمد کنندگان • وزیارة قبره سیاحة
السائحین • و زیارت قبر او را سیاحت سیاحت کنندگان
الذی کان همه الرکوع وغمه السجود عند العارفین •
آن حسینی که در نزد عارفان هر که سر بر زانوی غمش گذارد
هر آینه خدا را رکوع کرده است و هر که بغصهٔ او فرو رود
خدا را سجود نمود • الذی قال فی حقه فخر الانبیاء و
سید المرسلین • الجنة لمن بکی او ابکی علیه و بشر
المؤمنین • آن حسینی که سید کونین در حق او فرموده که بهشت
مختص کسیست که بر نور دیدهٔ امر حسین گریه کند یا بگریاند یا
خود را بگریه بدارد و بشارت دهید مؤمنان را باین حدیث

وقال

وقال فی حقه الامام الصادق الذی هو نجله و بضعة
لحمه من زار الحسین عارفا بحقه کمن زار الله فی عرشه
و امام عالمین یعنی صادق آل محمد در حق او فرمود که هر
که زیارت کند قبر حسین را در حالتیکه او را معصوم
مفترض الطاعة بداند چنانچه باشد مثل کسیکه خدا را در عرش
زیارت کرده باشد الذی جنده جند الله و حزبه
حزب الله و انصاره انصار الله • آن حسینی که لشکر او
لشکر خداست و سپاه او سپاه خداست و یاری کنندهٔ
او یاری کنندهٔ خداست • الذی جعله الله ملجأ الهاربین
و منجا الخائفین وعصمة المعتصمین • آن حسینی
که او پناه گریختگانست و محل نجات خوف دارندگانست
آن حسینی که او محل نگاه داشتن چنگ [٢] که هر که در حیات یا در ممات
پناه بآن برگزیدهٔ الله برد در آنکه داخل روضهٔ او شود
یا نعش او در کربلا در جوار او مولاه دفن شود هر آینه
از عذاب خدا ایمن است و از عقاب خدا خاطر جمع شود

[٢] زده‌کان است

فمن امر بزیارته وزیارته فقد امر بالمعروف ومن
احسن الی شیعته وزائریه فقد اغاث الملهوف
پس هرکه امر کند بکریه وزیارت انحضرت پس بخدا قسم که
امر معروف کرده است وکسیکه احسان کند بزایر او و
شیعیان او اغاثه ملهوف کرده است یعنی بداد ایشان رسیده
است ومن نهی عن ولایة اعدائه فقد نهی عن المنکر
سیما علی الشجرة الملعونة المغروسة عن دلام وحبتر
ولقد سعی فی عظیم رزئه وهرکه نهی کند از پی روی
دشمنان انحضرت پس بحق خدا که نهی از منکر کرده است پس
ما شیعیان بیزاریم از دشمنان او وخصوصا از بنی امیه که
ایشانند در قران شجره ملعونه و درخت میشوم که شیخ
اول وشیخ دوم آن شجره را غرس نموده اند وشیخ سیم آنرا
آب داده ومعاویه آنرا ببرک آورده ویزید پلید میوه آن
شده وقال الله تعالی ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا
میترسانیم ما ایشانرا پس زیاد نمیکند ایشانرا مگر طغیان وکفررا

امر معروف که شنیده اید
امر بکنید برا او ست واغاثه
ماهوف کم دیده احسان
نیازان او ست

اما تأویل زیاد هم اشاره است
باسم یزید که فرموده است ملک
یزید آن شجره ملعونه نیست که
طغیان یزید الا که حرا داد ب طغیان
کشتن امام علیه السلام

فکان

٢٣

فکان قطبا لعالم الاکوان ومن المقامات التی لا تعطیل
لها فی کل مکان الحسینی که او قطب جمیع ما سوی الله است
در عالم امکان که جمیع اشیاء بر او میگردند آن حسینی که او
از جمله صفات الله العلیا ست که نیست تعطیلی از برای آن
صفات در کل مکان پس هرکه صفت را دوست بدارد موصوف را
دوست داشته الذی هو ولیه وآدم بین الماء و
الطین وهو حبیبه وحوا بین الشک والیقین آن حسینی
که او ولی خدا بود وآدم هنوز از آب وگل خلق نشده بود و
انحضرت حبیب خدا بود وحوا هنوز از وجود ماهیت
خلعت هستی بنوشیده بود وجمیع الغموم من اثر غمه
وتمام الهموم من فاضل همه الحسینی که جمیع غمهای عالم
از هرکس وهرچیز از اول دنیا تا آخر دنیا همه از تاثیر غم اوست
وتمام اندوهها از فاضل اندوه اوست وکل تفجع من تفجع
قلبه وکل توجع من توجع اهله وهر دلی که بسوزش
می آید از سوزش دل اوست وهر دلی که پر درد است از تاثیر

بر درد بودن دل اهل بیت اوست وكلّ بكاء اليتيم من فاضل
بكاء يتاماه وكلّ تكلى تنوح من شغفها حتّى لولدها
من نوحة تكلاه وكلّ سبايا غارية خائفة من اوّل الدنيا
الى آخرها لاجل سباياه وهر يتيمى كه بگريد از گريهٔ يتيمان او ست
وهر زن بچه مرده كه از پرده جگر بنالد از نوحهٔ زنان و نوحهٔ
كنيزان اوست وهر زنى كه سر برهنه باسيرى ميرود از اثر
سر برهنگى و پابرهنگى اسيران اوست وهر مال مسلمانى
كه غارت ميشود از اوّل تا آخر از جهت غارت كردن اموال
اوست بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذى جعل مصيبتنا زادًا لمعادنا وزرّيتنا
فى شهرنا هذا ذخيرةً ليوم جزائنا سپاس و ستايش خدا
وند يرا سزاست كه گردانيده است مصيبت ما را بر حسين
توشهٔ آخرت ما وماتم دارى ما را بر حسين در اين ماه
ذخيرهٔ روز قيامت ما والصلوة والسلام الكاملان
المباركان على سيّد انبيائه وعلى عترته المعصومين وذرّيته

المظلومين

المظلومين سادات عباده وامائه خصوصًا على الشهيدين
المظلومين والامامين المعصومين شنفى عرش الرحمن
وسيّدى شباب اهل الجنان وخدا صلوات وسلام
فرستد بر سيّد انبياء ومرسلين وسادات اوّلين خصوصًا
بر دو شهيد مظلوم و دو امام معصوم و دو امام مظلوم
كه گوشوارهاى عرش خدا و دو سيّد جوانان اهل بهشتند
يعنى حسن وحسين الذى قال فى حقّهما سيّد الكونين وفخر
العالمين ذروهما بابى وامّى من احبّنى فليحبّ هذين
وسيّد كونين در حق آن دو بزرگوار فرموده كه پدر و مادرم
فداى ايشان باد هر كه مرا دوست دارد پس بايد دوست
بدارد حسن وحسين عليهما السلام وفى حقّ الحسين قال
سيّد الامّة كلّ عين باكية يوم القيمة الّا عين بكت
على الحسين فانّها ضاحكة مستبشرة بنعيم الجنّة ودر
حق حسين سيّد كونين فرموده كه همهٔ چشمها در روز قيامت
گريانست مگر چشمى كه بر حسين گريسته باشد پس او خوشحال

وخدا آن است که از نعمتهای بهشت داده اند • وقال فی حقه
صادق الائمة من اتی قبر الحسین عارفا بحقه کتب
الله له اجر من اعتق الف نسمة وکمن حمل الف فرس فی سبیل
الله مسرجة ملجمة ویغفر له ذنوب خمسین سنة و
یرجع الی اهله وما علیه وزر ولا خطیئة • آن حسینی که
صادق آل محمد صلوات الله علیه در حق او فرموده که هر که زیارت
کند قبر امام حسین را واو را امام واجب الاطاعة بداند
بنویسد حق تعالی از برای ثواب کسی که آزاد کرده باشد
هزار بنده • وثواب کسی که هزار اسب زین ولجام کرده باشد
ودر راه خدا داده باشد وگناه پنجاه ساله او آمرزیده
شود وبرگردد بخانه خود وبر او هیچ گناهی وخطائی نباشد •
واللعنة الدائمة علی من قتلهم او ظلمهم ومن سلک
هذه المسالک • وخدا لعنت کند کسی را که ایشان را بی گناه
شهید نمود یا بر ایشان ظلم وستم روا داشت • کالعن من
بنی هذه المناسک واسس اساس ذلک • وخدا لعنت کند

کلعن

کسی را

کسی را که او این اساس را چید واین علم را افراشت • فانه
والله ما قتل الحسین الا الذلام الذی صار هو الخلیفة
بل ما استاصل الشجرة الطیبة اصلها وفرعها فی الحقیقة
الا اصحاب السقیفة لعنا کثیرا • پس بدرستیکه قسم بخدا
نکشت مولای ما حسین مگر حرامزاده آنچنانی که بغصب خلیفه
شد بلکه زایل نکرد اصل شجره طیبه احمدی وفرع آنرا مگر
اصحاب سقیفه لعنت بسیار بر ایشان باد • فانهم قد
غصبوا الفدک والعوالی من اهل البیت • ونهبوا اموالهم
فی مداین وکربلا • وغصب کردند ایشان از حضرت فاطمه
فدک را وبیت المال را از ایشان منع نمودند ودر مداین
حضرت امام حسن را غارت کردند ویزید پلید در کربلا
بحضرت امام حسین کرد آنچه کرد • وما ارادوا الا ان یجعلوهم
بذلک الفقراء ولم یعلم المنافقون انهم خزائن الله
فی الارض والسماء • ومال را از ایشان گرفتند از جهت آنکه
خواستند که ایشان را فقیر کنند وندانستند آن منافقان

که آن بزرگواران اند خلفای خدا در زمین و آسمان ثم
اخرجوهم من حرم الله وحرم جدهم لعلهم یصیروا
بها اذلاء ولم یعلم المنافقون ان العزة لله ولرسوله
وللهؤلاء الاوصیاء پس آن بزرگواران از حرم خدا وحرم
جدشان رسول خدا اخراج نمودند از جهت آنکه ایشانرا ذلیل
وخوار کنند وندانستند آن بدبختان که ایشان عزیز کرده
های خداوند عالم اند وهرگز ذلیل وخوار نمیگردند وعزت
منحصر است بخدا ورسول وایشان که اوصیا اند ثم لم یقنعوا
بذلک حتی قتلوهم فی ارض الغاضریة پس باین اکتفا
نکردند وراضی نشدند تا آنکه همه ایشانرا در زمین غاضریه و
نینوا شهید کردند وذبحوا اولادهم فیها وکسروا اصلهم
وفرعهم تا آنکه اطفال کوچك ایشانرا نیز کشتند وزدند
وبستند واصل وفرع ایشانرا برهم شکستند وسبوا
نساء اهل بیتهم وزنان اهل بیت ایشانرا برهنه وعریان
نمودند ورضوا اجسادهم بحوافر الخیول وبعد از کشته

شدن

شدن استخوان آن شهیدان را بدوانیدن اسبان بر
آنها خورد ونرم نمودند وشهروا رؤسهم علی الرماح
وسرهای آن شهیدان بر سر نیزه کردند ودر شهرهای
گردانیدند ووضعوا تلك الرؤس فی مجالس الخمر و
سر مبارك آن سید مظلومان را در مجلس شراب گذاردند
ودر نزد آن شراب خوردند وقمار باختند وفقاع
آشامیدند وشطرنج بازی نمودند
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل الحسین
سفینة للنجات واقامتنا لعزائه من اشرف الطاعات
واحسن الخیرات حمد بیحد وثنای بیعد تحفه
بارگاه کریمی است که گردانیده است امام حسین را از برای
ما کشتی نجات وبرپا داشتن عزای اورا از برای ما از
بهترین طاعات وعبادات ورزیتنا من همومه ومصیبتنا
من غمومه من الباقیات الصالحات وماتم داری و
مصیبت داری در هم وغم او گردانیده است از برای ما از باقیات

الصالحات وقدم الصدق في ولايته ومحبته ثباتا
على الصراط وحكم نمودن ما قدم را در محبت وولايت
او باعث كذشتن از صراط وزيارة الصغير والكبير
منا عند مرقده علو الدرجات وستايش بي عدد بيش
كش دركاه پادشاهي حكيمي است كه كردانيده است زيارت
قبر مطهر اورا از براي ما سبب بلند شدن درجات
در روضهٔ منور او كه جنتي است از بهترين جنات وروضهٔ
ايست از نيكوترين روضات نظم چه كربلا وچه صحن وچه
روضه وچه رواق نوشته خلد برين عوضها المشتاق
الذي قال في حقه سيد الكائنات مرحبا بك يا زين
الارض والسموات آن كدام روضه است روضهٔ آن حسيني
كه سيد كونين در حق او فرموده كه خوش آمدي اي آنكه
زينت آسمانها و زمينها الذي عوض من قتله ان الائمة
من نسله والشفاء في تربته والاجابة الدعاء تحت
قبته والفوز معه في اوبته لعدا قائمهم وغيبته

الحسيني

آن حسيني كه حق تعالى عوض شهادت چند چيز باو عطا فرموده
يكي ائمهٔ طاهرين از نسل او باشد و ديكر شفا در تربت
او و ديكر مستجاب شدن دعا در تحت قبهٔ او و ديكر رستكاري
دنيا واخرت با او در رجعت او سعد والله من والاه
ونيك بختست بخدا قسم هر كه اورا دوست دارد وهلك
من عاداه وبدبختست قسم بخدا هر كه اورا دشمن دارد
وفاز من تمسك به وامن من لجا اليه ورستكار است
هر كه باو چنك زند وايمن است هر كه باو پناه برد من
اتبعه فالجنة ماويه ومن خالفه فالنار مثويه
وهر كه پيروي او كند بهشت جاي اوست وهر كه مخالفت او
نمايد جهنم ماواي اوست ومن جحده كافر ومن حاربه
مشرك ومن رد عليه في اسفل درك من الجحيم وهر كه
انكار كند اورا كافر است وهر كه با او محاربه نمايد او مشرك است
وهر كه رد كند بر او در اسفل درك دوزخ است الذي كان
الله لديه الحسيني كه ميباشد خدا در نزد او بجهة نصرت وياري او

الذی ایاب الخلق الیه کل ان الحسینی که بازگشت اولین واخرین
در روز قیامت بسوی اوست وحسابهم علیه ومحاسبه
مجموع خلایق باوست وفصل الخطاب عنده وجدا نمودن
حق وباطل نزد اوست وآیات الله لدیه وآیات وعلامات
خدا پیش اوست هو السبیل الاعظم والصراط الاقوم
الحسینی که او راه اعظم خداست وصراط محکم حق تعالی است
والرحمة الموصولة والآیة المخزونة والامانة المحفوظة
واوست رحمت واسعه آیة الیست مخزونه بجهة شفاعت واوست عاصیان
امانت محفوظه والباب المبتلی به الناس من اتاه فقد
نجی ومن لم یاته فقد هلک حسین علیه السلام اودر ایست
که حق تعالی خلق را بآن امتحان فرموده که هرکه داخل شد در آن
نجات یافت وهرکه داخل نشد هلاک گردید به فتح الله
وبه یختم بحسین ابتدا نمود خدا وباو ختم مینماید و
به ینزل الغیث وبحسین از آسمان باران رحمت میدهد
وبه یمسک السماء ان تقع علی الارض وبحسین آسمان از

افتادن

افتادن نگاه میدارد که نیفتد بر زمین وبه ینفس الهم
وبه یکشف الغم وبحسین فرج میدهد وهم وغم را
برطرف میکند الذی تولت دفنه ملائکة السماء
والمنادی بالعطش فی عرصة کربلا الحسینی که متوجه
شدند بدفن نمودن او ملائکه آسمانها وآن حسینی که فریاد
العطش میکرد در صحرای کربلا المعصوم من الذلل و
المطهر من الاثم والخطل الحسینی که معصوم است از
لغزشها وپاک وپاکیزه است از گناه ابن مریم الکبری
المظلوم الشهید ابو عبد الله فرزند مریم کبری مظلوم شهید
ابو عبد الله والصلوة الزاکیات والتحیات النامیات
علیه وعلی اهل بیته المظلومین السادات الهداة و
الصلوة والسلام علیه وعلی اهل بیت المظلومین که سادات
هدایت کننده اند واللعنة والغضب الشامل الدائم المخلد
علی من ظلمه وقتله وغصب حقه وذبح اطفاله
وسبی نساءه ونهب امواله ولعنت ابدی وعذاب

سرمدی باد بر کسیکه بر او ظلم نمود و حقّ اورا غصب کرد
واطفال ورا ذبح نمود ومال او را کرفت ومردان اورا
بقتل آورد وزنان اورا اسیر کرد. وَکَیفَ لا تَبکی وَکَیفَ
لا نَوحَ یُکَبِّرُونَ بِقَتلِ الحُسَینِ وَاِنَّمَا قَتَلُوا بِهِ التَّکبِیرَ
وَالتَّهلِیلَ. وَلَم یَستَحیُوا مِنَ اللّٰهِ الجَلِیلِ. وَلَم یُرَاقِبُوا التَّنزِیلَ
وَالتَّأوِیلَ. چکونه نکرییم وچکونه نناليم وچکونه فریاد
نکشیم نظم ناله را هرچند میخواهم که پنهان بر کشم سینه
میکوید که من تنک آمده فریاد کن. آه واویلا حسین را
می کشتند وسر اورا بر نیزه نصب میکنند وچون سر او
نیزه قرار کرفت آن کروه بی حیا الله اکبر کفتند وحال آنکه
کشته اند بخدا قسم تکبیر وتهلیل را وبرهم زده اند بکشتن
او تنزیل وتاویل را واز خداوند جلیل شرم نکردند.
فَیَا وَیلَهُم قَتَلُوهُ وَمِنَ المَاءِ مَنَعُوهُ وَعَلَی وَجهِهِ قَلَبُوهُ.
وای وصد وای کشتند اورا وبجبر وستم کشتند اورا
از آب فرات منع او کردند واورا بر روی خوابانیدند

ومن القفاء

وَمِنَ القَفَاءِ ذَبَحُوهُ وَبِالسُّیُوفِ قَطَعُوهُ وَفِی حَرِّ
الرَّمضَاءِ تَرَکُوهُ وَبِحَوَافِرِ خُیُولِهِم رَضَضُوهُ. وسر اورا
از قفا بریدند وبدن مبارکش را از ضرب تیر وخنجر و
شمشیر پاره پاره کردند وبدن مجروح اورا در زمین کرم
در برابر آفتاب انداختند وبسم اسبان استخوان اورا
خورد ونرم نمودند واورا خارجی کفتند. فَیَا بِئسَ مَا
فَعَلُوهُ فَیَا لَهَا مِن مُصِیبَةِ مَظلُومٍ ضُرِبَ بِالرِّمَاحِ عَلَی
ظَهرِهِ وَالسِّهَامُ عَلَی صَدرِهِ وَالسُّیُوفُ عَلَی مَجدِهِ. نَحرِهِ
ای واویلاه از مصیبت آن مظلوم که چه نیزها بر پشت و
پهلوی او زدند وچه تیرها بر سینه بی کینه اش حواله نمودند
وبچه خنجرها کلوی اورا بریدند. وَوُضِعَ الاَغلَالُ عَلَی
اَسرِهِ وَالسَّلَاسِلُ عَلَی عَبدِهِ وَحُرِّهِ. وچه غلها بر کردن
اسیران او کذاردند وچه زنجیرها بر دست وپای بنده
وآزاد او را بستند. ثُمَّ اشتَغَلُوا لَعَنَهُمُ اللّٰهُ بِخَرَابِ قَبرِهِ
وَبِخُسُوفِ تَمَامِ بَدرِهِ. پس خدا لعنت کند ایشان را که بعد از آن

مشغول شدند که قرصبا رك اورا نیز خراب کنند و تمامی
نور او را بپوشانند فیا ویلهم ما قدروا ولیّ الله حق
قدره پس وای بر ایشان که قدر ندانستند ولیّ خدا را
حق قدر دانستن و نشناختن آن برگزیدهٔ خدا را حق
شناختن را یا اخوانی المؤمنین رحمکم الله ما لکم تعجبوا
من المنافقین الذین هم اعداء الله یقرؤن کلام الله
ویقتلونه ویطوفون بالبیت ثم یخربونه ای برادران
خدا شما را رحمت کند چرا تعجب نمیکنید شما از گروه منافقان
آنچنانی که ایشان دشمن خدایند و قرآن خدا را میخوانند
و او را پاره پاره میکنند و طواف خانهٔ خدا را می کنند و
او را خراب میکنند واعجباه یحفظون حرمة الصحابة
ویحذفون ایة الکل امر واعجباه حرمت آن دو تا می
دارند که ایشان از صحابهٔ رسول الله اند و حرمت حسن و حسین را
نمیدارند که ایشان پارهای تن رسول الله اند یترکون اذیة الیهود
ویجسرون علی قتل ولیّ المعبود ترك می کنند اذیت یهود را

ولکن

خطبه شهادت خود حضرت

ولکن از قتل ولی معبود پروا ندارند واعجباه من دم البعوضة
یحتاطون وبقتل الامام المعصوم لا یبالون واعجبا
از خون پشه احتیاط می کنند و از کشتن امام معصوم باك
و پروا ندارند بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی اجل رزایانا بالفجیعة علی سبط خاتم
الانبیاء وسلیل سید الاوصیاء وابن فاطمة الزهراء
ثنا و ستایش خداوندی را سزاست که عظیم کردانید اجر
مصیبتهای ما را بمبتلا کردن بر سبط خاتم انبیاء و فرزند
سید اوصیاء و جگرگوشهٔ فاطمهٔ زهرا الذی معه فی ارض
کربلاء قلیل من النجباء والابرار والاتقیاء الاخیار
آنچنان کسی که با او بودند قلیلی از نجباء ابرار و اتقیاء
اخیار ففعلوا ما فعلوا واحتملوا ما احتملوا حتی
رملوا وجوههم فی الثری وخضبوا لحیتهم بالدماء
وجعلوا انفسهم له فداء پس ایشان جانها بر کف
نهادند و داد اخلاص خود دادند تا آنکه آن گروه قلیل

رخساره برخاک آلودند وریشها بخون خضاب نمودند
وجان بازیها فرمودند فلم یبق له ناصر وهو محتسب
صابر پس نماند از برای آنحضرت یاری ومعینی واو امید
اجری نداشت مگر بخداوند متعال قد احدقوا به من
کل الجهات وهو قادر فی الهبوات ومحتمل للاذیات
قد عجبت من حملاته اهل صوامع السموات واز هر
جانب اورا احاطه کردند واو قوی ودلیر بود ودرمیان
جنگ کوتاهی نکرد ومحتمل اذیتها انقوم بحیا گردید وبا
بیکسی وبی یاری در راه حضرت باری خودداری نکرد
چنان جهاد میکرد که صومعه داران صوامع ملکوت
سر از صومعهها بدر آوردند وآفرین بر حملهای او میکردند
فقاتل الکفار والفجار بذی الفقار کان فی جنبه
نفس حیدر الکرار یذب عن اولاده وحریم الاطهار
پس برخاک هلاک انداخت جمعی کثیر را از کفار وفجار
بدم ذو الفقار گویا که درمیان دو پهلوی او بود نفس

حیدر

حیدر کرار وتنها دفع ضرر مینمود از زنان ودختران
الطهار فاثخنوه بالنبال والرماح وحالوا بینه وبین
الرواح پس آنقدر زخم وجراحت نیزه وتیر برداشت
که طاقت سواری نداشت هرچند خواست که این فتنه
رفع شود ودست عیال خود گرفته بافقی از آفاق رود
آنگروه بحیا راضی نشدند وکسی باین معنی تن ندادند و
مع انه من اکرم الضیوف قد علاه السهام والسیوف
با آنکه او عزیزترین مهمانها بود که با یاران وخویشان
در زمین ایشان وارد گردید وجز پیشکش تیر ونیزه و
شمشیر چیزی ندید فهوی الی الارض طریحا ونکس
عن جواده جریحا پس از کثرت جراحات از اسب در
افتاده وگونه مبارک بر زمین نهاد قد رشح للموت
جبینه واختلف بالانقباض والانبساط شماله
یمینه در آنوقت عرق موت بر جبین نازنینش نشسته
بود گاهی بدست راست وگاهی بدست چپ میل میفرمود

يُرِيدُ كَرْفًا إِلَى رَحْلِهِ وَبَنِيهِ وَقَدْ شَغَلَ عَنْ نَفْسِهِ بِوُلْدِهِ
وَأَهَالِيهِ. درد دلش غیر از غم زینب وکلثوم وسایر
حرم محترم نبود وچشم مبارك بجانب خیمها دوختہ بود
ونگاه میکرد چنانکہ از خود وشهادت خود فراموش کرده
بود. وَالْمَلْعُونُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِهِ قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِهِ
ذَابِحٌ لَهُ بِمُهَنَّدِهِ. وبآن حالت پسر ذی الجوشن بر سینہ
مبارکش قرار داشت وسر آن سرور عرب وعجم را بہ
شمشیر هندی از تن جدا مینمود. فَلَطَمَتْ عَلَيْهِ الْحُورُ
الْعِينُ وَأُقِيمَتْ لَهُ الْمَآتِمُ فِي أَعْلَا عِلِّيِّينَ. پس
لطمہ زدند بر روهای خود حور عین وبر پا شد برای او
ماتم سراها در اعلا علیین. أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ قَلْبٍ لَا
يَتَصَدَّعُ لِقَتْلِهِ أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَحِنُّ إِلَيْهِ. ای مردم کدام
دل است کہ از این غم شکافتہ نشود وکدام سینہ است
کہ در این ماتم مجروح نباشد. أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ أَصْبَحَ
أَوْلَادُ الْبَتُولِ مُشَرَّدِينَ مُطَرَّدِينَ مُذَوَّدِينَ شَاسِعِينَ

عَنِ الْأَمْصَارِ

عَنِ الْأَمْصَارِ كَأَنَّهُمْ أَوْلَادُ تُرْكٍ وَكَابُلٍ لَا مِنْ جُرْمٍ اجْتَرَمُوهُ
وَلَا مِنْ مَكْرُوهٍ ارْتَكَبُوهُ. ای مردم عنید امر کربلا اولاد
زهرا چہ کردند ایشان را طلبیدند وناگهان
وبا ایشان جنگ نمودند بعضی را شهید کردند وبقتل
آوردند وبرخی را غل وزنجیر کردند وگروهی را چنان
باسیری گرفتند کہ گویا ایشان اولاد ترك وکابل بودند
وآواره شهر ودیار نمودند بی تقصیری وگناهی کہ از ایشان
سر زده باشد. فَوَاللهِ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي
قِتَالِهِمْ كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوِصَاءَةِ بِهِمْ لَمَا ازْدَادُوا
عَلَى مَا فَعَلُوا بِهِمْ. پس بخدا قسم کہ اگر پیغمبر با ایشان سفارش
در کشتن وذلیل گردانیدن وبر انداختن نسل عترت
خود میکرد بجای آنچہ در اکرام واعزاز واحترام ایشان
وصیت فرمود هر آینہ زیاده از آنچہ کردند نمیتوانستند
کرد. فَيَا لَيْتَ كَانَ رَسُولُ اللهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فِي عَرْصَةِ
كَرْبَلَاءَ يَنْظُرُ إِلَى بَنَاتِهِ وَبَنِيهِ. ایکاش رسول خدا
حاضر بود

حاضر میبود در روز عاشورا در عرصهٔ کربلا و بچشم خود
نظر میفرمود پسران و دختران خود را • وهم ما بين
مقتولٍ ومذبوحٍ • واسيرٍ مكبّلٍ مطروحٍ • وبين من
تستر وجهها بيديها ومن ينزع قرطاها من اذنيها •
وایشانرا باین حالت میدید که بعضی مقتول و مذبوح
وبعضی اسیر و دستگیر و دست بسته و مطروح واز
بیچادری دستها پردهٔ روی ایشان گردیده و پاره گوش
واره از گوش ایشان کشیده و گوش ایشانرا دریده • و
بين من يستجير فلا يجار • بعضی پناه میطلبیدند و
پناهی نمییافتند • ويستغيث فلا يغاث • وبعضی استغاثه
میکردند و فریادرسی نمیدیدند • ويستنصر فلا ينصر •
وبعضی طلب یاری مینمودند وکسی یاری ایشان نمیکردند
ويستعين فلا يعان • واستعانت می جستند و
احدی اعانت ایشان نمینمودند • فكم من نداء وا
جداه ووا علياه ووا حسناه ووا حسيناه قد علا

في ارض كربلا • پس چه بسیار فریاد واجداه وواعلیاه و
واحسناه ووا حسيناه که بلند گردید در زمین کربلا
وكم من استغاثة وامغيثاه ووامجيراه قد رفعت
ارض نينوى • وچه بسیار استغاثه وامغیثاه ووامجیراه
که مرتفع شد در زمین نینوی • فوا اسفاه عز علينا
يا ابا عبد الله ان تكون عطشانا فلا تروى • ونظرتك
بالحسرة على بناتك العطشى • وامصيبتاه چه بسیار
گران و دشوار است بر ما ای ابی عبد الله که تو تشنه
باشی و آب خواهی و ترا بجرعهٔ آبی سیراب نکنند و
تشنه لب شهید کنند و تو در ان حال بسوی حرم خود
نظر نمایی و هزاران حسرت از دل پر درد برآوری • الم
يكن لصوتك راحما ولنصرك سامعا • ای ابا عبد الله
جان ما فدای جان گرامی تو باد آیا در میان یک نفر
نبود که بر تو رحم کند و دلش بر حالت تو بسوزد و آیا
درمیان آن گروه یک کس نبود که گوش بسخنان تو دهد

الم يبق لك حبيب او لدعوتك مجيب آيا براي تو
يك دوست باقي نماند كه ترا ياري نمايد ايا يك صاحب
انصافي نبود كه بصحبت ترا قبول فرمايد فليتنا كنّا
بالطفوف فوقيناك حرّ السيوف پس كاش ما در
صحراي كربلا حاضر ميبوديم و همه جانها فداي جان
گرامي تو مي نموديم واويلاه من مصيبة من هو رأسه
مقطوع وجسمه على التراب موضوع واهل من الفرات
ممنوع اي واي از مصيبت كسي كه سر او را از قفا بريدند
وجسد شريفش را بر خاك انداختند و زنان و كودكان
او را آب فرات منع كردند الظامي اللهفان والبعيد
عن الاوطان المدفون بلا غسل ولا اكفان انكسي
كه دور بود از يار و ديار و در وقت شهادت بسيار تشنه
بود و چون او را كشتند غسلش ندادند و كفن نكردند وا
ويلاه او را تشييع جنازه ننمودند المذبوح الطعين
والمقطوع الوتين انكسيكه او را در وقت كشتن نيزه

درپهلوي

درپهلوي او زدند آه و رگ حلقوم او را بخنجر جفا بريدند
انكس كيست درة مرج البحرين والنجم القمرين ابو عبد الله
الحسين ع واسفاه من رزية من بكت عليه وحوش
القفار وندبته جن السهول والاوعار اي واي جگرها
بسوزد در مصيبت كسيكه بر او كردند وحشيان بيابانها
و ندبه و نوحه كردند بر او جنيان باديها و معمورها و
اخلى من وجهه الديار وايتم اطفاله الصغار انكسيكه
خانهايرا از وجود شريف او خالي ماند و طفلهاي
صغير او يتيم شدند وشكت امه عند ابيها سيد الثقلين
وعند زوجها شمس الخافقين و مادر او فاطمه زهرا
بعد از اطلاع بر كشتن او يك بار گريان و نالان نزد پيغمبر رفت
كه اي پدر بزرگوار جگرم كه حسينم را مي كشند و يك مرتبه گريان
و بي اختيار بسرعت نزد امير المؤمنين صلوات آمد كه اي بسر عم
جگرم كه حسينم را مي كشند انكس كيست نور العينين وقبلة
الحرمين ابي عبد الله الحسين ع وواحزناه من كربة من سفك

دمه ونحر نحره وخسف صدره يتقلب يميناً وشمالاً
يرد جواباً ولا يستطيع سؤالاً آى واويلاه از غم كسيكه خون
او ريخته شد وگلوى او مانند شتر قربانى نحر شد وسينهٔ مبارك
او مضروب شمشير و نيزه شكسته شد در آن وقت بر خود مى پيچيد
وگاهى مى نشست وچون از نشستن عاجز ميشد آه بر زمين
مى افتاد ودر خون مى غلطيد جگر ما بسوزد ودل ما پاره شود
گاهى بيهوش ميشد وگاهى بهوش باز مى آمد وگاهى بجانب
راست ميل ميكرد وگاهى بجانب چپ ميل مينمود وقادر
نبود كه جواب كسى را بدهد وروى مبارك او بجانب
خيمگاه بود آه من زمان نشرن نساء الحسين شعورهن
آه از زمانى كه زنان هاشميات شمر ملعون را ديدند كه با
خنجر برهنه رو بآنحضرت ميرود آه از آن ساعتى كه ديدند
آن ملعون را كه بر بالاى سينهٔ آنحضرت نشسته وميخواهد
كه او را شهيد نمايد پس ايشان موهاى خود را گشودند و
گريبان چاك كردند ووضعن التراب على رؤسهن

وخاك

وخاك بر سر خود ريختند وخمشن وجوههن وصورتهاى
خود را ميخراشيدند وضربن خدودهن وطپانچه
بر روى خود ميزدند وفرياد واجداه وامحمداه بر ميكشيدند
وهتكت الاعداء ستورهن آه از زمانيكه دشمنان
ايشان غارت ميكردند وابكوا عيونهن واحرقوا قلوبهن
وايشان را گريان نمودند ودلهاى ايشان را ميسوزانيدند
فطوبى لمن اقتدى بهن وبكى عليهن خوشا بحال كسى
كه اقتدا كند در گريستن با ايشان وخوشا بسعادت
كسيكه تأسى كند در ناله كردن با ايشان
بسم الله الرحمن الرحيم نحمدك يا من جعل تاسوعائنا
يوم عزائنا وصير عاشوراءنا يوم بكائنا حمد
ميكنم ترا اى خداوندى كه گردانيده اين روز تاسوعا را
روز عزاى ما وگردانيده روز عاشورا را روز
ناله وبكاء ما وشهرنا محرمنا هذا زمان همومنا
وليالى عشرنا هذى اوان غمومنا واين ماه محرم را

کردانیده ما غم واندوه ما واین ده روز را کردانیده
زمان ماتم وبیقراری ما علی الفجر الذی اخبر التنزیل
بانه کان مشهودا والشفع والوتر الذی اظهر
التأویل بانه مضی محمودا بجهت کشتن امام ناطق
وصبح صادق یعنی امام نورانی نور دهندهٔ که حق
تعالی بسبب شهادت او ظلمات کفر وتاریکی شبهات را
از عامهٔ ناس محو نموده وبجهت محبتا واز دوستان
او وزایران او وتعزیه داران او جمیع خطاها وسیئات را
عفو فرموده ونقدسك یا من فضلنا علی غیرنا
بالفجر ولیال عشر والشفع والوتر واللیل اذا یسر
وشکر میکنیم تورا ای خداوندی که فضیلت دادهٔ ما را بر
دیگران بتاویل فجر وتاویل لیالی عشر وکرمنا وکرم
اباءنا وابناءنا بالعاشور والتاسوع اللذین هما
واقعان فی شهر العشر والفجر وگرامی داشتهٔ ما را
وپدران وفرزندان ما را بعاشوراء وتاسوعاء که گریستن

مارا

والحسین هو الشمس والقمر
الذی کشف لنا [illegible]
الشبهات [illegible]
[illegible]
واهل [illegible]
والشبهات

مارا در این دو تا ذخیرهٔ ما نموده در روز حشر واللیالی
العشر هو الزمان الذی کان یومه لنا کاللیل ولیله
کالحشر والنشر والاوان اما لیالی عشر کداماست ان
زمانی است که روز ما از غم واندوه مانند شبها ست و
شبهای آن بر ما از شدت واضطراب مانند روز محشر است
الذی ازعجنا واقلعنا ومنعنا عن الرقاد علی الفراش
والفرش وآن از ما نیست که ما را از جا در آورده وشبها را
خواب از سر ما برده والعاشور هو الذی احرق قلوبنا
وابکی عیوننا واقرح جفوننا واعلا حنیننا واظهر
انیننا وانار حزننا واذاب جسمنا وازال عقلنا
وحرك رجالنا ونوح نساءنا واما عاشوراء کدام است
آن روزیست که دلهای ما را سوزانیده وچشمهای ما را گریانیده
وجگرهای ما را کباب کرده وبلند گردانیده
وظاهر ساخته نالهای ما را
وجسم ما را گداخته وعقل ما را از سر ما برده ومردان ما را

بجوش آورده وزبان ما را بجوش آورده والتاسوع هو
الذي احزن صدورنا وحرم سرورنا واكثر همّنا
واوّه قلبنا وارّق نومنا واجرى دمعتنا واكثر
زفرتنا وشيّب لمّتنا وجعل الهموم على عقلنا
سبيلا والغموم على نفسنا منزلا ومقيلا واما
تاسوعا کدام است آن روزیست که محزون کرده است
سینهای ما را وحرام کرده است خوشحالیهای ما را وبسیار
نموده است همهای ما را وبدرد آورده دلهای ما را
وخوابها از سر ما ربوده وجاری کرده اشکهای ما را
وبسیار نموده آب دیدهای ما را
وگردانیده است همها را بر عقل ما غالب وغمها را بر ما
ودر سینهٔ ما جای گرفته که هیچ طور بیرون نمیرود لشهادة
الامام المظلوم والشهيد المعصوم چون بجهت شهید شدن
امامی که او مظلوم است وشهیدی که آن معصوم است
هو الحسين المظلوم الشهيد الغريب صاحب الشيب

الخضيب

الخضيب والخدّ التريب والجسد السليب والثغر
المقروح بالقضيب آن حسین مظلوم شهید وغریب
آه ریش مبارکش را بخون او خضاب کردند وروی نوری
او را بر خاک مالیدند وبدن مبارکش را برهنه نمودند
ودندان مبارکش را بضرب چوب شکستند والودج
المقطوع والرأس المرفوع والشلو الموضوع وگلوی
او را بتیغ بی دریغ بریدند وسر مبارکش را بر نیزه کردند
وبدن مطهر او را پاره پاره نمودند الناصر لدين الله
والتامّ في محبة الله ابن شجرة طوبى وابن سدرة
المنتهى یاری کنندهٔ دین خدا
آنکس کیست آن میوهٔ درخت طوبی وفرزند سدرة المنتهی
قال في حقه سيد الكائنات عليه وآله افضل الصلوة
والتحيات ان الحسين مصباح الهدى وسفينة
النجاة وفرموده در حق او سید کائنات رسول خدا
بدرستیکه حسین چراغ راه هدایت است وکشتی نجات

امت است الاسير بايدي الطغات الذي ذبح كذبح
الشاة واسير ودستگير بود در دست كفار وانطلو مرا
كشتن چنانچه گوسفند را ذبح ميكنند واو را از قفا سر
بريدند جماعت كفار نابكار
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل
الحسين محلا لمشيته وخلق به كل شيء وجعل
بابا لرحمته حمد ميكنم خداوندي را كه گردانيده است
حسين را محل مشيت خود وخلق فرموده است باو اشيا را
وگردانيده است او را بابي از رحمت خود فذا ترى في
جميع القابليات ماء الوجود وحقيقته لتمام
الكائنات سبيل المعبود پس ذات حسين در جميع
قابليات ماء الوجود است وحقيقت او از براي تمامي
كائنات سبيل معبود فما كان طيبا فهو منه و
شعاع له وما كان خبيثا فهو لا منه بل هو به
وآنچه از اشياء طيب است شعاع اوست واز اوست

وانچه

وآنچه از آنها خبيث است از او نيست ولكن وجودي
نيز ندارد مگر باو والعقل الاول عقله والروح
الكلي روحه والنفس الكلية نفسه بل كل شيء
من العقل الى الجهل ومن الذرا الى الذر ويدور
عليه بل هو بتمامه منه وبه واليه اي حسيني كه
عقل او عقل اولست وروح كلي روح اوست ونفس
كلي نفس اوست بلكه جميع ممكنات از عقل تا جهل و
از ذره تا ذره دور ميكنند براو بلكه آنها بتمامه از اوست
وباوست واز براي اوست وبسوي اوست فهو لله
الاسم الاعظم وبني الوجود على ذلك الاجل
الاكرم ولهذا لما حرك حرك جميع العالم ان
حسيني كه اسم اعظم خداست كه همه عالم بنا شده است
براو واز اين جهت است كه چون او حركت داده شد
همه عالم حركت داده شده فمن زاره فقد زار الله
آن حسيني كه هركه او را زيارت كند خدا را زيارت كرده است

وَمَنْ صَلّی عَلَیْهِ فَقَدْ سَبَّحَ اللّٰهُ وهرکه صلوات براو
فرستد خدا را تسبیح وتمجید کرده است وَفِی عَالَمِ الْغَیْبِ
قَدْ ضَمِنَ شِیعَتَهُ وَتَحَمَّلَ خَطَایَا زَائِرِهِ وَاَهْلَ تَعْزِیَتِهِ
بِشَهَادَتِهِ فِی الْغَاضِرِیَّةِ وَسَبْیِ نِسَائِهِ وَعِتْرَتِهِ وَ
عَشِیرَتِهِ اَنَّ حسینی که در عالم غیب در نزد خدا ضامن
شد گناهان شیعه خود را ومتحمّل شد خطاهای
زایران وَاهل تعزیه خود را بانکه او در زمین غاضریّه
در راه خدا شهید شود آه واهل بیت او در راه او کشته
شوند وحرم محترم او باسیری روند وَاَشَارَ بِتِلَاوَةِ
الْکَهْفِ الَّذِی هُوَ قُطْبُ الْقُرْآنِ اَلَّذِی هُوَ طِبْقُ
الْعَالَمِ الْاِمْکَانِ اِلَی اَنَّهُ کَهْفٌ لِجَمِیعِ الْاَشْیَاءِ
وَقُطْبٌ لِلْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ اَنَّ حسینی که اشاره نمود
بخواندن سوره کهف در وقتیکه آه سر مبارک او بر
نیزه بود وحال آنکه قطب قران خدا بود
بانکه منم کهف جمیع اشیاء ومنم قطب

ارض

٣٨

ارض وسما از ثری تا ثریّا فَهُوَ نُورٌ لِلْمُؤْمِنِینَ وَنَارٌ عَلَی
الْکَافِرِینَ وَشِفَاءٌ لِلْمُسْلِمِینَ وَنَکَالٌ عَلَی الظَّالِمِینَ
اَنَّ حسینی که او نور است از برای مؤمنان. ونار است
بر کافران وشفاء است بر مطیعان وعذاب است
بر ظالمان وَبِنِدَاءِ الْبَاءِ مِنْ کهیعص قَدْ قُتِلَ
اَنَّ حسینی که در کنار نهر فرات با امر یزید پلید ولد الزّناء
کشته شد وَبِاِشَارَةِ الْعَیْنِ عَنْ عَادٍ ذَاتِ الْعِمَادِ
قَدِ اسْتُؤْصِلَ وبه چشمک زدن عبید زیاد بد نهاد
که اِلْخضر ترا از پا درآورید ودر خون آغشته نمائید وَ
فِی ذٰلِکَ الْعَالَمِ الْمُسَمّٰی بِعَالَمِ الذَّرِّ قَدْ قَتَلَهُ یَزِیدُ بلکه
در عالم ذرّ یزید لعین ابتر الخضر ترا شهید نموده است
وَلِهٰذَا یَبْکِی عَلَیْهِ کُلُّ نَبِیٍّ وَوَلِیٍّ وَسَعِیدٍ وَشَهِیدٍ
واز این جهت است که حضرت آدم ونوح وابرهیم ویحیی
وزکریّا، وسایر انبیاء علیهم السّلام براو گریه میکنند و
بر مصیبت او نوحه مینمایند جَعَلَهُ اللّٰهُ لِلْخَلْقِ مِفْتَاحَ کُلِّ

فلاحٍ وَانجاحَ كُلِّ نجاحٍ وآن حسيني كه كردانيده است
حق تعالى اورا كليد هر رستكاري
وسبيلَ كُلِّ نعمةٍ ومِصباحَ كُلِّ ظُلمةٍ واصلَ كُلِّ رحمةٍ
وسبيل هر نعمتي وچراغ هر هدايتي وظلماتي واصل هر
رحمتي وشِفاءَ كُلِّ داءٍ ومَعدِنَ كُلِّ فيضٍ ومَنبعَ
كُلِّ خيرٍ وشفاء هر دردي ومعدن هر فيضي ومنبع هر
خيري ودَليلَ كُلِّ هِدايةٍ وسَفينةَ نَجاةٍ واستِقامةَ
صِراطٍ وراه هر هدايتي وكشتي نجات است واستقامت
بودن جسر صراط است والوُصُولَ اِلَى الحُورِ والقُصورِ
وَالجَنّةِ آن حسيني كه بسبب محبت او ميرسند وبحور عين
وبقصرهاي عالي وبهشت برين الّذي هُوَ ناقة الله
وابنُ اِبنِ ناقتِهِ فكذّبوهُ فعقرُوها وعقرُوا اهلَ طاعتِهِ
وضَربوهُ بالسُّيوفِ حتّى خرَّ اِلى الارضِ على جَنبِهِ
الحسيني كه او ناقة الله وفرزند ناقة الله است كه رسول
خدا سفارش اورا وسفارش آب دادن اورا بامّت

فرمود

فانهم بما قلدوا واوتي الله حق قلده
اعطاهم الله محمدنا العصمى
في الثاني فتا حسين وبين الله
لغب الطاهرين

فرمود وجفاكاران بي مروت آنحضرترا تكذيب نمودند
وآن ناقه را پي نمودند وشمشيرهاي بسيار براو زده تا
اورا بپهلو بر زمين انداختند وحال آنكه از آن ناقه هيچ
ضرري برايشان نبود بلكه از آن ازبراي ايشان عظيم
ترين منافع بود كه حق اورا بايشان عطا فرمود كه بسبب
او از آتش جهنم نجات يابند وببركت او از كناه طاهر كردند
فسُحقًا لهُم ثمّ سُحقًا لهُم پس واي برايشان وصد واي
برايشان كه قدر آن بزركواران را ندانستند والشّكرُ
لِلّهِ الّذي جعلنا مِن شيعةِ الحُسينِ وشيعتِهِ وممّن
سَعِدَ بمودّتِهِ وفازَ بولايتِهِ وشكر خدارا كه كردانيده
است مارا از شيعه حسين وشيعه او واز كسانيكه
سعيد ونيك شدند بدوستي ومودت او ورستكار
شدند بولايت او ورزقنا محبّتَهُ ومحبّةَ محبّيهِ
وعترتِهِ وروزي كرده است مارا محبت او ومحبت
دوستان او ومحبت عترت او وشوى صدورنا و

أَحرَقَ قُلُوبَنا وَأَبكى عُيُونَنا وبریان کرده است سینههای
ما را وکباب کرده است دلهای ما را وگریان کرده است
دیدهای ما را مصیبت آن بزرگوار والصَّلوةُ والسَّلامُ
الکاملاتِ المُبارَکاتِ علی عِبادِهِ المُصطَفَینَ محمّدٍ
وعلیٍّ وفاطمةَ والحسنِ والحسینِ والتّسعةِ النُّجَباءِ
المعصومینَ من ذُرّیّةِ الحسینِ وصلوات خدا بر اخص
وسایر معصومان بی گناه ومظلومان با ناله و آه از اهل
بیت او مادام تَبکی سَماءُ الکَربِ والبَلاءِ بِماءِ اللُّطفِ
علی ارضِ کربلا علی السّابقینَ السّابقینَ مادامیکه
گریه کند آسمان کرب وبلا باب لطف بر زمین کربلا بر جماعت
سابقین السابقین وتَنفَجِرُ من عُیونِ الغَمِّ والابتلاءِ
میاهُ القُربِ علی حدائقِ اهلِ الوِلاءِ منَ المقرّبینَ
وروان شود آب قرب حق تعالی بر باغستان اهل ولاء
از طایفه مقربین وتَنبُتُ منها درجةٌ عالیةٌ تَفوقُ
علی درجاتِ الأوّلینَ والآخرینَ وبروید از آنها درجات

عالیه

عالیه که فایق باشد بر درجات جمیع اولین وآخرین
بسم الله الرحمن الرحیم سُبحانَکَ اللّهُمَّ
وبِحَمدِکَ یا مَن قَطَعَ دابِرَ القَومِ الَّذینَ ظَلَمُوا
سبحان الله چه قادر مقتدریست خداوند عالم که چگونه
از ریشه میکند بیخ ظالمان را وقطع میکند اصل وفرع
ستمکاران را فَأَثنی بَعدَ ذلِکَ علی نَفسِهِ پس بعد از
آن حمد میکند ذات مقدس اقدس خود را حمدی بی پایان
واستَأصَلَ الفِئَةَ الَّذینَ کَفَروا کدام ظالمان آن
ظالمانی که کافر شدند بخدائی او وجرأت کردند بحضرت
کبریائی او وهَمّوا علی اطفاءِ نورِهِ واخمادِ ذکرِهِ و
محوِ اسمِهِ وهمت بستند که انوار شعشعانی او را
خاموش کرده اند وذکر او را برطرف نمایند وکلمه توحید
او را پست کرده اند الَّذینَ سَعَوا سَعیَهُم وکادوا کیدَهُم
ومَکَروا مَکرَهُم وغَدَروا غَدرَهُم وفَعَلوا ما یُمکِنُ
لَهُم ودر این خصوص سعیها کردند ومکر وحیلها انگیختند

وعذرها نمودند تا آنکه بی اختیار کفر باطن ایشان از زبان
ایشان و افعال ایشان بروز کرد. حتّی ان سبّوا علیّاً
ولیّه. وسمّوا الحسن صفیّه. وقتلوا الحسین نجیّه
وغلّلوا ابن الحسین خلیله. تا آنکه بمرتبه رسید که
سبّ کردند امیر المؤمنین ولیّ خدا را و زهر دادند امام
حسن مجتبی را و شهید کردند حسین بن علی برگزیده او را
و بغل و زنجیر کشیدند علی بن حسین ولیّ پسندیده
او را. وکانت السیوف تقطر من دمائهم والاغلال
فی اعناق احرارهم واماءهم. وشمشیرهای ایشان از
خون آن بزرگواران میچکید و بستند بگردن ایشان
از آزاد و بنده ایشان زنجیرها و غلها را. وخرّبوا
علیهم الابنیة. وضیّقوا علیهم الاودیة. وخراب
کردند بر سر اهل بیت خانها را و تنگ گرفتند بر ایشان
بیابانها. واضرموا النیران علی دار الرسول واسقطوا
ثمرة فؤاد البتول. و آتش بر خانه رسول خدا افروختند

ودر

ودر خانه فاطمه زهرا که جبرئیل دربان او بود سوختند
آن در را در پهلوی مبارک او زدند که نور دیده او محسن
نام سقط شد. قتلوا ولیّ الله فی سجوده. وضربه
اشقی الناس بکفره وفجوره. شیر خدا را در حال
سجود او شمشیر زدند بر او بدترین مردم در حال تواضع
آنجناب با معبود او و پیوسته از شمشیرهای ایشان خون
اهل بیت می چکید و هر لحظه از آن صنا فنون اذیتی بنسبت
بخاندان عصمت میرسید و بمقتضای اعملوا ما شئتم
شنیده اید آنچه خواستند کردند و آنچه توانستند بعمل
آوردند. فابی الله لنوره الا ضیاءً ولذکره الا
تماماً ولاسمه الا علوّاً. و خداوند عالم ابا نمود
مگر آنکه نور خود را روشن تر و ذکر شریف خود را تمام تر
و اسم مبارک خود را بلندتر و دین خود را عزیزتر و کلمه
خود را رفیع تر نمود. ثم رفع بیوتاً اذن الله ان
ترفع وارغم انوفاً اذن الله ان ترغم وتوضع

پس خداوند عالم خاندان عصمت وتطهیر وخانوادهٔ مکرمت
وتقدیس را بلند آوازه‌تر فرمود ودماغ آن اشقیاء و
بیحیا را بخاک مالیده وایشان را ذلیل‌تر گردانیده ونام
مبارک اهل بیت را بلندتر گردانیده ونسل پاک وعلوم
واحادیث وقبر شریف وآوازه وذکر خیر ومانند اینهارا
بایشان شفقت فرمود ونسل شوم ونام ونسب وقرآن
جماعت میشوم را از روی زمین برکنده وپاک نمود وشهر
کوفه را که این جرات در آن کردند که از ریشه در آورد بانک
زمانی خراب گردید وآن یک ودوی که از بقیهٔ این منافقان
باقی مانده اند بشعلهٔ شمشیر ولی خود بقیة الله تعالی حضرت
صاحب الزمان خواهد سوزانید • فوالذی شرف محمداً
بالوحی والکتاب والنبوة والانتخاب انّ امثال
هؤلاء لا یقدرون علی مثل هذه الامثال فهل رأیهم
الا فند وجمعهم الا بدد وایامهم الا عدد • قسم
بخداوندی که مشرف ساخته است محمد را به پیغمبری وال

الطهار

الطهار او را ببزرگی وسروری که امثال این بدبختان چند
یومی مهلت داده شدند وبشمت استدراجی اندکی خوش
گذرانیدند • الا لعن الظالم العادی یوم ینادی المنادی
پس بزودی بلعنت خدا گرفتار گردیدند • ونستدعی منک
یا عزیز یا جبار ان تعذب الکفرة الفجرة والغدرة
والمکرة الذین شاقوا رسولک وحاربوا اولیاءک
وعبدوا غیرک واستحلوا محارمک وکفروا بالکلمة
وعکفوا علی القادة الظلمة • واستدعا میکنم از تو ای خدا
وند قهارا اینکه عذاب کنی روح این جماعت کفار فجار را
که مخالفت وغدر ومکر نمودند دانسته پیغمبر تو را ومحاربه
نمودند عمداً دوستان تو را • وعبادت کردند غیر تو را و
قهقری ومرتد شدند وحلال کردند حرام تو را ودوباره
بکفر اصلی خود برگشتند ودر خدمت ظالمان دست بسته
ایستاده گی کردند • وعدلوا علی الحبلین الذین امروا
بطاعتهما واعرضوا عن الثقلین الذین امروا بهما وهجروا

الکتاب والسنة • از آن دو چیز نفیس بزرک که قران و
اهل بیت است که مامور بودند متمسک باینها و حال
آنکه خداوند عالم امر فرموده بود بطاعت انها و اعراض
نمودند از کتاب وسنت ترا • وقتلوا تمام اهل العصمة
وضیعوا حقاک • واضلوا خلقک • وقتلوا اولاد
نبیک • وسبوا النساء حبیبک • وکشتند تمام اولاد اهل
عصمت را وضایع کردند حق ترا وکمراه کردند خلق ترا
وکشتند اولاد پیغمبر ترا واسیر نمودند حرم محترم حبیب
ترا • اللهم العن من رفع یده وتعدی حده • و
اسرج فرسه والجم جمله وتنقب وجهه واخذ حدده
علی قتال صفی الله وابن صفیه • وولی الله وابن
ولیه الحسین المظلوم الشهید والسبط المغموم السعید
اسیر الکربات • وقتیل العبرات • خدایا لعنت کن
برکسانیکه دست خود را بلند کردند وپا از اندازه
خود بیرون نهادند واسب خود را زین ومرکب خود را

لجام

لجام زده واسلحه حرب خود را بر تن خود آراسته و
نقاب بر روی خود نهاده وبسرعت دویدند بر قتال
ولی خدا وبرکزیده خدا پسر برکزیده خدا یعنی امام
مظلوم شهید سعید • لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی شرح صدورنا بمحبة الحسین • ونور
قلوبنا بولایة الحسین • سپاس وستایش خداوندی را
سزا است که روشن کرده است دلهای ما را بمحبت حسین
ومنور کرده است سینهای ما را بدوستی و ولایت
حسین ع • وعجن موادنا بماء مودته • وخلق فؤادنا
من فاضل طینته • ثناء وستایش معبودی را رواست که
خمیر کرده مادهٔ ما را بنور ولایت حسین ع وخلق فرموده
است اصل وجود ما را فاضل طینت او • وجعلنا من انصاره
والمقیمین عزاه • والمحبین لاولیائه واللاعنین اعدائه •
پس کردانیده است ما را در دنیا از عزاداران واز دوستان

او و دوستان او و از لعن کنند کان بر دشمنان
و مخالفان او. الّذی هو الرّحمة الواسعة والکلمة
الجامعة. آن حسینی که اوست رحمت واسعه و اوست
کلمهٔ جامعه. الّذی هو الاسم الاعظم وهو القطب
بجمیع العالم. آن حسینی که او اسم اعظم خداست و او
قطب جمیع عالم است. الّذی قال فی حقّه النّبیّ الکریم
مرحبا بمن فدیته ابرهیم. آن حسینی رسول خدا در
حق او فرموده است که مرحبا با کسی که فدا نموده باو
ابرهیم فرزند خود را. الّذی هو المشهور فی الخضراء
والمشهور فی الغبراء والمشهور فی الدّنیا والمشهور
فی العقباء. آن حسینی که مشهور است در زمین و مشهور
است در آسمان و مشهور است در دنیا و مشهور است
در آخرت. جهدت الجبابرة والملوک علی اطفاء
نوره واخماد ذکره. جباران و ظالمان کوشش کردند
که نور آن بزرگوار خاموش کنند و ذکر او را بر طرف نمایند.

فابی الله

فأبى الله لذكره الا علوا. ولنوره الا ضياء وتماما و
لو كره المشركون. و خدا نخواست و دماغ ایشان را
بر خاک مالید و ذکر آن حضرت را بلندتر و نور او را روشن‌تر
گردانید. العجب ثمّ العجب هؤلاء المنافقين الّذين
يستهزؤن الخالق يقرؤن كلامه المجيد ويقتلون
كلام الله النّاطق. واعجباه پس واعجباه از آن منافقان
و وای بر آن بی‌دینان که استهزاء میکنند خداوند عالمیان
بآنکه قرآن میخوانند و قرآن ناطق را که حسین بن علی است می‌کشند.
يطوفون بالبيت ويخربون البيت الّذي هو كعبة
الخلائق. و دور کعبه میگردند و کعبهٔ حقیقی را که خداوند عالم
آن را قبلهٔ اوّلین و آخرین کرده است خراب میکنند. فيا اخواني
المحبّون من هؤلاء المجرمين انّهم يظاهرون اعداء
الدّين ويسارعون الى امام المؤمنين. ای برادران عجب
است از این گروه بی‌ایمان که اعانت میکنند سگانی را که
ایشانند دشمنان دین و مسارعت می‌کنند معصومانی

که ایشانند امامان مؤمنین • استکثروا لنسل امیة
واستاصلوا لنسل الائمة • نسل خبیث بنی امیه را بسیار
میکنند ولنسل پاک نبی را از بیخ وریشه میکنند • آه آه
من دم البعوضة یسئلون وبقتل الحسین واله لا
یبالون • ای برادران آیا تعجب نمیکنید ازین بدبختان
که نمیدانم چه قدر بی عقل واحمق اند یا انکه چه قدر کافر
ملعون وبیدین ومنافق اند یا انکه چه بسیار مکار ومحیل
ومزورکه با ابلیس بر تلبیس موافق اند که ایشان از خون
پشه مسئله میپرسند آه آه وازکشتن حسین بن علی باک ندارند
وصید الحرم لا یقتلون واولاد سید النبیین کالغنم
یذبحون • وصید حرم را در تو بی حرم نمیکشند واولاد
حرم حقیقی سید عالم را مانند گوسفند سر میبرند • یترکون
اذیة اهل الذمة • ویجسرون علی قتال اهل العصمة •
ترک میکنند از راه تزویر اذیت اهل ذمه را ولکن بجرات
تمام بر قتال ائمه انام میکوشند • یلاحظون حرمة الصحابة

ولا یحافظون

ولا یحافظون ایة القرابة • حرمت او ۲ میدارد که اینها
روزی بخدمت پیغمبر رسیده اند وحرمت حسن وحسین را
نمیدارند که آنها ذریه پیغمبر اند واز پیغمبر بیرون آمده اند
یحترمون اولاد الزناء ویقطعون نسل سید الانبیاء •
وحرمت میدارند اولاد زنا را وقطع میکنند نسل حضرت
سید انبیا را • یدعون انهم العرب العربی • فکیف
عموا وصموا عن المودة فی القربی • ادعا میکنند که ما ئیم
عرب عربی ونمیدانم که پس چرا کور وکر شده اند از اینه
مودة فی القربی • یقرؤن القران والقران یلعنهم
قران میخوانند وقران لعنت میکند ایشان را • ویطوفون
بالبیت والبیت یطعنهم • ودور کعبه طواف میکنند
وکعبه طعن میزند ایشان را • فویل لهم ثم ویل لهم
یجیئون الی البصرة مع فلانة • ویقاتلون عن جانب
یزید وابن مرجانة • ولا یمشون خطوة لاهل العصمة
الطاهرة • لا لفاطمة المظلومة ولا لاولاد فاطمة •

پس وای بر حال ایشان و بدجای کاهست در جهنم جای
ایشان قسم بخدا که ایشان نیستند امت پیغمبر بلکه فی
الواقع شیعه اند از برای ۱ و ۲ برای انکه همراه فلانه
تا بصره می آیند و از جانب یزید و معاویه قتال می کنند
و یک قدم همراهی خاتون قیامت و بضعه حضرت رسالت
فاطمه زهرا در ادعای حق خود از فدک نمی کنند و بر
نصف کلمه اغاثنا آل معصوم یعنی سیدة النساء نمی نمایند
بلکه نور دیده او امام حسن به زهر ستم شهید کردند دیاره
جگر او را امام حسین سر بریدند آه آه و سر نیزه می کنند
و در شهرها میبرند تا انکه مردمان به بینند و مطلقا متاثر
نمیشوند و کسی از ایشان بر آن شهید مظلوم آهی نمی کشند
و کسی گریان نمیگردد و هیچ کس از ایشان ناله نمی کنند
و چگونه پیغمبر با ایشان نظر میکند و چگونه در صحرای
محشر ایشان را در میابد و می بیند که از شمشیرهای ایشان
خون اهل بیت او میچکد که لعنت خدا و نفرین ملائکه

بر ایشان

بر ایشان باد لا والله و رب الکعبة انهم ما قبلوا
الاسلام والنبوة ولا الوحی ولا الرسالة و بپروردگار
کعبه قسم که آمنا فقان هرگز قبول نکردند اسلام را و نه نبوت را
و نه ایمان را و نه وحی قرآن را و نه رسالت پیغمبر را • و کان
قلبهم عن ذلک عمیانا و صغرا و لیزیدن کثیرا منهم
ما انزل الیک من ربک طغیانا و کفرا ثم تاب الله
علیهم ثم عموا و صموا • و دل ایشان از اسلام و ایمان
خالیست بلکه آیات قرآنی باعث زیادتی کفر ایشان شده
و یباهون بانهم بعد کفرهم مسلمون کذبوا والله
انهم بعد اسلامهم کافرون قاتلهم الله انی یوفکون •
و فخر میکنند که ما بعد کفر مسلمان شدیم دروغ میگویند
والله که بعد از اسلامشان دوباره کافر شدند و در ظاهر
لباس اسلام پوشیدند تا بهتر بکار فرمایند آن عداوتی را
که با خدا و رسول در بدر و احد و جای دیگر داشتند و
بلائی بر سر اسلام و اهل اسلام آوردند که کافران ابدین

کرداند
بالطلشان راضی کردیدند خداوند عالم عذاب ایشان از باد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الدنیا جنة لاعدائه وسجنا و
محنة لاولیائه حمد میکنم خداوندی را که کردانیده است
دنیا را بهشت دشمنان خود و زندانی از برای دوستان
و محبان خود لیبلوهم فیها بالاکتساب ویجازیهم
الجزیل من الثواب والعقاب تا امتحان فرماید آنها
را بترک معصیتها و مکافات دهد آنها را بالطفها
و بخششها و احسانها سیما للحسین الذی جعله الله
سفینة للنجات وکهفا لجمیع الذرات وملاذا
للعصات خصوصا از برای حسین شهید مظلوم که
کردانیده است خدا یتعالی او را کشتی نجات و پناه جمیع
عالم و تمام ممکنات و سبب پاک شدن عاصیان از
کناهان و سیئات والشکر لله الذی جعل الشفاء
فی تربته واستجابة تحت قبته ومرقده الشریف

اللقاء

ملاذا

ملاذا للمتعوذین ومن دخله کان من الامنین
وزیارته ذکرا کثیرا للذاکرین وشکر خداوندی را
که کردانیده است شفا را در تربت او و مستجاب شدن
دعا در تحت قبه او و روضه شریف او را محل ایمنی کرنختن
کان کردانیده و زیارت او را ذکر کثیر از برای ذکر کنندکان
نموده است والصلوة علیه لتسبیح المسبحین من الملائکة
والجنة والناس اجمعین وصلوات بر انحضرت را
تسبیح کفتن تسبیح کننده کان از ملائکه و جنیان و آدمیان
همه ایشان کردانیده وقبته قبة الخضوع وکل خضوع
فهو فرعه وروضته روضة الخشوع وکل خشوع فهو
جزؤه لانه اصل الخضوع ولا اخضع منه ومعدن
الخشوع ولا اخشع منه وکردانیده است قبه او را قبه
خضوع و هر خضوعی پس آن خضوع فرع اوست و کردانیده
است روضه مبارک او را روضه خشوع و هر خشوعی پس آن
جزء آنست بدرستیکه انجناب اصل خضوع است و از او

و کسی که داخل آن شود ایمن میکردد
بعد از زیارت او ایمن و امان

خضوع یعنی فروتنی خشوع
یعنی دارای بزرگواری

خاضع تري نيست ومعدن خشوع است وخشوع دارند
تري از او بهتر نيست فمن دعا في اي مكان بالخضوع
والخشوع فقد كان تحت قبته ومن خضوعه بذلك وصل
الخضوع وتوسل به فقد ان وقت استجابته
پس هر كه دعا كند در هر مكاني بخضوع وخشوع بتحقيق كه
ميباشد آن مكان تحت قبه او وهر كس برسد خضوع او
باين خضوع ومتوسل شود بآن بتحقيق كه رسيده است
وقت مستجاب شدن آن دعا فكل دعاء مستجاب
فهو تحت قبته وكل عبادة مقبولة فهو في وسط روضته
وهر دعائي كه بخوانند ومستجاب است پس آن دعا كننده
مثل اينست كه در تحت قبه اوست وهر عبادتي مقبول كرده
شد پس او در وسط روضه اوست وكل بقعة قبره
وكل ارض كربلا وكل يوم يومه وكل شهر عاشوراء
وهمه بقعها قبر اوست وهمه زمينها كربلاست وهمه روزها
روز اوست وهمه ماهها محرم وعاشوراست وكل شيء

يبكي

يبكي على شيء فهو يبكي عليه وكل شيء يضطرب لامر
فهو يضطرب له وهر چيز كه بر هر چيز گريه ميكند پس
او بر حسين گريه ميكند وهر چيز كه باضطراب وحركت
مي آيد پس آن از براي حسين بحركت آمده وهو سيد
الشهداء وكل شهيد نسله وامام السعداء وكل
سعيد غصنه واو سيد الشهداست وجميع شهيدان
از اول تا آخر از نسل اويند وامام سعداء است وتمام
نيك بختان از شاخها وبرگها اويند وكل البكاء من
فاضل بكائه وكل الوداع من فاضل وداعه وهر
گريه كه در عالم است از فاضل بالجمله گريه اوست وهر وداع
دوستي از دوستي از فاضل وداع اوست ولعن الله
اشياء كانت له الاعداء فان الاشياء فيها
شقي وسعيد وفيها ذميم وفيها حميد وخدا لعنت
كند اشيائي را كه دشمن اويند وموجوداتي را كه مخالف
اويند بجهة آنكه اشياء بعضي از آنها شقي اند وبعضي سعيد

بداند

وبعضی ردی اند وبعضی حمید ° ففی کل الذرات وجمیع
القابلیات حتی الحروف والزمان والمکان شقاوة
وسعادة ولا فرق فی ذلک بین المجردات والمادیات
من عالم الغیب والشهادة ° در جمیع ذرات وقابلیات
مطلقا چه مجرد است آنها وچه مادیات انها سعادت و
شقاوت در هر دو هست حتی در حروف وزمان ومکان
ونیست فرقی در این میان انسان وغیر انسان ° اما
الزمان فمن السنة یوم النحس العاشوراء ومن الا
سبوع یوم الاثنین والاربعاء ° اما شقی در زمان مثلا
از جهة سال روز نحس عاشوراست واز جهة هفته یوم
الاثنین واربعاست ° اما الاثنین فقد تعلق ببنی
امیة فانهم اشرکوا بالشرک الخفی بالولایة و
انهم ثنویة هذه الامة ° اما یوم الاثنین یعنی دوشنبه
تعلق ببنی امیه دارد بجهة انکه ایشان مشرک اند واز راه
معنی بولایت کبری شرک آوردند وایشان ثنویه ومجوسیه خفی

این امت اند

این امت اند که اهرمن را با یزدان وا و ۲ با امیر مومنان
شریک کردند ° واما الاربعاء التی هو ضعف الاثنین
فقد تعلق ببنی العباس فانهم اضل من النسناس
واکثر نسانا من الوسواس الخناس ° واما الاربعاء
یعنی چهارشنبه تعلق بوسواس خناس یعنی جماعت بنی
عباس دارد وچهار ضعف دواست وبنی عباس از بنی
امیه خبیث تر اند وشدة انها از انها بیش تر است ° حیث
اشرکوا بالولایة الکبری ° وقطعوا رحم لسید الانبیاء
وقتلوا من المعصومین ستة وروجوا مذاهب اهل
السنة بجهة آنکه انها شریک بنی امیه بودند وبعلاوه قطع
رحم با سید انبیاء نیز نمودند وشش امام معصوم را کشتند
ودین سنی باطل را رواج دادند لعنة الله علی القوم الظالمین

بسم الله الرحمن الرحیم °

الحمد لله الذی زین فی قلوبنا محبة الایمان ° وکره
فی صدورنا الفسوق والفجور والعصیان ° منت خدایرا

كه زينت داده در دلهاي ما محبت ايمان يعني محبت امير
مؤمنان وناخوش كردانيده در سينهاي ما فسوق
وفجور وعصيان يعني محبت فلان • وَمَنَّ عَلَيْنَا بِالتَّمَسُّكِ بِالْعِتْرَةِ الطَّيِّبَةِ الطَّاهِرَةِ الزَّكِيَّةِ الَّذِينَ
أَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا • وروزي
كرده است مارا تمسك در شجرهٔ طيبه يعني سلسلهٔ عليهٔ
عاليهٔ نبويه را كه حق تعالى ايشانرا معصوم ومطهر نموده
واز هر شكي وآلودكي پاك وپاكيزه فرموده • وَالتَّبَرِّيَ مِنَ
الشَّجَرَةِ الْخَبِيثَةِ الْمَلْعُونَةِ الْمُجْتَنَبَةِ • وهم چنين با شفقت
كرده است بيزاري جستن از شجرهٔ خبيثه يعني از سلسلهٔ
شومهٔ ميشومهٔ بني اميه كه حق تعالى ايشانرا در كلام مجيد
خود شجرهٔ ملعونه اسم برده ويزيد پليد شان را بر طغيان
كبير نام نهاده • وَنَسْتَدْعِي مِنَ اللهِ أَنْ يَجْعَلَنَا مِنْ
شُعَاعِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَشِيعَتِهِمْ • وَأَنْ يَرْزُقَنَا الْهَمَّ وَالْغَمَّ
فِي مُصِيبَتِهِمْ • واز خدا سؤال ميكنم اينكه بكرداند مارا از

شعاع اهل بيت وشيعيان ايشان واينكه روزي كند
مارا غم بسيار در مصيبت ايشان • وَأَنْ يَجْعَلَنَا فِي كَرَّتِهِمْ
وَرَجْعَتِهِمْ وَأَنْ يَحْشُرَنَا تَحْتَ لِوَائِهِمْ وَفِي زُمْرَتِهِمْ •
واينكه زنده كرداند مارا در رجعت ودولت ايشان
واينكه محشور كند مارا در تحت لواي محمد صلى الله عليه وسلم در زمرهٔ
ايشان • فَمَنْ كَانَ مِنَّا لَهُمْ مَغْمُومًا جُعِلَ فِي الْآخِرَةِ
مَرْحُومًا • پس هر كه از ما در دنيا بجهة مظلوميت ايشان كريانست
در آخرت خندان خواهد بود • وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ النَّشْأَةِ
مَغْمُومًا صَيَّرَتْ فِي الْعُقْبَى مَسْرُورًا • وهر كه از ما در اين
نشأ بجهت مصيبت ايشان غمناك است در آن نشأ مسرور
وشعف ناك خواهد بود • وَمَنْ كَانَ مِنَ الظَّالِمِينَ فِي
أَهْلِهِ ضَاحِكًا مَسْرُورًا جُعِلَ فِي الْآخِرَةِ هَالِكًا مَثْبُورًا •
وهر كه از ظالمان واهل بيت ومتابعان ايشان تا امروز
تا قيامت بر مظلوميت اهل بيت رسول خدا خنده كرده او
در آخرت كريها خواهد كرد ودر جهنم شكنجها خواهد ديد

وفریادهای واشوراه بسیار خواهد کشید منقول است
که در روز قیامت خواتون قیامت جناب فاطمهٔ زهرا
صلوات الله علیها با چشم گریان و دل بریان و جگر سوخته
بمحشر آید و نالهٔ او بلند شود و پیراهن خون آلوده نور
دیده اش حسین را بر دوش خود افکند پس آید و دست
بر دامن یزید زند و گوید که بچه سبب حسینم را کشتی و بچه
جهت فرزندان مرا باسیری بردی و بچه سبب چوب
بر لب و دندان امام حسین صنم زدی و بچه سبب زینب
خاتون وام کلثوم مرا در مجلس خود در برابر مردان اجنبی
بی مقنعه و معجر بخواری و زاری نگاه داشتی و اصیبا
و ایشانرا در برابر خود برپا ایستاده داشتی چنانکه یکی
از علمای شافعیه که سنی است در این معنی چه نیکو گفته
است در اینجا که میگوید و خطاب بیزید پلید میکند
که اراک تنقص یا یزید اذا علت ، یوم القیمة رنة
الزهراء ، تفشی التظلم من حریق دم ، ابنها صحابتر للحرقة

الحمراء

الحمراء ، می بینم ترا ای یزید که ناقص شوی در روزی
که نالهٔ زهرا دختر رسول خدا بلند شود و پیراهن خون
آلودهٔ حسینش را بر دوش افکنده باشد و در نزد قائمهٔ
عرش الهی آید و فریاد کند و تظلم نماید که چرا خون فرزندم
مرا بخیتند ، ما جرم اولاد النبی ترکتهم ، نهبا لقتل
شایع وسباء ، ای یزید پلید تقصیر اولاد پیغمبر چه بود
که واگذاردی آن مظلومان را در میان آن بدبنیان
از برای غارت کردن و جرات دادی آن ظالمانرا از برای
زدن و بستن و کشتن و اسیر نمودن ایشانرا ، اه ظماء
وما ارویتهم ودماءهم ، عمت ظماء السمر بالارواء ،
آن غریبان مظلوم و آن جگر سوختگان مغموم تشنه
بودند و ایشانرا آب ندادی بلکه سرهای تیر و نیزه و
شمشیر و خنجر از خون ایشان رنگین و سیراب نمودی
ای یزید ملعون نظم شکستهٔ تو دلی را که شاد خواست
خدا ، ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ، والله امدادهم

در کتابی از اهل سنت نوشته بود که امام شافعی محبت بسیاری با اهل بیت داشت بخصوص در حق جناب امیر و بعضی او را برفض منسوب کرده اند و قصیده در این معنی دارد و چند اشعار از ایشان مذکور است ولیکن شعری از او در این باب مشهورتر است این ان کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافضی آنکه رفض محبت و دوستی آل محمد است پس شاهد و گواه باشند جن و انس که من رافضی ام زیرا که رفض محبت و دوستی آل محمد است پس ایشان را دوستی واجب است و

ومناقب یشهد العدو بفضلها
والفضل ما شهدت به الاعداء

فاعجب لقول الشافعی ومالک
وحنبل والمروی عن کعب الاحبار

لیزدادوا اثما فقل فی حکمة الاملاء ای محبان
خداوند عالم مهلت داد یزیدیان را و ابن زیادیان را
وحکمت آن این بود که کناه ایشان زیاد شود پس عذاب
ایشان میشود • فجعلناهم من قوم صالح الاولی • لم زیاد
یفتکوا الا بذات رغاء • فتعا و ره رجفة جثمت
بها • وکانما لم تقعد فی الاحیاء • واویلاه وا خجلتاه
ما جماعت مسلمانان از جهت عمل این کافران چه بسیار
خجالت کشیدیم از کافران کذشته و چه مقدار در خجالت
افتادیم که سر بالا نمیتوانیم نمود از ایشان و از طعن و لعن
ایشان بر ما والحق هیچ امتی چنین عملی نکرده اند از آنجمله
قوم صالح که بعذابهای الهی معذب شدند پی نکردند مکر
شتری را و شمشیر نزدند مکر حیوان جان داری را که صدا
میکرد و بزودی زلزله و عذاب پیاپی بر ایشان نازل شد
همه یکبار هلاک شدند که کویا هرکز در دنیا نبودند • و نظر
کن که اشقیا این امت و ملعونان بد طینت چکونه پی کردند
انسان

انسان کامل و امام عادل سید الشهداء حسین فرزند
امیر المؤمنین که ثار الله بود از پا در آوردند او را که
ولی الله و حجة الله بود و چه مقدار از تیر و شمشیر زدند
بر بدن نازنین او تا زنده بود و بعد از شهادت او
نیز استخوانهای مبارک او را بد و اسبها بر او
شکستند و نرم کردند و علاوه آن علی اکبر و قاسم و
عباس و بنی اعمام و انصار او را نیز شهید کردند • وارى
المسیحیین بعد مسیحهم • ما قصروا فی طاعة و وفاء
ظفروا بارض حمار و استبشروا • فکانهم ظفروا بنجم
سماء • و می بینم کروه عیسی پرستان که بعد عیسی در حق
او کوتاهی نکردند و در غایبانه او در طاعت و وفاداری
با او تقصیر ننمودند حتی آنکه چون ظفر یافتند بسمی از
الاغ او چنان خوشحال شدند که کویا ظفر یافتند بستاره
از آسمان چنانکه رسول پادشاه فرنک در وقتیکه سر مبارک
امام حسین را در نزد یزید پلید دید با او کفت که ای یزید

بد دینی است دین تو اف بر تو باد و بر دین تو دین من نیکو
تر است از دین تو بدانکه نزد ما حقه ایست از طلا و در آن
سمی است که میگویند که آن سم الاغ عیسی بن مریم است
و دور آن حقه را بطلا و دیبا مزین کرده اند و در هر سال
گروه بسیار از نصاری از اطراف عالم بزیارت او میروند
و بر دور طواف میکنند و انرا میبوسند و در ان حاجت
خود را از قاضی الحاجات طلب مینمایند پس توای برادر
نظر کن و تامل نما که کافران کلمه گو و منافقان بی حیا و بی آبرو
از این امت با پیغمبر خود چه کردند یکی سر فرزند پیغمبر خود را
میبرد و یکی بر نیزهٔ جفا بلند میکند و یکی در کوچها و بازارها
میگرداند و یکی از بامی بیند و متاثر نمیشود یکی میخندد
و یکی شماتت میکند و خندهٔ صدا دار میکند و یکی مبارک
باد میگوید و یکی در مجلس شراب سر مبارک او را حاضر
میکند آه آه یکی با چوب خیزران با او بازی میکند و با
وجود این خود را از امت آن پیغمبر میدانند نه بخدا قسم که

ایشان

ایشان امت پیغمبر نیستند بلکه منافق اند و دشمن پیغمبر اند
وَقِتالُ سِبطِ الهاشِمیِّ وَفاجِرٌ لَم تَبدُ قَطُّ صَفاءَها
بِحَیاءِ اَرْواهُ مَصرَعُ کَربَلا فَکَاَنَّها مُشتَقَّةٌ مِن کَربٍ
وَبَلاءٍ مقاتله با سبط هاشمی نسبت میکند آن بیحیائی
عظیم و بی شرمی بزرگیست که از آن بیحیائی بالاتر نمیباشد
که ترك نشده است با آب حیا در اطراف روی او هرگز آه آه
هلاك نمودند او را در صحرای کربلا چه کربلا که گویا اشتقاق
او از کرب و بلاست لا عَجَبٌ اِنْ لَمْ اَرثِهِ بِقَصائِدِ
مَطوِی الرُّواةُ بِهِنَّ ذِکرَ الطّائی خدایا من زنده نمانم اگر
مرثیه نخوانم بر آن بیگناه شهید مظلوم بقصیدهٔ چند
که راویان آنها ترك کنند قصهای گذشتگان را و چون
شاعر سنی است لهذا میگوید که مَدحی لِآلِ المُصطَفی
وَمَذاهِبی لِلشّافِعی وَکُلُّهُم شُفَعائی وَاِذا جَزی
المَمدُوحُ بِالاَموالِ شاعِرَهُ فَمَغفِرَةُ الاِلهِ جَزائی
ستایش من از برای آل مصطفی است و مذهب من شافعی است

وهم ایشان شفیعان مند در روز قیامت و در وقتیکه
مزد میدهند هر مدح و هجی بما اهل مداح خود پس آمرزش
الهی و خلعت مغفرت مزد من است ای برادران
هر گاه سنّی از این درگاه خود را نا امید میدانند پس
باید امیدواری شیعیان و گریه کنندگان و زایران
و تعزیه داران عظیم و بیشتر باشد حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه بمیسر بن عبد العزیز فرمود که ای میسر
آیا شما شیعیان با یکدیگر خلوت میکنید و از علوم اهل
بیت و فضایل ایشان آنچه خواهید میگوئید بگفت بلی
والله حضرت فرمود والله دوست میدارم که با شما باشم
در آن مجلس والله که من بوی شما و نسیم شما را دوست
میدارم بدرستیکه شما بر دین خدا و ملائکه اید پس یاری
کنید در شفاعت خود به پرهیزکاری از محرمات الهی
و سعی در طاعت در حدیثی از ابن عباس مرویست در
آخر حدیث گفت که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله

خبر

[illegible]

خبر شهادت حضرت امام حسین را بفاطمه زهراء فرمود
انمعصومه عرض کرد ای پدر بزرگوار چگونه او را می
کشند فرمود فَیُذبَحُ ذَبحَ الشّاة سر او را از بدن
جدا کنند هم چنانکه سر گوسفند از بدن جدا میکنند
و بکشند فرزندان و برادران و خویشان و محبان او را
ثُمَّ یُؤخَذُ رُؤسُهُم عَلَی العَوالی پس سرهای ایشان را
بر نیزهای بلند نصب نمایند و در اطراف عالم بگردانند
حضرت فاطمه صیحه زد و فریاد بر کشید که واحسیناه
وا غربتاه وا ولداه یا مهجة فؤاداه پس فاطمه عرض کرد
یا ابتاه انا اکون اجهزه و اکفنه و ادفنه
ای پدر بزرگوار پس من تجهیز میکنم حسینم را و او را غسل
میدهم و او را کفن میپوشانم و او را دفن میکنم حضرت
فرمود که این عمل وقتی میشود که نه من باشم و نه تو باشی
و نه پدرش علی و نه برادرش حسن باشد خاتون قیامت
گفت که یا ابتاه من یغسله و من یکفنه و من یدفنه

در کشتن گوسفند نرمی است و ما [illegible]
[illegible]

وَمَنْ يُصَلِّي عَلَيْهِ اى پدر كه حسينم را غسل ميدهد و
كه او را كفن ميكند وكه بر او نماز ميكند وكه او را دفن
مينمايد حضرت فرمود اى فاطمه يَبْقَى جَسَدُهُ عَلَى
التُّرَابِ مُلْقَىً تَصْهَرُهُ الشَّمْسُ وَهُوَ فِي الْعَرَاءِ وَ
رَأْسُهُ فِي الْقَنَاةِ يُعَلَّى جسد او را برهنه بر خاك مى اندازند
وافتاب بر جسد او ميتابد وسر مبارکش بر سنان نيزه
ميدرخشد پس فاطمه زهراء نعرهٔ از دل بركشيد و فرياد
واحسرتاه ووالداه بلند نمود بنوعي كه زلزله بر هفت آسمان
و زمين افتاد در اين حال حضرت روح الامين جبرئيل نازل
شد و سلام كرد و عرض كرد يا رسول الله حق تعالى ميفرمايد
كه فاطمه را ساكن كردان قسم بخدا كه همه ملائكه آسمانها را
بكريه در آورد و بگو بفاطمه كه غم مخور اِنِّي سَاخْلُقُ شِيعَةً
طَاهِرِينَ مُطَهَّرِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ عَلَى عَزَاءِ الْحُسَيْنِ
بدرستيكه زود باشد كه من خلق كنم شيعيانى حلال زاده
ونجيب و پاك و پاكيزه كه خرج كنند مالهاي خود را در عزاى

و زيارات از زمين از گرمى
افتاب انكار حضرت با ملك

امام حسين

ل ل

امام حسين ع وَيَتْعَبُونَ أَبْدَانَهُمْ وَيَبْذِلُونَ أَرْوَاحَهُمْ
عَلَى زِيَارَتِهِ وتعب اندازند بدنهاى خود را و جانهاى
خود را در راه زيارت او وَيَتَّخِذُونَ الْمَجَالِسَ الْأَحْزَانَ
وَلَيَسْبُكُونَ الدُّمُوعَ وَيُطِيلُونَ الْهُجُوعَ لَيْسَ لَهُمْ عَنْ
ذَلِكَ رُجُوعٌ و مجلسها برپا ميكنند وگريها مينمايند
واشكها بريزند وشبها در مصيبت او به بيدارى كذرانند
وتا روز قيامت دست از اين عمل برندارند وَيَتَنَاكَحُونَ
وَيَتَزَاوَجُونَ الْمُطَهَّرَاتِ وَيُؤْتُونَ بِكُلِّ طَاهِرٍ مُوَالٍ
إِمَّا مُجَاوِرٍ لَهُ أَوْ مَائِلٍ لِلرُّجُوعِ إِلَى مَشْهَدِهِ وتزويج
نمايند زنان پاك و پاكيزه و بزايند همه پاك و پاكيزه را
كه دوست دارنده اند حسين را و ايشان يا مجاور قبر او
باشند يا قلب ايشان مايل باشد بزيارت او تا انكه
حجة القايم المهدي صاحب الزمان صلوات الله عليه ظاهر
شود وانتقام او را وانتقام همه مظلومان از انبياء و اوصياء را
بكشد اَلَا الْبُشْرَى الزَّائِرِينَ لَهُ اَلَا وَمَنْ زَارَهُ بَعْدَ مَمَاتِهِ

لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ حَجَّةٌ مَقْبُولَةٌ ای محمد بشارت بده زایر
اورا که هرکه اورا زیارت کند بعد از شهادت او بهر
قدمی یك حج مقبولی از برای اوست آگاه باشید
که هرکه انفاق کند درهمی در عزای او ملائکه تا روز قیامت
بآن تجارت میکنند و میدهند بهر درهمی اورا هفتاد
حسنه و بنا میکند خدا از برای او قصری در بهشت
و آگاه باشید که هرکه یاد کند مصایب اورا و بر او بگرید
ملائکه اشکهای اورا بگیرد و در شیشه کند و چون روز
قیامت شود بیاورند آن شیشه را در نزد او و گویند ای
دوست خدا بگیر این اشکهای چشم توست که در دنیا بر
امام ریختی پس هرگاه آتش جهنم رو بتو آید بریز قدری
از این اشك را بر او پس او از تو دور میشود پانصد سال
راه پس پیغمبر خدا خوشحال شد و روی مبارکش شکفته
گردید و این اخبار جبرئیل را بحضرت فاطمه فرمود و آن
خاتون مهربان خوشحال شد و سجدهٔ شکر نمود پس حضرت

امام حسین

امام حسین روی بطرف جد بزرگوار خود کرد و گفت
یا جداه جناب تو چه چیز با ایشان شفقت میفرمائی
فرمود ای فرزند خداوند عالم شفاعت را بمن داده پس در
روز قیامت گناه کاران ایشانرا شفاعت میکنم پس نظر
بجانب پدر خود امیر مؤمنان کرد و گفت ای پدر عالی تبار
جناب تو چه چیز با ایشان میدهی فرمود حق تعالی مرا ساقی
حوض کوثر نموده است من در روز عطش اگر آب نمیدهم اول با احدی
مگر با ایشان بعد از آن گفت ای برادر ای حسن تو چه چیز به
ایشان شفقت میفرمائی امام حسن فرمود که بحق تو قسم
ای برادر که من داخل بهشت نمیشوم مگر با ایشان گفت ای
مادر مهربان تو چه چیز با ایشان عطا مینمائی خاتون قیامت
فرمود بعزت پروردگار قسم و بحق پدر و شوهرم که بر در
بهشت میایستم با موی پریشان و اشك ریزان و طلب میکنم
از پروردگارم مگر ایشان پس هرگاه داخل بهشت شدند من
داخل بهشت میشوم در عقب ایشان پس حضرت امام

حسين خود فرمود كه قسم بحق جدم وبحق پدرم كه طلب نميكنم
از پروردگار مگر آنكه قصرهاي ايشانرا در بهشت برابر
قصرهاي من كرداند ألا يا آل ياسين فؤادي لذكرِ
مصائبكم خلف الضناء اي آل سيد مختار دل من براي
يادآوري مصيبت شما هميشه در بيماريست فانتم عدتي
لي في معادي اذا حشر الخلائق للجزاء چون من
عمنا كم از بهر شما پس شما ذخيرهٔ آخرت منيد در وقتيكه
خلايق را حشر ميكنند از براي جزا دادن وما ارجوا
لآخرتي سواكم وحاشا ان يخيب بكم رجاء اميد
وار نيستم از براي آخرت خود بغير شما وحاشا كه باين اميد
نا اميد شوم در روز اميدواريها صلوة الخلق و
الخلائق تترى عليكم بالصباح وبالمساء رحمت
خالق وخلايق پيوسته باد بر شما در هر صبح وشامها و
لعنتهم على ابا حوا دمائكم بظلم وافتراء لعنت خدا
باد بر جماعتي كه حلال كردن ريختن خونهاي شمارا بظلم وستم

كل

وافتراء

وافتراء مرويست از يحيى بن يعفور كه گفت حضرت امام
جعفر صادق عليه السلام فرمود كه زيارت نمائيد كربلا و
قطع مكنيد زيارت امام حسين عليه السلام را زيرا كه
بهترين اولاد پيغمبر در اوست بدانيد كه ملائكه زيارت نمودند
كربلا را هزار سال پيش از آنكه جدم حسين در آن مسكن
كرد وهيچ شبي نيست مگر اينكه جبرئيل وميكائيل اورا زيارت
ميكنند پس جهد نمائيد كه زيارت از شما فوت نشود
يا ايها الزوار مشهد كربلا كل يقصر منكم الخطائم
اي زواران كربلا هريك از شما چون براه زيارت ميرويد
قدمهاي خود را كوتاه برداريد فلكل عبد حجة مبرورة
في كل ما يخطيه من مسعائه از براي هر بنده بهر قدمي
كه برميدارد حج مقبولي نوشته ميشود ولكم بما انفقتم
من درهم في حبه عوضا على آياته في جنة الفردوس
الف مدينة في قصرها الاعلاء من اعلائه اي زايران
كربلا آنچه در محبت امام حسين نفقه كنيد در عوض هر

درهمی از برای شما خواهد بود در بهشت فردوس اعلا هزار
شهر در قصرهای اعلای آن • وَلِمَن بَكَاءُ تَفَجُّعاً لِمَصَابِهِ •
وَتَأَسُّفاً بِالْحُزْنِ عَنِ اقْتِصَائِهِ • فِي الْحَشْرِ قَصْرٌ لَا
يُقَاسُ عُلُوُّهُ • دُرٌّ وَمَرْجَانٌ بِحُسْنِ جَزَائِهِ • هر كه بگريد
بر انحضرت از جهة حزن و اندوه و مصائبها و از براي
او در بهشت قصريست از درّ و مرجان كه بلندي آنقصر را
نميتوان قياس بچيزي كرد • مرويست كه حضرت صادق ع
بمفضّل بن عمر و فرمودند كه روشن مباد ديدهٔ كه نزد ذكر
اين قضيه گريان نگردد • منقولست كسی كه بر امام حسين ع
گريه ميكند در روز قيامت زمين و در و ديوار و سنك
و كلوخي كه بر روي او نشسته است شهادت ميدهند
از براي او كه بر حسين مظلوم گريه كرده است • پس ای دوستان
اگر اشك از ديده نداريد نالهٔ پر حسرت از دل داريد از
دل بركشيد فرياد و فغان بر آوريد و وا ثكلاه و واحسينا
بگوئيد • در حديث است كه امير المومنين عليه السلام حين

نظر

نَظَرَ اِلَى الْحُسَيْنِ فَقَالَ يَا عِبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ • در وقتيكه
انحضرت نظر ميكرد بسوي امام حسين ميفرمود ای سبب
گريهٔ هر مؤمن • فَقَالَ الْحُسَيْنُ اَنَا يَا اَبَتَاه • امام حسين عرض
كرد ای پدر منم سبب گريهٔ هر مؤمن و مؤمنه • فَقَالَ نَعَمْ يَا
بُنَيَّ • فرمود بلي ای فرزند من • حضرت امير فرمود فَلَنَا اَبْكِي
آدَمُ فِي اَدِيمِ الْاَرْضِ • ای حسين دانسته باش كه گريست از برای ما
حضرت آدم در روي زمين • وَنَاحَ النُّوحُ فِي سَفِينَةٍ عَلَى الْعَرْضِ •
و نوحه نمود حضرت نوح در كشتي خود بر اين مطلب • وَصَارَ
اِبْرٰهِيمُ الْخَلِيلُ سَقِيماً • و بيمار شد حضرت ابرهيم خليل در اين
مصيبت • وَفِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارِكَةِ رَثَاهُ الْمُوسَى كَلِيماً • و حضرت
موسی در بقعهٔ مباركه مرثيه خواند و گريست • وَمَرَّ عِيسَى عَلَى
تُرْبَتِهِ خَاشِعاً بِالْبُكَا • و گذشت حضرت عيسی بر تربت تو
در حالتيكه نالان بود • وَنَالَ لِقَتْلِكَ حَضْرَتِ خَيْرِ الْبَشَرِ • و
رسيد خبر قتل تو بحضرت خير البشر • يَا لَيْتَنِي عَلِمْتُ كَيْفَ
صَارَتْ حَالَةُ الزَّهْرَاءِ حِينَ سَمِعَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ اِيكَاسِر مِيلِ السَّم

من که چگونه خواهد بود حال فاطمهٔ زهراء در وقتیکه شنید
شهادت آنحضرت را منقولست که چون جناب فاطمه
شنید که فرزند او را شهید میکنند فریاد برآورد که
واحسرتاه علیك ایها الغریب العطشان المدفون
بلا غسل واکفان ای حسرت و اندوه بر تو ای فرزند
غریب تشنهٔ من ای حسرت و اندوه بر تو ای فرزندم که ترا
دفن میکنند بدون غسل و کفن و برادرش امام حسن
در حق او فرمود یا حسین یبکی علیك کل شیء حتی
الوحوش فی الفلوات والحیتان فی البحار همه چیزی
بر تو بگرید حتی وحشیان در صحراها و ماهیان در دریاها
یزدلف الیك ثلثون الف رجل یزعمون انهم
من امة جدنا محمد ای حسین دور تو را سی هزار نفر
میگیرند که همه گمان میکنند که از امت جد ما محمد مصطفی
میباشند وینتحلون دین الاسلام ودین اسلام را
بر خود می بندند فیجتمعون علی قتلك وسفك دمك

وانتهاك

وانتهاك حرمتك وسبي ذراريك ونسائك و
انتهاب ثقلك پس اجتماع میکنند بر ریختن خون تو
و کشتن تو و هتك حرمت تو و اسیر کردن زنان تو و
غارت کردن اموال تو فوا عجباه من مصیبة هي اعظم
المصائب والاحزان وبلیة هي اشد البلایا والاشجان
واحسرتاه از مصیبتی که بزرگترین مصیبتها و غمهاست و
از بلیهٔ که سخت ترین بلاها و اندوههاست وامحنتاه
من مصیبة ابکت عیون الرسول واحرقت فؤاد
فاطمة البتول آه از مصیبتی که دیدهای رسول خدا را اشك
بار کردانیده و دل فاطمه را بدرد آورده فوا طول لهفی
علی تلك الاجسام المرملة بالدماء ویا تأسفی علی
الافواه الیابسة من الظماء ای حسرت و اندوه بران
جسدهای بخون آغشته شده و ای هزار تأسف بر آن
دهانهای از شدت تشنگی خشك شده وواحزناه علی
الاجساد البالیة العاریات وواأسفاه علی الابدان

الحمد لله في الفلوات اي هزار اندوه بر آن جسمهاي لطيف
شريف كه برهنه و عريان در ميان بيابان افتاده و
خشك و پژمرده كرديده تسفي عليها الصبا والدبور
وتختلف اليها الوحوش والنسور وبادهاي صبا
وجنوب بر آن بدنها مي وزيد وخاك وغبار بر آنها
مي افشانيد و وحشيان و مرغان بنزد آنها مي آمدند و
مي رفتند فكاني المح نحوهم واراهم مقتولين مجدلين
مسلبين مع بطون جايعة وقلوب مايعة ورؤس
مرفوعة واستار مهتوكة بجدا كويا نظر ميكنم و
مي بينم ايشان را كه همه را شهيد نموده و در بيابان انداخته
و ايشان را برهنه و عريان نموده با شكمهاي كرسنه و
دلهاي از تشنكي كداخته و سرهاي ايشان را بر نيزها
زده اند و پرده هاي عزت ايشان را دريده اند مرويست
از جابر كه روايت كرده است از حضرت صادق عليه السلام
قال دخلت عليه وهو جالس مع اصحابه يوم عاشوراء

فاشار

[illegible]

فاشار الى بعضهم جابر كفت داخل شدم بر آنحضرت
در روز عاشورا و آنحضرت با اصحاب خود نشسته بود پس
اشاره كرد بسوي بعضي از اصحاب وقال هؤلاء زوار
الله في عرشه وحق على المزور ان يكرم الزائر و فرمود
كه اين جماعت زيارت كنندكان خداوند عالم اند در
عرش او و سزاوار است بر خداوندي كه زيارت كرده شده را
اكرام كند زيارت كنندكان خود را فقلنا له وكيف ذلك
پس عرض كرديم ما چكونه است ان قال من زار الحسين
عارفا بحقه كان كمن زار الله في عرشه فرمود كسي كه
زيارت كند حسين عليه السلام را و عارف باشد بحق او
ميباشد مثل كسي كه زيارت كرده است خدا را در عرش او
وقال من بات عند الحسين ليلة عاشوراء لقي الله
يوم القيمة ملطخا بدمه و فرمود كسي كه شب بروز بياورد
نزد قبر امام حسين در شب عاشورا ملاقات مي كند خدا
تعالى را در روز قيامت در حالتي كه آلوده شده باشد

عن كامل عن ابي
الزيارة عن ابي [illegible] قلت جعلت
عبد الله ما تقول فيمن
فداك ما تقول الحسين
ترك زيارت الحسين
وهو يقدر على ذلك
قال فانه عق رسول
الله وعقنا و
استخف بامر هو له
ارعداوة

مرويست كه مردي در
خدمت حضرت صادق
عرض كرد فضيلت
زيارت حضرت
دارد فرمود
امام حسين
كسي كه نقل عمر دنيا عمر زيارت
و روزها
شبها بقيام و
صيام مشغول اند مقابله
نمیتوانند با يك ثواب
يك زيارت حضرت
سيد الشهداء
عليه السلام

بخون خود نکانّما قُتِلَ مَعَهُ فِي عَصْرِهِ وَکَانَ کَمَن اسْتُشْهِدَ
بَيْنَ يَدَيْهِ پس همچنانست که کشته شده باشد با او در
صحرای کربلا با انحضرت ومیباشد مثل کسانیکه شهید
شده باشد در برابر روی مبارك انحضرت وَمَنْ زَارَ
الْحُسَيْنَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ حَتَّى يَظَلَّ عِنْدَهُ بَاكِيًا حَزِينًا
وکسیکه زیارت کند امام حسین را در روز عاشورا تا
انکه از حال بیرون رود وبطاقت از گریه واندوه شود
كَانَ كَمَنْ حَجَّ أَلْفَيْ أَلْفِ حَجَّةٍ وَأَلْفَيْ أَلْفِ عُمْرَةٍ وَأَلْفَيْ
أَلْفِ غَزْوَةٍ میباشد مثل کسیکه حج کرده باشد دو هزار
هزار حج ودو هزار هزار عمره ودو هزار هزار جهاد وَثَوَابُ
كُلِّ حَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ وَغَزْوَةٍ كَثَوَابِ مَنْ حَجَّ وَاعْتَمَرَ وَغَزَا
مَعَ رَسُولِ اللهِ وَالْأَئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ وثواب هر حج وهر
عمره وهر جهاد مثل ثواب کسی که حج وعمره وجهاد کرده باشد
با رسول خدا وائمه هدی صلوات الله علیهم ابن شهراشوب
وابن قولویه وابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام که

فرمود

از برای پیغمبر

فرمود چون جبرئیل خبر شهادت حسین آورد بعد عرض
کرد وَلَهُ عَلَيَّ مُكَافَاتٌ که حسین را از من مکافاتست
لَا يَزُورُهُ زَائِرٌ إِلَّا بَلَّغْتُهُ هر زایری که او را زیارت کند
من با و برسانم وَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ مُسَلِّمٌ إِلَّا أَبْلَغْتُهُ سَلَامَهُ
وهیچ سلام کننده بر او سلام نکند مگر آنکه میرسانم باو
سلام او را وَلَا يُصَلِّي عَلَيْهِ مُصَلٍّ إِلَّا أَبْلَغْتُهُ صَلَوٰتَهُ
وهر که بر او صلوات فرستد من صلوات او را باو برسانم
ودر بعضی روایات فطرس که او آزاد کرده امام حسین
بود این فقرات بخدمت سید کائنات عرض فرمود
مرویست که حضرت صادق علیه السلام با بو بصیر فرمود
ایا نمیخواهی که از جمله تعزیه داران جدم امام حسین باشی
ای ابو بصیر هر شیعه که تعزیه امام مظلوم را بدارد هر
آینه موافقت کرده باشد با پیغمبر وعلی وفاطمه وسایر
انبیاء علیهم السلام ودر قیامت در وقتیکه همه دیدها
گریان باشند دیده او خوشحال وخندان باشد کَقَطْرِ الْمَاءِ

فِي الْأَصْدَافِ دُرًّا وَفِي بَطْنِ الْأَفَاعِي صَارَ سَمًّا که بر

بر آنحضرت مانند قطرهٔ آب که در صدف داخل می شود

مروارید غلطان گردد و در شکم افعی داخل شود زهر

مار گردد مثل آنکه نام مبارک حسین که او لفظ

حسین است الحال در اصداف قلوب شما و سینهای

پاك و پاکیزهٔ شما می انداز داشك میشود و از چشمهای

شما بیرون می آید و اگر نام حسین را که محبوب قلوب

مؤمنان و مخدوم اهل زمین و آسمانست در شکمهای

اژدها و افعی اعنی نواصب و خوارج اندازم مخش

میشود و از دهان ایشان بیرون میآید که چون نام

حسین را میشنوند او را فحش میدهند و شیعیان او را

ناسزا میگویند و گاهی آن زبان بریدها آنحضرت را سبّ

میکنند و گاهی نعوذ بالله لعن میکنند هم چنین تربت

او و هم چنین خون او و هم چنین آب دیدهٔ گریه کنندگان

او بالجمله جمیع آنچه تعلّق بآنحضرت دارد هم این چنین است

که نور است

که نور است بر مؤمنین و نار است بر کافرین شفا است

بر مسلمین و عذابست بر ظالمین اما تربت آنحضرت

چون شیعیان و مؤمنان میخوردند شفاست از

هر دردی و هرگاه دشمنان او میخوردند باعث هر مرض

میگردد چنانکه موسی بن عیسی که از خویشان هرون

الرشید بود تربت مقدس را از روی استهزاء استعمال

کرد جمیع احشایش از قلب و کبد و ریه و طحال همه در طشت

ریخت و از همان جهت بجهنم واصل شد و اگر از دهان

نیز میخورد شاید آن ملعون را نیز این حالت روی میداد

اما خون آنحضرت باعث شفا دختر یهودی که حدیث

آن مشهور است و بر ران عبید ابن زیاد میریزد باعث

مرض میگردد چنانکه نقل کرده اند که چون سر مبارك سید

الشهداء را بکوفه بردند ابن زیاد ولد الزنا اول امر کرد که آن

سر مقدس را بر نیزه کنند و در کوچها و بازاری کوفه بگردانند

و بعد از آن سر مبارك با زنان اهل بیت امر کرد بمجلس عام

حاضر کردند پس روی بزنان اهل بیت نمود و شماتت کرد
و گفت الحمد لله که مردان شما کشته شدند و دیدید که
خدا با شما چه کرد و چون آن ولد الزنا آن سر مبارک را دید
تبسم کرد و اظهار فرح و شادی نمود چوبی در دست
داشت بر لب و دندان آنحضرت میزد و میگفت ما اسرع
الشَّیْبُ عَلَیْکَ یَا اَبَا عَبْدِ اللهِ زود پیری بر تو رو آورده
است در کتاب هموم العارفین مذکور است که ابن زیاد بچوب
چو بر بینی و چشمهای و دندانهای آنحضرت میزد و میگفت
ثُمَّ کَانَ اَحَدٌ لَمْ یَزَلْ عَنْ کَثْمِهِ فِی الْخَدِّ غَیْرُ مُفْتَرٍّ
و چوب میزد آن ملعون دندانی را که احمد مختار همیشه می
بوسید و میلیسید در حالتیکه از بوسیدن آن سیر نمیشد
وَحَرِیمُهُ مِنْ حَوْلِهِ وَحِمَاتُهُ ۝ مَا تُوا ظَمَا نُورُ وُدُهُمْ مِنْ
کَوْثَرٍ و زنان و فرزندان و خواهران آنحضرت دور او را
گرفته بودند و نظر میکردند و برادران و فرزندان و خویشان
و انصار آنحضرت را همگی با لب تشنه شهید کرده بودند پس

انشاء الله

انشاء الله تعالی ایشان از حوض کوثر سیراب خواهند شد
چون جناب زینب خاتون دید که آن ملعون چوب بر لب
و دندان آن امام عالمیان میزند فریاد و فغان برآورد
و بزبان حال فرمود که پسر زیاد نظم مزن تو چوب بلب
نازک برادر من ۝ که بوسه داده بر او حضرت رسول زمن ۝
مزن تو چوب که بوسیده این لب و دندان ۝ شه گزیده
خیر امام عالمیان ۝ مزن تو چوب بلب این امام تشنه لبان ۝
چشیده شیر پستان بهترین زنان ۝ مزن تو چوب بلب نازنین
و این دندان ۝ بدش بذکر خدا و تلاوت قران ۝ در آن وقت
مردی از حاضران گفت که ای پسر زیاد چوب را بردار
که من مکرر دیده ام که رسول خدا این لب و دندان را می
بوسید نظم دوست میداشت نبی بوسه بر این لب بزند ۝
تو زنی چوب ستم بر لب پر خون حسین ۝ ابن زیاد گفت ای مرد
این روز لیست عوض روز بدر که بنی هاشم بنی امیه را کشتند
واویلاه و وامصیبتاه پس آن ملعون سر مبارک آنحضرت را برداشت

آن سرها نثار فرق بیضا درهم
طشت طلا و کلک شتم و تغور انبی علم
... از آتش چون درست
اسیری اسمان ... دیار ...
... الشهداء ...
جناب ... سبط ...
مبارک او ...

... این قصه ...
لیست و بلند از ...
او جلا نمود دیگر ...
امیر بغیر از من که این کار
امیر ... کسی ...
بزرگ ... و ...
ای امیر دیدم ... آسمانها
کلوی حسین نهادم ...
بلرزه در آمد ... زمین
و تاریکی گردید ...
بر جنبید ... در ...
ها ... در ...
صحرا ... در ... لشکر
ازان طرف ... طرف
کوفه و شام از ... که ... بس
اهل بیت حسین ... از ...
هجوم آوردند ...
طرف ناله و ... فغان

ودر روي وموي او نكاه ميكرد وخوشحالي مينمود كه
ناكاه لرزه بردستهاي پليد آن روسياه افتد چنانكه
آن سر مبارك را نتوانست نكاه داشت آنسر را بربالاي
ران خود نهاد قطرهٔ خوني از آن سر مبارك بيرون آمد
وبر جامهٔ آن ملعون ازل وابد چكيد وفرو رفت وجاي
وجبه وپيراهن وازار او را سوراخ كرده تا بران پليد
او رسيد وران او را سوراخ نمود واز طرف ديكر بيرون
امد ورخت وتخت او را سوراخ كرده وماننده شهاب ثاقب
برزمين فرو رفته وغايب شد وسوراخي دران نجس
او بهم رسيد زخم شد وكنديد بمرتبه كه كسي از بوي كند
آن خبيث پليد نميتوانست كه نزديك او رود هرچند
علاج آن نمود چاره پذير نشد روز بروز درد آن زياده
ميشد وعفونت وكندي بدي بهم رسانيد بحدي
كه شام را طاقت شنيدن آن نبود هميشه نافهٔ مشك بران
مي بست وباوجود اين رايحه وبوي بدي وعفونت كندي

ازان

ازان ملعون وازان زخم بمشام همنشينان او ميرسيد
كه ايشان براي خود رضا ميشدند وهمچنين انملعون از درد
معذب بود واز عفونت آن خجل وشرمنده تا بجهنم واصل
شد ودر جنك ابرهيم بن مالك اشتر او را بجهنم واصل كرد اسند
وهمين بوي بد او را شناختند وسر نحس پليد از اوجدا نمودند
ونزد مختار آوردند اما خون مبارك كفتيم شفاست نقل
دختر يهودي كه مشهور است ° واما آب ديده كريه كنندكان
او ° بدانكه در تفسير امام حسن عسكري صلوات الله عليه اين
مضمون مسطور است كه انحضرت فرمود اِنَّ اللهَ يَأمُرُ
مَلائِكَتَهُ المُقَرَّبِينَ اَنْ يَتَلَقَّوا دُمُوعَ الباكِينَ عَلى مَصائِبِ
الحُسَيْنِ ° كه حق تعالى امر ميفرمايد ملائكه را كه آب ديدهٔ
عزاداران سيد الشهدا را فَيَجْمَعُونَ دُمُوعَهُمْ وَيَنْقُلُونَها
اِلى خَزَنَةِ الجِنانِ فَيَمْزُجُونَها بِماءِ الحَيَوانِ ° جمع نمايند
اشك ديدههاي ايشانرا وببرند آن اشكها را بسوي خازنان
بهشت كه خازنان آنرا باب حيوان ممزوج ميسازند ° فيزيد

از امام جعفر صادق پرسیدند
که اضطرابات ... سبب آن بود که ... میسر ...
که جهاد ... اتفاق ...
واضطراب بعض ... است ...
بسمل دست و پا میزد
مثل مانند مرغ نیم
دردو دست و پای
وازینک صاحب حسین
... کرده بود
... مرمان
و اقاطعناه و واحسناه
و امحمداه و واعلیاه و
برسر خود مختند و فریاد
اند اطفال خود را بر خاک
که خود را بر خاک کربلا
کو طفلان حسین

نسخه بدل: بر زانوی

... چنانکه از جهت اسماعیل و جدش عبدالله ابن عبدالمطلب آمد

منقول است که ابن زیاد امر نمود که حجامی را حاضر نمایند که پهلوی مبارک او را اصلاح نماید دیگر زبان ... کردند

فِي عَذٰبِهٰا وَطِيبِهٰا وَطَعِمِهَا الْفُ ضعفها پس بسبب آن
اشکها لذت وشیرین وطعم او هزار مرتبه از براي اهل بهشت
زیاده تر میشود وَيَلْقُونَهٰا فِي الْهٰاوِيَةِ فَيَمْزُجُونَهٰا بِحَمِيمِ
جَهَنَّمَ وَصَدِيدِهٰا وَغَسّٰاقِهٰا وَغِسْلِينِهٰا وممزوج
میکردانند آن اشکها را در جهنم با حمیم وصدید وحمیم
فَتَزِيدُ فِي شِدَّةِ حَرٰارِهٰا وَعَظِيمِ عَذٰابِهٰا اَلْفَ ضعفها
يُشَدِّدُ اللّٰهُ عَلَى الْمَنْقُولِينَ اِلَيْهٰا مِنْ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي
عَذٰابِهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ پس زیاد میشود شدت عذاب اهل
جهنم هزار هزار مرتبه زیاده تر میشود بسبب آن اشکها
عذاب دشمنان محمد وآل محمد سخت تر ومضاعف تر
میکردد بروایت سید ابن طاوس وشیخ فخر الدین ره
اَنَّهُ لَمّٰا اُدْخِلَ نِسٰاءُ الْحُسَيْنِ وَصِبْيٰانُهُ اِلَى مَجْلِسِ عُبَيْدِ اللّٰهِ
ابْنِ زِيٰادٍ بدرستیکه وقتیکه داخل نمودند زنان وفرزندان
وخواهران حضرت امام حسین را بمجلس ابن زیاد ملعون
همه معجر وچادر اي محبان اهل بیت خدا واهل بیت پیغمبر خدا بی

بودند

ومیرند درهاوم

بودند وایشان عصمت پناهاني بودند که بغیر از سید
عالمیان ومحرمان حرم پناه الشان وجان نظر کسی بر قد
وقامت ایشان نیفتاده بود وبغیر از ساکنان عالم
ملکوت ولاهوت صداي ایشانرا کسی نشنیده بود
اي محبان این فقرات میکویم تا بیشتر دل تو بسوزد بدانکه
قاعده چنین است که هر خاتوني وخانمي که از خانه بیرون
میاید وبجائي میرود چادري در سر دارد وبرقعي بر
روي مي اندازد آه آه اما دختر خاتون قیامت وخانم
حور العین بهشت دختر میر عرب جناب زینب در وقتیکه
که اورا بمجلس ابن زیاد میبردند چادري بر سر نداشت وبرقعي
بر روي نداشت وقتیکه ایشان داخل مجلس انحرام زاده
نمودند جناب زینب در میان ایشان بلند قامت تر بود
وزنان وکنیزان وکیس سفیدان در اطراف او حلقه زده
بودند وبکسي التفات ننمود وسلام نکرد در کوشه مجلس
نشست زنان ودختران وکنیزان دور یکدیگر را کرفته بودند

وهي مستكرة وعليها ارذل ثيابها وكسي او را نمي شناخت
وپست ترين جامها پوشيده بود وهي تتحفى بين
النساء خود را در ميان زنان پنهان ميكرد وكشترو
وجهها بكمها لان قناعها اخذ منها وروي
شريف خود را با آستين خود ميپوشيد زيرا كه مقنعه
او را از او برده بودند انملعون پرسيد كيست اي زن
جواب نشنيد تا سه مرتبه پس ابن زياد بشمر پرسيد نظم
سؤال كرد ز شمر لعين كه اين زن كيست كه حرف او هم مانند
با كلام عليست جواب كفت كه خاتون عالمين است اين
بنام زينب وهمشيرهٔ حسين است اين در بعضي روايات
يكي از كنيزان جواب ابن زياد داد وكفت هذه زينب
بنت علي اين زينب دختر علي بن ابيطالب است پس
روباو كرد خطاب نمود نظم باو بكفت كه اي دختر ولي الله
چرا سلام نكردي تو بر امير سپاه انمظلومه از جا جواب
ابن زياد نداد انملعون كفت يا زينب كلميني عن جدك

رسول الله

رسول الله اي زينب بحق جدت پيغمبر كه با من تكلم كن
فقالت وما الذي تريد كفت چه ميخواهي از من و
حال انكه برادر مرا كشتي وفرزندان وبرادران وخويشان
او را همه شهيد كردي واهل بيت ما را اسير نمودي نظم
بمن بكو كه سر سبط مصطفي كه بريد دو كوشوار فاطمه بنت مرتضي
كه دريد توقع است ترا با من اي ستم كستر كند سلام بتو
زينب ستم پرور وقد هتكتني بين الناس وديكر انكه در
ميان خلق مرا رسوا كردي وهتك حرمت من كردي
فقال لها ابن زياد لقد شفي الله قلبي من طاغيتك الحسين
والعصاة المردة من اهل بيتك ابن زياد كفت اي زينب
خواهر حسين دل خوش شفا يافت از قتل برادر طاغي تو
حسين وكروهي از متمردان اهل بيت تو كه كشته شدند
فقالت لعمري لقد قتلت كهلي وقطعت فرعي و
اجتثثت اصلي بجان خودم كه كشتي تو شيخ وبزرك مرا و
جكر كوشه رسول خدا را وقطع كردي فرع مرا وبر ليشه

قلبي
من
المردة
بر

برکندی آذروی مرا وبی پرده آوردی اهل بیت رسول
خدا را در مجلس نامحرمان • فَاِنْ کَانَ هٰذَا شِفَاءٌ لَکَ
فَقَدِ اشْتَفَیْتَ • پس جناب زینب فرمود ای پسر زیاد
اگر از کشتن برادر من حسین سینهٔ ترا شفا داد پس بشفا
یافتی و مطلب خود رسیدی نظم خطاب کرد باو
زینب پریشان حال • اگر بقتل حسین علی شدی خوشحال •
شفای سینهٔ تو کشتن حسین منست • بروز حشر جزایت
بدست جدّ منست • بروز حشر تو آماده جوابش باش •
بهر طریق تلافی بخونبهایش باش • فَقَالَ ابْنُ زِیَادٍ هٰذِهِ
شُجَاعَةٌ وَلَعَمْرِی لَقَدْ کَانَ اَبُوكِ شَاعِرًا وَشُجَاعًا •
ابن زیاد گفت عجب شجاعتی است و طرفه جرأتی دارد
و بجان خودم قسم که مانند پدرش که شجاع بود بجرأت تمام
تکلم میکند فَقَالَتْ یَا ابْنَ زِیَادٍ مَا لِلْمَرْأَةِ وَالشُّجَاعَةِ وَ
لٰکِنْ صَدْرِی نَفَثَ بِمَا قُلْتُ • زینب فرمود ای پسر زیاد
مرا شجاعت چکار است از سینهٔ سوختهٔ من تراوش مینماید

کربزبان

که بزبان می آورم • فَقَالَ ابْنُ زِیَادٍ کَیْفَ رَاَیْتِ صُنْعَ اللّٰهِ
بِاَخِیكِ وَاَهْلِ بَیْتِكِ • پس ابن گفت ای زینب چگونه دیدی
صنع خدا را درشان برادر تو و اهل تو • فَقَالَتْ مَا رَاَیْتُ
اِلَّا جَمِیلًا • فرمود ای زیاد ندیدم مگر بر نیکویی و پاکیزه گی
نظم دیدم سر حسین بسر دوش مصطفی • شاید تو نیز
دیده ای زادهٔ زناه این سر همیشه بود گل گلشن علی • میزد
همیشه بوسه بر آن سید النساء • پس از برای جدّ وی آمد از آسمان
درشان باب او ست همه شرح هل اتی • وصف برادرم
نبود قدرت بیان • جز مدح او ز کس نرسید غیر مصطفی •
ای پسر زیاد کشتی نور دیدهٔ رسول خدا و فرزند پسندیدهٔ
علی مرتضی و جگر گوشهٔ فاطمهٔ زهراء و برادر حسن مجتبی و گوشوارهٔ عرش
خدا نظم کسی که ذات شریفش ز نسل حیدر بود • کسی که فاطمه اش
در زمانه مادر بود • کسی که همه جاه و جلال عزّت داشت • کسی ۴ این
که اصل و نسب از شه رسالت داشت • کمر بد شمیشش بستی
ای سگ کذاب • شهید ظلم نمودیش با همه احباب • سَیَجْمَعُ اللّٰهُ بَیْنَكَ

وَبَیْنَهُمْ نَتَحاجَ وَنَتَخاصَمْ جناب زینب فرمود ای پسر زیاد زود
باشد که خدا جمع نماید میان تو و جماعتی را که بی گناه کشتی
و ایشان با تو مخاصمه خواهند نمود فَاسْتَعِدَّ لَکَ جَوابًا
وَاَنّیٰ لَکَ بِهِ مستعد جواب باش و کجا خواهی داشت
جواب این فعل ناصواب فَغَضَبَ ابْنُ زِیادٍ فَاَمَرَ بِقَتْلِها
پس ابن زیاد از کلام دختر خیر الانام در غضب شد حکم
بقتل او نمود نظم طلب نمود بر خویش از غضب جلاده
بقتل حضرت زینب زکینه زد فریاده ز جای جست لعینی
بصد شتاب تمام گرفت بازوی آن غم کشیدهٔ ایام پس جلاد
با خنجر برهنه داخل مجلس شد ابن زیاد خطاب بجلاد نمود
نظم بزن تو گردن این زن زکینه ای جلاد بده تو حاصل عمرش
ای لعین بر باده که از مکالمه او دلم به تنگ آمده دلم به تنگ
از این گفتگوی تنگ آمد چون جلاد ملعون خواست
که مظلومه را از مجلس بیرون برد بزبان حال خطاب بجلاد
نمود نظم امان بده ز برای خدا تو ای جلاده که تا وصیت خود را

کنم

کنم بزینب عباد بوقت رفتن ازین خاکدان نماز کنم دعا یا قامت
جدم من از نیاز کنم پس جلاد بی مروت نه خوف از خدا و
نه ترس از پیغمبر خدا نظم جواب داد بزینب در آن زمان
جلاده که یک نفس بتو ای زن امان نخواهم داد شهادتین تو
بگو تا بقتل پردازم برنیم ضرب سر از پیکرت جدا سازم
کشید خنجر پیدا از کمربندش بزد طپانچه برروی خاک افکندش
فَقالَ عَمْرُو بْنُ حُرَیْثٍ اِنَّها اِمْرَأَةٌ لاتُؤاخَذُ بِشَیْءٍ مِنْ مَنْطِقِها وَالْمَرْأَةُ
عمرو بن حریث خزرجی برخاست و گفت ای امیر گفتهٔ
زنان ماتم زده و مصیبت دیده مؤاخذه معقول نیست بتخصیص
زنی که از وطن و دیار خود آواره و بدرد غربت و بیکسی
و گرفتاری با لم و مصیبت برادر و برادرزاده گان مبتلا و
از فراق دوستان و خویشان مهجور و از غم کودکان و
یتیمان برادر رنجور و با وجود اینها اسباب و اموال ایشان
بغارت رفته و او را اسیر نموده و دیار بدیار گردانیده
متعرض شدن بی صورت است و فائده ندارد نظم ای امیر

بیمروت دیده کس قتل زنان ۰ در کدامی مذهب ملت چرا ایام
زمان ۰ این ضعیف داغ دارد بر جگر بالای داغ ۰ یك
طرف داغ برادر هم برادرزادگان ۰ یکطرف آن جسمهای
چاك چاك بیکفن ۰ یکطرف درد اسیری یکطرف سر بر سنان ۰
ابن زیاد از قتل اغلوصد درگذشت مرویست که در آن
وقت که سر مبارك سید الشهدا و اهل بیت اطهر ترا در مجلس
ابن زیاد آوردند جناب مختار در حبس ابن زیاد بود پس
امر نمود که او را از حبس بیرون آورند که به اهل بیت اطهار
نظر نماید و غم بر غم و ماتم بر ماتم و الم بر المش زیاده شود
پس مختار را با غل و زنجیر بمجلس آن ولد الزنا آوردند مختار
بزبان حال می گفت نظم گرچه باشد بر من از دور زمان ۰ غل
بگردن پا بزنجیر گران ۰ نیست ما را از قضای حق گله عار
نبود شیر را از سلسله ۰ شیر را اندیشه از زنجیر نیست ۰ انکه
زنجیری ندارد شیر نیست ۰ آیدم روزی بالطف کردگار ۰ آن
برادر مز آل بوسفیان دمار ۰ چون مختار داخل آن غدار نابکار

گردید

گردید نظر بر آن مجلس گشود و بر اطراف آن مجلس اطلاع یافت
نظم دید هر سو آفتابی بی حجاب ۰ دختران چند ز آل بوتراب ۰
زینب و کلثوم و جمعی دختران ۰ جملگی بربسته بریك ریسمان ۰
بر سکینه دید سوزان دل کباب ۰ دست او بر رو و از بهر نقاب ۰
دید پس زهرای ثانی فاطمه ۰ ناله کرد از آه و درد و واهمه ۰
یکطرف بربسته دید از ظلم کین ۰ حضرت سجاد زین العابدین ۰
یکطرف آه زنان آتش فشان ۰ یکطرف آل زیادی کف زنان ۰
یکطرف فریاد و آه واحسین ۰ یکطرف سینه زنان در زیب و زین ۰
یکطرف فریاد و اویلای زار ۰ یکطرف آواز چنك و نای تار ۰
یکطرف چون شمع سوزان اشکبار ۰ آل احمد چون دل شب زنده دار ۰
یکطرف آل عبید بن زیاد ۰ جملگی مسرور و شادان از عناد ۰
پس نظر بر جانب دیگر فکند ۰ آن امیر دل کباب مستمند ۰
یك سری دیدش که بر طشت طلا ۰ همچو خور بر طشت گردون پر ضیا ۰
بود در پیش عبید بن زیاد ۰ چوب بر روی میزدی آن بدنهاد ۰
مختار چون آن احوال مشاهده دید آه حسرت از دل برکشید

مختار چون دید او را بر روی آن
سر بریده انداخت کافری او را
بوسید و عرض کرد نظم
سر مبارك شاه هدی اسلام علیك
طراز دوش رسول خدا اسلام علیك
چه حالت است که مجیبم ای امام کبار
الهی که ستمگر دردا مختار
نه گشته باشی و زنده ظالم بر سر من
شود تیغ و سنان پاره پاره تن
نه آب و بلا کشته اند با خواری
دریغ و آه که معلوم بود مرا زاری
خلاف منت نیستم بخش تقصیرم
که بایدم دل و گردن بود بزنجیرم

نظم
همین سرکه نطعی [illegible] نهاده
بیا ای اوملاوان سر نهاده
همین سرکه انکلا وش چون روانست
تن بی روح اوجان جهانست
سر نوباوهٔ زهراست این سر
ولی والی والا ست این سر
همین سر افسر روح الامین است
همین سر زینت عرش برین است

وصیحه زد و بیهوش افتاد چون بهوش آمد زبان لعن و طعن
و دشنام بر آن کافر نا فرجام کشود و کفت ای حرامزاده
این سر را که در میان طشت طلا کذارده و بر لب و دندان
مبارک او چوب جفا میزنی هیچ میدانی که این کدام سر است
و اشک از دیده مانند ابر بهار میبارید و بزبان حال می کفت

نظم
این سر است او مبدأ دادو جود ۰ نقطهٔ بسم الله رب ودود ۰
این سر است آنسر که در کانون زار ۰ بود همراز کریم بی نیاز ۰
این سر است آنسر که در بزم جنان ۰ بود مرکز بر مدار قدسیان ۰
این سر است آنسر که در بزم صفا ۰ بر فدینا کشت همراز خدا ۰
این سر است آنسر که جبریل امین ۰ مهد جنبانیش کردی با انین ۰
این سر است آنسر که زهرا در دناک ۰ کفت هر دم ما سوی باد فداک ۰
این سر است آنسر که در دوش رسول ۰ کهٔ بدی کاهی در آغوش بتول ۰
موسی این نوباوهٔ زهراست این ۰ چون فرعونی ید بیضا است این ۰
مختار کفت ایلعین عن قریب است که خداوند عالم انتقام بر
تو بکشند و از تیغ آتش بار موالیان و دوستان صاحب این

سر

٧٠

ای سنکدلت سنیدو مولای من
ایضا حشم چون یالای من
ای نبی داوری علی را نورعین
ای شاه مظلومان حسین
یادکار ای بغمرای امام
بنمنت چون یادا بابا امام
دیده کا نکوردن انجی اندرم
جان کنم من هم زنجیر اندرم
ورنه خاک نجف فشا ندم بر سرم
بها ایکربلا بر مختار فرود
ای بلاکش عاشق زار حسین
در علوق بیت مختار حسین
نیست دیعوبی زنداد حرج
صبر کن الصبر مفتاح الفرج

سر تورا و اتباع تورا خرمن هستی ایشانرا بسوزانند و
هلاک نمایند این پسر مرجانه بخدا قسم که خود را رسوا
کردید و رشتهٔ ایمان و عقد عهد و بیان خود را کشودی
و کفر باطن خود را ظاهر نمودی ای ملعون مکرر این سر را
بر دوش رسول خدا دیدهٔ و وصف او را از آنحضرت
شنیدهٔ این سر آنسریست که کیسوان او را حضرت
زهرآء بافته و دهان معجز بیانش را خاتم انبیاء مکرر
بوسیده بریده باد دستی که سر مبارکش را برید و شکسته
باد پائی که بدشمنی او در کربلا رسید و پا او جنک نمود
ای ولد الزنا زود است که بمکافات کردار مجید
تو را و سیصد و هشتاد و سه هزار از بنی امیه را بسزای
اعمال خود خواهد رسید و از این شربتی که از ما تم این
سر بما چشانیدی بتو و یاوران تو خواهم چشانید مختار
چنان مخاصمه و مجادله با آنملعون نمود که اهل مجلس همکی
تعجب نمودند و حیرت کردند سید ساجدین با زینب

خاتون وبقیهٔ اهل بیت سخن مختار رامی شنیدند واو را
در جادهٔ ارادت واخلاص ودوستی مشاهده مینمودند
مرویست که ابن زیاد از سخنان مختار در غضب شد
حکم بقتل او نمود بعضی از حضار آن مجلس گفتند که
او را با امرای کوفه وشام قرابتست اگر چنین کاری
کنی شمشیرها از نیام انتقام کشیده شود آن ولد الزنا
بترسید وامر کرد که دوباره او را بزندان ستم برند موکلان
سر زنجیر آن شیر دلی را گرفته بسوی زندان میبردند
واو از گوشهٔ چشم بنظر حسرت نظر بسوی امام زین العابدین
واهل امام مبین مینمود وبلسان حال میگفت نظم
نیست از زنجیر وزندانم الم ٭ از غمت دارم بدل صد داغ
غم ٭ نیست دشوارم که در سجنم حقیر ٭ زینبی را چون توان
دیدن اسیر ٭ این چه ظلمست وچه بیدادا یفلک ٭ سوخت
از غم جنی وانس وملک ٭ سید ساجدین ودختران امیر
المؤمنین بآن بستهٔ زنجیر ستم زار زار گریستند واو را دعای

خبر

نظم
عمر غم خوردگان باری بپروردگان ٭
این خزانت را رسید روزی بپاداش ٭
مرکشی دادگر عزم تیغ انتقام ٭
مدعی بنیاد این قوم ظالم ٭

[illegible]

خیر نمودند در بیان تکلم نمودن سر مبارک حضرت امام
حسین علیه السلام با ابن زیاد بد بنیاد ذکر نموده است ابو
مخنف در مقتل خود حدیثی که گفت حَضَرَ الیَوْمَ الَّذِي وَرَدَ
فِیهِ رَأْسُ الحُسَیْنِ عَلَى ابْنِ زِیَادٍ روزیکه حاضر نمودند
وآوردند سر مبارک امام حسین در نزد ابن زیاد قَالَ
رَأَیْتُ قَدْ خَرَجَتْ مِنَ القَصْرِ نَاراً گفت دیدم که بیرون
آمد آتشی از قصر ابن زیاد فَقَامَ عُبَیْدُ اللهِ هَارِباً مِنْ سَرِیرِهِ
اِلَى اَنْ دَخَلَ بَعْضَ البُیُوتِ پس آن ملعون برخواست از
تخت خود در حالتیکه گریزان بود تا آنکه داخل در بعضی
از خانها شد وَتَکَلَّمَ الرَّأْسُ الشَّرِیفُ بِصَوْتٍ جَوْهَرِيٍّ یَسْمَعُ
ابْنَ زِیَادٍ پس بسخن در آمد آن سر شریف باواز فصیح وبلیغ
وبلند که شنید سخن مبارک او را ابن زیاد وکسانیکه با
او بودند اِلَى اَیْنَ تَهْرُبُ مِنَ النَّارِ یَا مَلْعُونُ آن سرفرمود
که بکجا میگریزی از آتش ای ملعون لَقَدْ عُجِّزَتْ عَنْكَ فِي
الدُّنْیَا فَاِنَّهَا فِي الآخِرَةِ مَثْوَاكَ وَمَصِیرُكَ بتحقیق که تو

بصوت
[illegible]
بدل
لکن

عاجز شده از آتش دنیا و حال آنکه مهیا ستاز برای تو در
اخرت و باز کشت تو بسوی آتش آخرت است قال فوقع
اَهْلِ الْقَصْرِ سُجَّدًا لَمَّا رَأَوْا مِنْ رَأْسِ الْحُسَيْنِ راوی
کفت پس دیدیم که همه اهل قصر ملعون برو افتادند و
سجد کردند که چون دیدند آن معجزه را از سر مبارک آن
حضرت فَلَمَّا ارْتَفَعَتِ النَّارُ سَكَتَ رَأْسُ الشَّرِيفِ
چون آن آتش بلند شد ساکت کردید آن سر شریف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي ابْتَلَى عِبَادَهُ الطَّيِّبِينَ وَاِمَائَهُ
الطَّيِّبَاتِ بِاَنْوَاعِ الْمِحَنِ وَالْغُمُومِ وَالْبَلِيَّاتِ
حمد و ستایش مخصوص خداوندیست که آزمایش
کردانید بندکان پاکیزه شده کان از مؤمنین و کنیزان
پاک سرشته کان از مؤمنات با نواع محنتها و غمها
و بلیات وَامْتَحَنَهُمْ بِالْوُقُوعِ فِي الرَّزِيَّاتِ وَخَصَّهُمْ
بِالنُّزُولِ فِي بُحُورِ الْمُصِيبَاتِ و امتحان کرد ایشانرا

بوقوع

٧٣

وآنچه جهان
مع عالم ناسوت
حیات بشر غلطان الها
نباید لعالم لاهوت در
آورد

بوقوع در مصیبات و خالص کردانید ایشانرا بنزول
در دریاهای محنت و بلیات وَابْتَلَى اُمَّنَا حَوَّاءَ بِمُصِيبَةِ
هَابِيلَ و مبتلا کردانید مادر ما حوآء را بمصیبة
هابیل وَالسَّارَةَ بِمِحْنَةِ الْخَلِيلِ و مبتلا کردانید
ساره را بمحنت خلیل الرحمن وَالْهَاجَرَ بِهِجْرَانِ اِسْمَاعِيلَ
و هاجر را بهجران و فراق اسماعیل ذبیح وَآسِيَةَ بِتَرْبِيَةِ
مُوسَى و مبتلا کردانید آسیه را بتربیت دادن موسی
کلیم وَمَرْيَمَ بِوِلَادَةِ عِيسَى و مریم را یکو شمکیری بسبب
عیسی وَخَدِيجَةَ بِمَا وَرَدَ عَلَى اَحْمَدَ و مبتلا کردانید
خدیجه کبری را بآنچه وارد شد بر محمد مصطفی وَفَاطِمَةَ
بِمُصِيبَةِ اَبِيهِ مُحَمَّدٍ و فاطمه زهرا را بمصیبة پدر بزرکوارش
بر بیت الاحزان نشانید وَخَتَمَ دِيوَانَ الْمُصِيبَةِ وَ
الْبَلَاءِ بِمَا وَقَعَ فِي عَرْصَةِ كَرْبَلَا عَلَى النِّسَاءِ الْهَاشِمِيَّاتِ
وَالْبَنَاتِ الْفَاطِمِيَّاتِ وَالذُّرِّيَّةِ الْعَلَوِيَّاتِ و ختم
کردانید دیوان مصیبت و بلا را بآنچه واقع شد و روی

وحکی ان اسحاق
اسمعی لیلة من لیل ابن حجر
مع ابلی ای مصر ... ابن مسلم
وان العین الا العین منهن

داد در عرصهٔ کربلا بر زنان هاشمیات و دختران
فاطمیات و ذریهٔ علویات ام لیلا را در نیران صبر
بعزای علی اکبر و علی اصغر کریان ساخت و مادر قاسم
و عروس او را بخون کلوی آن نوداماد را دست و
پا حنابندان نمودند و ام کلثوم را در مصیبت دو دست
بریدهٔ حضرت عباس نشانیدند وَجَعَلَ الجَمیعَ هٰؤُلاءِ
النِّسوَةِ مِن حَمالِ الهُمُومِ وَاَهداف سِهامِ الغُمُومِ
و کردانیدند زبرای این جماعت زنان بارهای محنتها
و المها و کردانیدند ایشانرا نشانهٔ تیرهای غمها و
جفاها خُصُوصًا مَحوَرًا السُّیُوفِ لِتَعَبِ وَسَمّاهُ
بِحَضرَتِ الزَّینَبِ المَظلُومَةِ الزَّکِیَّةِ وَالباکِیَةِ المَهمُومَةِ
المَغمُومَةِ العالِیَةِ بخصوص اعظلومهٔ کرفرا کرفته
او را بشمشیرهای دشمنان و آزارهای کروه کوفیان
و شامیان و نام نهاده شد او را حضرت زینب
مظلومهٔ زکیهٔ و کریه کنندهٔ دل پر از غم و غصه و بلند

مرثیه

مرثیه قُرَّةِ عَینِ الاَحمَدِیَّةِ المُصطَفَوِیَّةِ وَبِنتِ الفاطِمِیَّةِ
وَالمُرتَضَوِیَّةِ وَاُختِ الحَسَنِیَّةِ وَالحُسَینِیَّةِ وَعَمَّةِ
العابِدِیَّةِ وَالسَّجّادِیَّةِ نور چشم احمد مختار یعنی محمد
مصطفی و دختر فاطمهٔ زهرا و علی مرتضی و خواهر
حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و عمهٔ زین العابدین
تب دار اعنی زینب کیسو پریشان زینب سینه ریشان
زینب کریبان چاک زینب بسر افشان خاک زینب خراشان
جبین زینب درآه و انین زینب سینه زنان زینب
موکنان زینب مویه کنان زینب دل پرخون سیل
اشکش چون شط جیحون زینب رخ نیلی از طپانچه و سیلی
زینب سیه پوشان جام لب ریز غم نوشان اید و ستان
چکونه آن علیا جناب ننالد و خونابهٔ جکر نبارد ازیکطرف
هلهلهٔ اعراب و طرف دیکر ولولهٔ آن لشکر عاری از خیر و
صواب ازیکطرف قعقعهٔ صلاح و طرف دیکر شعف
القوم عاری از فلاح ازیکطرف سهیل اسبان و طرف

دیگر بی حیائی گروه کوفیان ۰ از یکطرف برق قناة و سنان
و طرف دیگر لمعان سیوف و سهام شامیان ۰ بدانکه
حالات و مصیبات آن برگزیدهٔ مخزایات لشرح و بیان
و تقریر و تحریر بیان نثبت و احصاء آن ممکن نیست
نظم لیك اندك در رقم سازم بیان ۰ تا کنم گریان
عیون شیعیان ۰ شرح حال زینب پرشور وشین ۰
داغدار شاه مظلومان حسین ۰ جامهٔ نیلی در بر با غم
قرین ۰ دختر زار امیر المؤمنین ۰ انکه از عهد نبی تا وقت
گور ۰ رخت نیلی از برش ننمود دور ۰ اول از زهر نبی گیسو
گشود ۰ جامهٔ نیلی کرد و اندر بر نمود ۰ انکه وقت خورده
سالی در جهان ۰ شد بماد رمنزلش بیت الحزان ۰ تا که مادر
رفت از دار فنا ۰ رخت دیگر دوخت از بهر عزا ۰ بود در
بر تا زمان شاه دین ۰ سرور خوبان امیر المؤمنین ۰
چون علی شهد شهادت نوش کرد ۰ مرة اخر الش نیل پوش
کرد ۰ داشت آن رخت الم بر جسم و تن ۰ تا شهادت یافت

شاه

بعد از مراجعت از مدینه از شهر شام
جایشان بزینب از غم درد زندگی حرام
از صبح تا شب زفغان نکشدی زار بود
شب تا بصبح ز چشم خود اخترشمار بود
هر که شنید حال زینب بر این کربلا
جسمش همه ز هجر حسین انتظار بود
منقولست که شبی از شبها
دختر امیر عرب علیا جناب
زینب بر سر سجاده
بعد از نماز مشغول
تعقیب نماز بود

شاه دین حسن ۰ جامه را بار دیگر بر نیل زد ۰ از برای کربلا
تمثیل زده ۰ بود دش اندر جان چون رخت بلا ۰ تا که
آمد سوی دشت کربلا ۰ الله الله سیر بر پایان رسیده
نوح غم را موسم طوفان رسید ۰ الله الله یکزن و
در دش هزار ۰ این غلط در دش نیاید از شمار ۰ از کدامین
ناله اش آرم رقم ۰ منشی اندر حیرت حیران قلم ۰ شرح
درد دش از علی اکبر کنم ۰ یا حکایاتش بقاسم سر کنم ۰
یا که دید عباس کرد دش شور و شین ۰ قطع دستانش
جدا از منکبین ۰ یا بگویم درد فرزندان او ۰ یا بنویسم
درد دلی با پایان او ۰ یا بگویم اندکی کز شور و شین ۰ زیر
خنجر دید شاه دین حسین ۰ سر برهنه پا برهنه شد روان ۰
سوی مقتل گه چراشك دیده کان ۰ گفت یا جداه حال
ما ببین ۰ کربلا را بین چه روز و اپسین ۰ یا زمانی را
که کشتی نوح گر میزدی بر سینه که گاهی بسر ۰ دختر انرا
دید چادرهم ۰ در هراس درد و آه و واهم ۰ یا زمانی را

علیا جناب زینب
بود و ما نمحصو
خود میبرد در آن شب
عاشورا تب و از آن حضرت
امام زین العابدین شدید
شده بود جناب زینب
بپرستاری آن امام
بیمار مشغول بود شاه
الحضرت اقرامش
نموده بود پس امر کلثوم
طلبید و احوال پرسید
عرض کرد خواهر جان
شما بانوی حرم بودید
من شام را نبرده ام پس
انحصور حرم اهل
بیت را جمع نمود
پس دو را بزنان و
دختران الحضرت
کرد

که بشنیدی بگوش • ناله هل من مغیث وشد زهوش •
یا نوبسیم ان زمانی را که زاده • شد برهنه ناقهٔ عریان سواره
نه برادر نه انیسی نه یار • چون اسیران فرنك وزنكباره
یا زمانی را که بر کوفان رسید • از غمش در کوفه شد محشر
بدید • یا زمانی را که دیدش بر سنین • راس پاك شاه
مظلومان حسین • زد بمحمل سر زخون خویشتن • کرد
رخ رنكین دریدش پیرهن • یا زمانی را که با خیل والم
مجلس ابن زیاد آمد زغم • از کنیزان حلقه زن در کرد
وی • چون بنات نعش در کرد جدی • دختران بر بسته
بریك ریسمان • چون کند زینب خدایا الامان •
یا زمانی را که دیدش از عناد • چوب بر دست لعین ابن
زیاده • میزدی بر راس پاك شاه دین • چون کند زینب
بر بیند این چنین • اخ این سر بوسه گاه احمد است •
منظر آرامگاه احمد است • یا زمانی را که اندر شام غم
ناله کر کردید با آه والم • یا زمانی را که آن عالی مقام •

کشت

پس جناب زینب هم آن
حضرت نیز دیدم
دست بر سر زد و
کریه واویلاه
کردوا مصیبتاه و وا محنتا
برادر مرد را نزد دوده
بود ومن شام هم
بجهت او نیز در مولد
را که سنه ولشکر
سر بریدند و شهید
کرد تا پس همه
اهل بیت بکریه و
زاری در آمدند
و فریاد وا حسینا
و وا مظلوماه بر
جکر سوخته بر
کشیدند

کشت وارد در میان خاص عام • با غم اندوه بیرون از یزید •
مجلس ال زنا یعنی یزید • با همه یاران برون از نام ننك •
چون اسیر دیلم و روم و فرنك • یادمی کز ظلم دادندی
مکان • در خرابه جا بآن مه طلعتان • یا زمانی را که
بستند از نیازه • بار غم محمل نشینان حجاز • یا زمانی را
که آمد با فغان • بر مزار خاتم پیغمبران • یا زمانی را که بر
منزل نشست • لی برادر بی پدر رد نهم شکست • خانه
خالی زیار و اقربا • چون کند زینب با این جور و جفا •
الله الله این چه محنت است و چه فال • کو کسی کس دیده دائم
در وبال • شرح اندوه غم زینب چسان • در قلم آید که
تا سازم بیان • نیست طاقت تا نمایندش بیان • نه بسکان
زمین نه آسمان • منقولست که چون علیا جناب زینب
متولد شد زار زار میکریست و از کریه ساکت نمیشد جناب
رسول خدا او را طلبید و بوسید و او را تسلی میداد و
ساکت نمیشد پس حضرت سیر او را از رسول خدا کرفت

چون منشی دیوان ازل در ازل نوشت
مبلغ برات قسمت خلق دادیست
زینب زصیانه کلفت و قسمت من
بنوشت غم زمانه کین قسمت تو نیست

وبوسید و اورا تسلی داد ساکت نمیشد پس حضرت امام
حسن پیش امد و اورا از پدر بزرکوارش را کرفت و بوسید
و اورا در اغوش خود چسبانید و تسلی میداد پس جناب
زینب زار زار میکریست و ساکت نمیشد پس حضرت
امام حسین پیش آمد و خواهر ارجمند خودرا از برادر
خود امام حسن کرفت و بوسید و بر سینهٔ خود چسبانید
پس ان طفل معصوم نکاهی بکلوی امام حسین نمود و از
کریه ساکت شد و بیهوش کردید پس جناب فاطمهٔ زهرا
سبب انرا از پدر بزرکوار سؤال نمود رسول خدا فرمود
اینور دیده ای دختر ستم رسیده در این سریست که هر
کاه بکویم خودرا هلاک میکنی عرض کرد ای پدر ترا بخدا
قسم میدهم که سبب این را بفرمائید پس رسول خدا فرمود
ای دختر همین که امام حسین اورا کرفت و بر سینهٔ خود
چسبانید نکاهی بکلوی او نمود بخاطر آورد در زمین کربلا
در روز عاشور که شمر ولد الزنا با خنجر جفا بد وازده ضربت

این کلوی نازنین که بوسه کاه منست از بدن مبارک او جدا
میکند نظم آه از دمی که از ستم شمر بیحیا ۰ بر سینهٔ عزیز
پیمبر نمود جا ۰ بر دست راست خنجر و دستی محاسنش ۰
بکرفت تا کند سر اورا ز تن جدا ۰ چون تیغ میکشید و بر
حلقش نمیبرید ۰ کفتا بحسین بر تیغ مکر خواندهٔ دعا ۰
کفتا جواب شمر شمر کربلا حسین ۰ خاکت بسر که تیغ کند خوف
از خدا ۰ جائیکه بوسه داد برو بارها رسول ۰ کر صد هزار بار
کشتی کی برد روا ۰ ای شمر چون شداست حقد ربکوبمت ۰ کر
میکشی بکن سر من از قفا جدا ۰ ای دوستان برید چه شمر از قفا
سرش ۰ افتاد شور غلغله در دشت کربلا ۰ آن لحظه سر زخیمه
برون کرد عابدین ۰ یاران چه دید دید سر برا بنیزها ۰
تا دید او شناخت که باشد سر حسین ۰ بر نوک نیزه بود
دو چشمش بخیمها ۰ اَلَمْ تَرَ اَنَّ الشَّمْسَ اَضْحَتْ مَرِیضَةً
بِقَتْلِ حُسَیْنٍ وَالْبِلَادِ اقْشَعَرَّتِ ۰ آیا نمی بینی که افتاب
عالمتاب از قتل امام حسین بیمار و علیل و رنجور کردید

واطراف بلاد عالم متزلزل وبی سکون گردید ازین غصه
وغم وَاِنَّ قَتِيلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ اَذَلَّ رِقَابَ
الْمُسْلِمِينَ فَذَلَّتِ • بدرستیکه کشته طف کربلا که از
آل هاشم بود یعنی امام حسین ذلیل ساخت گردن
مسلمانان را وایشان را در مذلت وخواری افتادند
ای دوستان آنچه از روایات مستفاد میشود آنست که
هشت مرتبه حضرت زینب سراسیمه از خیمه بیرون
آمد مرتبهٔ اول روز دویم محرم بود که حضرت امام حسین
در منزل خود نشسته بود وشمشیر خود را اصلاح میکرد
واین اشعار را میخواند • يَا دَهْرُ اُفٍّ لَكَ مِنْ خَلِيلِ
كَمْ لَكَ بِالْاِشْرَاقِ وَالْاَصِيلِ • مِنْ صَاحِبٍ وَطَالِبٍ
قَتِيلِ • وَالدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَاِنَّمَا الْاَمْرُ اِلَى
الْجَلِيلِ • وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِي • ای روزگار
ناپایدار اف باد بر تو که هرگز وفا نکردی بهیچ دوست
ویار وچه بسیار صاحب ویار [illegible] که

بقتل

بقتل آوردی واز هیچ کس بدل وعوض راضی نمیشوی
وبازگشت همه بسوی خداوند جلیل است • وهر ذی
حیاتی را لابدّ است از سلوک طریقی که من آنرا سلوک
مینمایم وآن اشعار را دو مرتبه تا سه مرتبه تکرار نمود
تا آنکه جناب زینب این اشعار دلخراش را شنید
بی اختیار از خیمه خود بجانب آنحضرت روانه گردید
بنوعیکه معجرش بر زمین کشیده میشد چون بآنحضرت
رسید عرض کرد يَا اَخِي وَقُرَّةَ عَيْنِي لَيْتَ الْمَوْتَ اَعْدَمَنِي
الْحَيٰوةَ اَلْيَوْمَ مَاتَتْ اُمِّي فَاطِمَةُ وَاَبِي عَلِيٌّ وَاَخِي
الْحَسَنُ يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِي وَثِمَالَ الْبَاقِي. ای برادر
وای نور دیده من کاش مرده بودم واین حالت را در تو
نمیدیدم پدرم ومادرم وبرادرم از دنیا رفتند ای یاد
رفتگان وپشت پناه بازماندگان • هٰذَا كَلَامُ مَنْ
اَيْقَنَ بِالْمَوْتِ • ای برادر کلام را که خواندید مثل کسی است
که یقین بمردن خود میکند آنحضرت خواهر خود را تسلی

داد و فرمود یا اُخْتاه اِتَّقِی اللهَ وَتَعَزّی بِعَزاءِ اللهِ
وَاعْلَمی اَنَّ اَهْلَ الْاَرْضِ یَمُوتُونَ وَاَهْلَ السَّماءِ لایَبْقُونَ
ای خواهر بیا سیر از خدا بترس و بقضای خدا راضی
شو و بدانکه همه اهل زمین شربت ناگوار مرگ را
مینوشند و اهل آسمانها باقی نمیمانند و بجز ذات مقدس
الهی همه چیز در معرض زوال و فنا است پدر و مادر و
برادر همه از من بهتر بودند و شهید شدند و رسول خدا
که اشرف خلایق بود از دنیا رفت ای خواهر اَلْمَوْتُ کاسٌ
وَکُلُّ النّاسِ شارِبُهُ وَالْقَبْرُ بابٌ وَکُلُّ النّاسِ داخِلُهُ
یعنی مرگ جامی است که همه مردم از آن خواهند آشامید
و قبر خانه ایست که همه خلق داخل آن خواهند گردید
وَلَوْ کانَ الْاِنْسانُ یَدُومُ بَقاؤُهُ لَما ماتَ خَیْرُ الْمُرْسَلِینَ
مُحَمَّدٌ و هرگاه بود که همیشه باقی بود انسان هر آینه نمیمرد
بهترین انبیاء و مرسلین که محمد مصطفی بود جناب زینب
عرض کرد که یا اَخی تُقْتَلُ وَاَنَا اَنْظُرُ اِلَیْکَ که ای برادر

تو کشته شوی و من نگاه ببدن بی سر تو نمایم فَزَدَتْ غُصَّةً
وَتَغَرْغَرَتْ عَیْناها بِالدَّمْعِ پس زیاد شد غصه جناب
زینب و چشمان آن مظلومه پر از آب شد و گریه در گلویش
گره شد فَقالَتْ یا اَخی رُدَّنا اِلی حَرَمِ جَدِّنا عرض کرد
ای برادر اگر امر چنین است پس ما را برگردان بحرم جد
ما آنحضرت فرمود که چاره رجوع بر من مسدود است
جناب زینب زار زار گریست و فغان ناله و شیون بر
آورد آنحضرت او را تسلی میداد و فرمود ای خواهر فَصَبْراً
جَمِیلاً یا اُخَیَّةُ وَارْفِقی بِحالِ اَخیکِ الْیَوْمَ فَهُوَ قَتِیلٌ
صبر کن ای خواهر در این روز و بحال برادرت رحم نما که من
از جمله کشتگان خواهم بود فَما حِیلَتی ضاقَتْ عَلَیَّ
مَذاهِبی وَعِیلَ اصْطِباری فَالْفُؤادُ عَلِیلٌ ای خواهر
چکنم که راههای چاره بر من مسدود گردیده و دلم مجروح
و پر خون شده است فَلا تُحْرِقی قَلْبی بِحُزْنِکِ قَبْلَ ما
اَمُوتُ فَرُزْئی فادِحٌ وَجَلِیلٌ ای خواهر دلم را مسوزان

مرویست که ام کلثوم دامن
حضرت را گرفت تا بخیمه برد
۲۸
و عرض کرد برادر اول
[illegible] مطلب دارم [illegible] جان
آنکه [illegible] برادر [illegible]
دوم آنکه [illegible] کن شاید
خود را بیان کن و دست
تا آشنا [illegible] سیم آنکه
از [illegible] کن و
با ایشان بیعت [illegible]
صلح نما حضرت [illegible]
فرمود ای خواهر [illegible]
[illegible] مصالحه با ما مخالفان
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] :|:

وزباد ازین آتش سوزان بردلم میفکن وگریه وناله
مکن بیش ازانکه مرا بکشد بدرستیکه مصیبت من عظیم
است • فَاِنْ مِتُّ فَابْكِي مَا حَيِيتُ بِلَوْعَةٍ عَلَيَّ
بِئْرٍ فَاِنَّ هُنَاكَ يَطُولُ • ای خواهر من بعد از مرگ من
گریه کن مادامیکه زنده از روی حزن واندوه مرتبه
دوم در عصر روز تاسوعا بود در هجوم آوردن
شمر وابن سعد بخیمهای حرم • منقولست که عصر تاسوعا
بود که شمر لعین وابن سعد سوار شدند وبرابر اصحاب
آنحضرت ایستادند • فَاَتَى ابْنُ سَعْدٍ مُقْبِلًا فِي
عُصْبَةٍ • نَحْوَ الْاَطَائِبِ فِي الْعَسَاكِرِ تَتْبَعُ • وَتَاَهَّبُوا
لِلْحَرْبِ بَعْدَ تَظَاهُرٍ • وَالْعِلْجُ فِي اَعْرَامِهَا يَتَشَجَّعُ •
پس ابن سعد با لشکر شقاوت اثرش سوار شدند و
رو بلشکرگاه آنحضرت آوردند ونعره میزدند وخوش
حالی مینمودند وصدای خروش ایشان وقعقعه
اسلحه سواران وفریاد ونعره ایشان جگر طفلان

وزنان

وزنان وکودکان اهل بیت امام عالمیان آب نمودند
همگی را بلرزه انداخته بودند وآن کافران در افروختن
بیداد بی باکیها وبی شرمی مینمودند نظم آه از دمی
که لشکر افزون زمار ومور • کردند رو بحرگه آن شافع
نشور • از جور آن گروه ستمکش شکسته شد • آیینه خانه
دل طفلان ناصبور • در آنوقت شمر لعین بنزدیک
لشکر امام مبین آمد وگفت • اَيْنَ بَنُوا اُخْتِنَا • کجایند
فرزندان خواهر ما پس عبدالله وجعفر وعثمان وحضرت
عباس از اولاد امیر مؤمنان در خدمت حضرت
امام حسین ایستاده بودند آنحضرت فرمود اَجِيبُوهُ
وَاِنْ كَانَ فَاسِقًا فَاِنَّهُ لَبَعْضُ اَخْوَالِكُمْ • اجابت شمر
لعین نمایند اگرچه فاسق است زیرا که از بعضی از اخوال
شما میباشد پس آن چهار برادر آمدند وگفتند که یا
شمر چه اراده داری وچه مطلب در نظر داری عرض کرد
که یا بنی اختی انتم آمنون • ای خواهرزاده گان من شما

در آمایند ایشان فرمود که خدا لعنت کند ترا و امان
ترا • أَنُؤْمِنُنا وَابْنَ رَسُولِ اللهِ لا أَمانَ لَهُ • ای بیحیا
ما را امان میدهی و فرزند رسول خدا امان نمیدهی
نظم ما من جا بود بپناه حسین • کشته خواهیم شد براه
حسین • در پناه جنود ایمانست • هر که او هست در سپاه
حسین • ای ملعون آیا امر میکنی ما را که سید و آقای
خود را واگذاریم و داخل شویم در اطاعت ملاعین
چندی که یزید و ابن زیاد و ابن سعد بوده باشد
نظم حسین برادر ما حجت خدا باشد • امام اهل جهان
سبط مصطفی باشد • زیاده است زما رتبه برادر ما
کنیز مادر او بوده است مادر ما • حسین خلیفه حق است
جانشین پدر • بهر دو کون حسین سرور است ما نوکر •
پس شمر ملعون بخیمه خود برگشت پس ابن سعد ندا
کرد ای لشکر هجوم آورید و بجانب خیمگاه آنحضرت
روانه گردید و در آنوقت آنحضرت در پیش روی خیمه

خود

خود نشسته بود و شمشیر خود را در پیش روی مبارک نهاده
بود • إِذْ خَفَقَ بِرَأْسِهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ • و سر مبارک خود را
بر زانوی غم نهاده بود و او را خواب ربوده بود چون
جناب زینب صدای خروش سواران و شیهه اسبان
و قعقعه صلاح داران و برق شمشیرهای ایشان را
دید که نزدیک رسیدند از خیمه سراسیمه بخیمه سید الشهدا
آمد با هزار ادب با چشم گریان و دل بریان عرض کرد نظم
ای خفته بخواب ناز برخیز • ای مفخر اهل راز برخیز • برخیز
که بخت من نخوابید • ای بخت تو خفته باز برخیز • آنحضرت
از خواب حسرت بیدار شد جناب زینب عرض کرد یا أَخِي
أَمَا تَسْمَعُ هٰذِهِ الأَصْواتِ قَدِ اقْتَرَبَتْ • ای برادر آیا
این آوازها را نمیشنوی و دشمنان با تو نزدیک گردیده
از خواب راحت سر بردار فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ رَأْسَهُ پس
آنحضرت سر مبارک را بلند نمود و فرمود یا أُخْتاهُ إِنِّي
رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدِّي مُحَمَّداً وَأَبِي عَلِيّاً وَأُمِّي فاطِمَةَ وَأَخِي

الحسن وهم یقولون یا حسین انک رایح الینا عن قریب
او غدا • ای خواهر بدرستیکه من در این ساعت جد و
پدر و مادر و برادر در خواب دیدم که میفرمودند
یا حسین بدرستیکه تو بزودی یا فردا بنزد ما میآیی
نظم خواب دیدم مرغزاری با صفا انگذاشتی • باغ بود
حور بود قصرها انگذاشتی • جد من خیر البشر از یکطرف
ایستاده بوده • یکطرف زهرا و یکجا مجتبی انگذاشتی •
شال در گردن گریبان چاک تا دامان غم • داشت از
مرا یکسی گو باعزا انگذاشتی • مادرم میگفت فرداشب
حسین مهماست • انتظارت میکشم زودی بیا انگذاشتی •
پس آنحضرت با خواهر خود در مقام تسلی و دلداری بود
و او را بخیمه برگردانید مرتبه سیم در شب عاشورا
بود بروایت شیخ مفید از علی بن الحسین صلوات الله
علیه مرویست که آنحضرت فرمود که من نشسته بودم در
خیمه خود در آن شبی که پدرم در روز آن شهید شد و

عندی

عندی عمتی زینب تمرضنی • و عمه ام جناب زینب در
نزد من بود که پرستاری جسد بیمار من مینمود که ناگاه
پدرم در خیمه بود و آزاد کرده ابی ذر غفاری در نزد
او بود • وهو یصالح سیفه ویصلحه وابی یقول
یا دهر اف تا آخر میخواند یعنی آنحضرت شمشیر خود را
پاک مینمود و پدر بزرگوارم اشعار سابقه را مکرر میخواند
تا اینکه من فهمیدم آنها را و دانستم که مقصود آنحضرت
چیست پس گریه در گلوی من گره شد و خود را ضبط
نمودم و ساکت شدم دانستم که ان البلاء قد نزل
واما عمتی فانها سمعت ما سمعت وهی امراة و
من شان النساء الرقة والجزعة واما عمه زینب چون
شنید آن ابیات را که من شنیده بودم و او ضعیفه
بود و از شان زنانست رقت قلوب و جزع کردن • فلم
تملک نفسها • پس نتوانست خود را ضبط نماید سرا
سیمه برخواست بیرون رفت تا آنکه خود را بپدرم

رسانید وَقالَتْ وا ثُكْلاهُ ایکاش پیش از این مرده
بودم و این حالات را مشاهده نمیودم وَتَغَرْغَرَتْ
عَیْناهُ بِالدُّمُوعِ ودیدهای او پر از اشك شد پس
انحضرت فرمود ای خواهر اگر مرا جال خود میگذاشتند
خود را بمهلکه نمی انداختم یا اُخَیَّةُ لایَذْهَبَنَّ حِلْمُكِ
الشَّیْطانُ ای خواهر حلم وبرده باری پیشه کن و
شیطان را بر خود راه مده ودر مصیبت من صبر کن .
وَلابُدَّ اَنْ تَرَوْنِی عَلَی الثَّرَی جَدیلاً وچاره نیست
مگر اینکه در این زودی بدن پاره پاره مرا بخاك
گرم کربلا افتاده ببینید مرتبهٔ چهارم در وقت ظهر
روز عاشورا بود که جناب زینب سر و پای برهنه بی
اختیار از خیمه بیرون آمد در وقتیکه انحضرت از نماز
خوف فارغ شد ولشکر خود را بر قتال آن لشکر خونخوار
امر فرمود ثُمَّ صاحَ بِالْحَریمِ اُخْرُجْنَ پس انحضرت آواز
کرد اهل حرم را که از خیمه بیرون بیائید فَخَرَجْنَ مُكَشَّفاتِ

الوجوه

علینا م با نجی علی العابد
تا برد امن دوا زکف رها نکنید
بغیر از خدا خلا نکنید
درون خیمه چون ببینید
سر من علی اکبر بدرگاه کبریا نکنید
بغیر شکر بدرگاه علی اکبر داد
جنان با ترحم وانبان اصلا نکنید
سکینه را ز عواد دوشنا اصلا نکنید

اَلْوُجُوهِ مُهَتَّكاتِ الشُّعُورِ پس بیرون آمدند بی چادر
ومعجر با موهای پریشان جناب زینب دست سکینه
در دست داشت نظم گریان قدش ز بار غم بیست
لرزان وسکینه داشت بر دست بگرفت بروی دست
مورا کردند بسوی عرش رو را بگریست که ای خدای
زینب شد خلق ستم برای زینب چون زنان بیکس بی
کسی انحضرت دیدند میگفتند یا مَعاشِرَ الْمُسْلِمینَ وَ
یا عِصابَةَ الْمُوَحِّدینَ اِتَّقُوا اللهَ فی ذُرِّیَّةِ نَبِیِّكُمْ وَ
حامُوا عَنْهُمْ ای جماعت مسلمانان وای طایفه خدا پرستان
بترسید از خدا نسبت بذریه پیغمبر او ودفع اذیت از
ایشان نمائید پس انحضرت از برای اتمام حجت بآن قوم
بی حمیت فرمود که یا اُمَّةَ التَّنْزیلِ وَحَمَلَةَ الْقُرْآنِ
حامُوا عَنْ هٰؤُلاءِ الْحَریمِ ای امت پیغمبر آخر الزمان
وای حمله قران حمایت کنید ذریه وحرم پیغمبر خود را .
وَقالُوا وَاللهِ ما یَصِلُ اِلَیْكَ وَاِلَیْهِمْ سُوءٌ وَفینا عِرْقٌ

یحذف؛ اصحاب خیر ما با انحضرت عرض کردند که قسم
بخدا که با ایشان آسیبی بشما نمیرسد ما دامیکه رگ جنبنده
در اعضای ما هست انحضرت فرمود که جزاکم الله
عنا خیرا وابشروا بالجنة والقدوم علی جدی محمد
المصطفی وابی علی المرتضی وامی فاطمة الزهراء واخی
الحسن المجتبی وجعفر الطیار والشهداء الذین
قتلوا مع جدی رسول الله وابی علی المرتضی وکلهم
مشتاقون الینا؛ جزا دهد خدا شما را خیر از جانب ما
وبشارت باد شما را بهشت نزد جد و پدر و مادر
وبرادر و عمویم جعفر طیار و سایر شهدائی که کشته
شدند در راه خدا در خدمت جدم رسول خدا و
علی مرتضی وحال آنکه همه ایشان اشتیاق دارند بسوی
ما اگرچه در این حدیث چانکه از هوش پرواز تصریح
باسم حضرت زینب نشد لیکن امر فرمودن انحضرت
به بیرون نیامدن اهل حرم از خیمگاه ظهور دارد بر این

مطلب

مطلب زیرا که جناب زینب بزرگ اهل حرم بود پس دور
نیست که اول کسی که سر برهنه از خیمه بر آمده باشد آن
مخدره بود امتثالا لامر الامام زیرا که اعظم و صرفه‌ترین
همه بود در اطاعت امام علیه السلام مرثیه سیم
در آن وقتی بود که علی اکبر بدر خیمگاه آورده؛ ابن طاوس
میگوید که چون حضرت امام حسین بر سر کشته
علی اکبر آمد بر زمین نشست و روی خود را بر روی
فرزند دلبند خود نهاد و فرمود؛ قتل الله قوما
قتلوک ما اجراهم علی الله وعلی انتهاک حرمة
الرسول؛ خدا بکشد جماعتی را که ترا بیگناه کشتند
چه بسی جرات کردند بر خدا و رسول بر هتک
حرمت حضرت رسالت پس بی اختیار گریه بر
انحضرت زور آور شد و فرمود علی الدنیا بعدک
العفا؛ ای فرزند بعد از تو خاک بر سر دنیا اما
تو پس خلاص شدی از دنیا و شدائد آن؛ وقد بقی

أبُوكَ فَمَا أسْرَعَ طَرفَكَ بِكَ وپدرت ماندتنها
وبيكس در محنتها وشدايد دنيا لكن زود بشما
ملحق خواهد شد منقولست كه هنوز علي اكبر رمقي
باقي بود چشم را باز چون بجمال پدر را ملاحظه نمود
تبسمي كرد وگفت يَا أبَتَاه هَذا جَدِّي رَسُولُ اللهِ
قَدْ سَقَانِي بِكَأسِهِ الأوْفَى لا أظْمَأُ بَعْدَهَا أبَدًا
اي پدر اينك جدم رسول خدا از جام شراب طهورا
از حوض كوثر شربتي بمن داد كه هرگز تشنگي بمن دست
نخواهد داد وَهُوَ يَقُولُ العَجَلَ العَجَلَ يَا حُسَيْنُ
فَإنَّ لَكَ كَأسًا مَذْخُورَةً حَتَّى تَشْرَبَهَا السَّاعَةَ
وجامي ديگر در دست دارد وميگويد يا حسين زود
بيا زود بيا كه اين جام را از براي تو ذخيره كرده ام
ومدتيست بر دست گرفته ام بانتظار اينكه تو خورده
باشي وميفرمايد العَجَلَ العَجَلَ يَا حُسَيْنُ أنَا مُشْتَاقٌ
إلَيْكَ اي حسين تعجيل كن وزود بيا اي لب تشنه من كه

بسيار

بسيار بسيار مشتاق توام اي پدر من عرض كردم
اي جد بزرگوار من بسيار تشنه ام هر دو جام بمن بده فرمود
اين يكي را براي پدرت مهيا كرده ام كه او نيز با لب
تشنه وجگر سوخته نزد من خواهد آمد اي محبان
وهوشمندان كه چون علي اكبر عرض كرد اي پدر جدم
دو جام شراب طهور دارد ميفرمايد يكي از براي تو است
ويكي از براي پدرت گذاشته ام من جام ديگر را نيز
مي طلبم مضايقه مينمايد اي دوستان كسي نگويد كه مضايقه
نمودن رسول خدا از يك جام ديگر بعلي اكبر از محالات
است از ندادن او وبايد سبب نوادانست كه دو جام يكي
جام شهادت بود ويكي جام امامت بود جام شهادت را
بعلي اكبر داد وجام امامت را بجهة امام حسين گذاشتند
والبته كام علي اكبر طالب جام شهادت بود اما قابل
آشاميدن جام امامت نبود زيرا كه جام امامت مخصوص
امام است ولهذا بدانكه جميع انبيا طالب آن جام بودند

از برای ایشان ممکن نبود **نظم** طالب آن جام کام انبیاست
تشنهٔ آن آب لعل اولیاست • خضر اگر میخواست زآن
آب حیات • میزدندش بر دهان اهل نجات • موسی عمران
تمنا کرد از آن • شد ملامت کوی او بس کاملان •
سوخت اندر آتش شوقش خلیل • کس نیامد سوی آن
آتش دلیل • آن شراب ساغر عشق خداست • قابل کام
عزیز مصطفی است • باده نوش عشق فخر عالمین • سر
خوش پیمانهٔ دولست حسین • منقولست که چون جناب
سید الشهدا نعش پاره پاره علی اکبر را بدر خیمهٔ اهل
حرم آورد حمید بن مسلم میگوید فَکَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی
إِمْرَأَةٍ خَرَجَتْ مُسْرِعَةً گویا میبینم من زنی را که از
خیمها بیرون آمد کَأَنَّهَا الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ که مانند
افتاب تابان نور وبهاء از و ساطع بود تُنَادِی بِالْوَیْلِ
وَالثُّبُورِ و فریاد واویلاه و واثبوراه میزد وَتَقُولُ
یَا حَبِیبَاهُ یَا ثَمَرَةَ فُؤَادَاهُ یَا نُورَ عَیْنَاهُ و میگفت ای

حبیب

٨٥

حبیب دل برادر وای میوهٔ دل افکار عمه وای نور دیدهٔ
اخیار عمه فَسَأَلْتُ عَنْهَا پرسیدم که این زن کیست
فَقِیلَ هِیَ زَیْنَبُ بِنْتُ عَلِیٍّ گفتند ای زینب خاتون
دختر علی بن ابیطالب است • وَجَاءَتْ وَانْکَبَّتْ عَلَیْهِ
پس آمد تا خود را بر روی آن نعش پاره پاره انداخت
عماره ابن راقد میگوید وقتیکه جناب سید الشهدا
نعش فرزند دلبند خود علی اکبر را بدر خیمه آورد من
نظر میکردم در آنحال زنی را دیدم که از خیمهٔ امام حسین
بیرون آمد کَأَنَّهَا الْبَدْرُ الطَّالِعُ گویا مانند افتاب
تابان میدرخشید و ندا میکرد که وَا عُمَّتَاهُ وَا مُهْجَةَ
قَلْبَاهُ یَا لَیْتَنِی کُنْتُ قَبْلَ هَذَا الْیَوْمِ عَمْیَاءَ أَوْ کُنْتُ
وُسِّدْتُ تَحْتَ أَطْبَاقِ الثَّرَی ای عم مهربان و قوهٔ
دل مستمندان کاش پیش از این کور شده بودم یا مرده
بودم و این حال را نمیدیدم چون نزد آن نعش رسید
خود را بر روی آن نعش پاره پاره پر خون انداخت

وفریاد برآورد وا علی اکبراه واشهداه وواقتیلاه فجاء الحسین فاخذ بیدها فردّها الی الفسطاس
پس سید الشهداء آمد وعبائی برسرش انداخت
ودست اورا کرفت بسوی خیمه برکردانید در انوقت
کویا علیا جناب زینب احوالات خودرا بیان مینمود

نظم
میخلد بر دل کم با شرمنده کی ‌ شرح حالم را نمایم اندکی
من نیم حوا که تا افغان کنم ‌ بهر پاک فرزند دل بریان کنم
نیستم مریم که از قدس خلیل ‌ کربلا آیم بروح وجبرئیل
بنت عمران نیستم نعش مراه ‌ حضرت عیسی برد بر دفن کاه
نیستم هاجر که نالم در بدر ‌ تا بکف آرم دیکر دست پسر
نیستم بنت خویلد تا زکوه ‌ با پیمبر باز آیم با شکوه
نیستم چون مادرم زهرا حزین ‌ تا به بیت زار کریم بی قرین
من بجمع غم کشان سر دفترم ‌ زینبم من زینبم من زینبم
ایخدا اخر حسین من چه شد ‌ ایخدا نور دو عین من چه شد
ایخدا کوهم پدر خافقین

سرور

سرور سالار مظلومان حسین ‌ ایخدا کو اکبر و کو اصغرم
ایخدا کو عون و دیکر جعفرم ‌ ایخدا عباس زار من کجاست
قاسم آن دستان نکار من کجاست ‌ چون بنالم چون نکیرم هات هات
مانده ام چون غیم اندر معصرات ‌ از حریم انبیاء از ملوک
سیرشان آن این حرا سیر سلوک ‌ نیست در عالم چه من محنت کشی
کو بود کان شرح برمن اندکی ‌ کو مدینه کربلا کو شهر شام
کوفه کو کو کوچها وخاص عام ‌ این چه روز است ایخدا چه روزکار
روز روشن پیش چشم کشته تار ‌ کو چه شد بر ال احمد نام و ننک
سر برهنه چون اسیران فرنک ‌ میبرند ما را بهر شهر و دیار
کوچها بازارها با حال زار ‌ دیکر اندر سینهٔ من آه نیست
سینه کل سیل دلم را ز آه نیست ‌ من بکویم دل من سوخته
ناله ام پروانه سان پر سوخته ‌ درد ما را نیست درمان آه آه
هجر ما را نیست پایان آه آه

مرثیهٔ ششم
در وقتی که حضرت امام حسین برخاک زمین کربلا افتاد وشب

لِيَقُومَ فَلَمْ يَقْدِرْ خواست آنحضرت که حرکت کند و
از جا برخیزد نتوانست و کسی نبود که سر آن بیکس را
بدامان بگیرد نظم کسی نبود ببالین آن امام زمن
زمین گرفت سر بیکسیش بر دامن ز بس رسید بر
جسمش جراحت کاری هزار چشمه خون گشت از
تنش جاری آنحضرت همچنین بر خاک گرم کربلا
افتاده بود مرویست که چون عبد الله بن حسن
عم خود را با حالت مشاهده بر فرق خود زد و
بجانب عم خود دوید آنحضرت باواز بلند ندا
داد خواهر خود را جناب زینب که یا اُخْتاهُ اِحْبِسِيهِ
اخواهر او را نگاه دار و مگذار که بمیدان آید که
این قوم بر کوچک و بزرگ ما رحم نمیکنند جناب
زینب از خیمه بیرون دوید هر چند خواست که او را
برگرداند نتوانست و گفت لا وَاللهِ لا اُفارِقُ عَمّی
نه بخدا قسم که از عم خود جدا نمیشوم و دست از و

برنمیدارم

برنمیدارم در آنحال کافری شمشیری حواله
آنحضرت نمود آنطفل معصوم فریاد برآورد که وَیْلَكَ
یَا ابْنَ الْخَبِیثَةِ اَتَقْتُلُ عَمّی وای بر تو ای ولد الزنا
میخواهی که عم مرا بکشی پس آنطفل صغیر دست خود را
پیش شمشیر آن شقی داشت آن نامرد تیغ را فرود
آورد گوشت و استخوان دست اورا برید بپوستش
باقی مانده و دست آنطفل معصوم آویخته گردید
فَنادَی الْغُلامُ یا عَمّاهُ پس آنطفل فریاد برآورد که یا
عماه پس آنحضرت آنطفل را در بر کشید و بر سینه
خود چسبانید فرمود که یَا ابْنَ اَخی اِصْبِرْ عَلی ما نَزَلَ
بِكَ ای پسر برادر صبر کن بآنچه بتو رسید وَاحْتَسِبْ
فی ذلِكَ الْخَیْرَ در این مصیبت خیر بخدا بدار فَاِنَّ
اللهَ یُلْحِقُكَ بِآبائِكَ الصّالِحینَ بدرستیکه حق
تعالی در همین ساعت ترا بپدران کرامت میرساند
سید جلیل علیه الرحمه فرمود که ناگاه حرملة بن کاهل

لعین تیری بر ان طفل بیگناه زد فَذَبَحَهُ فِی حِجْرِ عَمِّهِ
الْحُسَیْنِ واو را در دامن عمش امام شهید نمود
و مرغ روحش با شیانهٔ قدس پرید نظم پریده
چنان روح شریفش که بیکدم برخواست ز دست
شه و بنشست بطوبی مرتبهٔ هفتم وقتی بود که آن
حضرت از مرکب بروی زمین قرار گرفت جناب
زینب از خیمه بیرون آمد و گوشوارهایش در میان
گوشش میلرزید منقولست که چون انحضرت بروی
خاک کربلا افتاد و بقبله نشسته بود آن اشقیا
او را احاطه نمودند یکی بر او شمشیر میزد یکی خنجر میزد
دیگری نیزه میزد چون جناب زینب این حالت را دید
و برق برق شمشیر کفار را مشاهده نمود که برادرش
فرود میاورند حمید بن مسلم روایت کرده که در
آن هنگام خَرَجَتْ زَیْنَبُ بِنْتُ عَلِیٍّ اِلَی بَابِ
الْفُسْطَاطِ زینب خاتون دختر علی عمران بیطاقت

شد

بتنها
شد و از خیمه بیرون آمد وَ قُرْطَاهَا یَجُولَانِ بَیْنَ اُذُ
و از دهشت و اضطراب گوشوارهای او در گوشش
میلرزید وَهِیَ تَقُولُ لَیْتَ السَّمَاءَ اِنْطَبَقَتْ
عَلَی الْاَرْضِ ایکاش که آسمان بر زمین میچسپید و ومیفرمود
لَیْتَ الْجِبَالَ تَدَکْدَکَتْ عَلَی السَّهْلِ کاش کوهها
پاره پاره میشد و زمین سرنگون شدی انمظلومه
سر و پا برهنه دوان دوان گریه کنان میافتاد و بر
میخواست تا خود را بقتلگاه رسانید بروایت
شیخ مفید میگوید بعمر سعد برخورد جناب زینب
و فرمود یَابْنَ سَعْدٍ اَیُقْتَلُ اَبُو عَبْدِ اللهِ وَاَنْتَ تَنْظُرُ
اِلَیْهِ ای پسر سعد ابی عبدالله را میکشند و تو
ایستادهٔ و نگاه میکنی جناب زینب بزبان حال فرمود
نظم حسین را میکشند ای بی مروت حمیت کو
حمیت کو حمیت حسین من گریبان چاک باشد
تنش در خون سرش در خاک باشد کشیده رو بقبله

کتابخانهٔ آستان قدس
ویژه ...

دست و پایش و رخص کن که بندهٔ چشمهایش تو دل
شاد حسینم دل فسرده تو سیراب حسین آبی نخ
خورده حسین باشد مکو بی خواهر امروز که
خوابیده بزیر خنجر امروز حسین را شد لب دندان
پر از خون بکو خنجر بیار دشمن بیرون ان ملعون
از کلمات زینب خاتون وَدُمُوعُ عُمَرَ تَسِيلُ عَلَى
خَدَّيْهِ وَلِحْيَتِهِ آب از چشم ابن سعد بر روی نحس
او روان شد و در ریش اش جاری کردید وَهُوَ
يَصْرِفُ وَجْهَهُ عَنْهَا وآن روسیاه شرمسار روی
نحس خود را از آن مظلومهٔ دل سوخته بر کردانید
مرتبهٔ هشتم در آمدن ذو الجناح اسب حضرت نبوی
خیمکاه و بیرون آمدن جناب زینب بی اختیار از
خیمه منقولست که چون آنحضرت را شهید نمودند
ذو الجناح بی صاحب آنحضرت با زین واژگون و یال
پر از خون شیهه زنان بدر خیمهٔ اهل حرم آمد چون

جناب

جناب زینب اسب بی صاحب برادر را با آن حالت دید
صَاحَتْ بِأَعْلَا صَوْتِهَا وَقَالَتْ قُتِلَ وَاللهِ أَخِي
الْحُسَيْنُ فریاد و ناله بر کشید که بخدا قسم برادرم امام
حسین کشته شد قُتِلَ الْحُسَيْنُ إِمَامُنَا وَشَفِيعُنَا
وَمَنْ لَا لَهُ فِي الْعَالَمِينَ عَدِيلٌ کشته شد حسین
امام ما و شفیع ما و کشته شد کسی که در میان اهل
عالم عدیل و نظیری ندارد فَوَقَعَتْ مَغْشِيَّةً پس
افتاد و بیهوش شد فَلَمَّا أَفَاقَتْ مِنْ غَشْوَتِهَا چون
جناب زینب بهوش آمد أَتَتْ إِلَى الْقَتْلَى برخواست
روانهٔ قتلکاه شد وَجَعَلَتْ تَجِيلُ بِطَرْفِهَا يَمِينًا وَشِمَالًا
عَلَى أَخِيهَا الْحُسَيْنِ بهر سوی نظر میکرد بر چپ و راست
نگاه مینمود که برادر خود را ببیند فَرَأَتْهُ مُلْقًى عَلَى
الثَّرَى مُتَمَدِّدًا ناگاه نظرش بر پیکر شریف برادر افتاد
که دراز کشیده بر روی زمین و در میان خاک و خون
دست و پا میزند و بر خاک میغلطد وَهُوَ يَقْبِضُ عَيْنًا

وَيَبسُطُ شِمالاً واز بسياري زخمهاي بارام بر دست
چپ وراست ميكرد وماننده مرغ سربريده دست
وپا ميزدند وخون از جاهاي تير ونيزه وخنجر وشمشير
چون چشمه روانست صاحت وا أخاه وا حُسيناه
فرياد برآورد اى برادر با جان برابر اي حسين وَأَتَتْ
إليهِ وَألقَتْ نَفسَها عَلَيهِ آمد وخود را بر روى
جسد برادر انداخت وهي تقول أأنت أخي أنت
ابنَ أُمّي أأنتَ مُهجةَ قلبي آيا تو برادر من نيستي آيا
توئي كه زاده است ترا دختر محمد مصطفى آيا توئي
كه قوة قلب حزين من بودي فلم يرد عليها جواباً
لأنه ضعف عن ردِّ الجواب جوابي از برادر نشنيد
وآن مظلوم شهيد از ضعف بسيار قادر بجواب نبود
لكن بچشم مبارك اشاره ميكرد فصاحت وخرّت
مغشيةً عليها پس جناب چون اين حالت را مشاهده زينب
نمود فرياد از دل برآورد وبيهوش شد فلما أفاقت

قالت

٩٠

قالت له يا أخي بحقّ جدّنا رسول الله عليك إلا
ما كلمتني يا شقيق روحي بعد از آن كه بهوش آمد
گفت اى ترا قسم ميدهم بحق جدم رسول الله كه با من برادر
تكلم نما اى روح روان من بحقّ أمّنا فاطمة الزهراء
عليك إلا ما كلمتني اى برادر بحق مادرم فاطمه
زهراء كه با من سخن بگو قال فانتبه أخوها من قولها
وقال يا أختاه هذا يوم التنائي والفراق
پس آنحضرت از حالتي كه بود بيدار شد وفرمود اي
خواهر اين روز مفارقت ودوري ميان منست
وتو هذا يوم الذي أوعدني فيه جدّي رسول
الله وهو إليّ مشتاق اين همان روز است كه
جدم بمن وعده فرمودند وبمن مشتاق ديدار است
فلطمت على وجهها پس جناب زينب از گفتار برادر
بر صورت خود زد قال الراوي التفت الحسين
راوي ميگويد ملتفت شد آنحضرت بسوي خواهر خود

وقال لها احرقت قلبي یا اخیة بقولك هذا فبالله
علیك الا ما سكت وفرمود ای خواهر دل مرا سوزان
باین سخنان خودت پس قسم میدهم ترا بخدا که ساکت
شو. قالت له یا اخی ویا بن امی ارانی بهذه الحالة
واسكت فیا لیتنی سكنت فی التراب ولا اراك
مجدلا فی هذه الثقاب جناب زینب عرض کرد
که ای برادر من آیا تورا باین حالت ببینم وساکت شوم
نظم ای جان من بگو بکجا باشد این روا. در خاك وخون
فتاده تن تو بخاك راه. آن تن که بود زینت دامان مصطفی.
با خنجر جفا برد اش شمر بیحیا. ای برادر کاش در قبر ساکن
میشدم و ترا درمیان بلا باین نوع نمیدیدم. قال
الراوی فلم تزل تخاطبه ویخاطبها واذا بالسوط
بین كتفیها وقائل یقول لها تنحی عنه الا الحقك
به. راوی میگوید سوال وجواب میان خواهر وبرادر
بسیار شد که ناگاه یك تازیانه بر میان شانه زینب

مظلوم

61

مظلوم بر پهلوی فرود آمد که از شدت آن بر روی افتاد پس
بغل گشود بر روی برادر افتاد وان مظلوم شنید که
کسی میگوید که دور شو از او واگر نه ترا با او ملحق میسازم.
وهی تقول یا لعین ان ذبحته فاذبحنی قبله.
جناب زینب فرمود اگر قصد کشتن او داری مرا پیش
از ان بقتل آور که من تاب کشتن او ندارم. فجذبها
عنه قهرا وابعدها قهرا وضربها ضربا موجعا.
ان کافر ستمگر جامه ان مظلومه گرفت کشان کشان
از پیش برادرش دور برد وچند تازیانه از روی
قهر وغضب بران مظلومه زد. وقال ان تقدمت
الیه لاضربن عنقك بهذا السیف. وگفت ای
خواهر حسین اگر پیش او بروی ترا باین شمشیر
میکشم پس ان مظلومه بخیمه برگشت واهل بیت را جمع
نمود ومنتظر اسیری ودستگیری بود که ناگاه دیدند
عالم تیره وتار گردید چون نگاه کردند دیدند سر حسین بر سر
نیزه بلند نموده

خطبهٔ بسم الله الرحمن الرحیم عربی نقطه

الحمد لله مکمل الآلاء والعوائد ومعد العدد
حمد وثنا مر خدایرا که کامل کنندهٔ نعمتها وفایدها
ومهیا کنندهٔ توشها ورواتع الموائد لرهط
حملوا اللأواء والآلام و عجائب مائدها است
بجهت طائفهٔ که متحمل مصائب وغمها میشوند
وملأ لهم الصدور والأحلام وغمناک میشود
سینها وعقلهای ایشان وحلی مدامعهم
کلآلی الدموع وطعموا کأس الأکدار والهموم
وزینت میدهد دُرهای ومروارید های سرشک
چشمهای ایشان را ومیچشند کاسهٔ کدورتها و
غمها علی مصرع الإمام المناهل الهمام حق
الأحزان وطهر الأطهار ولد الإمام و
والد الإمام در خصوص کشتن امام صاحب
جود وسخا وبزرگی ومهتری آزادهٔ آزادها وپاک

پاکیزها

پاکیزها پسر امام وپدر امام محط المکاره و
الهموم وحامل الطوائح والکلوم محل پائین
آمدن دردها وهمتها ومتحمل شونده مرکها و
جراحتها المصروع لأهل اللدد والمراء مع
طوی الأمعاء وحر الهواء کشتهٔ اهل خصومت
وجدال در حالت گرسنگی شکم وگرمی هوا وهو
الإمام المحسور الکساء والرداء والمطروح
علی وادٍ عادم الماء والکلاء وآن امامست
که از برش بیرون کردند لباس وردای او را وانداختند
او را در بیابانی که آب والف نداشت السائل
دمه علی رمل الصحراء والسائر رأسه ورؤس
أولاده علی الصعد السمراء ومیگرداندند سر
مبارک او وسرهای اولاد او را در بالای نیزهای
کندمگون الممطر له السماء دماء والمملوء
له الصدور همًّا وکداءً چنین امامی که آسمان

براي او خون كريست وسينهاي مردم پر از غم وكدورت
كرديد آوه آوه داس العدى على صدره محل
اسرار الاله ومودع علوم رسول الله آه آه
واسب ميدواندند دشمنان در روي سينهٔ او
كه مخزن اسرار الهي بود وامانتكاه علوم پيغمبر
خدا بود واسروا اهله وحرمه على السلاسل
وحملوهم على حوامل عوادم الاكوار والمحامل
وبستند دشمنان عيال وزنهاي او را در زنجيرها
وسوار كردند ايشانرا بر شترها كه كجاوه ومحمل نداشتند
واساروهم الى الممالك سواهرا وادروهم
على محرى الورى حواسرا وميكردانيدند ايشان را
بسوي شهرها در حالتيكه بي خواب وبي آرام بودند
وميكردانيدند ايشانرا در پيش چشم مردم بي چادر وبي
مقنعه واصاروا مطاعمهم سهرا وسهادا
وامسى مراوحهم اطلالا ووهادا وكردانيدند

دشمنان

دشمنان خوردنهاي ايشانرا مبدل به بيداري كردند
وكرديد خوابكاه ايشان خرابها وجايكاه كود شده رباعي
شعرا واوه الدهر سل صمصام سطوة مصرا
على اهلاك ال محمد وخنجر باشد بر روزكار ديكر
كشيد شمشير قهر وغلبهٔ خود را در حالتيكه اصرار
داشت بر هلاك كردن ال محمد اسر صدورا للملاحد
هادما اساس سرور للرسول المسدد اين
روزكار شاد ساخت سينهٔ ملحدي را در حالتيكه خراب
كننده بود بناي عيش وشاديها براي رسول خدا
وما هو الا لاعلاء اعلام الاسلام واحكام
اساس الاحكام ونبود تحمل اين كونه مصايب
مكر بجهت بلند كردن علمهاي اسلام را وبجهة
محكم ساختن بناي احكام شريف را على ازواجهم
سلام ما هدر رحمانهم وهطل زكام وعلى
اودائهم سلام واكرامهم بر روح پر فتوح ايشان

بادسلام واکرام قصیدهٔ عربی نقط ما للصدود کذا
حلّها علل ۰ وللمدامع همّا دمعها هطل ۰ چه
شده است برسینهای خلق که ازجهت مصیبت برآنها
مرض ودرد مستولی شده وچه شده است بردیدها
که ازجهت هم وغم اشك انها مانند باران میریزد
وللسماء حداد ادهم کمد ۰ وللهواء کساء
کاسود الحلل ۰ وبرای اسمان لباسی سیاه ومتغیر
اللون می بینم وبرای هوا جامه است مثل حلهای
سیاه ۰ وللرواح سدول عمّها دهم ۰ وللحمام
صلال کالصدی علی الطلل ۰ وبرای وقت شام
پرده هائی هست که سیاهی انها او فرو گرفته وبرای کبوتران
هوا ناله وفریاد می بینم مانند ومثل بومها درخرابها
وللرکام اراه ممطرا اهملا ۰ دماء دمع علی
السطوح والدحل ۰ وچه شده است برابرها که انهارا
می بینم اشکهای خونین را برجاهای هموار وگودال میریزند ۰

اعلام

اعلام دهم اری الوری سمکوا ۰ علی الرؤس سکاری
وهدّم ملل ۰ علمهای سیاه را می بینم که مردم برداشته اند
بربالای سرایشان درحالتیکه بیهوش ومتحیرند و
ایشانرا کدورت خاطر ازهم پاشانده ۰ اری الملوك
ملوك الدهر اطرحوا ۰ رداء ملك مع الاسواد
والکلل ۰ می بینم پادشاهان که ازدوش وسرخودشان برزمین
انداخته اند رداء سلطنت را بازینتها وتاجها ۰
علی المشاهد لا علی السماء راء ۰ له المحرم ادی الوری
الی الالل ۰ همه اینها بجهة اینست که وقت شام در
اسمان ماهی مشاهده کرده اند چنین ماهی که بجهة آن
ماه محرم کشیده است مردم را بناله وگریه وزاری
لصرع طود عطاء لسائر الامم ۰ وهدم دار
سماح لاکرم الرسل بجهة کشتن پسر پیغمبر که مانند
کوه سخاوت بود وبجهة خراب کردن دودمان جود
وسخارا ۰ سور العلوم همام ومودع الحکم ۰ امام

كُلَّ صَلُوحٍ وَدَاحِرَ الْمِلَلِ ٥ چراغی که قلعهٔ علوم ودیعه دار
حکمتهای الهی وسید جلیل القدر بود وپیشوای هر
بنده صالح بود وخراب کننده سایر ملتها ومذهبها
بود ٥ سُرُورُ صَدْرِ رَسُولِ الْإِلٰهِ وَالْعَلَمِ ٥ اِلَی الْمَعَالِمِ
هَادٍ وَسَامِكُ الْعَمَلِ ٥ وچراغی که شادی وخوش
حالی سینهٔ رسول خدا بود ونشانهٔ دین بود وبراهها
دین خدا هدایت کننده بود وعمل بنده کی را مروج
بود ٥ اُسْدُ الْعِرَاصِ حِرَاصًا مَسَّهُمْ سَئَمٌ ٥ عَلَی عِرَاكِهِمْ
طُرًّا وَلَا لَهُمْ مَحَلٌ ٥ شیرهای میدانها که بر مقاتله
حریص بودند رسید برایشان ملالت وخستگی
در معرکهای آن بزرگوار وایشان طریقهٔ حیله نماند
لِسَطْوِ سَهْمِهِ رَهْطُ الْعِدَى اصْطَرَمُوا ٥ وَعَادَ مَعْ
اُسْدِ مَرَاوِحِ الْحَمَلِ ٥ وبجهت قهر وغلبهٔ خذلك آن
بزرگوار طایفهٔ دشمن منقطع شدند وگردید دیدها
شیرها خوابگاه بوتها شد ٥ لِئَامُ اَهْلِ مَلَامٍ لِرَأْسِهِ

صرموا

صَرَمُوا ٥ طَمَی الدِّمَاءُ عَلَی الصَّحْرَاءِ وَالرَّمَلِ ٥ لئیمان
اهل ملامت ومذمت سر مبارك آن امام را از بدن
جدا کردند بنحویکه خون آنحضرت بروی صحرا وریگها
بالا ایستاد ٥ سَمَاءُ صَدْرِ رَسُولٍ طَالَ مَا طَلَعَ ٥ هِلَالُ
رَأْسِ اِمَامِ الْهُدَی عَلَی الذُّلُلِ ٥ بر آسمان سینهٔ پیغمبر
خدا بسیار وقت طلوع کرده بود ماه سر امام هدایت
بطریق ناز ودلال ٥ كَمْ عَاهَدُوهُ عُلًا كَاَهْلِ الرَّسُولِ
عَلًا ٥ وَدَوَّرُوهُ حَدًّا اِلَی رَأْسِ اَسْمَرٍ عَسَلٍ ٥ چه قدر
دیده بودند آن لعینان سر مبارك آنحضرت را که از جهت
شرافت بر دوش پیغمبر بالا آمده بود وبا همه این شرافت
آن سر را بطریق ظلم وستم گردانیدند در بالای نیزهٔ گندم
گون وحرکت کننده بود ٥ مَا لِلْمَكَائِدِ حَدٌّ عَدُّهُ عَدَدٌ
كُوحَرَّدُوهُ عَلَی الطُّومَارِ وَالرُّسُلِ نیست برای مصائب
آنحضرت حدی که او را عددی تواند احاطه کند اگر
بنویسند او را بر طومارها ودفترها وپارچها وکاغذها

آلُ الرَّسُولِ اِذَا هُمْ سَلَاسِلُ أَسَرُوا ۰ أَسْرُ العَدُوِّ
أُسَارَى الرُّومِ وَالدَّيْلَمِ ۰ اولاد و عیال رسول خدا را
می‌بینم که با زنجیرها بسته‌اند مانند بستن دشمنان
اسیر روم و دیلم را که اسم قبله ایست ۰ عَلَى الرُّؤُوسِ
أَسَارُوا أَهْلَهُ حَسَرًا ۰ عَلَى حَوَامِلِ لَا كُورٌ وَلَا
رَحَلِ ۰ در راهها میگردانیدند اهل و حرم آن
امام را در حالتیکه چادر و مقنعه نداشتند و در
حالتی که سوار کرده بودند ایشانرا بر ناقهای که
بی کجاوه و جهاز بودند ۰ مَوْلَى الكِرَامِ سَمَاحًا
رَاعِ مَادِحَكَ ۰ لَهُ المَعَادُ مُعِدًّا مَوَائِدَ الأَكْلِ ۰
ای سید و مولای اهل سخاوت از جهت جود و سخاء
مراعات کن مادح خود را در حالتیکه برای او در
روز معاد مهیا کننده خوانچهای خوردنیها را
دَاءِ الكَاوُمِ لِمَوْلَى ظَالِمًا طَعِمَا ۰ كَأْسَ السُّمُومِ
وَطَعْمَ الدَّاءِ وَالكَسَلِ ۰ و مداوی بفرما به

جراحتهای

جراحتهای بندهٔ خود را که بسیار اوقات چشیده است
کاسه زهرها را و لذت درد و ناخوشی و سستی را کشیده است
منقولست همین که کاکون قبای آل عبا جناب سید الشهداء
قدم بعرصه گاه دنیا نهاد لعبا صورت او را بوسید
و بر تیغ محنت ناف او را برید و بمندیلی از مندیلهای
بهشت که اثر خبر شهادت بود او را پیچید و میگفت
ای مولود خدا تولد تو را مبارک گرداند و میگفت نظم
ای طفل خوشا سعادت تو ۰ قربان تو و شهادت تو ۰
جد تو رسول تاج دار است ۰ باب تو ولی کردگار است ۰
زهراء حمیده مادر توست ۰ شهزاده حسن برادر توست ۰
من کز الم تو اشک ریزم ۰ هم قابله تو هم کنیزم ۰ لعبا
بفدای جسم زارت ۰ قربان دو چشم اشکبارت ۰
پس حبیب خدا و علی مرتضی قنداق حسین را از دست
لعبا گرفتند و چون گلدسته دست بدست میگردانیدند
و آب دهان مبارک در دهان او ریختند و هریک

زبان حال سخنان می گفتند نظم علی میگفت ای بابت
فدای مقبل رویت ۰ نبی میگفت که ای جدت فدای قد
دلجویت ۰ علی میگفت دادی زینت از گل صحن باغ راه
نبی میگفت کردی روشن اندم تو چراغ را ۰ علی میگفت
تنش از جور اعدا غرق خون گردد ۰ نبی میگفت کرامت را
بمحشر رهنمون گردد ۰ علی میگفت در دنیا شکست
آید بسا زارش ۰ نبی میگفت بنگر در قیامت قدر و
مقدارش ۰ مرویست از صفیه دختر عبد المطلب قالت
لما سقط الحسین بن فاطمه میگوید که چون جناب
امام حسین متولد شد کنت بین یدیها و من در خدمت
گذاری آن بزرگوار مشغول بودم جناب رسول خدا
بحجره فاطمه زهرا آمد ۰ فقال لی النبی هلمی الی
ابنی ۰ پس رسول خدا فرمود ای صفیه فرزندم امام
حسین را بیاور تا من او را ببینم ۰ فقلت یا رسول
الله انا لم انظفه لعبد ۰ عرض کردم فدای تو شوم

یا رسول الله

یا رسول الله هنوز او را پاکیزه نکرده ام ۰ فقال لی
النبی انت تنظفیه ان الله قد نظفه وطهره ۰
انحضرت فرمود ای صفیه تو او را پاکیزه میکنی بدرستی
که خداوند عالم او را پاکیزه و مطهر گردانیده است
او را بیاور صفیه میگوید چون او را بخدمت رسول خدا
بردم آن مظلوم را از من گرفت و روی او را بوسید و
لب مبارک خود را بر لب او نهاد و زبان مبارک خود را
در دهن او گذارد صفیه میگوید بخدا قسم که دیدم امام
حسین زبان انحضرت را گرفته و میمکید مانند کسی که
شیر و شکر بمکد نظم هر که خواهد لذت لعل لب دلدار خود ۰ بایدش خون خورد چندین تا کند ساز کار
خود ۰ آن لبی کز شیره جانش پیمبر پرورید ۰ سوخت
از سوز عطش دیگری با زار خود ۰ مرویست که چون
امام حسین متولد شد ان رسول الله قام الیه واخذه
فکان یسبح ویهلل ویمجد یعنی رسول خدا بر

وایضا عن صفیة بنت عبد المطلب قالت لما سقط الحسین من بطن امه دفعته الی النبی فوضع النبی لسانه فی فیه واقبل الحسین علی لسان رسول الله یمصه قالت فما کنت احسب انه یغذوه الا لبنا وعسلا قال فبال الحسین فقبل النبی بین عینیه ثم دفعه الی وهو یبکی ویقول لعن الله قوما هم قاتلوك یا بنی یقولها ثلثا قالت فقلت فداك ابی وامی ومن یقتله قال بقیة الفئة الباغیة من بنی امیة لعنهم الله

خواست واورا کرفته وبتسبیح وتهلیل وتمجید الهی میکفت
در کتاب مرآت الجنان مرویست که روزی رسول
خدا وعلی مرتضی ع در مسجد نشسته بودند که ناکاه
سیدهٔ دوسرا فاطمهٔ زهراء با دیدهٔ کریان وحال پریشان
از دور نمایان شد حضرت رسول برخاست وپیش
رفت ونور دیدهٔ خودرا در بر کشید وفرمود ای دختر
چرا کریه میکنی خدا هرکز دیدهٔ ترا کریان نکرداند آن معصومه
عرض کرد که یا ابتاه حالیا نور دیده ام امام حسین را
در کاهواره خوابانیده بودم وبجهت امری بیرون آمدم
چون برکردیدم حسین خودرا در جای خود نمی بینم
نمیدانم که سر وسینه ام را چه پیش آمده از این خبر محنت
اثر احوال مبارک حضرت رسول هم برآمد بحالتی که
اشک از دیده مبارک انحضرت فرو ریخت فی الحال
جبرئیل نازل شد وبعد از سلام ملک علام عرض کرد
یا رسول الله فاطمه را از کریه ساکن کن که از کریهٔ او تمام

ملائکه

ملائکه بکریه آمده اند واورا بشارت بده وبکو که حسین
در درکاه ما مقرب وبزرکوار است بدانکه چون جمعی
از ملائکه بزیارت او آمده بودند وبر سایر ملائکه مباهات
وفخر میکردند مقربان ملاء اعلی بجناب اقدس الهی استغاثه
نمودند که مرخص شده بزیارت حضرت امام حسین ع
مشرف شوند چون مصلحت در نزول ایشان نبود
من بفرمان الهی آمده وآن امام مظلوم را برداشته
باسمان بردم تا ملائکه آسمانها اورا زیارت کردند و
الحال اورا آورده ودر جای خود خوابانیدم از این
خبر بهجت اثر انحضرت شاد وخوشحال کردید چون رسول
خدا این خبر را بفاطمه زهرا فرمود انمعصومه بحجره طیبه
خود مراجعت فرمود نور دیدهٔ خودرا دید که در کهواره
خوابیده است وکریه میکند ومیکوید کربلا کربلا کربلا
نظم یادم آمد کشتکان کربلا حال خون آغشتکان
کربلا یک سخن کویم بسوزم ناس را قطع کردند بازوی عباس را

حرف دیگر گو برای اهل عزا ۰ کشته شد اکبر شبیه مصطفی ۰
یادم آمد نالهای الفراق ۰ گر بگویم هست حتما لا یطاق ۰
یادم آمد تشنگیهای حسین ۰ شد روان خونابهٔ دل از دو
عین ۰ ای زبان دیگر مگو میباش لال ۰ کی توان کردن حسین را
وصف حال ۰ ذکر اسمش بس برای شور و شین ۰ گریه
می خواهی همی گو یا حسین ۰ در کتاب جامع الاخبار مرویست
که در روز عاشورا شیطان ملعون وارد صحرای کربلا
گردید و تابعان خود را جمع نمود پس برخواست و
در میان ایشان ندا کرد که آیا میدانید که شما را بجه
سبب طلبیدم گفتند نه بیان نما سبب انرا گفت
بسبب انکه در وقتیکه من معلم بودم در آسمان و شش
هزار ملک را که ایشانرا کتب سماوی درس میگفتم
و در کتابها دیدم که حق تعالی بید قدرت خود نوشته
بود که یک بندهٔ از بندگان من که نام حضرت امام
حسین است و برگزیدهٔ منست و بندهٔ مقرب منست

نوع

نوع دوستی خواستی براو دارم که هیچ احدی ندارم
دیدم که در آن کتابها نوشته بود که در روز عاشورا
در صحرای کربلا در راه خدا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت
فایز خواهد گردید و باعث نجات خلق اولین و
اخرین او خواهد بود و چونکه من در آن روز آن حدیث را
دیده بودم تا حال انتظار و در نظر داشتم روز عاشورا کشیدم
و امروز خواهد بود و حسین نامی که گفتم باعث نجات
خلق اولین و اخرین است همین امام حسین است که
اگر امروز بدرجهٔ شهادت فایز گردد همهٔ عالم بطفیل
او و بسبب او نجات خواهند یافت و الان که شما را
جمع نمودم که ببینم که فکری در این کار خواهید نمود
آیا شما در این امر چه میگوئید جواب گفتند ای مرشد
تو خود از ما بهتر میدانی در جواب ایشان گفت که در
وقت نوبت شهادت آن بزرگوار خواهد شد اسم
اعظم الهی را میخوانم و هوا را بسیار گرم میکنم تا اینکه

آن بزرگوار عجز و فزع نماید و بآن درجه و تقربی که در
نزد خدا تعالی دارد بسبب عجز و زاری و جزع و بی
قراری بآن درجهٔ رفیعه برسد اما چون وقت نوبت
شهادت آن بزرگوار گردید شیطان ملعون اسم
اعظم الهی را خواند چنان هوا گرم شد که هر گاه
طیری در هوا پرواز میکرد بریان میشد اما آن بزرگوار
بعلم امامت فهمیدند که شیطان ملعون آن عمل را
کرده و لکن آنحضرت آن نوع دوستی خواستی که با حق
تعالی داشت گویا صد هزار مرتبه دوستی و محبت او
با خداوند عالم زیاده تر شد و شوق و شغف عشق
بازی و سربازی مینمود و میکوشید و پروائی نداشت
تا اینکه در راه خدا بدرجهٔ شهادت فایز گردید پس
شیطان ملعون دانو زنادم و پشیمان گردید و
گفت های های آنچه مقدر الهی بود شد و مردم
بسبب زیارت و گریستن و تعزیه داری و خدمتگذاری

وغیره

وغیره برای آن بزرگوار مستحق بهشت میشوند نظم

چون ازل گنج محبت خلق کرد • خلق را از بهر دعوت خلق کرد •
کرد پر پیمانه را از بلا • پس ندا زد کی خلایق الصلا •
هر که را نقد محبت آرزوست • ابتلا با این بلا معیار اوست •
هر که این پیمانه نوشد عاشق است • اندر آیین محبت صادق است •
زآن ندا اول فلک آمد بجوش • چون بلا را دید سوزان شد خموش •
پس ملک بعد از فلک از جای جست • دید کارش نیست بر جایش نشست •
چون زمین را ازوی آگاهی رسید • رفت تا بر گاو بر ماهی رسید •
از چه انسان بر جهان افسانه شد • زانکه مردانه سوی پیمانه شد •
هر یک از افراد انسان ابتلا • جرعهٔ کردند خواهش از قضا •
انبیا و اولیا هر سلسله • قسمتی بردند بقدر حوصله •
چونکه نوبت بر حجازیان رسید • بانگ نوشا نوش بر کیوان رسید •
حمزه را پهلو ز خنجر چاک شد • جعفر از نیزه بر افلاک شد •
گوهر دندان پیغمبر شکست • پهلوی خیر النسا را در شکست •
مرتضی را ضربتی بر سر زدند • مجتبی را بر جگر اخگر زدند •

جام محنت از پی جان حسین ٭ دور زد تا کشت دوران حسین
آنش از قبر پیمبر دور شد ٭ شد غریب از وطن مهجور شد
ان زمان کامد بدشت کربلا ٭ بود آن پیمانه لب ریز بلا
آن بلا در کربلا آمد بجوش ٭ شاه دین یکباره انرا کرد نوش
تشنگی اول بجانش زد شرار ٭ بعد از ان شد بیکس از پیوند یار
اکبرش در پیش چشمش کشته شد ٭ تازه دامادش بخون آغشته شد
دست عباسش شد از پیکر جدا ٭ سر ز پیکر پیکرش از سر جدا
اصغر بی شیرش از ظلم یزید ٭ شیر مرگ از ناوک پیکان مکید
بعد از ان با نالهٔ هل من مغیث ٭ هر طرف از بیکسی شد مستغیث
یک نفر آن شاه را یاری نکرد ٭ بر غمش افزود غمخواری نکرد

آورده اند که در روز عاشورا که چون جناب سید الشهداء صلوات الله علیه مورد این همه بلا و ابتلاء و مصیبت و محنت کردید و نزدیک شد که کارش باتمام رسد و با پا و زنک قربت و عزت هند و خاکیانرا از افلاکیان بسبب کار او منزلت افزون

کردد

کردد و افلاکیان را از جهة بندکی او نظر حسرت بخاکیان افتد پس شیطان بر خود بلرزید و اتباع و مریدان خود را بدور خود طلبید و کفت همین دم است که کار این بزرکوار تمام شود و در راه خدا شهید کردد و مورث و باعث آمرزش تمام خلایق کردد شیطان کفت ای هواداران تدبیری در این تقدیر نمائید که کار ما دشوار است و آدمیان را حسین علیه السلام مایهٔ اعتبار است اتباع و مریدان او کفتند که تو استاد این کاری و فرید روزکاری تو آدم صفی را بوسوسه از بهشت بیرون کردی و دور انداختی و تو واکذاشتی که قابیل هابیل را بقتل آورد و تو باعث شدی که حضرت ابرهیم را بآتش انداختند و هر یک از اولاد حضرت آدم را تو قرین محنت و بلا و بلیه و ابتلا ساختی پس ای استاد و مرشد ما اندکی تفکر کن و کره انکار خود

بکشائی درآنوقت شیطان درجواب تابعان ومریدان
خود بدین منوال کویا کفت نظم کفت شیطان سوی
آنم راه نیست راه حق را غیر این اکاه نیست هینش
میدارد مرا زخویش دور جلوهٔ حق راست از رویش
ظهور این سروسالار ارباب وفاست کار این از کار
دیکرها جداست پس شیطان ملعون وسرکردهٔ کمراهان
درمیان زمین واسمان بایستاد وزبان بمناجات کشاد
که ای بخشندهٔ کناهان عاصیان این بزرکواری که امروز
درمنای عشق تو قربانست وبرسر خوان بلا مهمانست
درنظر داری که منشور شفاعت عاصیان آدمیان را
باو سپاری وعفو کناه عالمیان را بواسطهٔ او مقرر
داری ای خداوند عالم این بلاهائی را که موکل وی
داشتهٔ فوق طاقت بشر نیست پس سبب این همه درجه
ومرتبهٔ این بزرکوار چیست آه آه نظم چونکه کفت این
حرف را او با خدا پیشتر شد شدت حتم قضا زخمهای

سینه‌اش

سینه‌اش آمد بسوز کرم‌تر شد تابش کیتی فروز تشنکی
بکرفت از آن شیر اعنان شد تهی از جان در آن
ساعت جهان پس زخمهای تن اطهر آنحضرت بنوعی
سوزش یافت که اکر یک زخم تن آنحضرت را با زخمها و
جراحتهای خلق اولین وآخرین میسنجیدند هر آینه
فزونی وزیادتی میداشت از زخمهای بدن تمام مصیبت
زدکان وغیر مصیبت زدکان جهان واکر تشنکی
آنحضرت را می پیمودند ووزن میکردند هر آینه زیادتی
داشت بر تشنکی تمام تشنکان خلایق اولین واخرین
این جهان پس هوا بنوعی بر آنحضرت کرم شد که کویا فلک
اسیر یعنی آفتاب عالمتاب در زمین است وشدت الم
کرسنکی آنحضرت بنوعی میشد که عقل کفت که الالم کرسنکی
جهان وجهانیان بغیر از اینست نظم کرم شد عالم که
چون چرخ اسیر کرمیش تاثیر بر افلاک کرد سوزش
زخم تن آن جان پاک شد چنان کز عقل کی ادراک کرده

شدّتِ دردِ بلا در کربلا ∘ جسم پاک قدسیان خاک کرده
هر دلی کر بود آگه در جهان ∘ از غم آن سرورش غمناک کرده
منظورِ ابلیس لعین آن بود که بلاء و محنت و مصیبت بآن
حضرت شدت بهم رساند و فزون و زیاده از طاقت
بشر آید تا جثّهٔ بشریِ آن امام تاب نیاورده مستدعی
حرف بدآء شود زیرا که یقین دانسته که هر حاجتی که آن
بزرگوار از خدا طلب نماید البته روا میشود ∘ آن شیعیان
و آن موالیان فضل و کرم الهی چندان بر شوق آن امام
عالمیان افزود و زیاده تر شد که مطلقا الحضرت ابروای
شربت بلا و قضا نبود نظم بلکه شد خوشنود از این
ابتلاء تا که فارغ آید از بیم بدآء ∘ پس آن سرور جان باز آن
از این واقعه بیشتر بسوی بلا دوید و زیاده از زیاد
متوجه قطع طریق وفا گردید و در جدال بیشتر کوشید
تا بدرجهٔ شهادت رسید و به قرب قرب و احدی گردید.
اللهم ارزقنا شفاعة الحسین و جدّه و ابیه و امّه و اخیه

شیطان

نظم در ازل

نظم در ازل چون خالق کون و مکان ∘ کرد خلقی خلق بهر امتحان ∘
چون شدند ایجاد از کتم عدم ∘ کرد پر پیمانه از درد و غم ∘
گفت این جام است لب ریز بلا ∘ الصلای درد نوشان الصلا ∘
هر که این پیمانه نوشد عاشق است ∘ اندر آئین محبت صادق است ∘
هر که را نقد محبت آرزوست ∘ ابتلای این بلا معیار اوست ∘
زآن نداء اول فلک آمد بجوش ∘ چون بلا را دید سوزان شد خموش ∘
پس ملک بعد از فلک از جای جست ∘ دید کارش نیست بر جایش نشست ∘
چون زمین را بوی آگاهی رسید ∘ رفت تا بر گاو و بر ماهی رسید ∘
عقل دانا بر تمامی بنگریست ∘ تا ببیند قابل این کار کیست ∘
کیست آن شایستهٔ این احترام ∘ آن سر سالار خوبان خواجه نام ∘
انبیاء را دیده گریان خموش ∘ اولیاء را رفته از سر عقل هوش ∘
پاک بیک گریان حیران حزین ∘ سر بسر گریان نالان غمین ∘
ناگهان در خیل خلق خافقین ∘ سروری برخواست نام آن حسین ∘
گفت باری امر این کار منست ∘ هر چه این حزن است آن عار منست ∘
در رضای عشق حق قربان منم ∘ قابل این عهد این پیمان منم ∘

ابتدای

گفت یا رب این همه کار منست ∘
هر چه زین ابتلا آن عار منست ∘ نسخه

من خریدار بلا لم بر بلا • من ذبیحم در منای کربلا • این بر آمد زحق او را بگوش • کی سر افرازی ده ارباب هوش • چون تو خواهی هر ما خود را فدا • نیست غیر از ما ترا هم خونبها •
ای محبان بدانکه هر که عزیز خداست از اصحاب بلاست و مشتری او حضرت کبریاست نظم انکه در عالم خریدارش خداست • خسرو پاکان عزیز مصطفی است • آفتاب نور بخش مشرقین • یوسف مصر وفای حق حسین • آن سرو دیی که سرخیل اهل وفاست و سرور مقربان خداست • سلطان سریر امامت • کلید ابواب شهادت
نظم یوسف است و مصر او دشت بلاست • او ذبیح است و منایش کربلا • ای ارباب اهل معرفت بدانید که متاع قرب حق را همه موجودات خریدار آمدند و مهجور ماندند بهاء و قیمت او ابلیس معرفت داشت دیو شهوت عرش عظمت کرسی وسعت آسمان رفعت خاک پستی آب هستی آتش کذا باد اهتزاز آدم صفوت

نوح

نوح موسی کلام عیسی مقام ابراهیم خلت احمد محنت شاه ولایت و رایت حسن مجتبی هدایت سرور عارفان و عاشقان مفخر جان بازان افتخار کاملان اعتبار واصلان فخر خافقین حضرت امام حسین شهادت سبحان الله چه شهادت که متضمن جمیع محنتهای انبیاء و اوصیاء بود منقولست که چون یعقوب پیغمبر شنید که پسرش را گرگ درید چهل سال گریست که کور شد و ریشش سفید گردید و کمرش خمیده شد حضرت امام حسین دید که پسرش علی اکبر که کان کوفه و شام دریدند و پاره پاره نمودند و تن اطهرش را بخون کشیدند آنحضرت فرمود شکر لله و مطلقا اضطراب بجهت او حاصل نکردید حضرت یوسف را بچاه انداختند و در زندان حبس نمودند گاهی نجات خود را از حق تعالی طلب مینمود و گاهی ساقی ملک مصر را واسطه کار خود میفرمود سرور شهیدان از حق تعالی طلب وصال جام شهادت

میمود ودر اندیشهٔ وصول وصال دیدار ساقی کوثر بود ۰
حضرت اسمعیل فدآء نا شده خودرا ذبیح الله میدید
ودرجهٔ خودرا ارفع درجات میفهمید ۰ سید الشهدا
در منای عشق قربان کردید ودر صحرای کربلا از بیم بدآء
میترسید ۰ حضرت ابراهیم را در آتش انداختند واورا
نکداخت ونسوخت مقصودش نجات بود حق تعالی
آتش را باو کلستان کرد ۰ وحضرت امام حسین علم مخالفت
در برابرش افروختند وبآتش غیرتش کداختند از حق تعالی
طلب سوختن ورسم جان بازی را بخلق آموخت ۰ و
اسماعیل را بقربان کاه بردند وبند در دستا و لبستند
حضرت امام حسین با شوق تمام خود بقربانکاه رفت حضرت
اسماعیل نجات خواست که کارد سر اورا نبرید حضرت
امام حسین در شهادت دید که خنجر شمر بوسه کاه پیغمبررا
نبرید اورا نشان داد که در رکن سجود نماز از قفا سر اورا
جدا کند ۰ اورده اند که در روز عاشورا جناب

سید

سید الشهدآء روی بمحراب عبادت داشت وبذر
اطاعت حق را در دشت خواطر میکاشت که بیك
رب جلیل حضرت جبرئیل نزد انحضرت حاضر شد
بعد از تبلیغ سلام وتحیت عرض نمود که ای رونق
بازار عشق ووفا وای یوسف مصر محنت وابتلا
ای خلیل کعبهٔ دوست ای ذبیح منای محبت نظم
این بود روزی که کفتم از الست ۰ روز موعود وفای
تو بماست ۰ این بود روزی که حق کفت ای حسین ۰
درچنین روزی ترا با ما وفاست ۰ این زمان
محنت اندوه توست ۰ تو ذبیح وکربلا قربت مناست ۰
ای حسین اینست زمان دوستی وسعادت ابدی
وقرب ومنزلت سرمدی این منزل وفاست و
کعبهٔ خلت را مناست این مکان مورد ملائکهٔ
مقربین است ۰ ومهبط فیوضات رب العالمین است
بیا تا به بینم که امروز چه در نظر داری وهمت بچه

کار میکاری مقرراست کر دوا زمعرکه بلا نکردانی
وحرف بداء را بخاطر نکذرانی چنان بجانب میدان
شتابی که تماشایان بکلستان میروند وبنوعی بعرصه
میدان آئی که عاشقان بجانب معشوقان شتابان
آیند زیرا که از اتمام این کار بمقامی خواهی رسید
که همه کائنات حسرت برند ورشك آورند سرور
مظلومان وخلاصه مقربان وپیش احرام صف اهل
بلا وشمسه ایوان محنت وابتلا فرمود ای جبرئیل
از فرمان آلهی آکاهم ومستعد اطاعت حکم الهم
خداوند عالم فرمودند که مقرر آنست که فرزندان خودرا
بقربان کاه محبت آلهی حاضر کنی تا بسعادت شهادت
فایز آئید اینك آورده ام فرمودند باید کودکان و
دختران وزنان خودرا در کریه وزاری وپریشانی
وتشنکی مشاهده نمائی اینك همکی را مهیا وفرمان
برداری کرده ام کفت ای جبرئیل منظور حق تعالی اسیری

عترت طاهره تواست اینك سر بفرمان او دارم کفت
ای جبرئیل مقصود خدا یتعالی شهود قتل برادران تواست
چیزی بجز اطاعت وفرمان در نظر ندارم نظم این
وفا عهد با پروردکار این حسین ویاوران دل فکار
این پسرها این برادرزاده کان این زنان وخواهران
ودختران این برادرها زاولاد علی در اطاعت
در وفای بنده کی جملکی ازبهر ایثار آمدند جان نثار
ازبهر دیدار آمدند جز وصالش دیکرم منظور نیست
در کتاب دل جز این مسطور نیست ای جبرئیل حق تعالی
فرمودند که باید وصی خودرا بیمار وتب دار مشاهده
نمائی اینست در بستر محنت واندوه خوابیده فرمود
که باید برادر خودرا هردو دست از تن جدا بینی اینك
مهیای این کار کردیده ای جبرئیل پروردکار خواسته
است که سینه مرا مورد هزار وهفصد وپنجاه جراحت
بیند واز معرکه جهاد رو نکردانم اینك حاضرام فرمودند

حسرت باید در رکن سجود بدو از ده ضربت جدا شود
جبهه بجز بزمین اطاعت نرسانم ای جبرئیل نظم چی
پسندد انخجر را بر من خدا کی از او خواهم که باشم من
جدا چون بلا خواهد بمن محبوب من نیست غیر از
این بلا مطلوب من در طریقت نیست بیمم از بلا
لیك میترسم شب و روز از بلا ای شیعیان جناب
امام حسین در صحرای کربلا بیمی وخوفی نبود و بجرات
تمام بسوی کارزار میشتافت و در دهر قدمی لذتی
میيافت که درك آن در قوة ادراك کسی نیست اما
بیمی وخوفی که داشت بحسب انچه در تصور ما است
آن بیم وخوف بیم بدا است که مبادا اسماعیل وار فدای
بجهت او رسد یا ایوب صفت بلا از او دفع شود
و یا خلیل آئین در آتش نمرودی نسوزد و یا مسیح صفت
جامه بر توی از فلك چهارم ندوزد فرمود ای جبرئیل
مرا اطمینان ده از وقوع بدا چون جبرئیل مکالمات

ودفع بلا

آنحضرت

آنحضرت را شنید از هیبت کلام آنحضرت بلرزید و
بزبان حال گفت نظم انکه بیمش نیست از حرف بلا
هست کار او زهر کاری جدا بر ندارد این بجز فرمان
دوست در منای عشق این فرمان اوست در آنوقت
جبرئیل امین اشك از دیده بارید و آه حسرت از دل
برکشید و عرض کرد نظم ای سر سرکردهٔ اهل وفا رونق
بازار وفا مرحبا آنچه بکف تخم وفا داشتی یك سره در
دشت بلا کاشتی دفع بلا از تو تدبیر نیست غیر
شهادت بتو تقدیر نیست پس آنحضرت از این خبر خوش
حال گردید و فارغ از اندیشه بدا و دفع بلا شد مستعد
سربازی و جان نثاری حضرت باری گردید اسب همت را
بعرصه جدال میتاخت و با شدت تشنگی و گرسنگی و
بیکسی دشمنان دین را بخاك هلاك می انداخت و خون
مانند ناودان از بدن مبارك آن امام عالمیان جاری
بود ملایك و خلایق کروبیان و ارواح پیغمبران از

مشاهدهٔ کار آنسرور انس و جان حیران بودند در
خبر است که ملائکه نصرت و ظفر از جانب خالق اکبر
بسوی آن امام رهبر نازل شده بودند بقدر بشری
بر سر آن بزرگوار پر و بال زده بودند که شاهد شهادت
بنای جلوه گری گذاشت و صدای احسن احسن از
افق آسمان بلند شد نظم زیکسو نصرت یکسو شهادت
جلوه گر آمد میان این آن اشتباهی در نظر آمد
پس از دیدار حسن دلکش بازی آنسرور بسوی شاهد
مقصود کامی بیشتر آمد زیار رفتن بنود او را مجال اندر
ره جانان بنزد دلکشای قرب یزدانی بسر آمد یکی
از فضلای زمان گفته است که در عالم خواب سراسر
و همه گذارش کربلا و کارهای سید الشهدا را دیدم
بنوعی بود که در کتابهای احادیث ضبط و ثبت شده
مگر آنکه در واقعه آنحضرت را در حصنی و قلعهٔ دیدم از
فولاد که طایر وهم بکنگرهٔ رفعت و بلندی آن نتوانست

رسید

[illegible]

رسید و آن حصن حصین امام حسین را نگاه داری
مینمود از شهادت ناگاه دیدم آنشاه باز اوج شهادت
خود را از فراز آن حصن امان بزیر انداخت و در
دریای حرب غوطهور آمد تا بدرجهٔ شهادت رسید
ای محبان باید دانست که آن حصار محکم محارست بود
که ملائکه آسمانها بر آنحضرت مینمودند و بجهة محافظت
پیرامون آنحضرت بودند نظم شوق آوردش برون
از آن حصار تا شود جانش براه حق نثار عشق
آوردش برون از حصن امن تا نماید در وفای دوست
کار مرو کیست که در روز الست که منادی ندای
خواستن قربان شدن حضرت آلکه در داد حضرت امام
حسین دست ادب بر سینه نهاد و گفت بار الها من
قبول قربان شدن کوی وفای ترا می نمایم که در ازای
و عوض آن عصیان شیعیان مرا بجایزهٔ این کار دشوار
نجات دهی و بسته کان دام عصیان را برهانی و مقرر

دل ببعد و بر انم از انکار
سنج دل را مینمایم ما بردار
تا نمایم سنج شیعیان را منت
ما بپس شیعیان از او بنج منت
نجل و دو زیدن جهان بس نجها
بر دو دام اندر جهان این نجها
تا کرد آورده مکیف ایشان
میکنم انبان در این مجلس
کز نکهبان زید اهل اعتبار
[illegible] دور ازل
[illegible]

فرمایی شفاعت ایشانرا بشهادت من حق تعالی
سؤال او را قبول فرمود وانحضرت در این عهد
بود که در روز ازل خداوند لم یزل فرموده بود
مرویست که شیطان رجیم چون در آن روز این
ماجرا را دید و فائده اطاعت ان بزرکوار فهمید
با تباع خود کفت که امام حسین قبول عملی کرده
که اکر باتمام رسد بنی نوع انسانرا کلاً شفاعت
تواند نمود و همیشه انملعون در فکر این بود که آیا
انجام کار چیست تا انکه آن امام عالی مقام بسر
منزل وفای خود بزمین کربلا رسید و چون صبح
روز عاشورا دمید منقولست که در انروز تن
مطهر انحضرت هدف یک هزار و هفصد و پنجاه
یک زخم کردید و خون از اطراف بدن مطهرش
بزمین میباشید و نزدیک شد که کار آن بزرکوار
باتمام رسد و پا از رکاب کشد شیطان ملعون

حیران

حیران ماند و تمامی اتباع خود را جمع نمود کفت
ای یاران من نظم این وفا آموز ارباب هنر
میدهد اندر وفای دوست سر میشود از آن همه
کار انام از وفای آن امام تشنه کام شیعیان را
هست کار این امان حق بآن بخشد امان از هر آن
بعد از این ما را دکر تدبیر نیست در جهان اضلال
کس تقدیر نیست در ره حق چونکه باشد کرده کار
پیر دانش را به بخشد کردکار اتباع شیطان کفتند
که تدبیر چیست و غیر از تو کسی را مجال حرف تقدیر
نیست دام وسوسه بکستران و خود را از غم کار
امام حسین برهان نظم کفت شیطان در دل
او راه کو ره بکو منزل الله کو انکه میباشد دلش
کوه خدا هست کار او زهر کاری جدا من که خصم
دودمان آدمم در جهان حیران کار خاتمم میکنم
رو سوی کاخ کبریا تا بند بیری کنم دفع بلا پس شیطان

در میان زمین و آسمان ایستاد و زبان بمناجات
کشاد که ای محبوب محبان و ای مقصود قاصدان
مقرر است که بهاء شهادت امام حسین جمیع امت
عاصیان مرحومه را ببخشائی و در بخشایش را بر
روی شیعیان کشائی اگر این عطا بهاء کشته شدن
اوست بسا انبیاء و اولیاء که در راه دوستی و
اطاعت تو قبول این کار دشوار نمودند و این
راه را بقدم شوق پیمودند و این عطا را با ایشان
مقرر نفرمودید و باب این رحمت را بر روی کسی
نکشودید بجز آنکه بر درجه و مرتبه او افزودید اگر بلا
فوق طاقت بشر با آنحضرت مقرر شود و مستدعی
صرف بلا نشود و از آن مرحله نکذرد سزاوار آنست
که مورد این عطیه عظمی شود و الا فلا و قصد
شیطان ملعون آن بود که بشدت بلا افزاید
و جنبه بشریت آنحضرت را تاب تحمل آن نیاورد

ومستدعی

و مستدعی صرف بلا شود و آرش بازار کذا بکوچه
عزلت رود شیطان رجیم بطریقی که بود مشغول اضلال
و کمراهی خلایق کردد نظم قصد شیطان بود از دفع
بلا ۰ چون کین با زمره اهل وفا ۰ تا شفاعت را نباشد
مشتری ۰ افتد از انکشت این انکشتری ۰ حق برای دفع
حرف آن رجیم ۰ بر بلا افزود آن حی قدیم ۰ در ساعت
هوا بنوعی کرم شد که از روز قیامت نشان میداد
و عطش بنحوی بر آنحضرت غالب شد که زبان در کام
معجز بیانش خشکید و زخمهای تن اطهرش چندان
بسوزش آمد که کسی را تاب تحمل باران آن در روزکار نبوده
نظم آنچه وارد شد بشاه دین حسین ۰ تاب آن نایاب
اندر خافقین ۰ کر شدی تقسیم خلق روزکار ۰ هر یکی
زان رنج افتادی ز کار ۰ شیطان رجیم که این ماجرا را
دید با خود کفت همین دم است که عسکر بلا بشهر
بند وجودش زور آورد و مستدعی صرف بلا کردد

حرف بلا

وآنچه او خواهد خدا همان خواهد و چون بلا از او
كذشت و كلك قدرت سر خط ايمني از بلا بجهت او
نوشت بجز درجه قرب نخواهد داشت و با بطريق شفاعت
احدي نخواهد كذاشت غافل از انكه قدرت و عنايت
و حكمت يزداني بزيور فزوني از اولش پيراسته
فرمايد هر چند از عمل كاسته آيد محقق است كه چون
بلا شدت نمود بنوعي شوق انحضرت افزود كه مطلقا
احساس كرمي هوا و تشنكي و سوزش زخمها ننمود و
هم از بيم و خوف بدا ايمن و در و بصد هزار دشمن شتافت
بزبان حال ميفرمود نظم كرمي بازار محبت بلاست
رونق بازار بلا كار ماست زانچه بجز كار حق اين كار
نه كار چنين بر سر بازار نه مقصد ما نيست بجز كوي
دوست قبله مقصود من ابروي اوست دوست
پسند دچو مرا در بلا غير بلا نيست بدردم دوا در
دل من نيست بجز دو ريش نيست بدل طاقت مهجوريش

زانچه

مثل با بلا انبيا و اوليا خواهد بود

بنوعي

از تشنكي

111

زانچه بجز اوست جدا ميشوم تا بره دوست فدا ميشوم
شيطان رجيم بكارهاي بزرك انحضرت و جان نثاري
ان بزركوار را مينكريست و بر بدبختي خود ميكريست
و با خود ميكفت نظم حرف بلا را زلو تدبير نيست
غير شهادت بتو تقدير نيست بر سر آن عهد كه بستي
نخست هستي آن عهد بود پس درست تاج محبت
بسرت افسر است لايق قرباني حق اين سر است
اي سر سر كرده اهل وفا رونق بازار وفا مرحبا انچه
بكف تخم وفا داشتي يك سره در دشت بلا كاشتي
پس انحضرت همچنان مشغول كارزار و فارغ از انديشه
غبار سر كرم كار بلا كرديده و بر سر بازار وفا رسيده
مستعد جان بازي و وصول مقام سرافرازي بود
كميت همتش بعرصه قتال ميتاخت و با افراط تشنكي و
كرسنكي دشمنان دين را بخاك هلاك مي انداخت و
خون مانند ناودان از اطراف بدن اطهرش از بس جاري

جراحت تیر ونیزه وسنان بزمین میریخت ورشتهٔ
علایق ومحبّت راهر لحظه بیك رنك دیکر می کسیخت
وملایك وخلایق وکرّوبیان وارواح پیغمبران از
مشاهدهٔ کار آنسرور انس وجان حیران ستاده بودند
انحضرت سرکرم جدال بود که ناکاه ابو الحنوق شدید
الفسوق تیری بکمان کین نهاده از فرط شقاق بجانب
ان برکزیدهٔ افاق انداخت نظم خورد چون آن تیر بر
پیشانیش خون روان شد بر رخ نورانیش شد روان
بر عارضش چون خوناب منکسف کردید نور آفتاب
خورد چون آن زخم ناکاهش بسر میل او شد بر شهادت
بیشتر پس انحضرت دستمالی برداشت وبر زخم
پیشانی خود کذاشت که ناکاه تیری بسینهٔ بی کینهٔ
انحضرت زدند که صندوق علوم ربانی بود مانند فوّاره
خون از ان زخم جاری کردید وامر انحضرت بنهایت
رسید پا از رکاب کشید وبر زمین کربلا بخاك وخون

آرمید

آرمید نظم بر خاك نشسته فخر افلاك شد عبرت
نه سپهر افلاك بر کوی وفای حق مکان کرده از ثرّهٔ
وصل ترك جان کرده در کوی وفای حق فدا شده واز
آنچه بغیر او جدا شده شیطان رجیم کشت ناکام
بکرفت بجای خویش آرام پس شیطان از کار ان امام
عالمیان حیران مانده واز صحرای کربلا فرار نموده
منقولست که چون انحضرترا شهید نمودند ودر خاك و
خون انداختند وَلَمّا رَأَتْ زَیْنَبُ حَیْثُ صَاحَتْ مَعَ
اَلْبُكَاءِ اَخِی كُنْتَ لِی حِصْنًا حَصِینًا وَمَوْئِلًا فراموش
نمیکنم زینب خاتون را انوقتی را که صیحه میزد وفریاد می کرد
وباکریه وزاری میکفت که ای برادر ای حسین تو بودی
پناه محکم من ومحل رجوع وبازکشت من اَخِی یَا قَتِیلَ
الْاَدْعِیَاءِ كَسَرْتَنِی وَاَوْرَثْتَنِی حُزْنًا مُقِیمًا مُطَوَّلًا
ای برادر وای کشته شده در دست اولاد زنا درهم
شکستی مرا بسبب این که کشته شدی ومیراث کذاشتی

از براي من خون وغصه دائمی طولاني راکه هرکز زايل
وبرطرف نخواهد شد ٭ اَخی کُنتُ اَرجُو اَنْ اَکُونَ
لَکَ الفِدَاءُ ٭ وَقَدْ جِئْتُ فِیمَا کُنْتُ فِیهِ اُؤَمِّلاً ٭ اي
برادر من ای حسین بودم من که همیشه آرزو میکردم که
فدای تو شوم پس بتحقیق که بعد از شهادت تو نا امید
شدم که این آرزو بعمل نامد ٭ اَخِی لَیْتَنِی اَصْبَحْتُ عَمْیَا
وَلَا اَرَی ٭ جَبِینُکَ وَالوَجْهَ الجَمِیلَ مُرَمَّلاً ٭ ایجان برادر
ایحسین کاش زینب صبح میکرد بکوري وبچشم نمیدید
پیشاني نوراني وصورت نیکوي ترا که بخاك وخون
آلوده شده باشد ٭ وَتَدْعُوا اِلَی الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ
اَیَا اُمِّ رُکْنِی قَدْ وَهَی وَتَزَلْزَلاَ ٭ زینب مظلومه روبجانب
قبر مادر خود فاطمه زهراء دختر محمد مصطفی کرد و مي کفت
ایمادر مهربان انکسی که همه امور زندکاني زینب باو برپا
بود بتحقیق که درهم شکسته شد و زلزله در ارکان او افتاد
واسباب زندکاني دختر ترا خراب کردانید ٭ اَیَا اُمِّ قَدْ
اضحی

اَضْحَی حَبِیبُكِ بِالعَرَی ٭ طَرِیحًا ذَبِیحًا بِالدِّمَاءِ مُغَسَّلاً ٭
ایمادر مهربان بدانکه در وقت ظهر عاشورا حبیب تو
ونور چشم تو ومیوهٔ دل تو امام حسین در بیابان افتاده
وسر او مانند کوسفند از بدن جدا شده وجسد مجروح
پاره پاره اش بخون خود او غسل داده شده است و
کسی نیست که او را در میان خاك وخون بردارد وغسل
دهد او را وبر پارچه کرباسی او را کفن بکیرد ایمادر نظم
سد دو کافور وکفن همراه آب ٭ همرهت آور بدشت کربلا ٭
تا بشوئي جسم پرخون حسین ٭ پس کفن کیري توان دلخسته را ٭
اَیَا اُمِّ تُوجِی ذَا الکَرِیمِ عَلَی القَنَا ٭ یَلُوحُ کَمَا البَدْرِ المُنِیرِ
اِذَا انْجَلاَ ٭ ایمادر مهربان از قبر خود بیرون بیا ومشغول
نوحه وزاري شو زیرا که سر فرزندان ترا بر سر نیزه کردند
ودر بالاي نیزه میدرخشد ونور میدهد مثل ماه شب
چهارده که در نهایت صفا ونورانیت بوده باشد ٭ وَنُوحِی
عَلَی النَّحْرِ الخَضِیبِ وَاَسْکُبِی ٭ دُمُوعًا عَلَی الخَدِّ التَّرِیبِ مُرَمَّلاً ٭

ایا در نوحه وند بر کن بر آن حلقومی که بخون رنگ شده
است و از چشم خود اشك ببار برای آن صورتی
که بخاك و خون آلوده شده وَنُوحِی عَلَی الجِسمِ التَّرِیبِ
تَدُسُّهُ خُیُولُ بَنِی سُفیَانَ فِی اَرضِ کَربَلَا ای مادر
از قبر بیرون بیا و مشغول نوحه و عزاداری شو و گریه
کن بر آن جسدی که در خاك و خون افتاده و اسبهای
آل بنی سفیان او را پایمال کردند در زمین کربلا وَنُوحِی
عَلَی السَّجَّادِ فِی الاَسرِ بَعدَهُ اِلَی الرِّجسِ اللَّعِینِ مُغَلَّلًا یُقَادُ
ایا مهربان تا کی در قبر آرام گرفته بیرون بیا و نوحه
کن بر امام زین العابدین که اسیر و دستگیر گروه معاندین
شده است و بعد از اسیری او را غل و زنجیر کرده اند
و از برای یزید پلید میبرند فَیَا حَسرَتَا مَا تَنقَضِی وَ
مُصِیبَتِی اِلَی اَن تَرَی المَهدِیَّ بِالنَّصرِ اَقبَلَا ای وای
بر ان حسرتی که از برای آن آخری و انتهائی نیست
و آه بر آن مصیبتی که برطرف شدنی نیست مگر آنکه ببینم

جناب

جناب مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله که از برای نصرت
مظلومین روی بیاورد و ظاهر گردد اللهم عجل فرجه
در حدیث معتبر وارد شده است که در آن وقتیکه مظلوم
کربلا از بسیاری جراحات تیر و نیزه و تیغ ابدار مجروح
شده بود و بر خاك گرم کربلا افتاده بود وَکَانَ کُلُّ مَن
یَأتِیهِ یَضرِبُهُ بِضَربَةٍ در آنحال هر کس که بآن غریب بیکس
میرسید ضربتی بر آن مظلوم میزد همه ملائکه بفغان و ناله
در آمدند و سیلاب اشك بر صورتهای خود جاری نمودند
و با گریه و زاری رو بدرگاه حضرت باری کردند عرض
نمودند که رَبَّنَا یُفعَلُ هَذَا بِالحُسَینِ صَفِیِّكَ وَابنِ
نَبِیِّكَ ای پروردگار انواع اذیتها و ضربها وارد
میشود بر امام حسین که بندۀ خاص و برگزیده تو است
و فرزند پیغمبر تو است و تا چند حلم و صبر میفرمائی و از
ایشان انتقام نمیکشی فَاَقَامَ اللهُ لَهُم ظِلَّ القَائِمِ وَ
قَالَ بِهَذَا اَنتَقِمُ لِهَذَا پس خداوند فهمانید که منتقم حقیقی است

نمود بلانکه قامت مبارك حضرت قائم را عجل الله فرجه
و فرمود که باین بزرگوار یعنی مهدی آل محمد انتقام
میکشم برای این مظلوم یعنی در زمان ظهور آنحضرت
قاتلین و ملاعین که در کربلا بودند می آورند و از ایشان
انتقام میکشد **در بیان تفسیر لباس التقوی** قال الله
عز و جل وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ خداوند عالم
فرموده است که جامهٔ تقوی و پرهیزکاری و ترسیدن از خدا
و بدانکه لباس تقوی را البسهٔ سلاح غزاه فی سبیل الله
نموده اند مرویست که زید بن علی بن الحسین گفت در
وقتیکه سؤال نمودند از معنی این آیه آنحضرت فرمود
لِبَاسُ التَّقْوَىٰ السِّلَاحُ فِي سَبِيلِ اللهِ و جامهٔ پرهیزکاری
اسلحه است در راه خداوند عالمیان پس مستفاد و
معلوم شد از این بیان که لباس تقوی شهادت است
که برازندهٔ خلعت شفاعت و رعنا قامت استقامت
بجهت حفظ عاصیان امت در روز قیامت یعنی

در بیان بعضی از معنی

این تفسیر است از رازی است

نور دیدهٔ رسول خدا و فرزند ارجمند علی مرتضی و
سرور سینهٔ فاطمهٔ زهرا آ جناب سید الشهداء ع
آن لباس را در بر نمود **نظم** هر که او پوشید در این
دار دون ٭ جامهٔ تقوی پس شد غرق خون ٭ تن بخاك
افکند و سر زد بر سنان ٭ بر اسیری داد اهل و خواهران ٭
انکه بودی نور ظلق مشرقین ٭ مهر گردون وفا یعنی حسین ٭
انکه چون در روز عاشورا وحید ٭ مانده تنها خویش را
دیدی فرید ٭ هر طرف کردی نظر دیدی بخون ٭ سرو
قدی چند لیکن سرنگون هم برادر هم پسر هم یاوران ٭
جملکی سر بر سنان تن خون طپان ٭ در کتاب یوسفیهٔ
میرزا هادی نائینی نوشته بود که ای شیعیان بدانید که
امام حسین را دو پیراهن بود یکی پیراهن عصمت که
درز و دوز نداشت و خیاط روزگار مقراض بان آن
نگذاشت و دست زلیخا روزگار از او کوتاه بود و یکی
پیراهن شهادت بود که او را از ضرب تیر و نیزه و خنجر

با انکه پیراهن شهادت خیاط
ازل لیس دوزان فضل او
بدل این کسوت و لباس
شهادت بر قد و بالای
شهیدان دوخته است

وشمشیر در صحرای کربلا پاره پاره کردند وبخون مطهر
اوسرخ نمودند وتار وریسمان آن از جناب فاطمهٔ زهرا
ریشته بود ودر روز قیامت آن پیراهن پرخون
زینت دوش شفیعهٔ روز جزا فاطمهٔ زهراست وموجب
روشنائی دیدهٔ رسول خداست **نظم** دو پیراهن
ضیابخش است بر چشم دو پیغمبر ۰ یکی در خطهٔ کنعان
یکی در عرصهٔ محشر ۰ یکی را کس ندیده رخنه از مقراض
یا سوزن ۰ یکی صد چاک تا دامن ز ضرب نیزه وخنجر ۰
منقولست که چون یوسف در رود نیل داخل شد وبدن
خودرا شست حسن او را جلوهٔ دیگر بظهور آمد مالك
مصر هفتاد قبای ملوّن و زرتار بجهت او مهیا
نمود امّا بهترین آن قباها پیراهنی بود که از حضرت
ابراهیم باو منتقل گردیده بود و در زیر جامه بر بازوی
خود بسته بود واورا از چاه نگاه داشت ودر راه قرین
محنت نگذاشت واورا محافظت نمود ودیدهٔ یعقوب را

ازاو

ازاو روشن گردید وبآن روشنی رخسار کثیر الانوار
یوسف را دید ۰ امّا بهتر از آن پیراهن ونیکوتر از آن
بازوی پیراهن خون آلودهٔ صد چاك وبازوی مجروح
امام حسین بود که سرخی آن پیراهن رخسار جد بزرگوارش
در صحرای محشر خواهد افزود ومزید شفاعت گناه کاران
امت تبه روزگار خواهد بود **نظم** پیراهنی که فاطمه اش
رشته بود وتار ۰ پیراهنی که با فنا ز دست اعتبار ۰ پیراهنی
که در بر سلطان دین حسین ۰ شد پاره پاره از ستم کردن
روزگار ۰ وبدانکه امام را دو اندام هست یکی اندام
معنی که شایستهٔ پیراهن عصمت است که دیده روزگار ندیده
وصد هزاره قرائن اصل صورت باو نرسیده ویکی اندام
شهادت است که مورد یك هزار ونهصد وپنجاه ویك زخم
گردید وچاك چاك پاره پاره گردید وخیاط صنع باندازهٔ
بالای والای سرور شهیدان جامهٔ بریده که در صحرای کربلا
در صندوق خانهٔ کبریاء آن را پوشید ودر جان نثاری وسربازی

کوشید نظم لایق این رتبه وجاه وجلال • قابل این مرتبهٔ
لایزال • کیست ز ذرات زمین وزمان • کیست ز مخلوق
همه کون فکان • کو بمیت آن کیست ز ناسوتیان • انکه بلاهوت
دهد شهد جان • نیست ز مخلوق همه نشأتین • غیر سر سرور
خوبان حسین • نیست مرا یارا وصف تو جان • بر کرز
وصف تو بکیرم عنان • وصف شهیدان رهت سر
کنم • خون بدل خاور اخضر کنم • وصف شهیدان ره کبریا
خاصه شهیدان صف کربلا • کو همه از انها که شدند کامیاب •
در رهت ای خسرو عالیجناب ٢ • جام شهادت بصف کربلا •
کرده همه نوش ز راه وفا • توسن خود را ز وفا تاختند •
جان بفدایت همه در باختند • در ره عشقت همگی سرفراز •
کرده بحوران جنان جلوه ناز • جمله بفردوس برین تافتند •
شهد شهادت ز رهت یافتند • آرم از ایشان سخنی در بیان •
کوش بده ساعتی ای شیعیان • بدانکه خداوند عالم لون
احمر را کاشفا ز سرخ روئی سالکان وخداپرستان

٢ بعد بیا الست همه سرمستان عشق • نوعروس جلوه خونبار عشق •

کردانید

کردانید ولباس تقوی را لازمهٔ سربازان وجان نثاران
از فوج شهداء وحزب عاشقان دانسته وبر ایشان
پوشانید وثیاب وجامهٔ از پردهٔ خون که از تار نیزه
وتیر وپود خنجر وشمشیر بافته شده انرا قشر ونشانه و
صورت لباس سندس واستبرق وحریر جنة الفردوس
بی مثل ونظیر ساخته نظم این لباس سالکان است ای پسر •
این لباس عاشقان دیده تر • این لباس ذاکران واهل هوش •
سایران بزم کوی می فروش • باشد این زیبا لباس عنبرین •
جامهٔ سکان فردوس برین • ظاهرش چون باطنش بین در ضمیر •
سندس واستبرق دیگر حریر • هیچ دانی این لباس بر هراس •
از چه شد در عنصر ایشان لباس • چون تنش صد چاک از تیغ
وسنان • پر بر آورده ز تیر کوفیان • زخمها دارد ز پیکان
او هزار • مثل فردوس برین ولاله زار • مرویست که چون
شهیدی در خون خود آرمید وعاری از حیات کالذبح
جسد تیر کردید اورا بهمان لباس خون آلوده که در اخبار

الی محمد است که شهید را غسل ندهند و بهمان لباس خون
آلوده و جسد خونین دفن نمایند ۰ سر آن اینست آن لباس
سراپا هراس را در مبدأ اول و روز الست خداوند عالم
اورا پوشانید و بدن اورا با آب حیوة غسل دادند و
بانواع عطرهای بهشت خوشبو نمودند نظم این لباس
کشتکان کربلاست ۰ این لباس عاشقان باوفاست ۰
هر که کرد از خون خود رنگین جبین ۰ این چنین آید بفردوس
برین ۰ هر که شد از تیر پیکان لاله گون ۰ بر کشیده پیرهن
در بحر خون ۰ خون بظاهر گرچه ناید در شمار ۰ لیک او
مشک است در صید تتار ۰ باطن خون نور احمد دان یقین ۰
بر شهیدان رحمة للعالمین ۰ عطر دارین در مشام عارفان ۰
عطر خون است ای عزیز من بدان ۰ ظاهر از خون است جسم
کشتکان ۰ باطنش ریحان فردوس جنان ۰ چون شهید
از خون خود شوید جبین ۰ باطن او مغسول ز عطر حور
عین ۰ ور نه هر جسمی که جان از وی رود ۰ عطر ریحان

دواح

رواح او کی دهد ۰ بدان ای عزیز من در تفسیر آیه
شریفه وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ دانسته‌اید که
لباس تقوی لباس شهادتست پس شهدائی که بخون
خود جبین را سرخ و رنگین کردند ایشانند متقیان و
چنین گردید پس یک بطن آیه وَيَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى
الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا ۰ در حق ایشان جاریست و کیفیت حشر
متقین بسوی حضرت رب العالمین بروایت حضرت
امام محمد باقر علیه السلام اینست که آنحضرت فرمود که از
حضرت رسول سؤال کردند از تفسیر آیه يَوْمَ نَحْشُرُ
الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا ۰ یعنی روزی که محشور گردانیم
متقیان و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمن
گروهی ۰ حضرت رسول فرمودند که یا علی این گروه نیستند
مگر سواران و ایشان مردان چندند که از معاصی
خدا پرهیزکاری کردند پس دوست داشت ایشانرا
و مخصوص خود گردانید و اعمال ایشانرا پسندید و

ایشانرا متقیان نام نهاد نظم هرکه پوشد جامهٔ تقوی
ببر ◦ پس جبین رنکین کند از خون سر ◦ حشر کردد او
ز حزب متقین ◦ کل بدن آید بفردوس برین ◦ جمله سر
باز ند ز جمع خافقین ◦ جان نثار اند در راه حسین ◦
هست هفتاد و دو تن کز شور وشین ◦ جان فدا کردند در
راه حسین ◦ بدان ای عزیز من اهل معرفت و دانا عارف
و دانشمند را کسی را کویند که شئ را داند و او را شناخت
و چند وقتی از نظر او رود بعد از زمانی آن شئ را
بیند و داند که او است بر بیهوشی قرین و با آمدن هوشی
هم نشین چنانچه اصحاب و یاران حضرت امام حسین ع
در روز ازل مدارج و معارج و مرتبهٔ آنحضرت را فهمیده ◦
بودند و حسن جمال او را دیده بودند پس در عالم اصلاب
و ارحام و منازل راه نزول فراموش نمودند و در قید
فراموشی بودند تا در صحرای کربلا عارف بحق آن امام
انام شدند و در میان دو انکشت جمال معنی آنحضرت را

دیدند و انچه بایدفهمیدند از آن جهت بود که جان خود را
بی اختیار فدای آن بزرکوار ساختند و بدنهای خود را
در خاك و خون و در زیر سم ستوران انداختند و سرهای خود را
بر سر سنان کوفیان و شامیان دادند نظم هرکه تن دادی
دم شمشیر و تیر ◦ لا یقش استبرق آمد با حریر ◦ هرکه تن کردی
بخون خود طپان ◦ میسزد پوشد حللهای جنان ◦ هرکه
کردی فرش جسمی بر زمین ◦ لایقش شد فرش فردوس برین ◦
هرکه بر کوفی و شامی سر دهد ◦ تاج اکلیل کرامت سر نهد ◦
مرحبا بر کشتهای کربلا ◦ جان نثاران زمان ابتلا ◦
میسزد کوئیم هنیئا صد هزار ◦ انکه کردی بر سر دین جان نثار ◦
یعنی آن مهر سپهر خافقین ◦ سرور خوبان مظلومان حسین ◦
منقولست که حضرت یوسف در مصر شورشی و غوغائی
انداخت تا انکه قارعهٔ دختر شداد را دو براه ساخت و
فریفتهٔ خود نمود اما سلطان کربلا هفتاد و دو تن را اکاه
ساخت شورشی و غوغائی در خلق عالم انداخت تا معلوم

هرکسی تن را فکند در خاك هلاك ◦
کشته او کربی شد نشیمن طلب پاك ◦

شود که قدر آن حضرت از هزار هزار مرتبه از یوسف افزون
بلکه ده هزار هزار چندان اَلْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَة • بدانکه
همین اهل مصر خریدار یوسف بودند و طالب جمال صورت
بودند اما خریداران طالبان امام عالمیان جمیع موجودات
و خلایق زمین و آسمان هستند و خواهند بود همیشه نظم
طالب او جمعی از اهل مجاز • هر یکی در ملک خوبی سرفراز
اهل صورت را باو پیوند داد • بند از زلفش بهر گردن نهاد •
صورتش اندر جهان مشهور بود • معنیش از اهل صورت دور
بود • شد بمصر اندر حجاب استتار • در زمین کربلا شد آشکار
صورتش در مصر و کنعان شد نهان • معنیش در کربلا آمد عیان •
معنیش را هیچ میدانی که چیست • صورت حسن حسین بن علیست •
آنکه عشقش کرد چون پا در رکاب • توسن ادراک افتاد از شتاب •
رسم عشق و عاشقی را تازه کرد • عشق بازان را بلند آوازه کرد •
حسن حق از رویش آمد در ظهور • در دل اهل وفا افکنده شور •
شد خریدارش بمصر کربلا • چون زلیخا فوجی از اهل بلا •

نقد

نقد جان بر کف لبی آشفته حال • با هزاران مسکنت چون پیره زال •
بهترین آن گروه مؤمن • در عدد بودند هفتاد و دو تن •
مرویست که چون شهید راه خدا با ضرب سنان و تیر و نیزه
و شمشیر اعداء از روی مرکب رنگین جبین بر بستر زمین
آرمید سر او واقع و نهاده میشود در دامن زوجه او
از حور العین و حوران جنان گرد و غبار و خون از
جبین و روی ایشان پاک نمایند و گویند مرحبا بک و
شهیدان در جواب حوریان نیز مرحبا گویان بوده باشند
و جناب امیر مؤمنان در وصف حوریه شهیدان فرمودند
که بر هر حوریه هفتاد حله زرد بوده باشد و مغز ساقهایش
از پشت استخوان و پوست و حلهها چنان نماید که شراب
صافی در شیشه سفید نمایانست و هر حوری هفتاد
گیسو داشته باشد و هر گیسوی بدست کنیزی و در دست
دیگر مجمره داشته باشد که آن گیسو را با آن بخور کند و از
آن مجمره بخار خوشبو ساطع شود بی نار بقدرت خداوند

جبّار • و در حدیث دیگر فرمودند که چون زوجهٔ حوریّه
دوستان خدا از خیمهای خود بیرون خرامد و بجانب
او روان گردد کنیزان او و گرد او را احاطه کرده باشند
و هفتاد حلّه پوشیده باشد که بیاقوت و مروارید و زبرجد
بافته باشند و بمشك و عنبر رنك کرده باشند و بر سر
او تاج کرامت گذاشته باشند و در پایش دو نعل از طلا
بوده باشد مکلّل بیاقوت و مروارید و بند آن نعلها
از یاقوت سرخ باشد پس چون بنزدیك ولیّ و دوست
خدا رسد او خواهد که برخیزد بسوی او رود از روی
شوق حوریّه گوید ای ولیّ خدا امروز روز تعب و مشقّت
نیست برمخیز من از تو ام و تو از منی پس مقدار پانصد
سال از سالهای دنیا با یکدیگر معانقه کنند که هیچ یك
از دیگری ملول نشوند پس ولیّ خدا بگردن حوریّه نظر
نظر نماید و قلادهٔ از یاقوت سرخ بیند که در میانش
لوحی باشد که بر آن نوشته باشد که توئی ولیّ خدا و حبیب

منی و منم حورا و حبیبهٔ تو شوق من بسوی تو بنهایت
رسیده است و شوق تو بسوی من بنهایت رسیده
پس هزار ملك بتهنیت و تزویج حوریّه بپیش دوست خدا
آیند ای شیعیان نظم بازشور آمد سر سودائیم •
غرق خون شد دیدهٔ دریائیم • خواهم از وصف شهید و
حور عین • گویم و سازم ترا با غم قرین • گاه وصف حور
گویم که شهید • گاه نالم مجتمع گاهی فرید • آن جبین آئینه
چون در ثمین • این بخون خویشتن رنگین جبین • آن بدن
پر نور مثل آفتاب • این بدن از خون نموده در حجاب •
آن بگلهای جنان آراسته • این بدن پر گل ز پیکان خواسته •
آن گلو بندش ز مروارید تر • این گلو ببریده دشمن داده سر •
حور بگرفته بدامن از سرور • از شهید او سر بدستان بلور •
گوید ای روح روانم میشتاب • از حجاب عنصری شو بی حجاب •
ای بر وصل و صیف خلد حور • رو بگلزار جنان کن با سرور •
پس شهید از شوق گوید این سخن • کی رسی ای حور در لذّت بمن •

رلیست
لذت از محبوب در سر باز لیست قرب حق در جبههٔ کلنا
زیر تیغ و تیر و شمشیر و سنان فوق لذات جنان در وی
نهان کر بدانی لذت سر باختن تن هدف بر تیر دشمن
ساختن از جنان خلد فردوس برین دیده پوشی چون
سپاه شاه دین جلوهٔ سر کر ببینی بر سنان کی گزینی
شاخ طوبی آشیان تن بخون غلطان بزیر تیغ کین
کر کنی احور فردوس برین در ره جانان بیابی ذوق را
عشق را ادراک یابی شوق را صد هزار از جان کنی از حق
سؤال تا کنی در راه عشقش پایمال آنچه از فیض شهادت
یافتم مایهٔ جان جنان در باختم پس اید دستان بر
مقتضای این حدیث شریف که چون شهید لا لکون
از مرکب نکون کردد و بر زمین افتاد سرش بر دامن
زوجهٔ او از حور العین قرار کیرد و غبار از روی
شهید جان نثار پاک نماید از این جهة است که چون
حضرت امام حسین بر بالین علی اکبر آمد پس سر مبارک

ان نور

آن نور دیده و شهید پسندیدهٔ خود علی اکبر را در دامن
حور العین مشاهده نمود از دامان حور العین کرفته
بدامان مبارک نهاد کویا لسان حال با آن حور العین فرمود
نظم کہ ای حور جنان باغ رضوان که بکرفتی سر اکبر بدامان
تو در باغ جنان با عزت و ناز بحور این جنانی بودی دمساز
بعیش و عشرت و شادی قرینی بمه رویان جنت همنشینی
دلت را نیست تاب این مه تابان که در خون خفته سر کیری
بدامان سر این نور چشم غرقه در خون بمن ده تا باه و
درد محزون نهم بر دامن و زاری نمایم ز ابر دیده سیل
خون کشایم که من هستم قرین درد و محنت قدم خم کشته
از بار مصیبت دلم چون لاله هر سو داغ دار است مرا در
سینه زین غم بیشمار است برادرها بزیر تیغ دیدم ز
درد قاسم آه از دل کشیدم دو خواهرزاده ام در پیش دیده
بخون و خاک پیراهن کشیده دکر یاران من صد پاره
در خاک فتاده با گلوی سینه چاک غم اکبر بمن بس ساز

کاراست • تو حوری حور را با غم چکار است • تو با حوران
نشین باروی کلکون • بمن ده این جوان غرقه در خون •

خصایص علی اکبر

در بیان خصایص علی اکبر فرزند حسین تشنه جکر شباهت
او برسول خدا در حسن و سیما و شباهت بعلی مرتضی
در شجاعت و دلآوری و شباهت بحسن مجتبی در حلم
و صبر و شباهت بپدر بزرکوار در طلاقت لسان و
بیان **نظم** داستانی دارم از خون جکر • ای عزیزان ماتم
و غم سر بسر • آمدم تا دیده از خون تر کنم • شرحی از حال
علی اکبر کنم • انکه اندر ما تم او دیده تر • شیعیان را کرده
خاک غم بسر • قصه از درد ایو بی فراق • قصه از درد یحیی
شاق شاق • مرویست که جناب سید الشهداء در خیمه
خوابیده بود و علی اکبر در خیمه پدر حاضر بود انحضرت
از خواب بیدار شد و تکبیری کفت و فرمود انا لله وانا
الیه راجعون علی اکبر عرض کرد یا ابتاه بم حمدت الله
واسترجعت • ای پدر بچه سبب انا لله فرمودید کفت

ایفرزند

۱۲۳

[illegible]

ایفرزند خفقت خفقة فعن لی فارس علی فرس در این وقت
مرا خواب ربود پس در عالم خواب سواری بر من ظاهر شد
و میکفت که انتم تسرعون والمنایا تسیر الیکم
ایکروه شما میروید و مرک در دنبال شما می آید علی اکبر عرض کرد
که ای پدر السنا علی الحق • آیا ما بحق نیستیم انحضرت
فرمود که بلی ما بحق ایم و حق با ماست علی اکبر عرض کرد که
پس از کشته شدن چه باک داریم **نظم** چون بود قربانی ما
رای دوست • جان فدا سازیم خاطر خواه اوست •
سر که او بنود نثار کوی یار • بر سر افزان بود سر بار یار •
بر سر نی جلوه کر رفتن دمشق • خوش بود ما را در این بازار
عشق • منقولست که چون جناب سید الشهداء چاره
جز مرخص نمودن علی اکبر بمیدان رفتن لشکر شقاوت
اثر ندید و او را نتوانست که منع نماید از قتال اعداء **نظم**
پدر چه دید که منعش ز رفتن میدان • نداشت سود مکر
جز کذشتنش از جان • بکفت جان پدر ای یکانه دوران •

چو شاه تشنه جکر دید بیقراری او •
کرفت [illegible] برای یاری او •
[illegible] علی اکبر •
[illegible] •
[illegible] •
[illegible] •
[illegible] •
[illegible] •
[illegible] •
[illegible] •

برآتش دل من بیش ازین مزن داماًن • وفا چسان طلبم
من زعمر کوتاهت • برو بکوی شهادت خدا بهمراهت •
چون علی اکبر خواست روانه میدان شود مادرش ام
لیلا او را بخیمه برد که او را زینت نماید و روانه میدان
نماید و سعی در زینت علی اکبر مینمود کفت ای مادر جان
می بینم ترا که در زینت من بسیار سعی و مبالغه میکنی همین
ساعت سر من زینت میدان خواهد شد مادر علی اکبر
کفت ای فرزند از برای دو مطلب سعی در زینت تو میکنم
یکی آنکه چون باین حسن و جمال زیبا و قدّ رعنا در برابر
لشکر اعدآء بایستی و ترا مشاهده کنند شاید بر تو رحم
کنند و ترا شهید ننمایند و من ترا بمدینه ببرم و داماد
کنم مطلب دویم آنکه هرکاه خدا نکرده ترا شهید کنند فردا
قیامت در حضور اقدس الهی هرکس قربانی خود را می
برد قربانی هرکس که رنکین تر و بهتر است باعث روسفید
اوست و میخواهم که در نزد خدا و جده ات فاطمهٔ زهرآء

دو

کفن و ملبس
اصلح خلعت آنحضرت نظم
امد و کفت بیا ای نخل بادام برین مرشادی اکبر
حسنا بیم کفن وا طلعت داماد اکبر
فدای بخت برکت بادامه وطاعت ملبس
بلادرجان جو دلدادی بفوران
دلت کرد دو

روسفید باشم • که ناکاه سکینه خاتون داخل خیمه شد
دید که مادرش علی اکبر را زینت و آرایش مینماید که روانه
میدان نماید بی اختیار شد نظم نمود دست زجهر و
وفا در آغوششِ • چه بلبلی که برد بوی کل ز سر هوشش •
چرا ان صغیره بآن مرغ هم نوا بپیوست • دوید طفل سرشک
زدش بدامان دست • که چون رها کنم از دامن تو دست
امید • که میروی بسفر دیکرت نخواهم دید • در انوقت علی
اکبر سکینه را تسلی داد و از خیمه بیرون آمد و روانه میدان
شد • منقولست که بیمار کربلا میکوید که چون علی اکبر روانه
میدان شد پدر بزرکوارم نکاه از عقب برادرم علی
اکبر میکرد در حالتیکه رنک از رخ مبارکش پریده
و چشمهایش پر از اشک میشد و سر بسوی آسمان بلند
مینمود تا اهل بیت نبینند که آنحضرت کریه میکند که مبادا
فزع و جزع بسیاری نمایند • ای دوستان نکته عرض میکنم
کوش بده و بفهم همت سید الشهدآء و علی اکبر با همت

نظم
زبکلیک مکر جدا کشتمار حجرن با غم حسن ازاری
فلان کفتا کر یعقوب است و یوسف
عقل کفت اری بپدردر
کشته کنعان بود مصری
نصد زاری ببر
در ملک مصر بیابکی
دوری بار زاری

سلل

ابرهیم خلیل واسماعیل درحالتی که زبان حال حضرت
ابرهیم میگفت که همت وگذشت من از همه کس بیش
تراست که از پسر نازنین در راه خدا گذشتم وزبان
حال اسماعیل که میگفت همت وگذشت من افزون
وبیش تراست که از جوانی وزندگانی خود قطع نظر
کردم ٥ ای محبان بخدا قسم که همت وگذشت امام
حسین از ابرهیم خلیل واسماعیل از هردو ایشان هزار
هزار بیش تر بود که از فرزندان وبرادران واقارب مرثیه
وخویشان واصحاب تمامی در راه خدا داد وهم جان
خود را نیز نثار حضرت بی نیاز کرد حال به بینی همت و
گذشت اسماعیل بیشتر بود یا همت وگذشت علی اکبر
در وقتیکه از صدر زین برخاک گرم زمین افتاد بزبان
حال خطاب مینمود نظم ای صبا از من باسماعیل قربانی
بگو ٥ زنده برگشتن زکوه دوست شرط عشق نیست ٥
منقولست که چون علی اکبر درمیان میدان آمد این رجز را

بزبان

بزبان حال بیان فرمود ایقوم کوفه وشام نظم منم
وارث شاه دلدل سوار ٥ شبیهم به پیغمبر کردگار ٥ منم
نور چشم شه مشرقین ٥ عماد جهان شاه بیکس حسین ٥
کنم در رهش جان سر را فدا ٥ ذبیحم خلیل او منا کربلا ٥
رجز گوی شه زاده با شکوه ٥ برابر چه گردید با آن گروه ٥
جهان از جمالش پر از نور شد ٥ سراسر جهان وادی طور شد ٥
سپاه عدو از یسار ویمین ٥ بگفتند که ای ابن سعد لعین ٥
چه در باست بگوش کین گوهر است ٥ که در حسن مانند پیغمبر است ٥
چه از لشکر این شورش آمد پدید ٥ شنیدم که آن بدسرشت پلید ٥
زسر عقل هوشش نگونسار شد ٥ بچشمش جهان تیره وتار شد ٥
بگفتا که این وارث حیدر است ٥ حسین علی را علی اکبر است ٥
پس علی اکبر مشغول محاربه گردید واز کشته پشته میساخت
که صدای احسن احسن از ملا اعلا برساخت آن قوم
نابکار از چهار اطراف آن وارث حیدر کرار حمله آوردند
انقدر جراحات آن گرگان یوسف خوار بربدن آن

اسماعیل منای خلیل کربلا زدند که از کار ماند و از اسب
بر روی زمین در خاک و خون در غلطید فریاد یا
اَبَتاه ادرکنی بر آورد در انوقت جناب سید الشهداء
خود را ببالین علی اکبر رسانید دید که مانند مرغ نیم
بسمل در خاک و خون افتاده از اسب پیاده شد و
سر علی اکبر در دامن نهاد **نظم** پس لب نهاد بر لب
اکبر بگریه گفت ای شبه پیغمبر جدّ بزرگوار این
حجله گاه نو عجب از خون کشتگان نقش نگار یافته از
صنع کردکار خوش خفته بر بستر دامادی ای پسر
خوش کرده بخواهش دل دست و پا نگار کردیده نو عروس
شهادت چه عشوه کرد تاکی تو برنخیزی از این خواب
اضطرار بادا مبارکت که عجب حجله رفتنی است
بیرون نشاید آمدنت تا دم شمار پس حضرت امام
حسین نعش پاره پاره پسر را برداشت روانه خیمهای
اهل حرم کردید چون اهل بیت خبردار شدند فریاد

زنان

زنان و شیون کنان از خیمها بیرون دویدند بسوی
نعش علی اکبر روان کردید و همگی ناله وا علیاه و واشهیداه
و واقتیلاه بر کشیدند حتی آنکه زینب خاتون از خیمه
بیرون آمد و ناله میکرد و میگفت که وا حبیباه و یا بن
اخاه یا ثمرة فؤاداه و یا نور عیناه ای حبیب دل افکار
وای فرزند برادر بزرگوار ای میوهٔ دل عمه وای نور دیدهٔ
عمه حمید بن مسلم که گویا نظر میکنم و میبینم زنی را که از
خیمها بیرون آمد که مانند آفتاب تابان نور و بهاء
از و ساطع بود و فریاد وا ویلاه و واثبوراه و ناله
وا حبیباه یا ثمرة فؤاداه یا نور عیناه میکشید پرسید
که این زن کیست گفتند زینب خاتون دختر امیر مؤمنان
است آمد و خود را بر روی نعش مطهر علی اکبر انداخت
گویا بزبان حال جناب زینب میفرمود **نظم** شبه پیغمبر
فدای نام تو من بلا گردان ایام تو نور چشما چون
ننالم زار زار چون نگریم مثل ابر نوبهار از همه یاران

درحالت است
که حضرت زینب خاتون
هر وقت که بخدمت حضرت
امام حسین مشرف میشد
هرگز قبل از آنکه آنحضرت
اورا تکلیف بنشستن
بکند نمی نشست تا آنکه
اورا تکلیف بنشستن
مینمود اما العجب از شهادت
علی اکبر علیا جناب زینب
بخیمه حضرت سید الشهداء
امد قبل از تکلیف کردن
آنحضرت جناب زینب
نشست آنحضرت فرمود
اخوی [illegible]
بی ادب نمودی پیش از
تکلیف بر نشستن نه
منشستی چرا امروز
۹

امروز نشستی
عرض کرد ترحیب است
که انقلاب و کستاخ و بی ادب با شهر اکرم
نقد ایت شوم مصیبت علی اکبر و داغ او ضعف بر
او شکسته من مستولی گردیده و
من زانوهای من طاقت
بیا ایستادن ندارد

من بالاثری • اکبری تو اکبری یا تو اکبری • در سویدای
دلم داری مکان • جان فدای طایر قدسی نشان • پس
حضرت امام حسین آمد و دست امعصوم را گرفت و
او را بخیمه برگردانید • عمار بن واقد میگوید که چون
نعش مطهر علی اکبر را آنحضرت بخیمها میاوردند در آنحال
زنی را دیدم که از خیمهٔ امام حسین بیرون آمد کانّها
البَدرُ الطالِعُ • گویا مثل ماه درخشند و ندآء میکرد
والداه و وامهجة قلباه یالیتنی کنت قبل هذا الیوم
عمینا • وکنتُ وسدتَ تحتَ اطباقِ الثرَی • ایفرزند
ارجمند و سرور سینهٔ من • ایکاش پیش از ین کور
شده بودم یا مرده بودم و این حال را نمیدیدم چون
نزد آن نعش رسید خود را بر روی آن نعش پاره پاره
انداخت جناب سید الشهداء آمد و عبائی بر سر او
انداخت و دست او را گرفت بسوی خیمه برگردانید
آنزن ام لیلا مادر علی اکبر بود بلسان حال ام لیلای

مادر

مادر علی اکبر با امام حسین تشنه جگر این بود نظم ای مهر
چرخ عزت وای تاج سرورم • بگذار تا زدر دبنالم بر
اکبرم • رفتش بسر زدست من ای شاه کم سپاه • در این
دیار بیکس و بی یار و یاورم • پس در انوقت مادر علی اکبر
روی بجسد پارهٔ پارهٔ فرزند خود نمود بزبان حال میگفت
نظم ای نور دیده رفتی و دانم که بعد تو • اینقوم دون
برند بتاراج معجرم • بودی تو در بر من دین اعتبار من •
رفتی و رفت حرمت من نزد شوهرم • یحیی تشنه کام من
آمدم که ریختند • خون ترا بخاک که شد خاک بر سرم بهر چرا م
نگفتی آیا مادر حزین • از بهر خون حلق تو طشتی بیاورم •
هستی ذبیح کرب و بلا ایت صف منا • بابت خلیل من زعمت
مثل هاجرم • هاجر کجا و من بکجا ذبح گوسفند • بنگر ذبیح
من که بخون خفته در برم • کاهی زنم بسینه زمانی زنم بسر •
کاهی برای اصغر و کاهی بر اکبرم • پس مادر علی اکبر روی بجناب
زینب خاتون نمود و گفت نظم انخواهر ستم کشم ای زینب

حزین • نالی ز داغ اکبرم آن مهر خاورم • یکدم حسینی که پسر
رفت از برم • بر خاک تیره ساز نهان جسم و پیکرم •
کاکل بخون کلاله بخون تن چو گل بخون • صد پاره پاره از
دم شمشیر و خنجرم • مرویست از جابر ابن عبد الله که چون
علی ابن الحسین را شهید کردند جناب سید الشهدآء
داخل خیمه شد گریان و نالان و از خود مایوس بود
سکینه خاتون عرض کرد که پدر جان • مَالِی اَرَاکَ تَنْعَی
نَفْسَکَ وَتُدِیرُ طَرْفَکَ اَیْنَ اَخِی عَلِیٌّ • تو را چه رسیده
که نزدیک است روحت پرواز کند و چشمهایت بهر
طرف میگردد برادرم علی اکبر کجاست حضرت فرمود
که او را کشتند چون سکینه این خبر را شنید فریاد
وَا اَخَاهُ وَا مُهجَةَ قَلْبَاه برآورد و خواست که از خیمه
بیرون آید سید الشهدآء بعقب او روانه شد و
فرمود یَا سُکَیْنَةُ اِتَّقِی اللهَ وَاسْتَعْمِلِی الصَّبْرَ • ای
سکینه از خدا بترس و در مصایب روزگار صبر و
شکیبائی

شکیبائی نما سکینه عرض کرد که یَا اَبَتَاهُ کَیْفَ تَصْبِرُ مَنْ
قُتِلَ اَخُوهَا وَشُرِّدَ اَبُوهَا • ای پدر جان چگونه صبر
نماید کسیکه برادرش را کشتند و پدرش را تنها گذاشتند
و جمعیت او را پراکنده کردند گویا بزبان حال سکینه عرض
کرد **نظم** بگذار ای پدر که بنالم بر اکبرم • فریاد آه و داد
که من بی برادرم • بینم چسان برادر خود اکبرم شهید •
سیلاب خون ببارم از این دیدهٔ ترم • گیسو چسان ز درد
پریشان کنم ز غم • بر خم نیل چون نکشم طرف معجرم •
ای باب زار خفته مرا اکبرم بخاک • او خاک بسترش شد و
من خاک بر سرم • ای کور باد چشم من ای باب محترم •
تا آفتاب و نه بینم و بر ماه ننگرم • از پرتو جمال تو بودم چه
آفتاب • اکنون در افتاب ز ذره کمترم • روزم شب است
شب چه صباح صف لشود • تا منجلد ضمیر که من بی برادرم •
اشکم رود بماهی و آهم رسد بماه • صد پاره تن شبیه پیمبر
چه بنگرم • منعم مکن زگریه پدر جان که تاب نیستا •

دیکر کجاست صبر که بی یار و یاورم ٭ اکبر شهید و باب وزند

منم غریب ٭ اسباب نالہ چیست کہ دیکر بیاورم ٭ مرویست

کہ چون سرهای شهیدان را داخل کوفہ کردند و درمیان

کوچهای کوفہ با اسرای اهل بیت میکردانیدند سکینہ

خاتون هر ساعت نکاه بر سر منوّر علی اکبر نوجوان

مینمود و زار زار مینالید و میکریست یکی از دختران

اهل کوفہ کفت ای دختر چرا اینقدر نالہ و زاری میکنی

مکر هیچ خواهر را برادری نمرده است و خواهر برادر مرده

بسیار است سکینہ از سخن ان دختر کوفی بر آشفتہ شد

کفت ای دختر کدام جوان مثل برادر منست اخر نکاه

کن ببین کہ چکونہ زلفهایش بخون خود خشکیده و

بر رخسار نورانیش چسبیده بعد از ان سکینہ خاتون

رو بسر برادر نمود و کفت نظم ای جمالت نور بخش

افتاب ٭ طرّه هایت شب عذارت ماه تاب ٭ ای شهید

سینہ چاک کربلا ٭ سر بنیزه تن بخاک کربلا ٭ من بقربان

رخ

١٢٦

رخ الت شوم ٭ ای فدای هاشمی خالت شوم ٭ یک نکہ

بر زویت ای خونین کفن ٭ قوّت جانست قوّت روح من ٭

دیده چون وا میکنم بر سوی تو ٭ بنکرم اغشتہ بر خون روی

تو ٭ کر بنالم دل بسوزد چون سپند ٭ ور ننالم سر زنشها

میکنند ٭ آن یکی کوید چہ بیتابی کنی ٭ وین دکر کوید چرا

بر سر زنی ٭ ای برادر جان ترا بخدا قسم میدهم یکبار

آن زلفهای خون آلوده را از رخسار کلناریت کناره

کن تا اهل کوفہ جمال ترا تماشا نمایند و مشاهده کنند

تا دیکر مرا سرزنش و ملامت نکنند نظم خاطر من از

عذار ماه وش ٭ پردهٔ مشکین زلفت را بکش ٭ یک نظر

ای یوسف مصر بلا ٭ بر زنان کوفہ رخسارت نما ٭ تا

کہ بیهوش از تماشایت شوند ٭ والہ روی دل ارایت

شوند ٭ پس زبانها از ملامت در کشند ٭ بر من بیدل

شماتت کم کنند ٭ چون جناب زینب خاتون این مکالمات

جانسوز از سکینہ شنید رو بسر علی اکبر دید کہ زلفهای

ودل وازجان زلفهایت شوند

او بعضی بخون آغشته در روش چسپیده وخشك
کردید وبعضی دیکررا باد باین طرف وانطرف روی
او پراکنده نموده جناب زینب دلش طپیدن کرفت
بشوق بوسیدن روی علی اکبر بی اختیار شد خواست
که نیزه دار بکوید شاید سر علی اکبر را باو بدهد که
او ببوسد وببوید یقین دانست که آن ملعون قبول
نمیکند ونخواهد داد پس جناب زینب رو بسر برادر
خود نمود وکفت ای برادر جان بخدا سوکند دلم
سوخته است از داغ شوق روی علی اکبر ترا بخدا
قسم میدهم هرکاه ممکن شود بجای من لب بر لبهای
خشکیدهٔ علی اکبر بکذار وببوس که دل من تسلی یابد
نظم طره بردار از رخ نیکوی او ۰ بوسه کن برجای من
از روی او ۰ آرزوهائی بسی مشکل مراست ۰ حسرت
دامادیش در دل مراست ۰ کر بنالم تا نفس دارد بسر ۰
مانده او را در مدینه نامزد ۰ در بیان احوالات نامزد

علی اکبر

علی اکبر که دختری از اولاد عقیل بود که در طفولیت ۰
منقولست که چون اهل بیت بیکس رسول خدا بنزدیك
مدینه رسیدند جناب سید الساجدین بشیر جلد را
طلبید فرمود که ای بشیر داخل مدینه شو وخبر ورود
ستم کشان دیار کربلا را باهل مدینه برسان چون
بشیر داخل مدینه شد با دل سوزان ودیدهٔ کریان
با ناله وافغان فریاد برآورد ای اهل مدینه نظم
کاروان بیکسان می آید ای اهل وطن ۰ غم نصیبان میرسند
الحال از شهر محن ۰ آمدند از راه اینك تشنکان کربلا ۰
سینها پر داغ باشد دیدهای پر بکا ۰ زایران کعبهٔ درد
ومصیبت آمدند ۰ حاجیان غم کش کوی شهادت آمدند ۰
بشیر روانهٔ مسجد رسول خدا کردید خبر بتمامی اهل مدینه
رسید که قاصد قافلهٔ غم نصیبان کربلا آمده است ۰
منقولست که در مدینه دختری بود از اولاد عقیل
که امام حسین اورا بعلی اکبر نامزد کرده بود وآن دختر

آزان روزیکه علی اکبر بسفر کربلا رفته بود همیشه بسر
راهها و کوچها میگذشت و سراغ یار خویش میگرفت
تا اینکه این خبر را شنید که قاصدی از کربلا آمده
بدنش بلرزه درآمد و رنگ از رخسارش برید دیگر طاقت
نشستن نداشت چادر عصمت بر سر انداخت و از
خانه بیرون آمد دید که اهل مدینه فوج فوج دسته دسته
بسوی مسجد رسول خدا میروند آن دختر دلسوخته همراه
ایشان رفته تا بمسجد داخل شد دید که آن قاصد غریبان
کربلا را مردم دور او را گرفته اند و پرسش احوالات را
از و میکنند ناگاه بشیر فریاد بر آورد که ساکت شوید
و بدانید و آگاه باشید که امام حسین را با لب تشنه
و شکم گرسنه بدرجهٔ شهادت رسانیدند احوالات
شهدآء را یک بیک بیان نمود تا رسید بآنجائیکه عروسی
قاسم را مبدل بعزا کردند چون آن دختر ال عقیل این
سخن را شنید نظم چه از درد گرفتاری خبر داشت •

چه

چه بشنید این سخن را ناله بر داشت • چون آن دختر خود حسرت
عروسی و آرزوی پابوسی داماد داشت بلرزید و با
خود میگفت خدایا نمیدانم که علی اکبر را چه بر سر آمده
است و لکن دید که بشیر همه احوالات شهدآء را گفت
اما از علی اکبر هیچ خبری نداد آن دختر خیال نمود که
شاید علی اکبر بسلامت است و او را شهید نکرده اند که
ناگاه دید که بشیر آهی کشید و گفت که آیا دیگر چه بگویم
که دلم بسیار میسوزد از سخن بشیر آن دختر بلرزید و دل
او بطپید و بیهوش افتاد اندک ماند تا بهوش آمد ای
دوستان آری هر کس که چاشنی محبت چشیده و ایام
فراق را کشیده احوال آن دختر دلسوخته را میداند
تا آنکه بشیر گفت که میخواهید که احوال فرزند عزیز و
جوان رشید امام حسین علی اکبر را بگویم و بشنوید
بدانید که سر مبارک او را بخنجر جفا بریدند و بدن
او را در زیر سم اسبان خورد و پایمال نمودند ناگاه

دیدند که باین گوشهٔ مسجد آشوب و غوغائی بلند کردید
نگاه کردند دیدند که همان دختر فریاد واعلی اکبراه
و واشهیداه میگوید و بر سر میزند انقدر بر سر زده
که چشمهایش کور شده نظم زندگی بهر دیدن یار است ۰
یار چون نیست زندگی عار است ۰ پس زنان آل عقیل
در مسجد حاضر بودند آن دختر را بخانه بردند تا زنده
بود در عزاداری علی اکبر مشغول بود نظم
باز بر گوشم رسد بانگ جرس ۰ مینماید دل بنالیدن
هوس ۰ میرود گویا بکوفه کاروان ۰ کاروان بی سر
بی ساربان ۰ کاروان دختران مصطفی ۰ کاروان
بیکسان کربلا ۰ آه از ان ساعت که غمگین و ملول ۰
داخل کوفه شدند آل رسول ۰ پیشرو سرهای ناحق کشتگان ۰
کاکل و زلفش بخون اغشتگان ۰ در عقب آل علی در یک
قطار ۰ چون اسیران فرنگ و زنگبار ۰ نه بسر معجر نه بر
چهره نقاب ۰ آری آری بی نقاب است آفتاب ۰ جمع

کشته

کشته کوفیان با زیب و زین ۰ بر تماشای اسیران حسین ۰
هر یکی را بود از ایشان بکف ۰ ارغنون و چنگ و ساز
نای دف ۰ دور گردان تازه طرحی ریخته ۰ شادی و ماتم
بهم آمیخته ۰ زانطرف لحن بلند نای بود ۰ زین طرف
بانگ برادر وای بود ۰ تا فلک زان سو نوای شاد و
شین ۰ تا فلک زین سو صدای واحسین ۰ میزدند
انقوم سیلی هر زمان ۰ گاه بر دف گه بروی بیکسان ۰
زان طرف پر زیب و زینت روها ۰ زین طرف کشته پریشان
موها ۰ زانطرف در زیر چادر دختران ۰ زین طرف
عریان زنان بر اشتران ۰ زانطرف جام بلوری پر ز آب ۰
زین طرف لب تشنه آل بوتراب ۰ زانطرف در قصرها
خوابیدگان ۰ زین طرف بی خانمان ستمدیدگان ۰ زان
طرف بر بالش پر تکیه زن ۰ زین طرف گردن نهاده بر رسن ۰
زانطرف غازه برخها زیور است ۰ زین طرف خون علی
اکبر است ۰ زانطرف بر خال و خط روها تمام ۰ زین طرف

از ضرب سیلی نیل فام ه درکلو زآن سو طوق زرنشان ه
زین طرف زنجیر بود و ریسمان ه آن یکی زد چوب بر بالای
کوس ه این دکر زد تا زبانه بر عروس ه پس در این دم
خواستند آن بیکسان ه یکنفس غافل شوند از عیش شان ه
مرویست که چون اسیران امام عالمیان و سرهای
کشتکان حضرت امام انس و جان داخل کوفه نمودند
کوفیان بیشرم و حیا مرد و زن بتماشای اهل بیت
رسول خدا در غرفها و بامها و کوچها جمع شده بودند
یکی میکفت این چه نیکو است اما جکرش کباب است
یکی اشاره میکرد که این دختر چه خوش رواست کویا
افتاب است یکی میکفت این زن قدش خمیده از بس
بار محنت کشیده یکی میکفت این برادر مرده است
و از حرارت افتاب رنکش پژمرده است یکی میکفت
اینکه رنکش نیلی است از شمر خورده است سیلی یکی میکفت
این نوعروس است که دست بر صورت کرفته است یکی

می کفت

می کفت انکه دست بر کمر کرفته خاتون است خواهر آن سر
پرخون است یکی میکفت اسیران حبش و زنکبار است
که ناقه عریان سوار است در انوقت علیا جناب زینب
بزبان حال باهل کوفه خطاب نمود و فرمود نظم ما کو
از نسل زهرا نیستیم ه مریم آسا ساده سیما نیستیم ه کر ز
نسل احمد پیغمبرم ه از چه رو شد خاک عالم بر سرم ه کوفه
شام از چه در بازارها ه سر برهنه میکشم آزارها ه ناقه
عریان سوار و شور شین ه دائما ورد زبانم کو حسین ه
در انوقت اسیران هر یک سر پرخونی را مخاطب کرده
و شکایت ایام فراق و شرح احوال اشتیاق نموده
مشغول کریه و زاری و فغان بیقراری از دل میکشیدند
از انجمله سکینه خاتون نکاه بسر پرخون برادرش علی
اکبر کرده ایام حیات و مهربانی و نوازش او را بیاد
میاورد و ناله و افغان از دل پرخون برکشید و یک
لحظه آرام نمیکرفت و فریاد وا اخاه وا علی اکبر بر می آورد

وزار زار میکریست نظم هر اسیری با سری شد رو
برو • کرد از احوال دوری کفتکو • پس سکینه زان میان
چون کل شکفت • با علی اکبر مقابل کشت و کفت •
کای زتو اهل حرم را غم زیاد • بی تو یکدم خواهرت زنده
مباد • بی توای سنبل کلاله لاله رو • لاله و سنبل
مبادا رو برو • بی خطت ای خط و خالت مشکبار •
سبزه و ریحان نروید در بهار • بی کل روی توای ناکشته
شاد • سوسن و سرو و سمن پژمرده باد • بی صن و تو
ای هز مشکینه مو • بلبل و کل را مبادا کفتکو • بی تو
ای مشکین غزال مه جبین • صید بادا آهوان دشت
چین • سکینه خاتون درد دل خود را با سر برادر
خود بیان مینمود نکاهی بر رخسار پر خون علی اکبر
نمود طپانچه بر روی میزد نظری بر کاکل مشکینش کرد
بسینه میزد و فریاد وا آخاه وا آخاه بلند مینمود چندان
ناله و بیقراری نمود که زنان و دختران که بتماشای

اسیران امام عالمیان آمده بودند از کثرت ناله و زاری
و فریاد بیقراری سکینه بتنک آمدند زبان طعنه
و دل آزاری بسکینه کشودند و با و نمودند که ای دختر
چرا اینقدر ناله و بیقراری میکنی آیا هیچ خواهری مثل
تو برادر نداشته و برادر مرده در عالم بسیار است و
هیچ کس مثل تو بدرد دوری و فراق کرفته نشده آیا از
ناله تو برادرت زنده میشود و از فغان تو تکلم بتو
میکند از ملامت و شماتت زنان کوفیان دل سکینه
بدرد آمد نظم چون زنان و دختران کوفیان • از سکینه
میشنیدند این فغان • هر یکی با طعنه کفتا ای ناتوان •
تا بکی این اضطراب و الامان • تا بکی این نوحهای بی ثمره
تا بکی این نالهای بی اثر • تا بکی نبود دلت از غم تهی •
چند بر ما دردسر خواهی دهی • از غم هجر برادر ای غریب •
هیچ خواهر چون تو نبود ناشکیب • چون سکینه خاتون
این سخنان از زنان کوفیان شنید قطرات اشک از

دیده باریده نگاه کرد عمهٔ خود را ندید که درد دل خود را
بگوید نگاهی بسر پرخون برادر خود علی اکبر نمود و گفت
ای یوسف مصر شهادت آیا میدانی و می بینی که چه ملامتها
و چه سرزنشها از این جماعت کوفیان میشنوم و می فهم
و داغ تازه بر بالای داغم می نهند نظم شد سکینه زین
شماتت دل کباب ٭ رو به اکبر کرده بنمودش خطاب ٭
ای جمال نور بخش افتاب ٭ طرّهایت شب عذارم ماهتاب ٭
ای شهید سینه چاک کربلا ٭ سر بنیزه تن بخاک کربلا ٭
ای بقربان رخ آلت شوم ٭ من فدای هاشمی خالت شوم ٭
یکنظر بر روبتای خونین کفن ٭ قوّت جانست قوّهٔ روح
من ٭ دیده چون وا میکنم بر سوی تو ٭ بنگرم آغشته
پرخون روی تو ٭ گر بنالم دل بسوزد چون سپند ٭
ور بنالم سرزنشها میکنند ٭ آن یکی گوید بسی زاری
کنی ٭ وین دگر گوید دل آزاری ٭ سکینه خاتون عرض
کرد ای برادر جان از برای خاطر من ذرهٔ از نور

افتاب

افتاب جمالت بر زنان و دختران اهل کوفه بنما تا از حال
خواهر دلسوختهات اطلاع یابند و آندکی این زلف
پرخون خود را از رخساره گلگونت دور فرما تا انکه
ایشان حسن جمال ترا ببینند و زبان ملامت و
طعنه و شماتت درکشند و میگفت نظم ای عزیز من
شبیه مصطفی ٭ یوسف گلگون قبای کربلا ٭ ای سرت
چون گل بنیزه پر ز خون ٭ پنجهٔ زلفت چه دست لاله
گون ٭ خاطر این خسته را منظور کن ٭ وین دل ویرانه را
معمور کن ٭ یک زمان زلف از عذارت برکشا ٭ بر
زنان کوفه رخسارت نما ٭ تا که بیهوش از تماشایت شوند ٭
و از دل و از جان زلیخایت شوند ٭ پس زبانها از
ملامت درکشند ٭ بر من بیدل شماتت کم کنند ٭
چون سکینه خاتون با دل پرخون این مکالمات با
سر علی اکبر مینمود باد صبا از مشاهده حال دختر
عزیز کردهٔ سید الشهداء بسوخت چنان وزیدن

کرفت که نقاب مشکین زلف عنبرین را از رخسارهٔ
نازنین علی اکبر برداشته و برکنار کرده دیدند که آفتابی
در خون منکسف و ماهی از کرد و غبار منخسف کردید
از زیر ابر بدید آمد نظم ناکهان باد صبا اندر کذر
شد زکفتار سکینه باخبر • یکنفس بر عارض اکبر دمید •
طرهٔ مشکین ز رویش برکشید • شد عیان از زیر ابر عنبرین •
آفتاب طلعتش پس نازنین • چون نظر زنان و دختران
بطلعت جمال علی اکبر افتاد دست تعجب بدندان کزیدند
وکفتند که یارب این چه طلعت است آیا ید قدرت
چنین صورتی خلق میکند در فکر و حیران ماندند یکی
میکفت حق دارد خواهر دلسوختهٔ او یکی میکفت کاش
ندیده باشد مادر او و یکی میکفت بچه حالست پدر و برادر
او یکی میکفت عجب سنکین دل بوده است جلاد ستمکر او
از نور روی مبارک پر خون علی اکبر جمیع در و دیوار و
کوچه و محلهات کوفه منور کرده بود نظم دختران کردند

اورا

اورا چون نکاه • برکشیدند از دل و چون سنک آه • آن یکی
کفتا نه بیند خواهرش • وین دکر کفتا بمیرد مادرش • دختری
کفتا ببین چون کشته است • چشم شهلایش پر از خون کشته است •
طره‌اش با خون خود خشکیده است • بر رخش بنکر چسان
چسبیده است • دست نالاید بخون این کسی • سنک دل
بوداست جلادش بسی • دختری میکفت و میزد بر سرش •
ایخدا یاری نباشد مادرش • یکی از دختران نکاهی بر اهل کوفه
سر پر خون علی اکبر نمود بی اختیار کردید فریفته و عاشق
حسن و جمال او کردید هر دو دست بر سر زد و اشک
مانند مروارید از دیده بارید و ناله سوزناک از دل
برکشید کفت که والله حق دارد خواهر دلسوختهٔ تو آیا
پدر و برادری نداشتی که نکذارند ترا شهید نمایند و
سر مبارک ترا از بدن جدا کنند آیا مادری نداشتی
که جامهٔ صبوری از فراق تو چاک نماید چون مادر علی
اکبر این سخنان را از آن دختر کوفی شنید آه دردناک

از جگر برکشید نظم این سخن چون مادر اکبر شنید ه
آه دلسوز از نهادش برکشید ه گفت من باشم میان این
زنان ه ام لیلا مادر این نوجوان ه گفت ای دختر این
سر نوجوان تازه داماد منست که رعنای او را در صحرای
کربلا بدست خود زینت دادم و کفن پوشیدم و از
داغ او معجر نیلی پوشیدم و ناله و زاری از دل خروشیدم
و اهل کوفه و شام فرصت ندادند او را و دست مرا از
دامان او رها ساختند و العطش گویان روانه میدا
ن شد آخر الامر مردان شما او را از ضرب تیر و نیزه و
شمشیر بدن او را پاره پاره نمودند با لب تشنه همین
سر را از تن نازنین نازپرور من جدا نمودند باین
اکتفا نکردند بدن او را در زیر سم اسبان پایمال و
خورد نمودند نظم وای بر من وای بر من وای من ه
بر قدش با دست خود کردم کفن ه حالتی دیدم که نعش
این شهید ه همچو صید اندر میان خون طپید ه پیش

چشم

چشم پیکرش شد از جفا ه پاره پاره زیر سم اسبها ه از
سخنان مادر علی اکبر نوجوان خروش و افغان از آن
دختر کوفی بلند شد که صبرا صبرا خداوند عالمیان ترا
صبر جمیل کرامت فرماید پس آن دختر طالب و خریدار
حسن و جمال و خال رخسار و کمند ابروی مه طلعت
روی منور علی اکبر گردید خود را بنیزه دار سر علی اکبر
رسانید و گفت ای مرد اینک گلوبند خود از مروارید
بتو میدهم و توقع آن دارم که این سر پرخون را از
نیزه فرود آری اندک زمانی بمن بسپاری که آنرا تماشا
کنم و بتو باز دهم آن ملعون قبول نمود گلوبند را از او
گرفت و سر را باو داد نظم پس همان دختر ز دلسوزی
او ه شد خریدار خم ابروی او ه تحفه بر نیزه دار او بداده
از سنان بگرفت و بر سینه نهاده ه چون آن دختر نگاهی
بآن سر پرخون نمود دید فرق مبارک او از ضرب شمشیر
تا ابرو شکافته و زخم بسیاری بر آن مشاهده نمود و

شمیم زلف او

کفت سبحان الله یاك سر این همه زخم شمشیر و نیزه و خنجر
باز باین درخشانی و روشنانی آیا بر تن شریف این
نازپرور چه زخمهای تیر و نیزه و شمشیر و خنجر رسیده
نظم با تعجب کرد بر رویش نکاه ۰ دید ماهی منخسف
از کرد راه ۰ کفت من قربان این پرخون سرت ۰ در کجا
افتاده یارب پیکرت ۰ از عطش خشکیده لبهایت چراست ۰
سر جدا از قد بالایت چراست ۰ دشمنان دل خون
شدند از ماتمت ۰ پس چه باشد حال مادر در غمت ۰
پس اندختر آن سر پرخون را میبوسید و می بوئید و بر
سینه خود می چسبانید و میکفت آیا مادرت چه مصیبتها
کشیده و عجب است که خواهرت از زندکانی دست نه
کشیده نمیدانم چه کرده بودی که این همه زخم نیزه و تیر
و خنجر و شمشیر بر تو زده اند نمیدانم که بیرحمان و سنکین
دلان در شب تاریکی ترا کشتند و نظر ایشان بر حسن
و جمال تو نیفتاد که دست قاتل تو خشکیده نشد یا در

روز روشن ترا کشتند چرا که نقاب در صورت مهر طلعت
خود کشیده بودی که نور جمال ترا ندیدند ای کاش من
بتماشای این اسیران از خانه خود بیرون نمیامدم یا
چشم کور میشد و نظرم بر تو نمی افتاد اکر دروغ نکویم
ید قدرت بدست خود خمیر مایه پدرت را در هم
سرشته است و مادر تو مثل حوا از حوران بهشت
است نظم یکانه کوهر ایجاد و مظهر قدرت ۰ نموده جمع
بتو بهر دیدن و عبرت ۰ چون مادر علی اکبر نکاه کرد دید
که سر نوجوان خود در دست اندختر کوفی است بر
آشفته شد و آه سوزناك از دل بر کشید و کفت هنیئا
لك ای دختر خوشا بحال که این سر در دست تو افتاد
و این کوهر بی قیمت بچنك طالع تو منقاد کردید حال
که دست مادرش از او کوتاه است توقع دارم که بعوض
من روی او را ببوسی و حرمت او را منظور بداری
نظم کفت ای دختر ترا چون فرصت است ۰ احترامش

امان از این سخن آشفته کشت ۰
باز از شکستن موج زدان سر کذشت ۰

کن که بر ما منت است • گوهری بر دست تو افتاده است •
دولت عظمی ترا سر داده است • تا رسد چون من
بر آن مهوشم • تا بمژگان شانه بر زلفش کشم • یاری تو
رحمی باین غمناک کن • خون ز زلف عنبرینش پاک
کن • آرزوهائی بسی مشکل مراست • حسرت دامادیش
در دل مراست • گر بنالم تا نفس دارم سزد • مانده
او را در مدینه نام زد • ایدختر آرزوی دامادی او
در دلم مانده و روزگار نام زد نوجوانم را در مدینه
چون پروانهٔ شمع عروسی سوزانده نظم نو عروسم
دیده در راه است اندر حجله گاه • تازه دامادم
بخون غلطان قدش در قتلگاه • نو عروسم اطلس و
کمخا نگهبان تنش • تازه دامادم قبا گلنار از خون
تنش • نو عروسم آب و جارو حجله را آراسته • نوجوانم
پاره از شمشیر و خنجر ساخته • نو عروسم کرده لب زیر
قدح قند و گلاب • نوجوانم العطش گو کشته شد از

محط

کتابخانه آستان قدس
موزه خطی
۱۳۶

محط آب • از گفتگوی جانسوز مادر علی اکبر اندختر
هر دو دست بر سر خود و بیهوش شد چون بهوش آمد
آه سوزناک از دل اندوهناک بر کشید و اشک از دیده
بارید و گفت این نوجوان چند سال از عمرش گذشته بود
مادر علی اکبر گفت هجده سال از عمر او گذشته و در
پای او زحمتها کشیدم و باین ثمره رسانیدم نظم
برایش رخت دامادی بریدم • در این عالم عروسیش
ندیدم • کفن شد خلعت دامادی او • فتاده در قیامت
شادی او • ندادم شمع دامادی بدستش • ندیدم
رنگ سرمه چشم مستش • اندختر گفت این جوان چه گناه
و چه تقصیر از و صادر شده بود که این همه ظلم و ستم بر
او روا داشتند و او را شهید نمودند گفت عاشق بود
اندختر گفت هر که عاشق میشود او را میکشند و سر او را
بر نیزه میکنند در شهرها و کوچها میگردانند مادر علی اکبر گفت
بلی هر کس عاشق کربلا شد او را میکشند و سر او را بر نیزه بلند

نظم عارفان و عاشقان کربلا • عمر هفتاد و دو در تن گز شور و شین •
لشکر چون اشقیا گردان کربلا • جان فدا کردند در راه حسین •

می کنند که مبادا آنسر پایمال پای خسان و دونان کردد
دربیان سؤال وجواب مادر علی اکبر با اندختر کوفی
بزبان حال نظم پس بلبلی کرد دختر این خطاب ۰ ذارمت
عرضی ولی خواهم جواب ۰ کفت اول چیست نام این جوان ۰
کفت علی اکبر شهید کوفیان ۰ کفت نعش این فتاده در کجا ۰
کفت بی غسل وکفن در کربلا ۰ کفت خون از چیست در رخسار
این ۰ کفت زخم تیر دارد در جبین ۰ کفت میشویم ز رویش
خون آل ۰ کفت دست آهسته بر زخمش بمال ۰ کفت بر
نعشش کفن آیا که کرد ۰ کفت باد از خار و از خاشاک کرد ۰
کفت بودش در بدن ستر و حجاب ۰ کفت نی عریان بروی
افتاب ۰ کفت این سر را چرا ببریده اند ۰ کفت نور عشق
در روی دیده اند ۰ کفت عاشق را مکر کشتن جزاست ۰
کفت کار عاشقان کربلاست ۰ پس حامل سر علی اکبر آن سر
انور را از اندختر کرفته روانه شد ۰ راوی میکوید که چون
اسرای آل محمد با سرهای شهیدان داخل کوفه نمودند

دیدم

١٤٠ دیدم که بیمار کربلا را بر شتری سوار کرده بودند و پاهایش را
در زیر شکم شتر بسته بودند و دستهای مبارک او را
در کردنش غل و زنجیر کرده بودند و خون از پاهای او
میریخت نظم دیدند آنکه بیمار زاری ۰ جانی بصد تاب
جسمی بصد تب ۰ با جان زاری ۰ با دل فکاری ۰ مغلول قوم
بیدین و مذهب ۰ آز خون جاری ۰ زان زخم کاری ۰
دو ریش ملطخ ۰ مویش مخضب ۰ دیدند ناکه چون ماه تابان ۰
جمعی زنان بر کشته کوکب ۰ سرها برهنه کیسو پریشان ۰
افکنده بر چرخ فریاد یارب ۰ کشته زدوده افغان ایشان ۰
آن روز روشن تاریک چون شب ۰ از زلف روی هریک نموداره
ماهی در آن شب اندر دو عقرب ۰ یک مه بیک شب اندر
دو عقرب ۰ شیء عجائب بل کان اعجب ۰ کوکه بودند آن
ماه رویان بیچاره کلثوم آواره زینب ۰ در کرد ایشان
هر سو سواری ۰ با وجد و شادی ۰ یتنعّ و یلعب ۰ دلهای
طفلان لرزان چه صیدی ۰ کافتد بدست طفلان مکتب ۰

مرکب

سرهای پاك نوخط جوانان ◦ اندر سنانها دربیش
در هر سنانی یك نی دمیده ◦ از راس تابان ◦ تابنده
کوکب ◦ از بس دمیده رخشان ستاره ◦ گردیده صحرا
چرخ مکوکب ◦ چشم و دهانی ◦ سرها بنیزه ◦ چون زخم
تازه از خون لبالب ◦ دیدند یکسر از جمله سرها ◦
ابهی و انسب انمی و اطیب ◦ اندر جبینش یك زخم
پیکان ◦ گل کرده از آب تیر مشعب ◦ مرویست که چون
علی اکبر متولد شد و لبس هشت ساله رسید خبر در اطراف
و جوانب رسید که حضرت امام حسین پسری دارد
لبس هشت ساله که شبیه به پیغمبر است در حسن و جمال
و بهاء و ضیاء مردم از چهار اطراف بزیارت علی اکبر
می آمدند از انجمله مرد شامی بار سفر بسته بعزم زیارت
علی اکبر روانه مدینه شد چون بشهر مدینه داخل شد
بدر خانه امام حسین رسید دق الباب کرد با لباس
سفر و طاقت نداشت که لباس سفر را از تن بیرون کند

داستانی بیخ دارم ازین سوی چمن
ایعزیزان همه با پیغمبر دیدن
جلوه وصف الکمال فرزندان جلیل
سربلبی احوال الاعقبی بدین
قصه حالات و فرزند حسین
آنکه شده مقتول در بیش

جناب سید الشهداء بغلام فرمود برو ببین که کیست
در را میزند غلام در سر در آمد پرسید از کجامی آیی
گفت از شام میآیم غلام بخدمت انحضرت عرض کرد
که ای مولا شخصی از شام آمده و با لباس سفر منتظر
قدوم شماست انحضرت فرمود ایغلام در را باز
کن که او بزیارت فرزندم علی اکبر آمده او را بنزد او
ببر تا او را زیارت کند چون علی اکبر را بنزد آنمرد
شامی بردند گفت تبارك الله احسن الخالقین متحیر
جمال علی اکبر گردید جناب علی اکبر نقاب بر صورت خود
کشیده بود مانند خورشید در زیر ابر و شمع در
میان فانوس پنهان شده بود جناب سید الشهداء
از خانه بیرون آمد و فرمود ایمرد شامی بزیارت
نور دیده ام علی اکبر آمدهٔ او را زیارت کن انحضرت
فرمود ای نور دیده نقاب از صورت خود بردار چون
علی اکبر نقاب را برداشت انمرد شامی نظر بجمال او انداخت

بیطاقت شده دوید و دامان علی اکبر را گرفت و خود را
بقدمهای او انداخت و خاک قدم او را بوسید جناب
سید الشهدا بگریه درآمد و فرمود ای مرد شامی علی اکبر را
بسیار دوست میداری هرگاه چنین پسری داشتی چه
میکردی عرض کرد ای مولای من هر روز کفهای پای او را
میبوسیدم و بر دیدهای خود مینهادم آنحضرت زار زار گریست
ای مرد شامی عرض کرد هیچ پسری مانند گل دارید چرا گریه
میکنید آنحضرت فرمود ای مرد شامی چگونه گریه نکنم و حال
آنکه این پسر را در صحرای کربلا در پیش روی من اهل
کوفه و شام در پیش روی من از ضرب نیزه و تیر و خنجر
و شمشیر پاره پاره خواهند کرد و سر او را از بدن جدا
خواهند نمود و بنوک نیزه بلند خواهند کرد ای مرد شامی
بگریه درآمد و گفت انا لله و انا الیه راجعون
مرویست که چون علی اکبر اراده میدان رفتن نمود کاغذی
برداشت و احوالات خود را برای فاطمه بیمار در مدینه

نوشت

نوشت بزبان حال بدین مضمون نظم بعرض اقدس
علیا جناب مهجوری ° رساند از وطن یار و اقربا دوری °
که ای ستمکش ایام خواهر دل ریش ° قرین بغصه اندوه
تهنیت تشویش ° بیمن مقدم بابم حسین تشنه جگر °
شدیم وارد کرب و بلا چه با لشکر ° چه کربلا که بلا روز
شب موکل ماست ° چه کربلا که غم روزگار حاصل ماست °
چه کربلا که نشاطش عزای بی دردی ° چه کربلا که نخندید
کس دمی در وی ° چه کربلا که ز خاکش شمیم آید خون °
چه کربلا که نخوردیم ما غذا جز خون ° همین دمیکه بود ظهر
روز عاشورا ° بحکم ابن زیاد لعین بی پروا ° تمام یاور
انصار ما ز پیر و جوان ° شدند کشته بشمشیر اندرین
میدان ° قیامت عجبی دشت کربلا کردند ° دو دست
عمم کبارت ز تن جدا کردند ° بجا نماند عزیزای یگانه گوهر °
بغیر باب علی اکبر و علی اصغر ° علی اکبرت این دم سر سفر
دارد ° تدارک سفر مرگ در نظر دارد ° بکن خیال و مکن

خلف وعدهٔ معهوده نموده ام بخدا عمر من وفا ننموده
که من بسوی وطن باز کردم اخواهر تو امکوب وبلا آوردم
نیز دیده لشد که باز به بینی برادر خود را کشتی حر جان
بین خویش اکبر خود را نشد که چشم رفیقان مکتب اکبر
رسد دوباره میسر بدیده اکبر وصیت است مرا با تو نیز
خواهر جان بکوش وجان لشنو باد و دیدهٔ کریان بکو
بجمله رفیقان من ز خورد و کبار هر زمان که نهند رو بجانب
کلزار بستر کشته کلستان سر و یاسمنم کنید یاد چه در
زیر خاک در کفنم بمرک من نکند کس کف از حنا رنکین
چرا بقاعدهٔ دوستی خلافست این بکو هر شب جمعه از این
غریب شهید باید ز کلام خدا بیاد آرید بکو بجمله رفیقان
مکتبم بخدا که در تلاوت قران مرا کنند دعا هر زار لشنند
مرا بفاتحهٔ یاد آورند ایشان غرض که جان تو ایخواهر نکو منظر
مرا حلال نما تا صف محشر منقولست که چون اصحاب
و خویشان و برادران جناب سید الشهدا شربت

شهادت

شهادت چشیدند کسی باقی نمانده بود مکر علی اکبر بخدمت
پدر آمد و عرض کرد ای پدر میخواهم جان خود را فدای
قدم مبارکت سازم نظم رخصت جنکم ده و فارغ
کن از غصه مرا تا که در راهت کنم جان فکار خود فدا
انحضرت دست بر کردن علی اکبر نمود فرمود ای نور دیده
دلم چکونه تاب آورد که ترا در میان اینقدر جفاکار خونخوار
بفرستم در انوقت هجده سال بنا بر قول مشهور از عمر شریف
علی اکبر رفته بود و در حسن وجمال عدیل و نظیر نداشت
انحضرت اشک از دیده میبارید و میفرمود نظم رخصت
حرب سپاه کوفیانت چون دهم چون دل لب ریز خون
خویش را سازم رضا از جمال دلفریبت خویش را تسکین دهم
هر که هم در سر فتد شوق لقای مصطفی حالیا ای یادکار
جد و باب و مادرم چون تو امر باور که باشد اندرین دشت
جفا الحاصل علی اکبر عجز و اصرار چندان نمود که انحضرت
حیران در کار خود در ماند و بجز حواله با اهل بیت نمودن

واورا در دام ابرام آن بیکسان انداختن چارهٔ ندید
فرمود اینور دیده مادرت بسیار زحمت تراکشیده و
حق او بر تو بسیار و رضای خاطر ان غریب دل افکار از
جمله لوازم و در کار است و بعد از آن عمهای بیکس تو
علی الخصوص جناب زینب که بسیار در پای تو زحمت کشیده
لازمست تسلی خاطر او و مرهمی بر ریش آن دل ریشان
ضرور است و برادرت امام زین العابدین نیز بیمار رنجور
وداعی و تسلی خاطر آن قرین رنج و ازار ضرور و در کار
است و همچنین خواهران بیکس و کودکان نورس که
بعلاوهٔ غریبی و درد یتیمی و اسیری گرفتار خواهند شد
ایشانرا نیز باید دید و حلیتی از ایشان باید طلبید و
ساعتی بخیمهای حرم برو و خونین دلان را تسکین ده
که رضای من برضای ایشان مقرونست و خاطر افکار
ایشان چون من از مفارقت تو پریشان و محزونست
آنحضرت فرمود اینور دیده نظم گر هواداری سر و جان

باختن

باختن ٭ رخصتی از عمه و مادر کنون باید تراه ٭ و از آن سو پیغام
داد آنحضرت بام لیلی و زینب خاتون که زنهار راضی نشوید
و فریب شیرین زبانی علی اکبر را مخورید و دل مرا بداغ
چنین فرزندی مسوزانید و اورا مرخص جهاد و اذن میدان
رفتن ندهید پس علی اکبر روانهٔ خیمگاه شد اول خدمت
مادر آمد نظم بهر رخصت شد علی اکبر سوی اهل حرم ٭
خون دل جاری نمود از دیده ارض و سما ٭ پس گفت ای مادر
ببین همراهان پدرم حتی برادرانرا و شهید کشتند و هیچ
کس غیر از آن غریب بیکس باقی نمانده و با کردن کج و حالتی که
از مشاهدهٔ آن سنگ آب میشود و در کنار میدان یکه و
تنها ایستاده مرا طاقت مشاهدهٔ پدر بدین حال نیست
میخواهم جان خودرا فدای او کنم و از ین غصهٔ مفارقت
دوستان و دیدن پدر باین حال خودرا خلاص کنم ای مادر
نظم شیر خود را کن حلال و عفو کن جرم مرا ٭ اذن جنگم
ده فراموشم مگردان از دعا ٭ مادر علی اکبر صیحه کشید و اورا

در بر کرفت وکفت دیدهای ام لیلا کور و قالب مرا
در کور باد اکر چنین امری در خیال خود تواند کذرانید
چه جای انکه تواند دید که ترا کشته ببیند اکر مرا ریزه ریزه
کنند یکدم جدائی ترا طاقت نیاورم و شنیدن این
نقل را تاب نیاورم علی اکبر کفت ای مادر راست میکوئی داغ
فرزند بر دل کذاردن بسیار صعب و دشوار است اما بین
مثل تو در این بیابان بسیاری بداغ مبتلا شده اند عمه ام
جناب زینب پسران خود را فدای برادرش کرد و مادر قسم
و عبدالله فرزندان خود را در راه پدرم فدآء کرد و
ناکام بدامادی خالت دید و مادر وهب بدست خود فرزند ایشانرا
فرزند خود را در راه پدرم فدآ نمود و زن مسلم بن
عوسجه فرزند دوازده سالهٔ خود را در راه پدرم فدا نمود
و قتیکه پای شهادت و بیکسی ریحانهٔ رسول و نور دیدهٔ علی
مرتضی و پارهٔ جکر فاطمه زهرآء در میان آمد این دردها
نسبت بآن عین راحت و تعیش خواهد بود مادر علی اکبر

کفت

کفت ای فرزند انها اکر فرزند خود را در راه پدرت فدآء
نمودند همین دل خود را سوختند اما امام حسین را از
خود ممنون و خشنود کردند و دل او را بداغ فرزندی
چون علی اکبر نسوختند و بآتش هجران تو کباب نکردند
و شهادت تو دل همکی را خواهد سوزانید بخصوص پدر
غریب تو پس اکر رضای مرا شرط میدانی من راضی نخواهم
کردید و این داغ بر جان خود و پدرت نخواهم خرید
علی اکبر کفت از سر این قضیه کذشتم و فرضا اطاعت
ترا کردم و پدری چون امام حسین را بدین حال دیدم
و او را یاری نکردم تا کشته شد و بعد از کشته شدن
او چند روزی بذلت و خواری و اسیری بسر بردم
آخر در این دنیا همیشه نخواهم ماند و آخر هر کسی مردن
خواهد بود چون از این دنیا رحلت کردیم بخدمت جد
و جدهٔ خود رسیدیم چکونه من و تو با ایشان خواهیم نکریست
و جواب کلهٔ ایشان را چه خواهیم داد چنانچه امیر المؤمنین

وفاطمهٔ زهراء بمن گویند که هر کس درختی میکارد و زحمت
بسیار در تربیتش میکشد بامید آنست که از نهال او
ثمری بچیند حسین من جوانی مثل ترا تربیت کرد که در
چنین روزی بکار او نیائی و جان خود را فدای او
ننمائی واگر جدّ مرتضی علی گوید که فرزند من در راه
حسینم خود را بکشتن دادند جان بجهت آنها عزیز نبود
یا آنکه جان تو عزیزتر بود از اینها گذاشته چگونه دلت
تاب آورد که پدرت را در آن بیابان یکه و تنها در میان
چند هزار نامرد ببینی که هر قدر فریاد میزد که آیا یاری
کننده هست که فرزند رسول خدا را یاری کند کسی بفریاد
او نرسید با این حال ببینی و جان خود را فدای او نکنی
واگر جده ام فاطمه زهراء بتو گوید مگر فرزند تو از قاسم
و عبدالله عزیزتر بودند آنها نیز جوان بودند بلکه طفل
و فرزند امام حسن بودند چگونه مادر قاسم دل راه داد
که فرزندان خود را در راه حسینم شهید ببیند و تو نتوانستی

دید

راه

دید وام البنین مادر عباس که چهار فرزند رشید خود را در
حسینم شهید توانست ببیند و تو نتوانستی دید در آن
حال من جواب جدّ و جده خود را چگویم و تو از عهدهٔ
این خصم چگونه برآئی و حال آنکه پیش و پس قافله یک دو
روزی بیش نیست و بعد از رفتن آن بزرگواران آن
زندگی بدتر از هزار کشته گردیدن است پس ناچار مادر
علی اکبر از سخنان جانسوز فرزند خود متقاعد گردیده
تن بکشته شدن فرزند خود در داد پس مادر علی اکبر و تمام
اهل بیت میگریستند پس از آنجا بخدمت عمه‌های خود
زینب و ام کلثوم رفت وایشان نیز حسب الامر امام آنچه
لازمهٔ سعی و اهتمام در اباء و امتناع نمودند و ادله و دلایل
کافیه و نصایح شافیه ایشان را مجاب ساخت ازآنجمله علی
اکبر گفت بعلیا جناب زینب گفت ای عمه چگونه تن در دادی
بکشته شدن فرزندان خود و ایشان را بسعادت شهادت
عظما رسانیدی و من دلسوخته را میخواهی مرا بغم و فراق

بد و شماتت و ملامت هر ملامت کننده مبتلا سازی
و بعد از پدر بدر در اسیری ذلت و خواری بیند ازی
جناب زینب گفت هزار جان من و فرزندانم فدای
یک تار موی حسین باد بجهة همین که او را دوست میدارم
غم خود را بر غم او ترجیح میدهم و مصیبت خود را در کشته
شدن فرزندان خود در جنب مصیبت او و فرزندش عین
راحت و تعیش میدانم آیا داغ تو داغ حسین است و از
شهادت تو دل او پاره پاره میشود و چگونه فرزند رشیدی
مثل ترا پیش چشم خود پاره پاره به بیند و من هم او را با این
همه درد و الم ها که در دلش هست با این درد عظیم گرفتار
به بینم که مثل شهادت خودش میباشد در نظر زینب و
این امریست که تکلیف آن بزینب محالست علی اکبر گفت
ایعمه هرگاه پدرم فرزندش را چنین نتواند دید با انکه
از برای او عوضی بهتر از من که خلف و جانشین و وصی است
موجود است و اگر در دنیا بماند هزار چون من بجهة او ممکن

خواهد

خواهد بود و من چگونه او را کشته توانم دید و حال آنکه عوضی
از او بجهة من ممکن نیست و انگاه پدری که حجت خدا بر
روی زمین باشد و فرزند امیر المؤمنین و دختر زادهٔ رسول
امین و بقیهٔ اهل کسا و خامس آل عبا و یگانهٔ روزگار و
ریحانهٔ رسول مختار میباشد و دیگر آنکه بپدرت امیر المؤمنین
و مادرت فاطمهٔ زهرا چه جواب دهیم و تو هم در این منعی
که میکنی جواب ایشانرا چه خواهی داد و اگر بتو گویند که برادر
زاده را بجهة برادر میخواهند در کدام طریقه و آئین رواست
که برادری چون امام حسین را در دام چندین هزار بلا
مبتلا دیدی و هلاکت او راضی گردیدی و فرزند رشید
او را مانع شدی که یاری او کند و جان خود را فدای او
سازد و اگر برادرت امام حسن گوید مگر قاسم برادرزادهٔ
تو نبود یا آنکه علی اکبر را از قاسم دوست تر میداشتی با آن
طفولیت و ناکامی جان خود را فدای عم خود نمود علی اکبر را
مانع شدی خلاصه از سخنان علی اکبر زینب خاتون مبهوت

شده بهیچ وجه معارضه با او نتوانست کرد و بضرورت
تن بشهادت او داد پس نزد برادرش امام زین العابدین
امد و چون جان عزیز او را در بر گرفته بعد از گریه بسیار
او را بپرستاری یتیمان تسلی و دلجوئی مادر مهربان وصیت
نمود پس بعد از ان خواهران خود علی الخصوص سکینه را
در بر کشیده نوازش بسیار کرده و وعدهٔ آب آوردن باو
داد سکینه گفت ای برادر عمم حضرت عباس رفت که آب
بیاورد او را شهید کردند و مرا از دیدارش نا امید نمودند
میترسم حال نیز بی برادر شوم و آب هم میسر نشود و من
را ضیم که از تشنگی هلاک شوم و تو از من جدا نشوی علی اکبر
گفت دلت بحال پدرت نمیسوزد که بچه طریق کردن خود را
کج نموده و از حال خود نا امید شده و تنها در میان لشکر
اعدا بوضع ایستاده که سنگ از غم او آب میشود سکینه
گفت بلی مگر دلم بجهة او کباب نیست اما چکنم که نصیب من
ماتم زده در این وادی جور و جفا جز رنج و عنا بما نرسید

وداغ

وداغ بالای داغها چیزی نیست و حال باید داغ تو بالای
این همه داغها نمایم اخر این طفل کوچک چون من چه قدر
طاقت و تحمل ممکن باشد از یک طرف تشنگی و از یک طرف
کشته شدن خویشان و یاران و از یک طرف پدر عزیز خود را
باین حال دیدن و از یک طرف مثل تو برادری حال از دستم
بدر میرود و از یک طرف تشویش و انتظار یتیمی و اسیری
کاش سکینه مرده بود و این روزها را نمیدید از سخنان سکینه
آه از نهاد علی اکبر بر آمده چندان گریست که تمامی اهل بیت بخروش
در امدند انگاه او را در بر کشیده نوازش بسیار کرد و او را تسلی
داد و در اخر گفت چنانچه عمت امام حسن با تو خصمی کند
که مگر برادر تو از برادر من عزیزتر بود که تاب فراق او را آوردی
و این را نیاوردی و حال انکه برادر دیگر بهتر از ان برادر داشتی
که وصی و جانشین پدرت بود اما عوض از پدر از برای تو
میسر نبود از استماع سخنان علی اکبر خروش و فغان از اهل
بیت بلند شد و جناب امام حسین در عقب خیمه استماع مینمود

واشك از دیده میبارید چون سخنان علی اکبر باسکینه باینجا
رسید جناب سید الشهدا بیطاقت شد داخل خیمه شد
وگفت ای زینب وای ام کلثوم وای ام لیلا وای سکینه دست
از فرزندم بدارید وپیش از این او را مانع نشوید که عازم ریاض
جنان گردیده ودلش از این دنیا بتنگ آمده پس انحضرت
بدست مبارك خود یراق بر علی اکبر پوشانید وبر اسب عقاب
سوار نموده روانه میدان گردانید ° منقولست که در شب
عاشورا امام حسین در خیمه خود مشغول عبادت بود
ونصفی از شب گذشته بود انحضرت شنید که در عقب
خیمه صدای گریه می آید دامن خیمه را برچید دید که
علی اکبر وعباس وقاسم دست در گردن یك دیگر کرده اند
والتماس بیك دیگر مینمایند که من فردا توقّع دارم
که پیش از تو قربان امام حسین شوم وگریه میکردند
که ناگاه چشم ایشان با نحضرت افتاد که بایشان نگاه
میکند وگریه مینماید ایشان بی اختیار شدند وخود را

برقدامهای

بر قدامهای انحضرت انداختند انجناب دست مبارك را
بر گردن ایشان انداخت وتسلّی میداد
سید ابن طاوس روایت نموده است که چون اهل بیت
رسول خدا از شام بیرون امدند وبزمین عراق داخل
شدند بر بشیر که دلیل ایشان بود گفتند که ما را براهی
ببر که ما را یکبار دیگر بر سر قبر شهیدان خود برویم
وایشان را زیارت کنیم پس ایشان طی مسافت نمودند
تا انکه بزمین کرب رسیدند چون بیمار کربلا با اهل بیت
بر سر قبر شهیدان رسیدند هر یك قبری را در بغل
کشیدند وهر اسیر با شهیدی در نوا ونوحه سرا بودند
وهر ستم دیدهٔ با شهیدی که شربت شهادت چشیده
بودند در شکایت ° وهر مهجوری با رنجوری در حکایت
بودند یکی از شوق علی اکبر دیگری در تفحّص علی اصغر
یکی در جستجوی قبر قاسم ویکی در استفسار عباس علمدار
در انوقت بیمار کربلا چون قبر پدر را دید نظم نظر فکند

چه بر مرقد منیر پدر ° بکریه کفت که ای نور چشم پیغمبر °
شهادت تو ز دلها توان و تاب کرفت ° غم تو از کل نظاره °
کلاب کرفت ° وطن برای تو پیوسته چشم بر راه است °
تو نیستی و کنون ماتم تو همراه است ° وطن جدا ز تو بر
من حرام خواهد بود ° مدینه بی تو بمن شهر شام خواهد بود °
ای پدر مصیبت تو مرا کاهیده و بدن مرا ضعیف ساخته
تن رنجور من طاقت این بارها نداشت چگویم که چه
کشیده ام ای پدر هنوز کردنم از سنگینی غل و زنجیر مجروح است
و بدنم از تاب تازیانه و چوب در آزار است چه ستمها که
بعد از شما کوفیان بما کردند و چه جفاها که شامیان در
این راهها بما نمودند ° ای پدر زبانم از تقریر عاجز است
چگونه بی تو رو بسوی وطن آورم چون اهل وطن از احوال
تو پرسند جواب ایشانرا چه بگویم نظم چسان بروضه
جد بزرگوار روم ° چسان بخدمت آن سید کبار روم °
چسان روم بسر قبر حضرت زهرا ° با و حدیث شهادت

چسان

چسان کنم انشا ° چنان بیان سخن مینمود مینالید جبین
بتربت شاه شهید میمالید ° بیمار کربلا بر سر قبر صیحه زد
و اشک از دیده میبارید و گفت یَا اَبَتَاهُ اَيْتَمْتَنِي وَذَهَبْتَ عَنِّي
ای پدر مرا یتیم کردی و خود رفتی خدا لعنت کند کسی را
که میان و تو جدائی افکند فها اَنَا رَاجِعٌ اِلَى حَرَمِ جَدِّي
فَاُوَدِّعُكَ اللهَ وَاَقْرَاُ عَلَيْكَ السَّلَامُ ° ای پدر من بمدینه
جدم میروم پس وداع میکنم ترا وداع بازپسین و سلام
من بر تو باد که ناکاه سکینه خاتون با دیده گریان دوید
و خود را بی اختیار بر روی قبر منور انداخت و آنرا در
بغل گرفته و میگفت نظم پدر دیگر ندارم تاب دوری °
نمیسازد فراقت باصبوری ° اسیرم در غریبی چون ننالم °
بدردی بی طبیبی چون ننالم ° خبر داری ستم باما چها کرده °
ز بوستان عندلیبانرا جدا کرده ° سر شکم آرزو دلها تاب برده °
چه سازم گلشنم را آب برده ° ای پدر درد یتیمی بسیار سخت است
خصوص اسیر دشمنان بودن ای پدر در این راهها ایشان

نظم
بابا جان اسیر ... خطر بنداری °
تعداد ... بنداری °
تعلق ... ابراهیم اغوش °
... دل ... کفا
از حسرت ...
خبر بنداری °

آب ونان بما ندادند واکر ناله میکردیم مارا بکعب نیزها
میزدند وکسی بر ما رحم نمیکرد وکسی بیکسان ترا یاری
نمینمود ای پدر هر روز مارا بشهری وهر لحظه بخرابه میبردند
وهر زمانی بمسجدی بسر میبردیم چون مارا بمجلس یزید
بردند همه مارا بیک ریسمان بسته بودند اکر یکی از ما
می افتاد تازیانه بر پشت او میزدند ای پدر اینها سهل است
نظم در این معامله بد ملتی ز قوم ظلم ٭ نظاره کردن
بیحرمتی باهل حرم ٭ سوی یزید اشاره بر بی تمیزی کرده ٭
مرا و فاطمه را خواهش کنیزی کرده ٭ هنوز دیده مرا از این غصه
رود جیحون است ٭ دلم هنوز از آن کفتکو پر از خون است ٭
ای پدر اکر عمه زینب خاتون در این راه با ما نبود کسی از
عهده تسلی من بر نمی آمد و دلداری نمی نمود نظم اکر
نبود در این راه عمه هم سفرم ٭ کسی نبود کشد بار محنت
ای پدرم ٭ ای پدر بزرکوار در این کوچکی بعد از مصیبت تو
چه زحمتها و تعبها کشیدم در این راهها کاهی شمر سیلی بر

صورت

صورت من میزد و کاهی تازیانه بر جسد من میزد و موکلان
مرا در صحراها و بیابانها انداختند کاهی مرا با پای برهنه
میدوانیدند نظم ای پدر ای نور چشم حضرت خیر الانام ٭
چون کذشت از کربلا تا شهر شام ٭ کاه دیدم عمهایم بیقرار ٭
سر برهنه ناقه عریان سوار ٭ کاه دیدم بر سنان رأس پدر ٭
کاه میدیدم بظرف طشت زر ٭ که بزیر تیغ و کاهی خیزران ٭
که بکوفه که بزم شامیان ٭ در آنوقت بیمار کربلا خواهر عزیز
کرده خود را سکینه خاتون را در بر کرفته و خطاب
مطهر پدر مینمود و عرض کرد ای پدر این سکینه شیرین زبان
تو است او را مرحمتی فرما و این یتیم بی پدر و غریب در
بدر را نوازشی نما ای پدر از دردهای یتیمان و بیکسان
اهل بیت زبان کشایم که چه ظلمها و ستمها کشیدند یا از
ضرب تازیانه کوفیان و شامیان شکوه نمایم که بدن رنجور
مرا مجروح کرده اند ٭ مرویست که جناب زینب چون بنزدیک
قبر برادر با جان برابر خود رسید دست زد و جامه را چاك

زد و با آواز حزين فرياد بر كشيد كه وا آخاه وا حسيناه
وا حبيب رسول الله يا ابن مكة ومنى يا ابن فاطمة الزهرا
يا ابن علي المرتضى پس بر زمين افتاد و مدهوش گرديد
چون بهوش آمد قبر برادر را در بغل گرفته بود و بزبان حال
ميگفت نظم تا بكي در خاك غربت استراحت ميكني
چند دلهاي اسيران را جراحت ميكني از چه رو يكباره
با ما ترك الفت ميكني يا غريب الجور في كرب البلا روحي
فداك خيز تا با هم بسوي يثرب و بطحا رويم بر سر قبر شريف
مادرت زهرا رويم شرط ياري نيست كين غمديدگان تنها رويم يا رضي القلب بالحكم القضاء روحي
فداك غم نصيبان وطن با جمله خويشان تبان جملگي
با ديده گريان چشم اشكبار روز و شب دارند در راه
تو چشم انتظار يا سريع الدمع مغلوب الردا روحي
فداك اي برادر از كدام مصيبت شكوه كنم از كشته
شدن فرزندان و برادران يا از شهادت تو كه گوهر

نايابي

نايابي و يا از بيكسي و غربت خود يا اسيري و دربدري
يا از بي يتيمان و كودكان كه دور مرا گرفته اند و چاره بدرد
ايشان نميتوانم كرد نظم حال خود را اي برادر چون كنم با
تو بيان يك الف آه است ما بين زمين و آسمان
كو زبان شكوه امروز نمي گنجد بكام درد دل بسيار است
بار غم بود دل نا توان اين سخن ميگويم ليكن دگر تاب
نيست از اشارات خدنگ آه پي در پي ايشان در ره
شام اي برادر بر يتيمان غريب كه پدر بودم گهي مادر گهي
هم داستان اي برادر جان چه گويم و چه شرح كنم احوالات
خود را و چه بيان نمايم كه بر سر ما چها نمودند و از كوفه
تا بشام چه محنتها و مصيبتها و سرزنشها كه شنيدم و
كشيدم و انگشت نماي خلق عالم گرديدم گاهي در خرابها
و گاهي در مسجدها جا ميدادند و گاهي در بيابانها و
صحراها ميدوانيدند نظم كه خرابه ميشود ماواي ايشان
گاه اندر مجلس نامحرمان گه بر يزيد و گاه از ابن زياد امر

كلان

کفتن چون یزید ی را

بر قتلم شده فرهاد داده کاه بر توبیخ کویندم یزید حرفها
که نتوانم شنیده ای برادر در مدینه چون روم من
جواب فاطمه چون پس دهم فاطمه کر کویدم ای عمه جان کو
مرا باب عزیز مهربان چون پدر خواهد جوابم چیست
چیست غیر خونباری جوابم نیست نیست پس جواب
آن تن رنجور زار باز چون کویم بچشم اشکبار در آن
وقت ام کلثوم با دل پر درد خود را بر روی قبر برادر
انداخت و میکفت اَلْیَوْمُ مَاتَ اَبِي عَلِيّ الْمُرْتَضَى
اَلْیَوْمُ حَلَّ الثُّکْلُ بِالزَّهْرَاء و مدهوش کردید و چون
بهوش آمد موی خود را پریشان نمود و طپانچه بر صورت
خود میزد و میکفت یَا غَارِیًا کَسَتْهُ الْاَرْیَاحُ خِشْنَةً
قَمِیصَ تُرْبٍ بِدَمِ النَّحْرِ مَزْرُورٍ ای برادر ای انکسی که او را
برهنه کردند و بادها جسد او را پوشانیدند از پیراهنی
از خاک که دکمهای سر و سینه او بهم چسبیده بود از خون
پیکر او وَ غَسَّلَتْهُ الصَّبَا مِنْ دَمِ مَنْحَرِهِ وَ شَیَّبَتْهُ قَطْنُ

والتراب

جعفر صادق ع بسفر مکه معظمه مشرف شدم و در وقت
مراجعت روزی بسیار کرمی بود در اثنای راه دیدیم آسمان
بدون ابر و رعد و هوا شروع بباریدن باران نمود چنانکه
همه ما ها تر شدیم پس حضرت صادق فرمود از مرکبها پیاده
شوید و بر روی خاک بنشینید پس آنحضرت شروع بکریستن
نمودند و اشک مانند باران بر رخسار مبارک میبارید
پس صحابه عرض کردند ای مولا تعجب داریم که آسمان هوای
و ابری نیست و باران میبارد سبب آن چیست کریه
آنحضرت زیاده و شدیدتر شد و فرمود ای اصحاب
من بدانید که باران نیست بلکه اشک چشم جده ام
فاطمه زهرا است با یاران و حوریان بهشت عنبر سرشت است
چونکه شب جمعه است بسمت کربلا میروند که فرزند خود را
امام حسین زیارت نماید چون اهل قافله این سخنان را
شنیدند لباسهای خود را از تن بیرون آوردند و بدنها را
برهنه نمودند و آن آبها را بر بدن خود میمالیدند و زار

زار میگریستند آنحضرت سبب آن عمل را از ایشان پرسید
پس ایشان عرض کردند یا بن رسول الله چونکه اشک چشم
جده ات فاطمه در میان این دانهای اشک است میخواهیم
بر بدن خود بمالیم که آتش جهنم بر ما اثر نکند حضرت فرمود
بحق جده ام فاطمه زهرا که هر که در ماتم جد من امام حسین
بگرید که اشک از دیدهٔ او بر روی او جاری شود خدای
تعالی وعده داده است آنصورترا بر آتش جهنم حرام گردانند
تا آنکه فرمود که آتش جهنم بر بدن او حرام میشود نظم
بما حرارت دوزخ چه میتواند کرد ۰ اگر زما نستانند چشم
گریان را ۰ در حدیث است که روزی جناب امیر المؤمنین
در بیرون شهر کوفه سیر و تماشا میکرد دید که جنازهٔ را بر
شتری بسته اند و می آورند چون بنزدیک آنحضرت رسیدند
حضرت فرمود که ای مرد از کجا میائی و این نعش را [illegible] میبرید
یکی از آنها گفت چونکه ما در کتابهای خود خوانده [illegible] که در
این سرزمین یک شخص عظیم الشانی مدفون [illegible]

که خدا

که خداوند عالم ببرکت او کسی را عذاب نمیکند حضرت امیر
چون این سخن را شنید فرمود ای مرد فرود آور جنازه را و
آنکه در این زمین مدفون میشود آن منم اما بدانید که
قوم پر جفا شمشیر ستم بر فرق سر من میزنند و ریش مرا از خون
سرخ میکنند ای مرد کوفیان بیحیا باین اکتفا نمیکنند فرزندم
حسین را مع فرزندان و برادران و برادرزادگان و
خویشان و تمام یاوران او را شهید مینمایند پس با آن
اکتفا نمیکنند زنان و خواهران و دختران او را اسیر
مینمایند و شهر بشهر و دیار بدیار میگردانند ای مرد اگر کسی
در این زمین مدفون شود خدای تعالی او را بیامرزد
و او را داخل بهشت نماید ۰ حدیث دارد که شخصی از محبان
و دوستان امام حسین از شهر کوفه شبی از شبها بزیارت
آنحضرت آمده بود همینکه نزدیک بدر رواق شریف
رسید شخص خوش صورتی را دید که او را مانع شد پرسید
چرا مرا مانع میشوی از زیارت این بزرگوار گفت برگردد

که الحال جناب صادق آل محمد مشغول بدعا کردن است
ازبرای زوّاران وگریه کنندگان آنحضرتست آنمرد میگوید
چون گوش دادم شنیدم که آنحضرت میفرمود که خداوندا
زواران وگریه کنندگان وتعزیه داران جدم امام حسین را
بیامرز واز سر گناهان ایشان درگذر صاحب مصباح
المصایب نوشته است حدیثی که مضمون اینست که چون سید
الشهداء وداع اهل حرم خود نمود وبر اسب خاصهٔ
رسول خدا [illegible] همین که چند قدم از خیمها دور
شد ذو الجناح ا[illegible]ستاد وسر خود را [illegible]ند کرد آنحضرت
فرمود ای ذو الجناح چرا ایستاد[illegible] [illegible]جت خود را بیان
کن آن زبان بسته بزبان آمد عرض کرد که یابن رسول الله
من نبوّت جدّت پیغمبر خدا را بمنزل رسانیدم وبار
امامت پدرت علی مرتضی را با برادر نامدارت حسن مجتبی را
بمنزل رسانیدم الحال بار امامت شما را نیز بمنزل رسانیدم
مطلب اینست که در روز قیامت از من فراموش نکنی حضرت

فرمود

فرمود که عهد کردم بی تو داخل بهشت نشوم این بگفت و
روانه شد چون چند قدم دیگر ذو الجناح برداشت بار دیگر
از رفتن باز ایستاد آنحضرت فرمود ای ذو الجناح دیگر
چه مطلب داری وچرا نمیروی آن حیوان سر بالا نمود گویا
عرض کرد که ای مولا نمیتوانم بروم بپای سمّم نگاه کن حضرت
ملاحظه نمود دید سکینه خاتون خود را بر روی سمّ ذو
الجناح انداخته ومیگوید ب[illegible]ان حاجتی دارم حضرت
فرمود حاجت خود را بگو سکینه گ[illegible] [illegible]سب پیاده
نشوی حاجت خود را نمیگویم پس آنحضرت از اسب پیاده
شد فرمود ای سکینه حاجت خود را بگو عرض کرد تا مثل من
بر روی خاک نه نشینی نمیگویم حضرت بر روی زمین نشست
فرمود حاجت خود را بگو عرض کرد باباجان تا مرا در بغل
نگیری نمیگویم حضرت سکینه را در بغل گرفت فرمود حاجت
خود را بگو عرض کرد ای پدر جان مطلب این بود که یکبار
دیگر دستهای کوچک خود را بگردن مبارکت در آورم

سکینه خاتون این را بکفت وصورت خود را بر صورت پدر
کذاشت وبدامن پدر بخواب رفت بلا فاصله اعظلومه
بیدار شد عرض کرد باباجان برخیز بجانب میدان روان
شو وتعجیل نما انحضرت سبب انرا پرسید سکینه کفت
جده ام فاطمه زهرا را در خواب دیدم فرمود ای سکینه
بکذار فرزندم را تا برود جانش را فدای شیعیان ومحبان
جد بزرکوارش نماید ... مشب پدرت مهمان ما
خواهد بود پس انحضرت دست سکینه را بدست جناب
زینب داد وفرمود جان تو وجان عزیز کرده من سکینه
از او غافل نشوی منقولست که بعد از انکه سید الشهدا
روانه میدان شد طفل صغیری از انحضرت بلد خیمها
ایستاده بود وفریاد میکرد که یا ابا العطش العطش از
تشنکی جکرم سوخت حضرت انطفل دلداری داد وفرمود
اینور دیده الحال میروم شاید بجهة تو تحصیل آبی نمایم
انطفل منتظر بدر خیمه نشسته بود که پدرش ابی بیاورد

تاانکه

تا انکه غروب شد انطفل به تفحص پدر در صحرای کربلا می کردید
وفریاد یا ابتاه یا ابتاه بلند نموده بود تا بقتلکاه رسید
دید کشته بسیاری بر روی خاک کرم کربلا افتاده انطفل
متحیر کردید وصدا بناله وافغان بلند نمود که ناکاه آوازی
از حلقوم بریده جناب سید الشهدا بر آمد که اینور دیده
پدر بیا که من پدر تو میباشم پس انطفل آمد وخود را بر روی
نعش پاره پاره پرخون پدر انداخت وزار زار کریست
تا انکه بیهوش شد پس جناب زینب اورا برداشته بخیمها آورد
واز تشنکی شهید شد واز کسی شنیدم که کفت هفده نفر از
اهل بیت امام حسین در روز عاشورا از تشنکی شهید شدند
مرویست از فاضل مجلسی اخوند ملا محمد باقر بن محمد تقی که کفت
شبی حضرت امام حسین ع را در خواب دیدم که انجناب
روی خود را بمن کرد وفرمود محمد باقر بسیار تشنه ام آبی
بمن بده ملا محمد باقر میکوید که آب را بردم بدست مبارک
انحضرت دادم آنجناب آب را بدهن مبارک خود فرو برد

نظم یارب بحق آنکه تشنه لب شدند · هرآنچه ظلم وجفا دیدند از گروه ظلم
هم ز داغ عطش دشت کربلا بود کام · کباب شد جکر کودکان حرم

که ناکاه دیدم کلوی نازنین انجناب کو باسوراخ بود وآبها

بزمین ریخت چون این صورت را دیدم تعجب نمودم

عرض کردم فدای تو کردم این چه حالتست که از شما مشاهده

میکنم واین چه زخم است که بر کلوی نازنین تو میباشد

ناکاه انجناب آه سرد از دل پر درد بر کشید و فرمود که

ای محمد باقر بدانکه در صحرای کربلا از ستم کوفیان پر جور

وجفا هزار ونه صد وپنجاه ویك زخم بر بدن من رسیده

چون مرا شهید نمودند بعد از شهادت من همه زخمهای

من خوب شد الا یك زخم عرض کردم که ای اقا چه زخمی

بود که هنوز خوب نشده است انحضرت فرمود که زخم

همان تیری بر کلوی تشنه فرزندم علی اصغر بی شیر

زدند نظم چه تیر خورد بحلقش کشید یك ناله جوان

بودم کشتم چه پیر صد ساله عزیز بود علی اصغر وکبابم کرده

بیکدقیقه فلك از غمش خرابم کرد دلم کباب جکر داغ شد

غم پسرم چه تیر خورد جهان شد سیاه در نظرم دلم بسوخت

علی

علی اصغرم که تشنه بمرده نبود آب ولی خون حنجرش را خورده

در انوقت جناب امام حسین فرمود که ای محمد باقر بخدا قسم

که هر وقت تشنکی علی اصغرم بخاطر می اید جکرم کباب میشود

جناب ملا محمد باقر میکوید که عرض کردم ای مولای من چه کونه

علی اصغر را شهید کردند فرمود ای محمد باقر چکویم در وقتیکه

علی اصغر از تشنکی بیتاب شد او را بهمراه خود در میدان

بردم که آب باو بدهم هر چند حجت خدا را بر آنقوم بیحیا

تمام کردم والتماس قطره آبی نمودم کسی آب بلکه جواب بما

ندادند بلکه یکبار دوازده هزار کمان دار مرا تیر باران کردند

از انجمله دیدم که تیری آمد وبر کلوی نازك علی اصغر خورد

در انحال فرزندم علی اصغر مانند مرغ نیم بسمل بر روی دستم

بر پیچ وتاب افتاد چون ملاحظه کردم دیدم نظم که خون

کرم از آن حلق طفل بیچاره بلند شد برنك کردنش چه فواره

دلم بحالت اصغر کباب شد بخدا بوقت کندن جانش بکفت ای

بابا بیاب کفتن او آتشی زده بجکر کباب کردم از آن زمان تا محشر

نگاه بجانب من کرد و ساعتی لرزید • سپرد جان بسر هر دو دستم
او خوابید • بمرگ اصغر لب تشنه ام چه بنشستم • عصای
پیری اجل داد از زمان دستم • کسی بدرد دل من نمیشود خبری
مگر که مرگ عزیزی باو کند گذری • پس آنحضرت فرمود
ای محمد باقر از آنست که هر وقت آب مینوشم آن آب از
گلوی من فرو میریزد و فرمود ای محمد باقر فرزندم بسیار
عزیز است و از غم علی اصغر آرام ندارم و او را بسیار دوست
دارم ای محمد باقر بدانکه هر کس بر نور دیدهٔ من علی اصغر
گریه کند و تعزیه بدارد من در روز قیامت ضامن میشوم
از برای او بهشت عنبر سرشت • پس خوشا حال عزاداران
و گریه کنندگان بر علی اصغر • كيفَ المصائبُ عندَ اللهِ في
الحشرِ • بقيتُ في الدهرِ في همٍّ وفي الفكرِ • چگونه خواهد
بود معامله مصیبتهای بزرگ آل محمد در نزد خدا در روز
قیامت در روزگار شب و روز خود را در غصه و فکر مصیبت
آل محمد میگذرانم • قبلَ القيمةِ قد قامتْ قيامتُهم الله

اکبر

اکبر ما ذا الرزءُ في الدهرِ • پیش از آنکه قیامت برپا شود
قیامت آل پیغمبر در دنیا برپا شد سبحان الله این چه مصیبت
بزرگیست که از برای اهل بیت در دنیا رو داده است
من اوّلِ الدهرِ ما جرى على احدٍ • من الولاةِ وسفرِ اللهِ
والنذرِ • از ابتدای دنیا تا حال این مصیبتها بر احدی رو
نداده از پیشوایان دین و پیغمبران مقرب رب العالمین
القلبُ محترقٌ والعينُ باكيةٌ • والحزنُ في كبدي والجرحُ
في صدري • دل من میسوزد و چشم گریان شده و جگر من
بریان است در مصیبت آل محمد و سینهٔ من مجروح است
در مصیبت ایشان • وكم رؤسٍ على الرماحِ شاهرةً
حولَ البلادِ وفوقَ السطحِ والشجرِ • چه بسیار سرهای نورانی
که بر نیزهای اهل کوفه و شام علانیه رفت و در اطراف
و جوانب شهرها و بالای بامها و درختها گردانیدند و بر
پا کردند • لم ادرِ اندبُ للحسينِ وولدهِ • ام الحريمِ ام الاخوانِ
والزمرِ • و نمیدانم از برای امام حسین گریه و نوحه کنم یا از

براي علي اصغر كلو بريده و علي اكبر پاره پاره يا براي عليا جناب
زينب و ام كلثوم اسير جكر سوخته يا از براي عباس و عون
با اصحاب انحضرت لَم اَنسَ زَينَبَ وَالاَطفالَ في ظَماءٍ
وَحيثُما عِترَةَ الاَطهارِ في قَهرٍ هركز فراموش نميكنم زينب
خاتون و اولاد امام حسين را در حالت تشنكي و در وقتيكه
اهل بيت كرفتار دشمنان دين ميبودند فِي اللهِ حُبُّهُم
بِاللهِ بُغضُهُم وَفَخرُهُم بِنَبِيِّ الطُّهرِ وَالزُّبُرِ دوستي و
دشمني ال محمد از براى خداوند است و هركاه فخر نمايند فخر
ال محمد بر پيغمبر است و قران و كتابهاى خدا اَعدائُهُم فِي الجَحيمِ
مُودَعَةٌ وَرَفعُهُم فِي الحَميمِ وَالسَّقَرِ دشمنان ال محمد
در جهنم بمالك دوزخ سپرده شده اند و منزل ايشان در
دوزخ و طبقات آن كه عذاب شديد و كرفتار خواهند بود
وَلا اُفارِقُ نَفسي عَن مُصيبَتِهِم حَتّى يُواصِلَ رُوحي عِندَ
حَضرَتِهِم وهركز جدا نميشوم از تعزيه داري ال محمد تا انكه
روح من متصل شود بخدمت ال محمد در حديث معتبر

وارد

وارد شده است كه جناب فاطمه زهراء باتفاق هاجر مادر
اسماعيل و راحيل مادر يوسف و مريم مادر عيسى و آسيه
زن فرعون بزيارت فرزند خود جناب امام حسين بزمين
كربلا آمدند چون ايشان وارد صحراى كربلا شدند ناكاه
چشم خاتون قيامت بر كشتكان سر از تن افتاد ديد كه
هنوز خون تازه از زخمهاي ايشان جاري بود و تمام
شهيدان را كه بدور بدن پاره پارهٔ حضرت امام حسين
نشسته بودند و از براى انحضرت كريه ميكردند بخصوص
علي اكبر كه كويا از راه حلقوم بريده بزبان حال ميكفت نظم
صد هزاران داد از جور جفاي دور كار ه با حسين چون كردي
اي كردون نبودت هيچ عار ه اهل بيتش ايفلك كردي اسير
كوفيان ه رأس پاكش ايفلك كردي تو بر نوك سنان ه
جناب فاطمه از شنيدن اين كلمات چندان كريست كه اركان
عرش را بتزلزل در آورد پس نعش پرخون فرزند خود را در
بغل كرفته و بنا بنال ميكفت نظم اي كلو بريدهٔ راه

خدا از تیغ کین ۰ این تن صد پاره ات مهر نبوت را نگین ۰
بسمل محراب طاعت ماهی دریای خون ۰ طعمهٔ کروبیان
کشتند خاکستر نشین ۰ جان شیرین این چنین در راه
حق کردی نثار ۰ کآفرین بر جان پاکت ایزد جان آفرین ۰
تیر در پهلوستان بر سینه خنجر بر گلو ۰ نام امت بر زبان
تیر سر پهلو بر جبین ۰ روح در پرواز و سامان شهادت
در نظر ۰ تیغ عریان قتلگاه آماده قاتل در کمین ۰ کس ندیده
کشته فرزند بی غسل و کفن ۰ من بدیدم کس نه بیند ای
عزیزان این چنین ۰ در آنوقت خاتون قیامت روی
خود را بطرف هم سفران خود نمود و فرمود ای یاران ببینید
که فرزند من حسین را با برادران و فرزندان و خویشان
و موالیان او را تمام شهید نمودند و در خاک و خون انداختند
پس اول جناب فاطمهٔ زهرا روی خود را بسوی هاجر مادر
اسماعیل کرد و فرمود که ایهاجر اگر فرزندت اسماعیل را
حضرت ابراهیم او را بقربانگاه رب رحیم برد که در راه

حق

نظم
فرمود حضرت خیر النسا یا هاجر
که امروز من تعالی قربان دو پسر
قربانی تو یازده بهشت آمد
قربانی من کشته شهید از
خنجر

حق قربانی نماید ایهاجر والله آن بشارت میداد از قتل
حسین من در وقتیکه ابراهیم کارد بگلوی اسماعیل کشید
ناگاه ندائی بگوش ابراهیم رسید که میگفت نظم ندا
رسید همانگه ز جانب الله ۰ بگوش هوش خلیل آنزمان بر
قربانگاه ۰ بجانب شر و الاخطاب شد بخلیل که یا نبی تو
مبر رأس پاک اسماعیل ۰ مبر سرش که شده امر از شه
داور ۰ که هست جد عزیز حسین تشنه جگر ۰ نصیب کشته
شهادت برای فرزندش ۰ که تا بحشر شود با عزای دلبندش ۰
بکار دام شد آنگاه بحکم رب جلیل ۰ مبر تو یک سر موی
بحلق اسماعیل پس جناب فاطمه روی مبارک خود را بطرف
راحیل مادر یوسف نمود و فرمود که ای راحیل اگر فرزند
یوسف را در چاه غم و محنت انداختند و او را در مصر
اسیر بردند بدینش حضرت یعقوب از فراق او گریه کرد
تا دیدهٔ او کور شد و ریش او سفید شد و کمر او خمیده شد
اما ای راحیل گریهٔ یعقوب از فراق یوسف بود از غم

فرزند من حسین بود و بزبان حال میگفت ای راحیل نظم
یوسفت گرچه بزندان الم گشته اسیر • گشت آخر بسوی مصر
شهنشاه نظیر • هر زمان حضرت یعقوب حزین مینالید •
اشك خونین بجبین از غم یوسف بارید • گریه میکرد
غم یوسف برفت از هوش • عالم هوش ندائی برسیدش
در گوش • فرمود ای راحیل حضرت یعقوب در عالم بی
هوشی شنید که صاحب عزائی چنین میگفت که ای یعقوب
نظم تو بکن گریه بر احوال حسین • آن حسینی که بود سبط
رسول ثقلین • تو بکن گریه بر آن کشتهٔ با درد و محن • تو مکن
گریه بیوسف که شدش مصر وطن • این کلام از امین چه یعقوب
شنید • کرد گریه بحسین دیدهٔ او گشت سفید • پس حضرت
فاطمه با چشم گریان و سینهٔ سوزان رو بسوی مریم مادر
عیسی نمود و فرمود که ای مریم اگر فرزند دلبند تو عیسی باسمان
رفته بسبب درد فراق فرزند من امام حسین بود نظم
رفت عیسی در فلك هر دم کند افغان و شین • گریهٔ عیسی

بود

بود اندر فلك داغ حسین • هر زمان گوید حسین دست
بر سر میزند • ناله بیحد بسوی عرش اکبر میزند • پس آن سید
زنان و مادر شاه تشنه لبان جناب فاطمه روی خود را بسوی
آسیه زن فرعون نمود و فرمود که ای آسیه اگر فرعون ملعون
دعوی خداوندی کرد آن ظلم و ستم بخود نمودی نظم
ظلم فرعون نباشد بجهان همچو یزید • آن ستم کرد بنفس خود کافر
گردید • کی چنین ظلم و ستم کرد باولاد رسول • هیچ کافر بجهان
ظلم چنین کرد قبول • بجز آنکس که نباشد بیقین تخم پدر •
کند این ظلم باولاد نبی و حیدر • پس حضرت فاطمه بعد از تعزیه
داری و ناله و بیقراری بر فرزند خود آنحضرت را زیارت نمود
و باهم سفران باز مراجعت بمدینهٔ طیبه نمود و با مادر خود
خدیجهٔ کبری و با حوریان بهشت روز و شب در بقیع بتعزیه
داری فرزند خود مشغول میباشد • منقولست که دفعهٔ دیگر
جناب فاطمهٔ زهرا با مادر خود خدیجهٔ کبری و با جمعی حوریان
جنت المأوی بعزم زیارت سید الشهداء روانهٔ کربلای

معلا کردید چون وارد زمین کربلا شدند ناگاه چشم خاتون
قیامت بنور دیدهٔ خود مظلوم کربلا افتاد دید عمامهٔ سبزی
بر سر نهاده و تمام شهداء بدور قامت آنحضرت نشسته‌اند
اما جناب عباس و علی اکبر و قاسم در برابر آنحضرت غلام
وار ایستاده‌اند و گویا منتظر و فرمان برداری امر آنحضرت
میباشند نظم گرفته بود دست بر سینه عباس ستاده در
بر آن خسرو ناس ستاده همچه ماهی اکبر او بخدمت شاه
نیکو اختر او ستاده قاسم محزون دل ریش برابر نزد
شاه نیک اندیش چون جناب فاطمهٔ زهراء این احوال را
ملاحظه نمود ناگاه دید که علی اصغر در دامان پدر خوابیده
نظم علی اصغر نهاده در کنارش بروی دست بابا کرده خوابش
ز چوبه ناوک بیداد خصمان بدامان پدر گردیده بی جان
اما جناب فاطمه در دفعهٔ اول که بزیارت فرزند خود آمده بود
دیده بود که آنحضرت با شهیدان همه با بدنهای پاره پاره و در
این دفعه دید که همهٔ زخمهای بدن ایشان چاق و نیکو شده است

پس

پس جناب فاطمه فرزند دلبند خود را در بغل گرفت و فرمود
اوّل ای نور دیدهٔ ای حسین در دفعهٔ که بزیارت تو آمدم تورا
و شهیدان تو را همه با بدنهای پاره پاره با زخمهای بسیار
و در این دفعه می بینم همه بدنهای شما صحیح و سالم ای جان
مادر سبب آنرا بیان فرما آنحضرت فرمود ای مادر مرا
در دفعهٔ اول بدان حال دیدی و الحال چنین می بینی و
الله ای مادر بدانکه هر سالی که محرم میشود دوستان جدم
و شیعیان پدرم عزای مرا برپا میکنند و بر مصیبت
من گریه مینمایند چون دانهٔ اشکی از دیدهٔ ایشان میبارد
آن اشک مرهم زخمهای بدن ما میشود چون جناب
فاطمه این کلمات را از فرزند خود شنید بگریه در آمد و
بزبان حال فرمود نظم هر آنکه گریه کند در زمانه بهر حسین
سفید روی در آید بمجمع دارین شوم فدای عزیزی
که در عزای حسین کند ز دیده روان اشک از برای حسین
فدای آنکه بپا می کند عزای حسین باشک دیده کند بهر حسین

زخمهای حسین • پس حضرت امام حسین روی مبارك را
بسوی جناب قاسم نمود و فرمود ای قاسم قدری آبی بیاور
تا بیاشامم بیار قطرهٔ آبی که تا بیاشامم • هنوز از عطش
تشنگی بود کامم • هر انچه ظلم جفا دیدم از گروه ظلم • کباب
شد جگرم بهر کودکان حرم • پس جناب قاسم جام آبی را آورد
و بدست عم بزرگوار خود داد چون انحضرت آب نوشید
جناب فاطمه دید که آب از گلوی فرزندش امام حسین بر
زمین میریخت انمعصومه بگریه در آمد و فرمود ای نور دیده
چرا زخمهای بدن مبارکت همه نیکو و بهتر گردیده و زخم
گلوی منورت بهتر و نیکو نشده انحضرت بگریه در آمد فرمود
که ای مادر مهربان این زخم گلوی علی اصغر منست که در گلوی
من میباشد ای مادر بخدا قسم که این زخم گلوی من خوب نخواهد
تا روز قیامت با همین گلوی پاره پاره علی اصغر گلوی پاره
بر روی دست بگیرم و دست بقائمهٔ عرش الهی زنم و کسانیکه
عزای ما را بر پا کرده اند و گریسته اند داخل بهشت گردانم پس

خوشا

خوشا بحال ایشان که بتعزیه داری و خدمتگذاری این بزرگواران
میگوشند • منقولست که غزوهٔ از غزوات جناب امیر مؤمنان
فتح نموده و چند نفر از سرداران ایشانرا بدست آورده از آن جمله
عبید الله ابن زیاد بود ایشانرا غل و زنجیر کرده و کندی در
پاهای ایشان نموده و در زندان حبس انداخته روزی ابن
زیاد گفت ای زندابان ترا بخدا قسم میدهم که کی بسیار در نزد
جناب امیر بسیار عزیز است گفت حضرت امام حسین ابن
زیاد گفت که در نزد امام حسین بسیار عزیز است زندابان
گفت مادرش فاطمه زهراء ابن زیاد گفت ای زندابان ترا
بخدا قسم میدهم که التماس دارم که هر وقت حضرت امام حسین
در اینجا بگذرد مرا خبر نما گفت هر روز از برای نماز انحضرت
بخدمت پدر بزرگوارش بمسجد میرود ترا خبر میکنم چون وقت
ظهر شد همین که امام حسین بنزدیك زندان رسید زندابان
ابن زیاد را خبر نمود پس ابن زیاد خود را بدر زندان رسانید
و فریاد نمود که یا حسین ترا بحق مادر بزرگوارت فاطمهٔ زهراء

قسم میدهم اندکی توقف فرما که عرضی و مطلبی دارم چون آنجناب
ایستاد ابن زیاد گفت که یا حسین ترا بحق مادرت قسم میدهم
که شفاعت مرا در نزد پدر بزرگوارت کن که این غل و زنجیر
و کُنْد از گردن و پای من بردارد پس حضرت امام حسین ع
بعد از نماز بخدمت پدر آمد و عرض کرد ای پدر بزندان
گذشتم یکی از محبوسان که اسم او ابن زیاد است مرا بحق مادر
بزرگوارم قسم داده که شفاعت مرا در نزد پدرت علی کن ای پدر
ترا بحق مادرم فاطمهٔ زهرا قسم میدهم که شفاعت مرا در حق او
قبول فرما آه آه چون جناب امیر مؤمنان این کلمات را از فرزند
دلبند عزیز خود امام حسین خود شنید آه سرد از دل پر درد
برکشید و اشک از دیدهٔ مبارک بارید و فرمود یا حسین او را
بتو بخشیدم و شفاعت ترا قبول نمودم پس جناب امام حسین
بدر زندان آمد و مژده خلاص شدن را با ابن زیاد داد و
بدست مبارک خود غل و زنجیر از گردن نحس او برداشت و
کُنْد را از پای او بیرون آورد پس ابن زیاد خود را بر قدمهای

مبارک

مبارک آنحضرت افکند و بوسه میداد و عرض کرد یا حسین
هرگاه خدا بخواهد تلافی این احسان را کمینه نمودی بتو
خواهم کرد آه آه وا ویلا آن ملعون بیحیا تلافی احسان آنحضرت را
در نظر داشت تا در صحرای کربلا آنچه کرد ۴ از سلمان فارسی
منقولست که در ایام شیرخوارگی جرعه نوش شربت شهادت
و رضیع مظلوم بستان الطاعت نور دیدهٔ محمد مصطفی ص
جناب سید الشهداء ماه مبارک رمضان پیش آمد در
شب اول ماه ابر سیاهی از جانب قبله برخاست و ما
مبارک در گوشهٔ ابر در آن شب بنظر در نیامد چون صبح
شد روزه داران شهر یثرب و بطحا بخدمت رسول خدا
آمدند که شاید بخدمت آنحضرت چگانگی معلوم شود
چون بنزد آنحضرت آمدند و سؤال نمودند حضرت رسول
منتظر وحی الهی بود لب معجز بیان را در جواب اصحاب
بلا و نعم نمیگشود و در فکر بود در اثنا جبرئیل امین
نازل شد و سلام کرد و عرض نمود یا رسول الله اصحاب

زهرا
کرام را باستانهٔ صدیقهٔ مبارکه حضرت خیر النساء فاطمهٔ
بفرست که عقده کشای این رمز حکمت او خواهد نمود و
معلوم اول ماه را از آن معصومه سؤال نمایند نظم
حال همه را خدا نکو میداند ۰ بی سعی و تلاش و جستجو میداند
رمزیست در این حکم خداوند ترا ۰ سریست در این میان که او
میداند ۰ پس حضرت رسول فرمود که ای اصحاب کرام خداوند
علام میفرماید که تحقیق این مسئله را از پارهٔ جگرم فاطمهٔ زهرا
کنید اصحاب بگفتهٔ حضرت رسالت مآب رو بخانهٔ بتول عذرا
فاطمهٔ زهرا آوردند در آنوقت حضرت امام حسین در دامن
آن معصومه بخواب رفته بود نظم بخواب بود در آغوش او امام
حسین ۰ رقم نویس قبول شفاعت ثقلین ۰ کشیده دست
تعلق بسینه از پستان ۰ گرفته تنگ دهان را چو غنچه در بستان ۰
پس اصحاب حضرت رسول بعرض فاطمهٔ بتول رسانیدند که ای
مریم مسیح شیم و ساره خلیل مقدم روزه امت را از شک
بیرون آر که امروز آخر شعبان یا اول ماه رمضان است جناب

فاطمه

فاطمهٔ زهرا در جواب روزه داران پیغام فرستاد که دختر احمد
امروز را اول ماه مبارک رمضان میداند زیرا که از طلوع
صبح صادق تا بحال نور دیدهٔ من حسین پستان نمیکرد و انچه
سعی کردم که شاید قطرهٔ شیر در دهان مبارکش بچکانم از
من نمی پذیرد و قبول نمیکند میدانم که امروز روز اول ماه
رمضانست و حسین روزه گرفته است از گفتگوی جناب
فاطمه اصحاب بگریه در آمدند و این خبر را بخاتم انبیاء دادند
رسول خدا در محراب طاعت بسجده در آمد و بسیار گریست
و در مناجات بدرگاه قاضی الحاجات عرض کرد که الهی نظم
بحسینی که در اطاعت تست ۰ راز دار رموز حکمت تست ۰
بحسین و بروزه داری او ۰ بوفا و بجان سپاری او ۰ بعطای
تو و بعزت من ۰ در گذر از گناه امت من ۰ جناب رسول هنوز
در سجده بود که روح الامین در رسید و عرض نمود که خداوند
عالم میفرماید که غم امت را در دل راه مده وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ
رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ۰ نزدیک است که بدهد خدای تو در حق ایشان

نظم
واجب نبود روزه بر آن فخر عالمین ۰
میکرد مشق تشنگی از بهر کربلا حسین ۰

انقدر که راضی وخشنود شوی ◦ پس جبرئیل رسول خدا را تسلی
داده وبشارت داد که چون فاطمهٔ صدیقه نامرد ارد دروغ
نمیکوید امروز اول ماه رمضانست خالق تو میخواست که
شیوهٔ اطاعت وعبادت سید الشهداء را بر امت تو معلوم
نماید نظم دوستان خامس آل عبا را مژده باد ◦ زین بشارت
اشک ریزان عزا را مژده باد ◦ دست چون داری تو در کنج
شفاعت یا حسین ◦ رحم کن بر ما تهی دستان امت یا حسین ◦
بازمیرند ما را چون بحشر در حساب ◦ سر برای ما در اینجا
دادی آنجا رخ متاب ◦ از شفاعت کاه محشر کیست در وقت
عطا مستحق بخشش وعفو وعطا غیر از خطا ◦ در حدیث است
که هر که در راه دوستی جناب سید الشهداء قدمی بردارد آن
حضرت ده قدم التفات در راه محبتا و پیش بکذارد چنانکه
یکی از علمای دین مبین را آن امام با تمکین جناب سید الشهداء
را در خواب دید عرض کرد یا اباعبدالله حدیثی دیده ام
که راوی آن حدیث را بشما نسبت میدهند آیا راست است

باخلافی دارد حضرت فرمود کدام حدیث است عرض کرد که راوی
میکوید از سید الشهداء مرویست که هر کس مرا در حال حیات
خود یکبار زیارت کند من در شب اول قبر هفت بار اورا
زیارت میکنم آنحضرت بگریست وفرمود که من میکویم هفتاد
مرتبه بزیارت او میایم پس خوشا بحال بیدار بختی که دست
تولا در دامن ولای آنحضرت زند ◦ مرویست که چون حضرت
رسول خدا از سر کذشت کشتهٔ شمشیر جفا جناب سید الشهداء
مخبر شد با جمیع انبیاء کرام وافواج ملائکهٔ عظام از عالم بالا
در صحرای کربلا نزول نمودند دید که دامن آن دشت تنهای
پاره پاره شهیدان در راه خدا در خون وخاک افتاده ولشکری را
دید که علمدار آن با علم در زمین سرنکون کردیده وفوجی را
دید با سردار از زخمهای زین در آغوش خاک زمین پایمال
ستم ستوران شامیان وکوفیان کردیده اند وحضرت رسول
بهر تنی که میکذشت چون سر در پیکر نداشتند که برخیزند
واستقبال آنحضرت نمایند از خجلت روی بآنحضرت نمینمودند

که ناگاه نسیمی از جانب قتلگاه وزید بوی امام حسین بمشام
رسول خدا رسید بی اختیار فریاد واحسیناه و ناله واولداه
و فغان وامظلوماه برکشید و بجانب قتلگاه از کشته راه
دوید ناگاه پیکر پاره پارهٔ فرزند عزیز خود امام حسین را دید
که از بی تعظیم جدش رسول خدا در گوشهٔ قتلگاه بدو زانوی
آدب نشسته آنجناب بی اختیار هر دو دست آن تن بی سر را
در بغل کشید و چنان گریه کرد که خروش انبیاء و آواز گریهٔ
ملائکه بگوش ساکنان عالم بالا رسید و چندان آن تن بی
سر را در بغل گرفته بود و فریاد واحسیناه و وامظلوماه و وا
غریباه و واشهیداه از دل پر درد بر آورد که رشتهٔ نفس آنحضرت
منقطع گردید و با آن پیکر صد پاره در زمین غلطید ملائکهٔ
چند که مقرب بارگاه الهی بودند پر و بال تاسف بر سر زدند
و عرض کردند خداوندا سرگذشت حضرت یعقوب را در
مفارقت یوسف بشنیدیم امروز هزار مرتبه در جز شوق
و اشتیاق حبیب ترا با محبوب تو حسین بالاتر دیدیم خطاب

رسید

رسید که ای ملائکهٔ من بحضرت کبریائی ما قسم است که از حبیب
خود هزار مرتبه مهربان ترم بر حسین مظلوم باز ملائکه عرض
کردند که ای خفی الالطاف چون مرتبهٔ دوستی تو بحسین
چنین است پس حکمت در شهادت او چه بود باز خطاب باری
تعالی در رسید که عقول را در ادراک رموز حکمتهای
مخفی ما راه نیست در شهادت این مظلوم حکمتها و مصلحتها
چند است که بعضی از آنها را بر مردم ظاهر و روشن میگردانم
و بعضی دیگر را در خزانهٔ حکمت مخفی و پنهان میکنم و در
روز قیامت آشکار و ظاهر میگردانم ای عزیزان اما آنچه
ظاهر است در شهادت این مظلوم آنست باعث ظهور
وحدانیت و توحید الهیت میباشد و باعث رواج و
برهان دین محمدی و نبوت احمدیت میباشد و باعث
قوت و یاری دهندهٔ امامت و ولایت مرتضویت میباشد
و سبب انکشاف و باطل گردانیدن طریقهٔ دین مخالفان و
معاندانست و دیگر آنکه بسا عاصی تبه روزگار را که بسبب گریه

انحضرت آمرزیده شود و بسا مجرم خاکسار را بجهة زیارت و
تعزیه داری آنحضرت مستحق رحمت الهی شوند نظم هر کرا
دردی بود هر چند دردش بی دواست اشک چشم تعزیت
داران شفای دردهاست از حضرت صادق ع روایت شده
که چون شخصی بزیارت سید الشهدا ع بیرون رود اول قدمی
که بر میدارد خدا گناهان او را میامرزد پس پیوسته او را
مقدس و مطهر میکرداند تا برسد بنزد ضریح آنحضرت
پس حق تعالی با او مناجات میفرماید که ای بندهٔ من سؤال کن
از من تا عطا نمایم دعا کن تا مستجاب کنم طلب نما تا عطا
فرمایم حاجتی بطلب تا بر آورم و بر خدا لازم است بآنچه
وعده فرماید عطا نماید و بسند معتبر از داود بن فرقد
روایت شده که حضرت صادق ع فرمودند که کسیکه قبر امام
حسین را زیارت کند در هر جمعه البته آمرزیده میشود
و از دنیا نرود و حال آنکه حسرتی در دل او باشد و در
بهشت با حسین ساکن بوده باشد پس فرمود ای داود کیست

که نمیخواهد

که نمیخواهد همسایگی حسین را در بهشت گفتم کسیکه رستگار
نیست ابن قولویه روایت کرده است از حضرت صادق ع
که فرمودند کسی که میخواهد در قیامت داخل کرامات الهی
و شفاعت پیغمبر بوده باشد پس باید زیارت کند حسین را
که باو میرسد افضل کرامتهای الهی و سؤال میکنند او را
از گناهانی که در دار دنیا کرده باشد اگر چه گناهش بعدد ریگ
بیابان و کوههای تهامه و کف دریاها باشد بدرستیکه
حسین و اهل بیت و اصحاب او را کشتند از روی ظلم و ستم
در حالی که تشنه بودند مُتَرَّبَ الخَدِّ دامِی النَّحرِ مُنعَفِرَ
الجَبِینِ بِحَرٍّ قَضَی ظامِیاً اِلَی الوَشَلِ صورت شریف امام حسین
که بوسگاه جد بزرگوارش بود بخاک مالیدند و او را مثل
شتر قربانی نحر کردند و پیشانی شریفش که دائم در سجود
معبود بود خاک آلوده نمودند و آن بحر فیض و مکرمت را
بالب تشنه شهید کردند لَهفِی لَهُ عافِراً مُلقًی بِلا کَفَنٍ
سِوَی السَّوافِی وَلا لَحدٍ وَلا غُسُلٍ آه حسرت و اندوه

من بر امام مظلوم میست که بدن شریف او را بر زمین انداختند
و او را بی جامه و کفن واگذاشتند تا آنکه غباری که از
وزیدن بادها بر او نشست بجای کفن بر بدن او ماند
و غاسلی نبود که آنحضرت را غسل دهد و بخاک سپارد
مرویست که مردی در خدمت حضرت صادق ع عرض کرد
چه قدر فضیلت دارد زیارت حضرت امام حسین ع
فرمودند کسیکه بقدر عمر دنیا عمر نماید و شبها بقیام
و روزها بصیام باشد آن مقابله نمیتواند نماید با ثواب
یک سلام خفی جناب سید الشهداء صلوات الله علیه
شیخ کشی روایت میکند از زید شحام که گفت من روزی
با جمعی از اهل کوفه در خدمت حضرت صادق ع بودیم که
داخل شد بر آنحضرت جعفر بن عفان طائی پس حضرت
او را بنزدیک خود خواندند و در پیش خود نشانیدند
پس فرمود یا جعفر عرض کرد لبیک جعلنی الله فداک
فرمود بلغنی انک تقول الشعر فی الحسین و تجید یعنی

شنیده ام

شنیده ام شعر در مرثیه جد من امام حسین ع میگوئی و نیکو
میگوئی عرض کرد بلی فدایت شوم آنحضرت فرمود بخوان
شعری چند را پس شروع کرد بخواندن و آنحضرت شروع
کردند بگریستن و کسانیکه بدور آنحضرت بودند نیز گریستند
و آنحضرت آنقدر گریست که آب دیده مبارکش بر محاسن
شریف او بر روی او جاری شد و ریش مبارک او تر گردید
پس فرمودند یا جعفر والله لقد شهدت ملائکة الله
المقربون ههنا لیسمعوا قولک فی الحسین ای جعفر
بخدا قسم که حاضر شدند ملئکه مقربین در این مجلس از برای
اینکه بشنوند مرثیه تو را بر حسین ع و بتحقیق گریستند
هم چنانکه ما گریستیم و زیاده از ما گریستند و بتحقیق که خدا
واجب گردانید بر تو بهشت را در این ساعت و تو را آمرزید
پس فرمود یا جعفر الا ازیدک آیا زیاده بگویم عرض کرد بلی
ای سید من فرمود نیست کسی که شعری خواند در مرثیه حسین
پس بگرید و بگریاند مگر آنکه البته واجب گرداند خدا بهشت را

از براي او و بيامرزد او را نظم قسم بذات خداوند خالق کونين ٭
کسی که کریه کند در غم امام حسين ٭ شود بروز جزا دو سفيد
نام سعيد ٭ براي قطرهٔ اشکی که از بصر بارید ٭ بیا سرشك
درين تعزيت تو یاری کن ٭ براي مزرعهٔ حشر آبیاری کن ٭
و ابن قولويه از ابي هرون مکفوف روايت کرده از حضرت
صادق ع در حديثي طويلي که کفت کسيکه مذکور شود در نزد
او حسين ع پس بيرون آيد از چشمش اشك بقدر بال مگسی
ثواب او بر خداست ٭ وَلَم يَرضَ لَهُ بِدُونِ الجَنَّةِ ٭ و بغير از
بهشت راضی نشود بچيزي از براي او ٭ نظم ٭ من بر چون
تو بمحشر در آيي اندر صف ٭ که اشك چشم تو برهان قاطعی است
بکف ٭ مرويست که مسمع بن کردين ميکويد که حضرت صادق ع
بمن فرمود حديثي و در آخر آن فرمود که يا مسمع رَحِمَ اللهُ
دَمعَتَكَ ٭ خدا رحمت کند اشك ديدهای ترا و آکاه
باش که در وقت وفات که اميد تو از همه کس و از همه چيز
منقطع شود و بهر طرف که نکاه کنی فرياد رسي نه بيني پس

پدران

پدران ما حاضر شوند و بملك الموت وصيت کنند که با او
نيکويي کن که او از شيعيان و دوستان و کريه کنندکان
بر ماست و بشارتها بتو دهند که ديدهای تو روشن
شود و ملك الموت بر تو مهربان تر باشد از مادر بفرزند
خود ٭ در حديث است که جناب رسول خدا ص در کنارهٔ صراط
مي ايستد و کويد رَبِّ سَلِّم رَبِّ سَلِّم شيعةَ عَلِيٍّ الهي خدا
بسلامت بکذران بسلامت بکذران شيعهٔ علی را از
صراط جناب فاطمه کويد ٭ يا رَبِّ ارحَم شيعَتي ٭ خدايا
شيعيان مرا رحم کن خطاب رسد که قد غَفَرتُ لَهُم ايشانرا
آمرزيدم ديکر بار کويد ٭ يا رَبِّ شيعَةِ وَلَدي ٭ بار خدايا شيعيان
فرزندان مرا رحم کن خطاب رسد که ايشانرا آمرزيدم باز
خواهد کفت که يا رَبِّ شيعَةِ شيعَتي ٭ بار خدايا پيروان
شيعيان مارا ببخش خطاب رسد که ای فاطمه روانه بهشت
شو امروز هر که پناه بتو آورد و دست در دامن محبت تو زند
با تو داخل بهشت شود پس با شيعيان شو و شيعيان

ودوستان فرزندانت در نهایت اطمینان روانهٔ بهشت
شوند وچون بدر بهشت رسند دوازده هزار حور العین
با استقبال شما آیند که همگی بر ناقهای نور سوار باشند و
بر دست هر یك جوبی از نور باشد ومهار آن ناقها از مروارید
تر باشد وجهاز انها از یاقوت سرخ باشد وچون داخل
بهشت شوند از قدوم شما اهل بهشت بیکدیگر بشارت دهند
از رسول خدا مرویست که چون روز قیامت شود جبرئیل
از برای حضرت فاطمه ناقهٔ از ناقهای بهشت اورند که مهار
آن از مروارید تر باشد وجهاز ان از مرجان تر باشد و
پهلوهای آن بدیبای بهشت مزین باشد وفاطمه بر آن سوار
شود وچون روانه شود صد هزار ملك از جانب راست
او وصد هزار ملك از جانب چپ او وصد هزار ملك
از پیش روی او روانه شوند وچون بدر بهشت رسند
بعقب نگاه کند خطاب رسد که ای فاطمه باعث التفات
تو چیست گوید پروردگارا میخواهم امروز قدر ومنزلهٔ من

معلوم

معلوم شود خطاب رسد که ای دختر حبیب من برگرد وهر
که ذرهٔ از محبت تو وفرزندان تو در دل او باشد دست
او را بگیر وباخود داخل بهشت کن پس حضرت فاطمه برگردد
در عرصات محشر جمیع شیعیان ودوستان خود را بر
چیند همچنانکه مرغ دانه برچیند وبا ایشان راه بهشت
پیش گیرد وچون بدر بهشت رسند شیعیان ودوستان
بعقب خود نظر کنند خطاب رسد ای دوستان من باعث
التفات شما چیست گویند بارخدایا میخواهیم امروز قدر
ومنزلهٔ ما معلوم شود خطاب در رسد که ای دوستان من
برگردید وهر که بجهة خاطر فاطمهٔ زهرا شما را دوست داشته
یا گرسنهٔ از شما سیر کرده ویا تشنهٔ از شما را شربت آب داده
یا پای برهنهٔ شما را پوشانیده ویا منع غیبت یکی را از شما
کرده دست او را بگیرید وباخود داخل بهشت کنید پس
ایشان برمیگردند وهر که با ایشان دوستی کرده یا بنحوی
که از اتحاد دست گیری ایشان نموده داخل بهشت کنند

وحضرت امام محمد باقر ع فرمود که در ان روز کسی باقی نماند
که داخل بهشت نشود مگر شکاک و منافق و کافر * مرویست
که چون حضرت فاطمه داخل بهشت شود باو خطاب در رسد
که ای دختر حبیب من دو هزار سال قبل از ایجاد آسمان و
زمین من بعظمت و جلال خود قسم یاد نمودم که دوستان
تو و دوستان شوهر تو و دوستان فرزندان ترا عذاب
نکنم * مرویست که هر که در مصیبت حضرت امام حسین گریه
کند یاری حضرت فاطمه زهرا نموده و هواداری جناب
سید الساجدین کرده است * ای دوستان چرا ماههای سیاه
که از آب دیدگان سفید گردید و چه بسا عاصی تیره روز
کار که از گریه نمودن بر فرزند سید ابرار آمرزیده و رستکار
شود نظم حدیث مقتل نوباوه رسول خداست * بریز اشک
دمادم که وقت عین بکاست * ز اشک تعزیت پادشاه تشنه
جگر * بحشر نیست ترا تحفه از این بهتر * اگر ترا سر سودای
جنت الماوی است * در بهشت برین باب روضة الشهداست *

مرویست

مرویست که حضرت صادق ع فرموده است که محبوب ترین چشمها
در نزد خدا چشمهائیست که گریه کننده بر حسین باشد و بهترین
گریهها در نزد خدا گریه بر حسین است هر که گریه بر حسین کند
یاری بر فاطمه کرده است و هواداری رسول خدا نموده است
و حقوق ما اهل بیت را ادا کرده است * هر چشمی در روز
قیامت گریانست مگر چشمی که بر جد حسین گریسته باشد
نظم دیده گر بهر شاه کربلا شد اشکبار * یابد از نور سعادت
روشنی روز شمار * هر که او امروز گریانست از بهر حسین * با
لب خندان بود فردا بصد اقتدار * و در روز قیامت آثار
فرح و شادی و سرور از روی گریه کنندگان حسین ظاهر
خواهد بود و ملائکه ایشانرا بشارت خواهند داد و اهل
محشر در جزع و فزع خواهند بود و ایشان در سایه عرش
الهی در جوار حضرت امام حسین باشند و با او هم کلام
خواهند بود و ملائکه در نزد ایشان خواهند آمد و خواهند
گفت برخیزید و داخل بهشت شوید و ایشان ابا خواهند نمود

وخواهند گفت ما صحبت امام حسین و مجلس او را دست بر
نمیداریم و حور العین نزد ایشان پیغام خواهند فرستاد
که بیائید که ما مشتاق ملاقات شمائیم و ایشان مطلقا متعرض
نمیشوند و اعتنائی نمینمایند بسبب سرور و کرامتی که بایشان
رسیده از صحبت سید جوانان بهشت پس ای عزیزان چگونه
میشود که شیعیان در ماتم انحضرت از گریه کوتاهی نمایند ان
مصاب اهل بیت الرسول عظیم بدرستیکه مصیبت آل محمد
بزرگ مصیبتی است و محنت خاندان احمد عجب محنتی است
فرحم الله من یبکیهم و یضج علیهم پس خدا رحمت کند کسی را
که بر ایشان بگرید و نوحه و زاری نماید نظم روز ازل که
نامهٔ رحمت نوشته‌اند خاص از برای اهل مصیبت نوشته‌اند
از خون زخمهای جگر پارهٔ رسول منشور سرخ روئی امت
نوشته‌اند در هر ولایت نامهٔ خلایق کشیده‌اند از درد و غم
بشاه ولایت نوشته‌اند فرحم الله من بکی علیه و لعن
ظالمیه خدا رحمت کند کسی را که بر امام حسین گریه کند و

برظالمان

برظالمان انحضرت لعنت کند حق تعالی خواهد نوشت از برای
او چهار هزار درجه که بلند نمایند برای او و با و کرامت خواهد
نمود ثواب آزاد نمودن چهار هزار بنده و محشور خواهد شد
در روز قیامت در حالتی که مسرور و خوشدل باشد نظم
ای تعزیه دار در مصیبت بشتاب چون اشک تو در حشر بود دُرّ
خوشاب آنجا بشفاعت حسین می بخشند دریا دریا خطا
بیک قطرهٔ آب مرویست که روزی پیغمبر خدا از خانه بیرون
آمد و دست امام حسین را بدست گرفته بود و میفرمود
که ای گروه مردم این است حسین بن علی بشناسید او را
بخدا قسم که او در بهشت خواهد بود و دوستان او در بهشت
خواهد بود و دوستان دوستان او در بهشت خواهد بود
و هر که او را دوست دارد آتش جهنم بوی نرسد اگر چه گناهش
بعدد ریگ بیابان باشد و حضرت رسول مکرر میفرمود
که حسین از منست و من از حسینم خداوندا دوست
دار کسی را که حسین را دوست دارد نظم حسین کیست

همان حسین که بحجت شه لولاک
لما خلقت بحکم خدا بابو دیار
همان حسین که بمیزان حشر درو بود تیغ
کنار شفاعت امت کند بروز جزا
همان حسین که در کربلا بعرضه بو
گرفت عهد شفاعت وفا بوعده نمود

کربلبیا او آبرو دارد ۰ سر رضا بکمند رضاي او دارد ۰ حسین
مقام تفاخر بعالمین دارد ۰ خدا بجا لم ایجادیان حسین
دارد ۰ بلسان غیب در جواب کفته است چه خوش کفته است نظم
ندا رسید حسینی که در وجود آمد ۰ ز پشت پردهٔ اسرار هر چه بود
آمد ۰ ز تیغ ظلم وستم آن شهنشه کونین ۰ ز صد ر زین بکرب
وبلا فرود آمد ۰ پس باید شیعیان بدانند که اعظم وسایل تمسك
بولایت اهل بیت رسول خداست وافضل اعمال که یه بر حسین
وزیارت آن برکزیدهٔ اله است چکونه چنین نباشد وحال
انکه معاویه ابن وهب که یکی از اعاظم اصحاب امام جعفر
صادق ع میکوید که در روز عاشورا بخانهٔ امام جعفر صادق
رفتم در وقتی رسیدم که آنجناب در سجده بود من در کناری
نشستم آنحضرت سجده را طول داد ودر سجده میکفت که
اَللّٰهُمَّ یَا مَنْ خَصَّنَا بِالْکَرَامَةِ وَوَعَدَنَا الشَّفَاعَةَ وَ
حَمَّلَنَا الرِّسَالَةَ وَجَعَلَنَا وَرَثَةَ الْأَنْبِیَاءِ ۰ ای خداوندی که
ما را مخصوص کردانیدهٔ بکرامت ووعده دادهٔ بما شفاعت

روز

روز قیامت ودر ما قرار دادهٔ رسالت وامامت وکردانیدهٔ
ما را وارثه پیغمبران اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخْوَانِنَا الْمُؤْمِنِینَ وَلِزُوَّارِ
قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَیْنِ ۰ ای پروردکار بیامرز مرا وبیامرز
برادران ایمانی مرا وبیامرز زیارت کنندکان قبر جدم
حسین را که در دوستی او مالهاي خود را بذل میکنند
وبدنهاي خود را در زیارت او برنج وتعب می افکنند
از برای انکه نیکی کنند بما وخوشحال کردن پیغمبر تو اَللّٰهُمَّ
فَارْحَمْ تِلْكَ الْوُجُوهَ الَّتِي غَیَّرَتْهَا الشَّمْسُ ۰ ای خدا رحم
کن روهائی را که در راه زیارت امام حسین متغیر شده
است ۰ وَارْحَمْ تِلْكَ الْخُدُودَ الَّتِي تَقَلَّبَتْ عَلَى قَبْرِ أَبِي
عَبْدِ اللهِ الْحُسَیْنِ ع ۰ ورحم کن آن رخسارهائی را که بر
قبر جدم حسین مالیده شده است ۰ وَارْحَمْ تِلْكَ الْعُیُونَ
الَّتِي جَرَتْ عَلَى مُصِیبَةِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَیْنِ ای خدا رحم
کن آن چشمهائی را که اشك در مصیبت جدم امام حسین
جاري شده ۰ وَارْحَمْ تِلْكَ الْقُلُوبَ الَّتِي حَزِنَتْ لِأَجْلِنَا

ورحم کن نالهائی راکه از برای مصیبت ما از دلها بر آمده و
فرمود اللّهمّ اِنّی اَستَودِعُكَ تِلكَ الاَنفُسَ وَتِلكَ
الاَبدانِ حَتّی تُرْوِیهِم مِنَ الحَوضِ یَومَ العَطَشِ الاَکبَرِ
بار خدا من میسپارم بتو این نفوس را واین تنها را تا درد
روز قیامت که همه کس تشنه باشند ایشانرا از حوض کوثر
سیراب کن وَیُدخِلُهُمُ الجَنَّةَ وَتُسَهِّلُ عَلَیهِمُ الحِسابُ
وبر ایشان سهل واسان کردان حساب را وداخل بهشت کن
راوی میکوید که من مدتها در انجا نشستم وحضرت در سجده
بود ودعا میکرد بر زیارت کنندکان وکریه کنندکان امام
حسینؑ وچون از سجده برخواست من بنزد او رفتم وسلام
کردم وعرض نمودم که یابن رسول الله من غیدانم که اجر و
ثواب زیارت وکریه براو تا این مرتبه است دعای شما از برای
زایران وکریه کنندکان بر حسین کافیست واکر چیز دیکر
چیزی از برای ایشان نباشد حضرت فرمود ای پسر وهب
دعا کنندکان بر زایران حسین در آسمان بیش ترند از دعا

کنندکان

کنندکان بر ایشان در زمین ای پسر وهب ترك مکن زیارت
امام حسین را بسبب خوف از کسی که هر که ترك زیارت او
کند بعد از مرك این قدر حسرت وندامت خواهد داشت
که آرزو خواهد کرد که قبر او را بیرون انداز ای پسر وهب آیا
نمی خواهی که در فردای قیامت پیغمبر با تو مصافحه کند پس ترك
مکن زیارت حسین را نظم بکو بتربت او کر کسی سلام کند
خدا سلام بانکس باحترام کند ° کسیکه کریه کند بر غم شهادت او °
حسین بروز جزا میکند شفاعت او ° ابن طاوس از محمد بن
احمد نفی نقل کرده که او کفت مرا همسایهٔ بود که در هر ماه یك
مرتبه بزیارت امام حسین میرفت وچون پیری وی را
دریافت وضعف بر او استیلا یافت مدتی بزیارت آن
حضرت نرفت وبعد از مدتی بزیارت انحضرت رفت آن
شخص میکوید چون زیارت کردم ونماز کذاردم مرا خواب در
ربود در خواب دیدم که حضرت از قبر بیرون آمد ومتوجه
من شد وفرمود چرا مرا جفا کردی وقبل از این با من نیکوئی

میکردی من عرض کردم که فدای تو شوم ضعف مرا دریافتن با
جهت تقصیر در خدمت شما کردم پس عرض کردم حدیثی از
شما بما رسیده میخواهم از شما مشافهةً بشنوم که آن صحیح است
یا نه حضرت فرمود بگو عرض کردم که از شما روایت کرده اند
که شما فرموده اید که هر که در حیات خود مرا زیارت کند من
بعد از ممات او را زیارت خواهم کرد حضرت فرمود بلی من
گفته ام و اگر او را در آتش جهنم بیابم او را بیرون می آورم
نظم نقش بدیع خانهٔ قدرت بود حسین ۰ یعنی نگین مهر
نبوت بود حسین ۰ با دست توست دست ولایت هم آستین ۰
یعنی که زور پنجهٔ قدرت بود حسین ۰ روز جزا برای شفاعت
چه بانهی ۰ دیباچهٔ کتاب شهادت بود حسین ۰ از حضرت
امام جعفر صادق ع مرویست که در روز قیامت شخصی را
بعرصات محشر در آورند که نامهٔ اعمال او از حسنات خالی
باشد لهذا راه دوزخ پیش گیرد پس از حضرت رب الارباب
خطاب باو رسد که ای بندهٔ من صبر کن که ترا در نزد ما

امانتی

امانتی است پس بفرماید تا دری حاضر کنند که از شعاع آن
تمام عرصات محشر را روشن کند آن بندهٔ بیچاره گوید من
چنین دری نداشتم و از آن خبر ندارم خطاب در رسد
که این در از قطرهٔ اشکی است که در مصیبت حضرت امام حسین
از دیدهٔ تو جاری شده ما آن اشک را ضایع نگذاشتیم
و در صدف رحمت خود پرورش داده ایم و از برای تو ضبط
نموده ایم که امروز روز حسرت و درماندگی تو است بکار تو آید
و ما او را خریداریم او را بنزد انبیاء بر تا قیمت کنند آن بنده
آن در را بنزد حضرت آدم صفی الله برد و گوید ای پدر آدمیان
این را قیمت کن گوید قیمت او را نمیدانم او را بنزد نوح بر تا او
قیمت کند چون او را بنزد نوح آورد نوح گوید من قیمت او را
نمیدانم او را بنزد حضرت ابرهیم خلیل بر تا او قیمت کند چون
بنزد ابرهیم آورد گوید من قیمت او را نمیدانم و قیمت نمودن
آن را بحضرت اسماعیل حواله کند و همچنین هر یک از پیغمبران
قیمت او را بدیگری حواله کنند تا آخر بنزد حضرت ختمی مآب محمد

مصطفی ع اورا بفرستند آنحضرت فرماید که باید این دُرّ را
علی ابن ابیطالب قیمت کند چون انرا بنزد امیر المؤمنین آورند
بفرماید که باید این درّرا فرزندم امام حسین قیمت کند چون
بندهٔ آن درّ را بخدمت حضرت امام حسین برد انحضرت مانند
برادر مهربان آن بنده را در بر کیرد و اورا نوازش نماید پس
کیسوان معنبر موی خودرا پریشان ساخته بر کف دست خود
نهد و بپای عرش الهی آید و کوید خداوندا قیمت آن درّ آنست
که صاحبش را با پدر و مادر او بمن بخشی و ایشانرا با من همنشین
کنی در بهشت در جوار من جای دهی خطاب عزت در رسد که یا
حسین من این بنده را با پدر و مادرش بتو بخشیدم و اورا در
بهشت از رفیقان و مصاحبان و همسایکان تو کردانیدم

نظم. بود این کوهر اشکی که بنام شهداست ۰ در نظر قطرهٔ آبی و بمعنی
دریاست ۰ این کهر را نتوان کفت چه قیمت دارد ۰ یک کهر
قیمت یک کنج شهادت دارد ۰ مرویست [illegible] ن روز قیامت
شود اوّل بار که انحضرت سر از خاک بردارد احوال امت

خودرا

خودرا میپرسد ۰ منقولست که در انروز هنوز هیچ کس سر
از خاک برنداشته باشد خداوند جلیل بجبرئیل امر میفرماید
که براق را ببر تا حبیب من سوار شود و میکائیل را فرماید
که تاج ببر تا آنسرور بر سر نهد و اسرافیل را فرمان رسد
که عصا ببر تا بدست کیرد و رضوانرا حکم کند دو حلّه ببر
تا در بر نماید و ایشان ندانند که تربت محمد مصطفی ع
در کجاست زیرا که زمین قاع قاع و صف صف شده
باشد که ناکاه عمودی از نور به بینند که از زمین بر آید
جبرئیل کوید که آن تربت محمد ع است و بکریه در آید بکریستن
شدیدی میکائیل کوید ای جبرئیل چرا کریه میکنی جبرئیل
کوید بجهت انکه همین ساعت جناب محمد ع احوال امّت را
از من خواهد پرسید و نمیدانم در جواب چه کویم پس
تربت رسول خدا دیدند زمین بامر خدا شکافته کردد و
انجناب مانند [illegible] آفتاب از عالم خاک سر بردارد چون جبرئیل را
به بیند کوید ای جبرئیل مرا بشارت ده جبرئیل کوید اینک

براق آورده ام تا سوار شوي کويد مرا بشارتي ده که خوش
حال شوم کويد اينک تاج آورده ام بر سر کذاري و حله
آورده ام بپوشي آنحضرت فرمايد اي جبرئيل چه جاي تاج و
حله است مرا از امت خبري ده مکر ايشان را در دوزخ کذاشته
جبرئيل کويد يا رسول الله هنوز کسي بغير از شما سر از خاک بر
نداشته پس اين نهايت مرحمت است که آنحضرت درباره
اين امت بي غيرت دارند که هيچ پدري با فرزند خود اين
ملاطفت ندارد و هيچ محبي با محبوب خود اين احسان
نموده وارد شده است که روزي آنحضرت بدرکاه خدا
وند عالم عرض کرد که الهي کناهان امت را بر دوش من بار
کن و بعد مرا بيامرز و امتان مرا در ميان امتان پيغمبران
رسوا مکن اي دوستان جانهاي ما زمرهٔ امتان فداي
چنين پيغمبري باد که چه سعيها در روز قيامت در خلاص
نمودن امت مينمايد کاهي در نزد ميزان رود و دعا کند
که خداوندا حساب بر امتان من آسان کن و کاهي در نزد

صراط

صراط بايستد جبرئيل در جانب راست او و ميکائيل در جانب
چپ او و ملائکه در پيش رو و عقب آنجناب ايستاده باشند
و همه تضرع کنند که خداوندا امتان محمد را از صراط باساني
بکذران و زماني در کنار جهنم ايستاده باشد و سر را
برهنه کند و بجهنم خطاب نمايد که اي جهنم ترا بحق سر
برهنه ام قسم ميدهم که شرارهٔ خود را از امتان من دور
کن و زماني با لواي حمد بر در بهشت توقف فرمايد و
شفاعت امت عاصي نمايد و کاهي در نزد کوثر امتان تشنهٔ
خود را سيراب کند چنانچه آنجناب دقيقهٔ ارام از براي
اين بندهکان پر معصيت ندارد منقولست که بعضي از
امتان آنحضرت را از حوض کوثر منع کنند و بسبب کثرت
معاصي و کناهان غير متناهي نميکذارند ايشان را که بنزد
حوض کوثر بيايند و آب بياشامند آنحضرت به بيند که
ايشان را منع ميکنند بکريه در آيد و اشک از ديده ببارد
و مکرر کويد پروردکارا اينها شيعيان علي اند که از حوض کوثر

آب نمیدهند و ایشانرا از کوثر دور میکنند حق تعالی ملکی را
بفرستد که او بگو ای حبیب من چرا گریه میکنی گوید چگونه
گریه نکنم که می بینم بعضی از شیعیان برادرم علی را که در
دنیا در مصیبت فرزندانم حسن و حسین گریسته اند ایشانرا
از حوض من دور میکنند و نمی گذارند که آب بیاشامند
و بجانب جهنم میبرند حق تعالی فرماید که یا محمد ایشانرا
بتو بخشیدم نظم خدا بتعزیه دار حسین بحشر رضاست
بهشت وقف محبان سید الشهداست اگر تو دامن سلطان
کربلا داری بروز حشر بسر سایهٔ خدا داری چنان شود
بقیامت بلند پایهٔ تو که آفتاب نشیند بزیر سایهٔ تو
منقولست که چون روز قیامت برپا شود جناب رسول خدا
بر سر قبر فاطمهٔ زهرا آید و فرماید که ای نور دیده جناب
اقدس الهی ترا سلام میرساند و میفرماید که از قبر خود
بیرون بیا و نظاره بر صفوف اهل محشر نما که تمام باتن عریان
در آفتاب قیامت حیران و سرگردان ایستاده اند چون

جناب

جناب فاطمه اسم قیامت را بشنود عرض کند که ای پدر
بزرگوار سلام مرا بپروردگار من برسان و بگو که فاطمه
میگوید که خداوند جلیل تو از بهر اسماعیل فدا فرستادی
و حسین مرا با لب تشنه و شکم گرسنه در صحرای کربلاء
قربانی راه خود خواستی نظم حسین من بعهد خود وفا
کرد سر و جانرا براه تو فدا کرد تو هم اکنون بعهد خود وفا
کن بزهرا خون بهالش را عطا کن چون رسول خدا
این کلماترا از آن خاتون قیامت بشنود فرماید که ای نور دیده
ای فاطمه ستم رسیده بفرمان خدا اطاعت کن و بیش از این
دل مرا از سوز کلام خود مسوزان از قبر بیرون بیا نظم
بیا که ما و تو امروز از خدای جهان طلب کنیم زمانی شفاعت
خلقان جناب فاطمه با دیده گریان و دل پرخون از قبر خود
بیرون آید فَوَيْلٌ لِأُمَّةٍ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ اِذَا اَقْبَلَتْ
فِي الْحَشْرِ فَاطِمَةُ الطُّهْرُ مَلَابِسُهَا ثَوْبٌ مِنَ السَّمِّ اَسْوَدُ
وَآخَرُ ثَوْبٌ مِنْ دَمِ السِّبْطِ مُحْمَرٌّ پس وای از برای امتی

که ظلم نمودند بر اهل بیت پیغمبر و از عذاب جهنم فارغ نیستند
چون جناب فاطمه بصحرای محشر در آید بر یك دوش جامه باشد
از زهر سیاه شده باشد و بر دوش دیگر او جامهٔ باشد که
از خون سرخ شده باشد • تُنَادِي وَأَبْصَارُ الْأَنَامِ شَوَاخِصٌ
وَفِي كُلِّ قَلْبٍ مِنْ مَهَابَتِهَا زَعْزَعٌ • وصیحه خواهد زد بنحوی
که اهل عرصات از آواز او خایف و ترسان خواهند شد
و حدقهای چشمهای ایشان بگردش افتد و دلهای ایشان
بلرزش خواهند آمد پس اهل محشر همه گریان و عریان و پریشان
و خروشان و گرسنه و تشنه و دریای اتش در جوش و جمیع
اهل محشر در ناله و خروش و در عرق انفعال غرق و مدهوش
چون جناب فاطمه ملاحظه نماید که شیعیان و زایران و گریه
کننده کان و تعزیه داران فرزند خود همه حیران و سرگردان
میباشند رو بسوی عرش الهی آورد نظم زند بقائمهٔ عرش
دست بهر دعا که ای خدای کریم و رحیم کرم فرما • بخونهای حسین
ای خدای هر دو جهان • ببخش این ضعفا را زکثرت احسان •

غمی ما شرح کی اتمام را خدا ای مجید
بخونهای حسین شهید تو بخشید

روا مدارا زین بیش با تن عریان • در آفتاب قیامت شوند
سرگردان • در آنوقت هاتفی ندا کند که ای شفیعه روز
محشر و ای مادر حسین تشنه جگر نظم ندا رسید که یا فاطمه بیا
بستان • کلید روضهٔ رضوان بخونهای حسین • پس جناب
فاطمه دوستان و شیعیان زایران و تعزیه داران و گریه کنندگان
داخل بهشت نماید • در کتاب زبده از حضرت امام رضا
منقولست که چون حضرت ابرهیم خلیل میخواست اسماعیل
در راه خدا ذبح نماید هرچند کارد بر گلوی نازك اسماعیل کشید
نمی برید در تعجب بود که ناگاه صدای الله اکبر الله اکبر در صحرا
منا بگوش حضرت ابرهیم رسید دید که جبرئیل گوسفندی را
برداشته بخدمت انحضرت آورده و گفت که خداوند عالم می
فرماید که این گوسفند را بعوض حضرت اسماعیل ذبح نما
و ما قربانی تو را قبول نمودیم پس حضرت ابرهیم را بخاطر
رسید که اگر بدست خود فرزندم اسماعیل را قربانی میکردم
ثواب عظیمی در مییافتم حق تعالی وحی فرستاد که ای ابرهیم

ناکرده

از همهٔ خلایق کی را دوست ترمیداری خلیل الله عرض کرد
بارخدایا محمّد مصطفی را که حبیب تو و صفی توست خطاب
آمد که او را دوست ترمیداری یا خود را حضرت ابرهیم
کفت حقّا که محمّد را از خود دوست ترمیدارم قَالَ فَوَلَدُهُ
اَحَبُّ اِلَیْکَ اَمْ وَلَدُکَ • خداوند عالم فرمود ای ابرهیم ایا
فرزند او را بیش تر دوست میداری یا فرزند خود اسمعیل را •
قَالَ بَلْ وَلَدُهُ حضرت ابرهیم عرض کرد فرزند او را از اسمعیل
دوست ترمیدارم حق تعالی وحی فرستاد که یکی از فرزندان
او که امام حسین نام دارد بخواری و زاری در کربلا با لب
تشنه و شکم کرسنه و جکر سوخته با زبان روزه شمر بی حیا
سر مبارک او را از قفا جدا نماید و هفتاد و دو نفر از فرزندان
و برادران و خویشان و اصحاب او را نیز با لب تشنه و
شکم کرسنه شهید میکنند و اهل بیت او را اسیر می کنند
و شهر بشهر و دیار بدیار میکردانند حضرت ابرهیم چون
این شنید دلش بدرد آمد و اشک از دیده بر رخسار مبارک

[illegible]

او

چون ذبیح الله شد واقف ز احوال حسین
از پی قربان شدن آید بدنبال حسین

او جاری شد خطاب عزت در رسید که ای ابرهیم چون کریه
بر مصیبت امام حسین نمودی ثواب کریستن تو بر حسین
بن علی ع برابر آنست که فرزند خود اسماعیل را در راه من
قربانی میکردی نظم کریه کردن در عزای کشتهٔ راه خدا •
بهتر است از ذبح اسماعیل در کوه منا • کوهر شهوار باشد
قطره اشک شما • قدر این کوهر نمیداند کسی غیر از خدا •
فَقَالَ اللهُ تَعَالَی یَا اِبْرٰهِیمُ اَوْجَبْتُ لَکَ اَرْفَعَ دَرَجَاتِ
اَهْلِ الثَّوَابِ عَلَی الْمُصَائِبِ پس حق تعالی فرمود ای ابرهیم
باین سبب بر تو واجب کردانیدم بلندترین درجات
اهل مصایب را و این است معنی قول تعالی که میفرماید وَ
فَدَیْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ
ای عزیزان تامل کنید که ثواب کریستن بر امام حسین چه
مقدار ثواب دارد نظم این کریه دولتی است عزیزان
برای ما • این است روسفیدی روز جزای ما • ما را باین
دو قطره اشک عزیزان امید هست • بر دست او ست دیده شاه کدای ما •

مرویست که چون جناب امام حسین متولد شد خداوند عالم
امر نمود بجبرئیل امین برای مبارك باد بخدمت رسول خدا
مشرف شود پس جبرئیل با هزار قبیله از ملائکه که هر قبیله
هزار هزار ملك بودند بر اسبان ابلق سوار بودند که از
نور کرامت مزین بزین ولجام بود و همه حربها از نور در
دست داشتند و باحترام تمام بخدمت سید انام نازل
شدند و سلام نمودند نظم پس از سلام بآن هادی طریق
رشاد • بگو قدوم حسین بر شما مبارك باد • بگو حسین تو سر
در کند حکم قضاست • بگو که خون حسینت بهار کرب و بلاست •
بگو حسین تو سر میدهد بدشمن دوست • بگو رحمت ما خون
بهای حضرت اوست • پس رسول خدا قنداغه امام حسین را
در بغل گرفته ولبهای مبارك او را بوسید و زبان بیان
خود را در دهان او نهاد پس امام حسین زبان جد خود را
میمکید و لذت میبرد بعد از لذت شهد از زبان جد خود
چون غنچه گل بنیاد تبسم نمود رسول خدا اذان و اقامه در

کوش

ازینجا خداوند عالم

کوش او خواند و بحکم خدا او را حسین نام نهاد و دو کوسفند
از برای او قربانی نمود و عقیقه فرمود و در عهد شیرخوارگی
بغیر از لعاب زبان معجز بیان جد خود غذای دیگری میل
نکرد این بود که رسول خدا مکرر میفرمود لحمك لحمی و بیوسته
میفرمود که حُسَینٌ مِنّی وَاَنَا مِنْ حُسَیْنٍ حسین از منست و
من از حسینم نظم جلای آئینه روح سید الثقلین • قوای
بازوی دست علی امام حسین • ایعزیز من بدانکه مرتبه
حضرت امام حسین در نزد رسول خدا از حد افزونست
و نام مبارکش در نزد اهل آسمانها مشهورتر است از اهل زمین
واگر میخواهی محلی از قدر و مرتبه او در نزد خدا و رسول
مطلع باشی مستمع باش از حضرت امام جعفر صادق مرویست
که چون حضرت امام حسین متولد شد پروردگار امر کرد
جبرئیل را با هزار ملك بر پیغمبر نازل شود و او را تهنیت
و مبارك باد گویند و چون جبرئیل نازل میشد در جزیره
از جزایر دریا بملکی گذشت که از حاملان عرش الهی بود

قوای علی بازوی دست خدا امام حسین

نام او فطرس بود بسبب انکه ترک اولائی از او سر زده بود
برق غیرت در رسید و بال او را سوزانیده او را از صفح
اعلا و مجاورت ساکنان عالم بالا دور کرده و دران جزیره
افکنده و هفتصد سال در انجا عبادت حق تعالی کردی
وحق تعالی او را مخیر کردانید میان عذاب دنیا و عذاب
عقبی او عذاب دنیا را اختیار کرد لهذا حق تعالی او را
در آن جزیره بمژهای چشمش معلق کردانید اما چون فطرس
جبرئیل را با آن ملائکه دید کفت ای جبرئیل اراده کجا
داری جبرئیل کفت پروردکار عالم فرزندی بمحمد کرامت
کرده و ما را به تهنیت او فرستاده فطرس کفت ای جبرئیل
من اطلاع دارم که محمد در نزد پروردکار بسیار عزیز و
محترم است و دعای او در درکاه حق تعالی مقبولست مرا با
خود بنزد او ببر شاید برای من دعا کند و حق تعالی ببرکت
او از تقصیر من درکذرد جبرئیل سؤال او را اجابت نموده
با خود برد چون بخدمت رسول خدا رسید و تهنیت کفت

قصه

قصه فطرس را بعرض رسانید رسول خدا فرمود که امام حسین را
آوردند و او را بر دست کرفت و فرمود ای فطرس بیا و
خود را بر این مولود بمال و بمکان رفیع خود عروج نما چون
فطرس خود را بامام حسین مالید بال و پر برآورد پس از
جانب پروردکار عالم امر رسید که ای فطرس بعالم بالا عروج
کن که ما ببرکت امام حسین ترا آزاد کردیم پس فطرس
باسمان بالا رفت و او در میان ملائکه آزاد کرده حسین
مشهور است و او مفاخرت باین معنی بر سایر ملائکه می کند
چنانکه در روایت دیکر مذکور است که چون فطرس باسمان
بالا رفت میکفت کیست مثل من که آزاد کرده جناب
محمد و امام حسین و پدر او یم پس جبرئیل به پیغمبر عرض کرد
که خدا تعالی میفرماید که امت تو این طفل را بنا حق شهید
خواهند کرد و بر منست که هر که او را زیارت کند من زیارت
او را بوی رسانم و هر که سلام بر او کند من سلام او را بوی
رسانم این بکفت و بخدمت رسول خدا مرخص شد. فعلی

مِثْلُ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ ۰ وَإِيَّاهُ فَلْيَنْدُبِ النَّادِبُونَ
پس باید انکه بر مثل حضرت امام حسین بگریند گریه کنندگان
و بر او ندبه و نوحه کنند نوحه کنندگان بر بر غیر آن نظم
ای خوشا چشمی که گرید در عزایت یا حسین ۰ حلقهٔ ذکرت ملک
بزم حکایت یا حسین ۰ مجلسا از عرش میدارد شرافت یا
حسین ۰ ذاکر ذکرت ز تو دارد کرامت یا حسین ۰ مرویست
از حضرت صادق ع که فرمودند حضرت امام حسین نشسته
است در عرش الهی با جد و پدر بزرگوار خود و نظر میکند
بر زایران خود و نظر مینماید بجماعتی که بمجلسها نشسته اند
و بمصیبت انحضرت گریانند پس انحضرت استدعا می کند
به جد و پدر خود که از برای ایشان استغفار کنید و
خود میفرماید که ای زایران وای گریه کنندگان بر من
اگر بدانید که جناب اقدس الهی بجهة تو چه ثوابها مهیا کرده
است هر آینه شادی تو زیاده بر اندوه تو خواهند بود
بدرستیکه زایر و گریه کننده بر من از جای خود حرکت نکند

مگر

مگر از گناهان پاک شده باشد مثل روزیکه از مادر متولد
شده باشد نظم هر مجمعی که تعزیهٔ شاه کربلاست ۰ ماتم
نشین ملایک و ارواح انبیاست ۰ ختم رسول و فاطمه و
مرتضی حسن ۰ باشند جمله حاضر صاحب عزا خداست ۰
مرویست از جناب پیغمبر ص که فرمود آبی که از دیده ریخته شود اثر
رحمت است یعنی هر چشمی که گریه کند علامت پاکی و رحیم
بودن دلست و هر دل رحیم نباشد رحم باو نخواهند کرد
و خشکی چشم از قساوت قلب و شقاوت است و قساوت
قلب علامت بسیاری گناهانست و فراموشی موت غفلت
از خداست ۰ مرویست کسی که بر مصیبت حضرت امام حسین ع
گریه کند اشک دیدهٔ او را در نامهٔ عمل او دری میسازند
که قیمت آن دُرّ در بازار قیامت معلوم خواهد شد و گریه
بر انحضرت شفای همهٔ دردهاست و دوای همهٔ بیمارهاست
نظم هر که را دردی بود هر چند در شرح دواست ۰ اشک
چشم تعزیت داران شفای دردهاست ۰ ناله از بهر حسین تشنه

لب بیمار را چون دعاهای مسیح البته تاثیرش شفاست ازجناب
رسول خدا مرویست که فرمود مَنْ بَكَى عَلَى الْحُسَيْنِ اَوْ اَبْكَى اَوْ تَبَاكَى
وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ هر که بگرید بر حسین یا کسی را بگریاند یا خود را
شبیه بگریه کننده کان بدارد بهشت بر این سه طایفهٔ
مذکوره واجب و لازم میشود اما قسم اول که گریه کردن
باشد بر انحضرت سبب آن واضح است و از اخبار بسیار وارد
هم شده است و اما قسم دویم که کسی را بگریاند شاید نکتهٔ
در آن این باشد که چون حدیث دارد اَلدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ
پس گویا خود آنشخص در مصیبت سید الشهداء گریسته است
اما قسم سیم که خود را شبیه بگریه کننده کان بدارد احتمال
دارد که نکته در آن این باشد که مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ
چونکه آن شخص خود را شبیه بگریه کننده کان و تعزیه داران
انحضرت میکند لهذا در وعدهٔ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ داخل است
پس ای دوستان اگر طمع بهشت داری و آرزومندی حور العین
داری گریه کن بر امام حسین ع که در وعدهٔ رسول خدا خلافی نیست

صادق تو وراست گوست نظم گر حور و قصور و خلد منظور شماست
خون گریه کنید تا که مقدور شماست دریا دریا فیض اگر میخواهد
در قطرهٔ اشک دیدهٔ شور شماست مرویست که حضرت امام
جعفر صادق ع بعمرو بن یزید فرمود که بدرستیکه زمین
کعبه در مقام افتخار گفت که کیست مثل من بتحقیق که حق
تعالی خانهٔ خود را در پشت من بنا گذارد يَأْتِينَ النَّاسُ
مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ
و گردیده حرم خدا و امن او پس وحی فرستاد حق تعالی
بسوی او که ساکت شو و در مقام خود قرار گیر چه فضیلتی
است ترا با نچه داده شدهٔ در جنب آن فضیلتی که عطا فرموده ام
بزمین کربلا و نیست فضیلت تو در جنب فضیلت کربلا
مگر بمنزلهٔ سوزنی که فرو نمائی در دریا و از آن آب دریا
آن سوزن چه مقدار خواهد برداشت و اگر نبود تربت
طاهرهٔ کربلا فضیلتی بتو داده نمیشد و اگر نبود آن شهید
که در کربلا مدفونست نه ترا خلق میکردم و نه خانهٔ را که بآن

فخر مینمائي پس درجاي خود باندازي خود قرار کیر وآرام
باش ومتواضع وذلیل وفقیر باش درنزد کربلا بدون تکبر
واستنکافی یعنی سرکشي منما واکر خود را ذلیل کربلا نکردانی
فرو میبرم تورا در زمین وداخل میکنم ترا در آتش جهنم ٥
یا کربلا حویت ما کم نحوه ٥ ارض سواك من الضیاء المنیر
اي کربلا تو در برداري خورشید تابانی را که هیچ زمین مثل
انرا در بر ندارد ٥ غیبت بطن الارض منك معظما و
غدوت تفتخري بکل غضنفري ٥ اي زمین کربلا پنهان
کردي در زمین خود بزرکواري را وباین سبب افتخار میکنی
بر هر شجاعی ودلاوري اي زمین کربلا خاك تو درمان درد
دردمندانست ودواي درد خسته دلانست وشفاي دیدهاي
نابینانست وسجده کاه جمیع مخلوقانست نظم سجده کاه
سبحه خواهند ساخت از خاکت ملك ٥ اي خوشا حال کسی
کانجا بخاك وخون طپید ٥ مرویست که چون تربت حضرت امام
حسین ع تسبیح کنند هر یك دانه که کسی بکرداند چهل حسنه
برای

براي او نوشته میشود واکر کسی انرا در دست داشته باشد
وذکر کردن را فراموش کند هر دانه که بکرداند بیست حسنه
براي او مینویسند نظم سبحه کز خاك پاك جلوه کاه کربلاست ٥
بی تدکر در زبان رشته اش ذکر خداست ٥ چند روزي بود
اکر مهر سلیمان معتبر ٥ تا قیامت سجده کاه خلق خاك کربلاست ٥
وهر که در آن خاك مدفون شود از حساب روز قیامت فارغ
است وبي حساب داخل بهشت میشود نظم مکو بهشت
بان سر زمین که خفته اوست ٥ بهشت اجرت یك لحظه خواب
راحت اوست ٥ چه کربلاست اکر عرش کویش بجاست ٥
که عرش کرسي بناي این خجسته بناست ٥ چه کربلا وچه صحن و
چه روضه وچه رواق ٥ نوشته خلد بر آن عرضهاي المشتاق ٥
بدانکه بعضی از بزرکان کفته اند که خاك کربلا خاکیست که در
ان تخم شهادت کشته اند وآب ورا از دیده دوستان و
هواداران می طلبند پس هر که از جویبار دیده آبي بخاك کربلا
فرستد هر آینه تخم سعادتي که در محبت اهل بیت رسالت

کاشته باشد با آن آب دیده پرورش یابد و چون از منزل
دنیا که مزرعهٔ آخرت است بیرون رود محصول آن نعیم جنت
و نسیم بهجت خواهد بود پس هر یک از شیعیان و پیروان
خانه دان ولایت لازمست که سیل اشک از جویبار دیده گان
جاری سازند و از گریستن مضایقه ننمایند بر شهیدی که او را
با بدن پاره پاره بر روی خاک گرم کربلا انداختند و آفتاب
سوزان بر آن بدن برهنه و عریان میتابید ۰ واحسرتا
جسم ابن بنت محمد ۰ فوق الصعید من الملابس عاریا ۰
واحسرتاه که بدن نازنین فرزند دختر محمد مصطفی بر روی
زمین کربلا برهنه و عاری از لباس افتاده بود و حرارت
آفتاب بر بدن او میرسید ۰ ایا ارض طف هل رایت
سوی الطیور ۰ علی حول جثمان الحسین نواکیا ۰ ای زمین
کربلا آیا بغیر از مرغان هوا کسی را دیدی که بر دور نعش
امام حسین گریه کند و عزای او را بدارد ۰ ایا ارض طف
قد طویت بجثته ۰ وداویتها ما زلت کنت مداویا ۰

ای

ای زمین کربلا جسم امام حسین را تو بر گرفتی و آنرا محافظت
نمودی و جراحتها و زخمهای او را مداوا کردی و تو همیشه
درمان دردهائی ۰ مدینة خیر الخلق صارت مخربة ۰
وارضک من آل الرسول معمرا ۰ مدینهٔ بهترین خلق خدا
خراب شد که امام حسین با اهل خود از آنجا هجرت نمودند
و زمین تو آباد گردید که آنحضرت در تو ماوی نمود ۰ یا
کربلا انت فیک غاربة ۰ شمس الهدی ونجوم المجد و
العز والتقی ۰ ای زمین کربلا از زمینی میباشی که آفتاب امامت
و ستارههای آسمان مجد و تقوی و عزت در تو غروب کردید
جاؤا الیک ولم یذوقوا ماءک ۰ وارویت من اوداجهم
شربة الدماء ۰ ای زمین کربلا اهل بیت رسالت بسوی تو
آمدند و مهمان تو شدند و از آب تو قطرهٔ نچشیدند و
تو از خون رگهای ایشان سیراب شدی ۰ واربیت جسما
بربته الرسول بمنکبه ۰ ضمنت نورا تضمنها صبیة
مصطفی ۰ ای زمین کربلا در بر گرفتی جسمی را که رسول خدا

آنرا بر دوش خود تربیت کرده بود و در بر کرفتی نور برا کرد ختی
پیغمبر خدا آنرا در بر داشت ۰ مرویست که چون دختر رسول
خدا هم خواهر علی مرتضی جناب فاطمه زهرا بزمین کربلا بر سر
کشته فرزند دلبند خود آمد کویا بزبان حال میفرمود بکت
علیک السماء والارض یا ولدی ۰ لما علا راسک المقطع
یا ولدی ۰ کریه کرده است بر تو آسمان و زمین ایفرزند من
چونکه سر بریده تورا بر نیزه بلند کردند ۰ والشمر یا ولدی
جاث علیک وقد ۰ حز الورید وشال الراس یا ولدی
ایفرزند من در انوقت که شمر ملعون رکهای کردن مبارک
تورا برید و سر مطهر ترا جدا کرده و بر نیزه جفا بلند نموده
و میفرمود یا مهجتی کیف اسلو وانت لقا معطشا
نازحا فی القفر یا ولدی ۰ چکونه فراموش کنم و آرام و قرار
کیرم ای زندکانی دل من و ایفرزند من و حال انکه تو در
بیابان کربلا افتاده باشی با زبان تشنه و دور از دیار خود
ایفرزند دلبند من ۰ معطشا ومیاه الارض تورده‌ها

کلب

کلب ومنک الحشاظمان یا ولدی ۰ چکونه فراموش کنم
ترا که تشنه بودی و آبهای زمین را سکها و درندها میخوردند
و دل تو از تشنکی کباب شده بود ایفرزند من ۰ اما تری
کبدی بالحزن محترقا ۰ علیک بل عبرتی تبکیک یا
ولدی ۰ ای نور چشم من آیا نمی بینی جکر مرا که بحزن و اندوه
تو سوخته است و اشک چشم من بر تو ریزانست ۰ افدیک
فوق الثری بالدم مختضب ۰ والشیب منغمس بالدماء
یا ولدی ۰ ایفرزند عزیز من کاشکی من بعوض تو بودم در
وقتیکه تو در خاک و خون الوده بودی و بر روی خاک
افتاده بودی و موی ریش مبارک ترا بخون تو خضاب کردیده
بود ۰ افدیک اذ کسروا منات الطلوع وقد ۰ رضت
خیل العدی یا ولدی ۰ فدای تو شوم ایفرزند کرامی من
در انوقتیکه استخوانهای پهلوی تورا درهم شکستند و چار
پایان دشمنان ترا لکدکوب کردند ۰ لهفی علیک بحال
الضر یا ولدی ۰ بین الاعادی ولم یرعوک یا ولدی

ایفرزند عزیز من حزن واندوه من همیشه برای تست که بخواری
وزاری درمیان دشمنان بودی وهیچکس رعایت تو نکرد
لهفی علیك تطال الخیل یا ولدی • وانت فوق الثری
مکبوب یا ولدی • ای نور دیدهٔ من اندوه من برای تو دائمی
است که تو بر روی خاك گرم کربلا افتاده بودی وچارپایان
بر تو میکذشتند • یا کربلا بات خاتمی فیك مرتهنا • مخلفا
لسباع البر یا ولدی • ایخاك کربلا فرزند پسندیدهٔ من در روی
تو مانده است از برای درندکان صحرای کربلا • یا کربلا فیك
بدر صار منخسفا • وشتت الشمر شملی آه یا ولدی •
ای کربلا ماه تابان من در تو منخسف وتاریك شده است
آه واویلا ومتفرق ساخت شمر لعین جمعیت ترا ایفرزند
من • یا کربلا ذبحت فیك الاطفال اما • تری النحور
تسیل الدم یا ولدی • ای زمین کربلا ذبح کرده شد در
تو اطفال من آیا نمی بینی که خون از پهلوهای ایشان روان
وجاریست • یا کربلا این رأس السبط فاخبرنی • واین

غاسله

غاسله والسدر یا ولدی • ای صحرای کربلا بنگر کجاست سر
نبیرهٔ محمد مصطفی وکجاست غسل دهندهٔ او وکجاست سدر
وکافور او • انظر الی جسمك المطروح فی وعر • ولا له دافن
فی القوم یا ولدی • ایفرزند ستمدیدهٔ من نگاه کن ببدن پاره
پارهٔ مجروحت که در زمین ناهمواری افتاده ودرمیان این
جماعت بیحیا کسی نیست که بدنت را دفن کند • انظر الی
اماك الزهراء معولة • تبکی علیك لیوم الحشر یا ولدی •
ایفرزند مظلوم من نظر کن بسوی مادرت فاطمهٔ زهراء که چسان
ناله وگریه میکند بر تو تا روز قیامت • امسیت منفردا امسیت
منکسرا • امسیت منعفرا فی الترب یا ولدی • ایفرزند
غریب من بشام آوردی روز خود را در زمین کربلا یکه وتنها
ودل شکسته وبخاك وخون آغشته • امسیت فی مهمه
ملقی بلا کفن • محنطا بتراب الطف یا ولدی • ایفرزند
شهید روز تو شب شد در بیابان کربلا وافتاده در این
صحرا بیکفن وبجای کافور تو خاك کربلا کردیده است ایشهید من

المختار
اَمسيتَ فِي كَربَلا اكُرَبتَ حَيدَرَةً • وَجَدَّكَ المُصطَفى
يا وَلَدِي • اي فرزند من شب كردي در كربلا روزي خود را
محزون و مغموم نمودي بدرت علي مرتضى و مادرت فاطمه
زهرا و جدت محمد مصطفى را • بسند صحيح از حضرت صادق
مرويست كه چون حضرت رسول بمعراج رفت از پروردگار
كار عالميان وحي باو رسيد كه يا محمد ترا مبتلا ميسازم
و امتحان ميينمايم در سه امر تا بدانم كه صبر تو در چه مرتبه است
اوّل انكه خود و عيال خود را گرسنه داري و محتاجان امت را
بر خود و عيال خود بجان دهي پيغمبر گفت راضي ام دويم
انكه بر تكذيب امت و ايذاي ايشان صبر نمائي و با كافران
جهاد كني و جان خود را در راه ما بذل نمائي حضرت گفت
باينها راضيم و توفيق صبر از تو مي طلبم ستيم انكه بعد از تو با هل
بيت تو بلاهاي بسيار خواهد رسيد مي بايد بجميع اينها راضي
شوي امّا يا محمد بدانكه برادرت علي را بعد از تو او لا اذيت
بسيار باو خواهند رسانيد و او را از حق خود محروم خواهند
نمود

نمود پس خواهد يافت از امت تو دشنام و عنف و درشتي
و سرزنش و محروم خواهند كرد او را از حق او و او را بتعب
و مشقتها فكنند و بر او ستم نمايند و رسن بگردن مبارك
او اندازند و سر برهنه از خانه پر ولش آورند و بمسجد برند
و از راه كينه غصب خلافت از انجناب نمايند و بعد از ان
او را در محراب نماز بحالت سجود به تيغ زهر آلود فرق مبارك
او را خواهند شكافت و ريش مطهر او را از خون سرش
سرخ خواهند نمود و او را بدرجه شهادت رسانند • وَ امّا
بِنتُكَ فَتُظلَمُ وَ تُحرَمُ وَ تُؤخَذُ حَقُّهَا • و امّا دختر تو پس مظلوم
خواهد شد و او را از ميراث تو محروم خواهند نمود و غصب
كنند حقي را كه تو از براي او قرار داده باشي وَ تُضرَبُ وَهِيَ
حامِلَةٌ و تختة در را بر شكم او زنند در وقتيكه حامل باشد
و از تاب درد حملي كه در شكم دارد ساقط و شهيد خواهد
شد • وَ يدخَلُ عَلى حَرِيمِهَا وَ مَنزِلِهَا بِغَيرِ اِذنٍ • و حرم محترم
و منزل مكرم او بي رخصت او داخل شوند نظم بخانه كه در آن

و از ان ضربت و جراحت شهيد خواهد شد

جبرئیل وقت نزول نمینهاد در آن یا مکر باذن دخول درش
همی شکنند از طریق بی ادبی بهتك آیه لا تدخلوا بیوت النبی
پس حق تعالی فرمود که یا محمد از دختر تو دو فرزند بهم رسد
یُقتَلُ اَحَدُهُمَا غَدرًا وَیُسلَبُ وَیُطعَنُ یکی از ایشان بمکر و
فریب بزهر کین شهید خواهند نمود و پارهای جگرش از گلوی
او ریخته خواهد شد و اموال او را غارت کنند و بطعن خنجر
او را مجروح کردانند و اما پسر دویم او یَقتُلُونَهُ جَهرًا وَیَقتُلُونَ
وُلدَهُ وَمَن مَعَهُ مِن اَهلِ بَیتِهِ ثُمَّ یَسبُونَ حَرَمَهُ پس او را
بجهاد بخوانند و بعد او را بکشند و فرزندان و برادران او را
در نظر او خواهند کشت و حرمت او را ضایع خواهند کرد
و خیمه او را بغارت خواهند برد و اهل بیت او را باسیری
خواهند برد و سر مبارك امام حسین با سرهای فرزندان
و برادران او بنوك نیزها نمایند و شهر بشهر خواهند برد و
سر او را بمجلس یزید میبرند و چوب بر لب و دندان نازنین
او را خواهد زد بمرتبه که نصاری و یهود بر فرزند تو رحم

خواهند

منع علم حسین حق ز دوران علم
نهاده ام علم نقره دران تسلیم

خواهند نمود خداوند عالم فرمود یا محمد مصیبتی که بحسین میرسد
بر مظلومی و غریبی او جمیع اهل آسمانها و زمینها خواهند گریست
جناب رسول خدا گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیهِ رَاجِعُونَ در
مقام رضا و تسلیم و صبر قبول نمود نظم کنون که خواهش ما با
رضا محبوبیست ز دوست هر چه بما حکم میشود خوبست
از کلام نیکو انجام رسول خدا دریای رحمت باری بموج
آمد و فرمود که یا محمد چونکه سر تسلیم و اطاعت بحکم ما دادی
و طوق رضا و تسلیم بگردن بنده گی ما نهادی حالا بشنو که
حضرت ما جزای ایشان چگونه میدهد یا محمد بدانکه جزای
برادر تو علی نزد ما آنست که در روز قیامت کلید بهشت
و دوزخ را باو میسپارم که هر که را خواهد داخل بهشت کند
و هر که را میخواهد داخل دوزخ کند و همچنان اختیاری
باو دهم که هر که بقدر ذره محبت او را داشته باشد از جهنم
او را بیرون آورد و داخل بهشت کند و حوض کوثر را باو
واگذاریم که دوستان خود را از آن آب دهد و دشمنان

خودرا از آن منع کند و حجت علی را بر خلایق غالب کردانیم
و اما فاطمه را در روز قیامت بنزدیک عرش خود نکاه
بداریم و او را نداء کنیم که ترا حاکم کردیم بر خلق خود پس
هر که ستم در حق تو و فرزندان کرده است آنچه می خواهی
در حق ستمکاران حکم کن اما حسن و حسین را در روز
قیامت عرش خود را بایشان زینت میدهم و اینقدر
از عطا بایشان کرامت کنیم که بخاطر احدی خطور نکند
و زیارت کنندکان ایشان را کرامی داریم زیرا که زیارت
کنندکان ایشان زیارت کنندکان تواند و زیارت کنند
کان تو زیارت کنندکان منند و بر من لازمست که زیارت
کنندکان خود را کرامی دارم ۞ بسند صحیح از سلمان فارسی
مرویست که روزی بشغلی بدر خانهٔ ام الائمة النجباء فاطمه
زهراء رفتم دیدم ضعیفه بادیدهٔ کریان از خانهٔ سیدهٔ زنان
بیرون آمد سبب کریهٔ او را پرسیدم کفت ای سلمان چرا
کریه نکنم که دختر رسول خدا را می بینم از زحمت دستاس

بنحوی

بنحوی خون از دستهای مبارک او جاری کردیده که چوب
آسیا خون آلوده شده بود و میدیدم طفل کوچک او امام
حسین را در کوشهٔ نشسته و میکریست و از تاب کرسنکی
بر خود می پیچید ای سلمان چکونه کریه نکنم که خاتون خود را
باین تعب ملاحظه نمایم و حال انکه فضه که خادمهٔ اوست
در کوشهٔ نشسته و میکریست هر چند التماس میکرد که چوب
دستاس را از و بکیرد و امداد او نماید قبول نمیکرد پس
سلمان میکوید چون که این سخن را شنیدم دلم بحال آن
مخدره سوخت و متغیر شدم از عقب در سلام کردم
و عرض نمودم ای دختر رسول خدا دستهای شما از چوب
آسیا زخم شده و حال اینکه فضه حاضر است چرا دستاس
را بفضه وا نمیکذاری آن مخدره کفت ای سلمان مکر نمیدانی
که پدرم قرار داده یکروز خدمت خانه با من باشد و یکروز
با فضه امروز نوبت منست ای سلمان نظم ز رنج کنج میسر
شود نه از راحت ۞ هر انکه رنج کشد کنج بیشتر دارد ۞ کم

دانه تا نشود مزحمل کجا کردد ۞ بنان پخته کز و هر که توشه بردارد ۞
سلمان میکوید عرض کردم ای دختر رسول خدا منهم از جمله
خدمتکاران شمایم قسم میدهم ترا بخدا که مرخص کن مرا
تا من دست آس را بکردانم و شما یکزمان راحت نمائید آن
مخدره فرمود بیا که خدا ترا رحمت کند پس آن مخدره امام
حسین را در اغوش کرفته و داخل حجره شد پس من داخل
شدم و قدری جو آرد نمودم اما صدای کریه امام حسین
که بکوشم میرسید و از تاب کرسنکی مینالید بی آرام کردیدم
تا انکه وقت نماز شد بمسجد رفتم و با رسول خدا نماز بجای
آوردم و چون از نماز فارغ شدم صورت حال جناب فاطمه
را برای جناب امیر نقل نمودم دیدم انحضرت آهی کشید و
بسیار کریست و فرمود ای سلمان من از فاطمه دختر رسول
خدا خجالت بسیار میکشم چرا که شب و روز فاطمه در خانهٔ
من تعب میکشد پس جناب امیر بخانه رفت و بعد از زمانی
مسرور و خوشحال بر کردید جناب رسول خدا سبب خوش

حالی را

حالی را از وی پرسید عرض کرد یا رسول الله چون داخل
خانه شدم دیدم فاطمه در خوابست و حسین نیز بر روی
سینهٔ او خوابیده و آسیا خود بخود میکردید حضرت رسول
فرمود یا علی مکر نمیدانی که جناب احدیت ملائکه چند
در روی زمین قرار داده اند که شغل ایشان خدمت
محمد و اهل بیت اوست ۞ مرویست که روزی حضرت امیر
المؤمنین عم داخل خانه شد دید که جناب فاطمه ملول و اندوه
ناک نشسته جناب امیر فرمود یا فاطمه سبب اندوه تو چیست
فاطمه عرض کرد یا علی بر سبیل حکایت میکویم نه بطریق
شکایت امروز سه روز است که فرزندانم کرسنه اند و طعامی
بخانهٔ ما هم نمیرسد و من از ایشان بسیار خجالت دارم و
حسن و حسین از شدت کرسنکی بیطاقت شده اند و از
ضعف بر خود می پیچید امروز سخنی از حسنین شنیدم
که دلم برای ایشان بسوخت و طاقتم طاق شد نظم بچشم
طار شد عالم ز کفتار حسن امروز ۞ ز اظهار حسین آرام رفت

از جان من امروز ۰ حسن گوید ز ضعف جوع مادر ناتوان گشتم ۰
حسین از درد بی قوتی بمن دارد سخن امروز ۰ یا علی حسن و
حسین امروز میگویند آیا هیچ طفل کوچکی مثل ما باشد که
سه روز گرسنه باشند و الم گرسنگی را متحمل شود جناب امیر
که این را شنید در حال قدری جو از شخص یهودی قرض نمود
و چادر جناب فاطمه را که از پشم بود و پشم او را بدست مبارک
خود ریشته بود آن چادر را بعنوان رهن در نزد آن یهودی
گذاشت پس امرد یهودی چادر مبارک را در حجره نهاده ۰
چون شب در آمد زن یهودی داخل آن حجره شده دید
نوری از میان حجره ساطع شده که تمام خانه را روشن ساخته
زن یهودی از روی تعجب میگفت نظم یا رب این نور
مگر مهر بود یا ماه هست ۰ یا که این شعله گلزار خلیل الله
است ۰ مگر این خانه شده مشرق خورشید فلک ۰ یا که این
روشنی طور کلیم الله است ۰ پس زن یهودی شتابان شوهر
خود را بآن حجره آورده دیدند که چادر جناب فاطمه مانند

خورشید

خورشید تابان و ماه درخشان نور عظیمی از آن ساطع
شده و لمحه لمعه آن نور بآسمان تتق میکشد یهودی و
زن او که این حال را مشاهده نمودند پس اقربای خود را خبر
کردند از مشاهده نور و روشنی چادر جناب فاطمه هشتاد
نفر از جماعت یهود مسلمان شدند و از روی اخلاص کلمه
شهادتین بزبان جاری نمودند ۰ در کتاب تحفة المجالس
و دیگران در کتب معتبر روایت کرده اند که روزی جناب
خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام
بعبادت ملک علام قیام داشت در آنوقت جماعتی از
خواتین قریش در مقام مفاخرت و طیش نزد آنحضرت
آمدند و گفتند اگرچه ما بملة از تو بیگانه ایم اما در نسب
و قرابت یگانه ایم و نمی خواهیم بالمرة قطع رشته رحم کنیم
عروسی داریم استدعا آنست که در این عروسی جناب
فاطمه را رخصت فرمائید که از قدوم مسرت لزوم خود
دعوت ما را رشک منزل جنان فرماید رسول خدا تأملی

نموده بعد از ان سر بر داشته و فرمود خوبست شما بروید
که من فاطمه را میفرستم پس حضرت رسول بنزد فاطمهٔ بتول
آمد و فرمود ای جان پدر مارا امر نموده اند که با خلق بطریق
نیکو و حسن سلوک نمائیم و جفای دشمنانرا متحمل شده
زهر نفاق ایشانرا بشکر شکر برابر نمائیم امروز خواتین عرب
نزد من آمدند و خواهش کرده اند که تو در عروسی ایشان
حاضر شوی و من قبول کرده ام که ترا در این عروسی
بفرستم ای نور دیده چه میگوئی فاطمهٔ زهراء از استماع کلام
رسول خدا زمانی سر در زیر انداخته بعد از ان سر بر
داشته و عرض کرد ای پدر نظم مرا چه جان عزیزی و
شاه محترمی ۰ هر چه حکم کنی بر وجود من حکمی ۰ ای حبیب
پروردگار و ای زینت عزت و وقار این جماعت که مرا بعروسی
میطلبند مطلب ایشان عروسی و اظهار دوستی نیست
بلکه برای سخریه و استهزا است زیرا که زنان و دختران عرب
جمله با لباسهای فاخر مکلل بدر و جواهر خود را زینت نموده اند

وبا کمال تنعم و حشمت نشسته اند و مرا لباسی بغیر از یک
چادر کهنه و پیراهن و موزهٔ که وصلهٔ بسیاری بر آنها زده ام
نیست مرا باین عروسی رفتن با ایشان نشستن غیر شماتت
و بی اعتنائی چیزی حاصل نیست ای پدر بزرگوار بر ضمیر
شما روشن است روزیکه مادرم خدیجهٔ کبری در حیات
بود ایشان همه خدمتکاران مادرم بودند و باستین آستانهٔ
او را رفته اند و الحال مرا باین لباس کهنه ملاحظه نمودن
ایشان عین خفتست ای پدر دیدهٔ معنی ایشان کور است
و صورت ظاهر ایشانرا منظور است نظم وه که آن صورت
پرستان را دل آگاه نیست ۰ آری آری اهل صورت را بمعنی
راه نیست ۰ ای پدر چه بودی که مادرم خدیجه زنده بودی
تا ایشانرا داعیهٔ پیدا نشدی و این حالات از خاطر ایشان
سر نزدی اکنون او بجوار حق پیوسته من از فراق او نالان
و گریانم و ایشان در صدد انفعال و خواری و خفت منند
جناب پیغمبر از سخنان فاطمه بگریه در آمد گفت ای جان پدر

ملول واند وهناك مشو لباسهاي فاخر و زيورهاي مكلل
بجواهر نزد ما قدري ندارد ايدختر ما را فقر فخر است و فخر
بكليم فقر است نظم ما و كليم فقر كه يكتار از آن بر است • از حلهٔ
يماني و ديبائي شُشتري • ما و پلاس عجز كه در ديدهٔ خرد •
زيبا تر از ملابس خضر است و عبقري • رسول خدا با فاطمهٔ زهرا
در اين سخن بودند كه جبرئيل از جانب رب جليل در رسيد
و گفت يا رسول الله خدا ترا سلام ميرساند و ميفرمايد
كه فاطمه را بگو كه در آن عروسي حاضر شود كه از قدوم او
رمزي و امري عجيب ظاهر گردد پس سيد عالم فرمود ايفاطمه
اينك جبرئيل آمده ميگويد كه خدا ميفرمايد كه فاطمه را بگو
كه بعروسي ايشان حاضر شود فاطمه عرض كرد اي پدر من
نا فرماني تو نميكردم مرا در نظر اين بود كه دنيا سراي ماتم است
نه تماشاي عروسي حالا كه حكم خدا در رسيد مجال توقف نيست
پس بتول عذراء مقنعهٔ فقر بر سر افكنده و چادر مستعمل
عصمت بر خود ميپوشيد و از خانهٔ پدر چون خورشيد انور

تنها

تنها وبي خادمه روانه شد و گاهي آهي از دل پر درد مي كشيد
و بسبب شماتت زنان عرب بر خود مي پيچيد در انوقت ملئكهٔ
هفت آسمان سر نياز بدرگاه خالق بي نياز نهادند و گفتند
پروردگارا اين دختر پيغمبر آخر الزمانست كه قدر او را از جميع
پيغمبران برگزيدهٔ او را دل شكسته مگردان خطاب از رب العزة
بجبرئيل رسيد كه فاطمه را در باب و آنچه سزاوار است براي
او مهيا كن در انوقت جبرئيل در كمال تعجيل بجنت فردوس
شتافت و بجهة فاطمه جامهاي بهشت حاضر كرد هنوز فاطمه
هفت قدم از خانه بيرون نرفته بود كه صد حوري ماه روي
حاضر شدند و جبرئيل سر تا پاي آن برازندهٔ خلعت عصمت
و طهارت را بر تشريف شريف قدرت حق تعالى بسندس
و استبرق جنان بيار است حوريان از هر قدم خاك راه فاطمه را
بر داشته كحل الجواهر ديدهٔ اميدواري ميكردند چون جناب
فاطمه آن حشمت را ديد و لطف جناب احديت را نسبت بخود
ملاحظه نمود بسجدهٔ شكر افتاده بعد از آن قدم در راه نهاد

در آنوقت دختران قریش همه چشم در راه کشاده بودند که
همین دختر محمد ص با جامهٔ کهنه و مقنعهٔ پشمینه در آید چون
لباسهای قیمتی ما را به بیند آب حسرت از دیده خواهد
ریخت و آتش غم در سینه اش علم خواهد کشید در این فکر
بودند که آوازی آمد که دختر محمد مصطفی ص آمده همین که فاطمه
زهرا ع قدم در آستانهٔ خانه نهاد چهار دیوار خانه از نور جمالش
روشن گشت جناب فاطمه نه برسم جاهلیت بلکه بطریقهٔ اسلام
بر اهل مجلس سلام کردند نظم کرد بر قانون پیغمبر قیام ٭ از
سلامش خانه شد دار السلام ٭ حاضران آن مجلس را از نور
حیرت مجال جواب سلام نبود در آنوقت آواز طرق طرق بلند
شد دیدند دختر خیر الانام با کوکبهٔ تمام خرامان خرامان
می آید و حلهٔ که دیدهٔ روزگار مانند آن ندیده در بر و تاج
مرصع بر سر و رشتهای مروارید از اطراف جامه اش آویخته
و نور حلهٔ او آبروی همه زیورها را ریخته حوران بهشت و
کنیزان پاکیزه سرشت در قدمش روانه گشته و چادرش را

بدست ادب از عقب برداشته تا از غبار زمین گرد آلوده نشود
یکی مروحهٔ صفا در دست گرفته او را باد میزد و یکی مجمرهٔ
عودی پیش آورده تا مشام عالمیان معطر گردد نظم یکی مجمره
عود و عبیر می افکند ٭ بدفع چشم حسودان یکی فکند سپند ٭
غرض جناب فاطمه با این عظمت و جلال بآن خانه در آمد و زبان
حال حوریان باین مقال مترنم بود نظم تو از هر در که باز آئی ٭
بدین خوبی و رعنائی ٭ دری باشد که از رحمت ٭ بروی خلق
بگشائی ٭ بزیورها بیارایند وقتی خوب رویان را ٭ تو سیمین
تن چنان خوبی که زیورها بیارائی ٭ ملامت گوی بیحاصل
ترنج از دست نشناسد ٭ در آنساعت که چون یوسف جمال
از پرده بنمائی ٭ چون چشم خواتین عرب بر آن گوهر ادب افتاد
دیدهٔ عقلشان خیره و آئینهٔ دل ایشان تیره گشت و همه
مدهوش شدند چون بهوش آمدند دم بدم در سجده می
افتادند و شکر مینمودند و بعضی در گوشهٔ انفعال سر در
پیش انداخته لرزه بر اعضای ایشان افتاد و جمعی از آنمجلس

کو بختند و آن صورت را بسحر کمان میکردند منقولست که
چون عروس آنجلالت و عظمت را از سیدهٔ زنان مشاهده
نمود بیهوش کردید و در آن بیهوشی جان تسلیم کرد چون آن
جماعت عروس را مرده دیدند همکی فریاد وا ویلا بر آوردند
و عروسی ایشان مبدل بعزا کردید در انوقت جناب فاطمهٔ
زهرا از مشاهدهٔ آن ماجرا مکدر شده برخواست و وضو
ساخت و دو رکعت نماز کذارد پس سر را بسجده نهاده و
میکفت خداوندا بحق محمد و علی که برکزیدکان درکاه تواند
که مرا بلطف خود بنواز و این مرده را زنده ساز هنوز حضرت
فاطمه در مناجات بود که عروس عطسهٔ زد و از جای خود
برخواست و در دست و پای فاطمهٔ زهرا افتاد و کفت السلام
علیک یا بنت رسول الله بدرستیکه تو برحقی و پدر تو
پیغمبر برحق است و کفاری که راه بت پرستی در پیش کرفته اند
همه بر باطل اند مرویست که در انروز هفت صد نفر مرد و زن
مسلمان شدند و بنور ایمان منور کردیدند پس جناب سیده

زنان

198

زنان از انجا مراجعت نموده به بیت الشرف خود نزول فرمود
و مشغول بعبادت کردید در کتابی از کتب مراثی بنظر رسیده
که جناب فاطمه بعلی بن ابیطالب کفت که فلان حقه را
بیاور انحضرت حقه را آورد فاطمه کفت یا علی در این
حقه کاغذیست وقتیکه مرا دفن کنی این کاغذ را
در میان کفن من بکذار حضرت امیر فرمود
در آن کاغذ چه نوشته است کفت سریست پس فرمود ترا
بخدا قسم میدهم که مرا از آن خبر ده فاطمه کفت یا علی در وقتی
که پدرم اراده تزویج مرا برای تو نمود کفت راضی میشوی
که تو را بعلی تزویج کنم بچهار صد درهم کفتم بتزویج علی راضیم
اما بچهار صد درهم مهر راضی نیستم در حال جبرئیل برید
نازل شد و کفت یا رسول الله خدا میفرماید بهشت و
آنچه در آنست مهر فاطمه کردم کفتم باین هم راضی نمیشوم
فرمود ای دختر پس ارادهٔ تو چیست و چه میخواهی کفت ای
پدر چونکه تو امت را دوست میداری منهم امت تو را

دوست میدارم وشفاعت ایشانرا میخواهم پس جبرئیل
رفت بازکشت واین نوشته بمن داد که شفاعت امت محمد
را صداق ومهر فاطمهٔ زهرا کردانیدم چون روز قیامت
شود می خواهم این کاغذ را بکیرم وبکویم خداوندا اینست
قبالهٔ شفاعت امت محمد وایشانرا شفاعت کنم، مرویست
که هر وقت سید عالم از سفر میامد اول بر پیش حضرت فاطمه
میرفت وتفحص احوال او میفرمود تا انکه روزی از سفر
مراجعت کرد وبرسم عادت بخانهٔ فاطمه رفت وسلام کرد.
فاطمه جواب سلام باز داد واما بر نخواست چون انحضرت
نزدیك رسید وسخن کفت فاطمه صدای پدر بزرکوار خود را
شنید وصورت مبارك او را پاکیزه دید از جا برخواست و
کریان شد وکفت ای پدر مهربان مرا معذور دار که از کرسنکی
چشم خیره شده بود دفعهٔ اول ترا نشناختم وپنداشتم پسر
عم تو علیست اکر تعظیم وتوقیر شما از من دیر بعمل آمده مرا
عفو کن که ضعف کرسنکی کاهی چشم من خیره مینماید وحالتی

برمن

برمن باقی نمیکذارد ای پدر سه روزاست که فرزندان من
کرسنه اند وطعامی بخانهٔ ما بهم نمیرسد ودلم بحال فرزندانم
حسن وحسین بسیار میسوزد چرا که می بینم از تاب کرسنکی
برخود می پیچند رسول خدا ازین سخنان کریان شد وکفت
ایجان پدر بشکم کرسنهٔ پدر خود نکاه کن پس پیراهن مبارك را
از روی شکم منور برداشت فاطمه نکاه کرد شکم پدر را دید
که از کرسنکی بر پشت مبارکش چسبیده فاطمه کریست رسول
خدا فرمود که ای دختر من صبر کن بر درویشی دنیا وهم چنین
باش تا بکرسنکی زنده کانی کنیم وکرسنه بمیریم تا در روز قیامت
کمر شفاعت در بندیم من مردان کناه کار امت را شفاعت
کنم وتو زنان کناه کار ایشانرا شفاعت کنی تا خدا همه را بما
ببخشد، یا رسول الله خدا جان مردان وزنان وطفلان
بفدای تو ودختر تو کرداند وجان تمام عالمیان را بقربان ابن
عم تو علی ابن ابیطالب وحسنین تو کند که رنج ومحنت وکرسنکی
دنیا را برخود وبر اهل بیت خود اختیار کردید که در روز قیامت

امتان روی سیا شفاعت نمائید خدا روی امتانی را
سیاه کرداند که حرمت ترا شکستند و رحم بر اولاد تو نکردند
بعد از تو حق فاطمه را غصب کردند و پهلوی او را شکستند
و تازیانه بر کتف مبارکش زدند و ابن عم تو علی را به تیغ زهر
آلوده در حالت سجود معبود فرق مبارک او را شکافتند که با
محاسن خون آلوده و فرق شکافته پروردگار خود را ملاقات
کند و حسن را به زهر جفا جگر مبارک او را پاره پاره نمودند آه
یا رسول الله نظم چگویم از ستم کربلا که جانم سوخت ٭ ازین مصیبت
جانسوز استخوانم سوخت ٭ ز حادثات حسین طاقت بیانم
نیست ٭ بشرح قصه او یاری زبانم نیست ٭ یا رسول الله امام
حسین مظلوم بیکس تو بدست جماعت کفار گرفتار و حیران شده
بود ٭ وَاللهِ لا اَنسَی الحُسَینَ مُحَیَّرًا ٭ بِالحَیرِ فِیکَ غَداةَ یَومَ عاشِرٍ ٭
قسم بخدا که فراموش نمیکنم ای ماه عاشورا امام حسین را که در تق
متحیر و سرگردان بود و در روز عاشورا از گرفتاری اعدا در
حیرت افتاده بود ٭ فَیُصِیبُ فِی النَّحرِ الشَّرِیفِ بِنَبلَةٍ ٭ مِن کَفِّ

ذی کُفرٍ لَئِیمٍ کافِرٍ ٭ در آن روز ملعونی تیر از کمان کفر انداخت
و بر حلق شریف آنحضرت آمد ٭ فَهَوَی الجَوادُ عَنِ الجَوادِ مُقَطَّرًا ٭
وَالدَّمُ یَقطُرُ مِن وَرِیدٍ فاخِرٍ ٭ پس آنحضرت از پشت مرکب
بر خاک افتاد و خون از حلق مبارکش قطره قطره بر زمین
میریخت ٭ لَهفِی لَهُ وَالرِّجسُ یَحُزُّ نَحرَهُ ٭ بِحُسامِهِ تَبًّا لَهُ
مِن فاجِرٍ ٭ جان من فدای آنحضرت باد که شمر شریر ملعون
به تیغ کین حلق مبارک آن سرور را میبرید مرویست که چون
شمر ولد الزنا بر سینه بی کینه آنحضرت نشسته بود و میخواست
که او را شهید نماید ٭ وَیَصِیحُ اَینَ المُصطَفَی لِجَدِّی وَاُمِّی فاطِمَة
وَاَبِی عَلِیُّ الاَنزَعُ ٭ و آنحضرت صیحه و ناله میکرد که کجاست
جد من محمد مصطفی و مادرم فاطمه زهراء و پدرم علی انزع
که مرا باین حالت به بیند ٭ اَفدِیهِ وَهُوَ مُجَرَّدٌ وَالشِّمرُ فِی
صَمصامِهِ الاَوداجَ مِنهُ یُقَطِّعُ ٭ جان من فدای آنحضرت
باد که برهنه و تنها بر خاک افتاده بود و شمر بیحیا بشمشیر
خود رگهای حلقوم او را میبرید ٭ وَلَم اَنسَهُ وَالشِّمرُ مِن فَوقِ

صَدْرِهِ ۝ يُهَشِّمُ صَدْرًا وَهُوَ لِلْعِلْمِ مَجْمَعٌ ۝ فراموش نمیکنم امام
حسین را در وقتیکه شمر بر سینهٔ او نشسته بود و سینهٔ که محل
جمیع علوم الهی بود استخوانهای او را خورد میکرد تُقَبِّلُهُ
الْهَادِي النَّبِيُّ بِنَحْرِهِ ۝ وَمَوْضِعِ تَقْبِيلِ النَّبِيِّ يُقَطِّعُ ۝
پیغمبر خدا حلقوم او را میبوسید و اشقیاء بدین بوسه گاه
او را پاره پاره میکردند ۝ وَلَمْ اَنْسَ مَظْلُومًا ذَبِيحًا مِنَ الْقَفَا
وَقَدْ كَانَ نُورُ اللهِ فِي الْاَرْضِ يَلْمَعُ ۝ و فراموش نمیکنم آن مظلوم را
که سر او را از قفا بریدند و حال آنکه او نور خدا بود که در
زمین درخشان و روشن بود ۝ مرویست که چون شمع شبستان
مصطفی را بمقراض جفا سر بریده شد و بخنجر شمر بد اختر
سر مطهر پارهٔ جگر پیغمبر از تن منورش جدا گردید چون روح
مقدس او را باسمان بالا بردند هفتاد هزار ملک از
بیم و ترس برپا ایستادند و مفاصل ایشان تا روز قیامت
میلرزد و عرش عظیم بر خود بلرزید و کرسی از جا بجنبید
و بادهای عظیم وزید و زمین بلرزه در آمد و باد سیاهی

برخواست

برخواست که هوا تیره و تار شد و غبار سرخی پدید آمد
و جهان تاریک شد چنانکه مردمان یک دیگر را نمیدیدند
و آفتاب منکسف شد و آنقوم گمان کردند که عذاب الهی
نازل شد ۝ وَتَزَلْزَلَتِ الْاَفْلَاكُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ۝ يَكَادُ السَّمَاءُ
تَنْقَضُ وَالْاَرْضُ تَلْقَعُ ۝ از مصیبت او آسمانها لرزید و نزدیک
شده بود که زمین از جا کنده شود ۝ وَيَعْرُجُ جَبْرَئِيلُ يَنُوحُ بِحُرْقَةٍ
وَتَحْزَنُ اَمْلَاكُ السَّمَاءِ وَتَفْجَعُ ۝ از آن داهیهٔ عظمی جبرئیل
با نوحه و اندوه باسمان بالا رفت و فرشتگان آسمانرا از آن
مصیبت خبر نمود و همهٔ ایشان محزون و غمگین گردیدند ۝ وَ
قَدْ ضَجَّ اَمْلَاكُ السَّمَاءِ وَتَنَاوَحَتْ ۝ طُيُورُ الْفَلَا وَالْوَحْشُ
وَالْجِنُّ اَجْمَعُ ۝ جمیع ملائکه بفغان و ناله آمدند و مرغان و
وحشیان و جنیان هم نوحه کردند و گریستند پس از ساعتی
آن تاریکی مبدل بروشنی گردید و گرد غبار فرو نشست ناگاه
ذو الجناح بی صاحب و مرکب بی راکب امام حسین در میان
میدان پیدا شد و بارخسار پر گرد و غبار سراسیمه هر طرف میدوید

وشیهه میکشید و نعره میزد **نظم** چون کرد باد بر طرف دشت
میدوید • وازداغ شاه تشنه لبان شیهه میکشید • ازبسکه
بر تنش ز ستم تیر خورده بود • هرجای نیزه چشم خونی کشوده
بود • زینش تهی لجام سرش پاره پاره بود • درجستجوی صاحبش
از هر کناره بود • درمیان کشتکان کربلا و شهیدان آل عبا می
کشت و تجسس نعش امام حسین میکرد و بر سر هر کشته که میرسید
ملاحظه میکرد و میکذشت چون ابن سعد بیحیا ان مرکب با
وفا را امر نمود که انرا بکیرند و بنزد او ببرند آن اسب از جمله دید
اسبان رسول خدا بود پس سواران بجانب ذو الجناح آنحضرت
اسب تاختند که او را بکیرند آن حیوان بی زبان برپای خود
آن منافقانرا میزد و نمی کذاشت که او را بکیرند و بدندان خود
ایشانرا میکزید تا انکه چهل نفر از آنقوم کافر را بدار البوار سقر
فرستاد و جمعی از سواره و پیاده را بر خاک هلاک انداخت ابن
سعد چون دید که بر او دست نمی یابند فریاد زد که او را بکذارید
تا ببینم چه میکند پس آن اشقیا از آن حیوان کناره کرفتند و آن

مرکب

مرکب باوفا باز بمیان قتلکاه آمد و در پی تفحص و تجسس نعش امام
حسین درمیان کشتکان می کشت و بهر کشته که میرسید ملاحظه
مینمود و میکذشت **نظم** زشاه تشنه لب هر سوی جستجو میکرد •
بنعش تشنه لبان میرسید و بو میکرد • بعد از تجسس بسیار آن اسب
وفادار بر سر نعش صاحب خود رسید و شاه سوار خود را دید
با سر بریده و بدن پاره پاره درخاک و خون غلطیده و جسم
مطهرش از بسیاری زخمهای کاری مشبک کردیده **نظم**
نظر فکند سوی نعش آن امام شهید • فتاده صاحب خود در بخاک
بی سر دید • زبس به پیکر او زخمهای کاری بود • هنوز خون
ز تن انجناب جاری بود • پس آن زبان بسته آن جسد مطهر را
بوئید و آن بدن بخون آغشته را بوسید و موی پیشانی و سر
و یال خود را بخون انحضرت آلوده ساخت و رنکین نمود و خون
از دیده روان کرد و فریاد میکشید و از مصیبت انحضرت نعره
میزد و از مشاهدهٔ آن پیکر خونین مانند زنی که فرزند او مرده
باشد کریه مینمود • کهفی لَهُ وَالمُهرُ یلثم نحرهُ • وَدُموعُ شبه

السحاب الماطر • جانم فدای انحضرت که مرکب او ذوالجناح کاکل
بریدهٔ او را میبوسید و مثل باران اشک از دیده میبارید و
الْمُهْرُ يَنْدُبُهُ وَيَلْثِمُ نَحْرَهُ • وَيَقُولُ عَادِي السَّرْجِ فِي بَيْدَائِهِ
قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَهُتِكَ لِنِسْوَانِهِ • وَغَدًا يُبَاحُ الْمُحْتَمِي بِجَنَابِهِ •
اسب بصاحب انحضرت بر او میگریست و نوحه میکرد و حلقوم
او را میبوسید بی زین و لجام در بیابان میدوید باواز بلند
میگفت که کشته شد حسین و اسیر شدند زنان او و مخدرات
سراپردهٔ او را هتک و بی حرمتی نمودند و هر که در پناه او
بود ریختند خون او را و بردند مال و اموال او را و مباح داشتند
غارت و تاراج او را • پس ذوالجناح بصاحب از جهت اعلام
و خبر دادن مخدرات آن امام انام با روی خونین شیهه زنان
و ناله کنان بجانب خیمهای روان شد و زمین کربلا را از صدای
خود بلرزه در آورد و فریاد میکرد که الظَّلِيمَةَ الظَّلِيمَةَ مِنْ أُمَّةٍ
قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا • وای بر گروهی که فرزند دختر پیغمبر
خود را کشتند اما اهل بیت رسالت در خیمها تمام با خاطر

پریشان

پریشان و دیدهٔ خون فشان چون مرغان شکسته پر سر بزیر
بال اندوه برده بودند و بدور عابد بیمار حلقهٔ ماتم زده بودند
که ناگاه شیههٔ المرآمین ذوالجناح بگوش ایشان رسید • از کتاب
منتخب نقل شده که چون علیا جناب زینب اواز ذوالجناح را
شنید رو بسکینه خاتون نمود و فرمود این اسب برادرم امام
حسین است که آمده شاید جرعهٔ آبی آورده باشد سکینه با معجر
از خیمه بیرون دوید که شاید آبی بنوشد و از تاب تشنگی آرام
گیرد چون بیرون آمد چه دید که الهی هیچ دیدهٔ نه بیند هم
چنانکه آن طفل معصومه مشاهدهٔ اسب بصاحب پدر خود
نمود نظم چه ذوالجناح که زین بر شکم گسسته لجام • بذوالجناح
شدهٔ زین چه توام با آدام • فتاده شقه و برگستوان بیک پهلو •
مگس پران مسلسل نگون بصفحهٔ رو • زبسکه بر بدنش تیر نصفه
جا کرده • عقاب وار زهر سوی پر بر آورده • زخون سرور
لب تشنگان جبین گلگون • ستاده گریه کنان با دو دیدهٔ
پرخون • پس سکینه معجر خود را درید و فریاد بر کشید که قُتِلَ وَ

بار بحر بتند کشته جلادم حسینِ فرزند کی عمه جان
مرکب صاحب کی عمه جان

اللهِ الحُسَینُ قسم بخدا که پدر بزرکوارم حسین کشته شد چون
اهل بیت صدای سکینه را شنیدند سر و پای برهنه از خیمه
بیرون دویدند و طپانچه بر صورتهای خود زدند و کریبان
خود را دریدند و بدور قامت ذو الجناح همکی کرفتند و هر
یکی بنوائی او را مخاطب ساختند یکی میکفت ای اسب صاحب
خود را چه کردی چنانچه بردی چرا نیاوردی و چکونه دلت
تاب آورد که او را در میان دشمنان کذاشتی سید الساجدین
با تن تب دار بزبان حال میکفت نظم ای ذو الجناح کو پدر
کامیاب من • بر پشت تو سوار چرا نیست بی تاب من • ای ذو
الجناح زین تو کو واژکون چراست • ای ذو الجناح یال و
سرت غرقه خون چراست • و سکینه دختر آنحضرت بزبان حال
میکفت نظم ای ذو الجناح تاج سر اولیا کجاست • باب من
ستم زده مبتلا کجاست • ای ذو الجناح شرم نکردی ز روی
ما • بی او چکونه روی نمودی بسوی ما • و جناب زینب افکار
با دل خونبار بزبان حال میکفت نظم ای ذو الجناح غرقه بخون

کو

بکو ای بیمثال کاکون من •
که جه شد برادر من
نه غریب من چه کردی
تو که خاک بر سر من •
خبری مکر نداری
ز فغان شور و شیونم •
بکجاست نور عینم
شه تشنه لب حسینم •
تو که بیوفا نبودی
بچه رو ز بیوفائی •
ز برادر غریبم
تو نموده جدائی •
بکجا فکندی او را
که ز خود خبر نداری •
بیفتی که غیر مرکش
خبر دیکر نداری •

نیت
کو حسین من • آرام جان مادر و نور دو عین من • پیشانی
بکو تو بمن سر خیش ز چیست • خونبار دیده تو بکو در عزای
کیست • از دوری که شهر زدی میکشی چنین • شد کشته
ذو الجناح مکر شهریار دین • اهل بیت آن امام غریب نوحه
و فغان مینمودند و ذو الجناح سر بزیر افکنده بود و قطرات
اشک از دیده او روان بود و روی خود را بپای امام زین
العابدین میمالید • وَجِئنَ کَرِیمَاتِ البَتُولِ حَوَاسِرَ وَلَم یَبقَ
جَیبٌ لَا یُشَقُّ وَ بُرقُع • در انوقت دختران فاطمه بتول همکی
با پای برهنه بر سر نعش امام حسین رفتند کریبان و برقعی
نمانده بود که چاک زده و پاره شده نکردیده باشد پس آن
غریبان بیکس و یتیمان بی فریادرس خود را بر روی جسد پاره پاره
آنحضرت انداخته بودند نالهٔ واحسیناه و وامظلوماه و واشهیداه
از دل پر خون بر کشیدند بخصوص فاطمه کبری و سکینه خاتون که
از همه بیشتر افغان و زاری مینمودند • لَهفِی بِفَاطِمَ لَهفَةً تَبکِی
عَلَیَّ • مَا نَالَهَا مِن کَیدِ دَهرٍ غَادِرٍ • جان من فدای فاطمه دختر سید الشهداء

دم رفتنش بلانم
که نموده یک نوائی •
بکلوی تشنه راه
که چکانده قطره آبی •
که کشیده وقت مردن
سوی قبله دست و پایش •
بزمان جان سپردن
که ببست چشمهایش •
دم آخر از برایش
که زخاک بست لبش •
سر او نهاده آنام
که نبازبالش پیش •

باد که گریه میکرد از جفائی که از روز غدار با و رسیده بود • و دعی
لسان الحال وهو معبّر عنها باخت ذات قلب جایر اختی
اَبی لِمَ لا یکون مکلّمی • ما کنت اعهده قدیماً هاجری • و آنمظلوم
گریه و ناله مینمود با دل پر درد و زبان حال فاطمه بخواهر غمدیده
خود سکینه در تکلم بود و میگفت ایخواهر چرا پدر ما با ما تکلم
نمیکند و سخن نمیگوید پیش ازین با من مهربان تر بود و از روی
ملاطفت با من تکلم مینمود • اختی تعالی ودّعیه وداع من
فقد الاحبة لا وداع مسافر • ایخواهر بیا وداع کن پدر خود را
مثل وداع دوستی که از دوست خود جدا میشود نه مثل وداع
مسافر که امید بازگشت هست • اختی تعالی اخرجی بسهولة
من جسمه سهم العتل الکافر • ایخواهر بیا باسانی و همواری
تیرهائی را که کافران بر بدن مطهر پدر ما زده اند بیرون کنیم
اختی تعالی نستغیث بجدّنا • من عظم ما فعلت علوج الشام
ایخواهر بیا تا شکایت جفای امّت بجدّ خود کنیم و حال خود را
بآنحضرت بیان نمائیم نظم کو آفتاب یثرب و بطحا و مشعرین •

ختم

ختم رسل شفیع امم فخر عالمین • کو شهسوار عرصهٔ لا سیف و
لا فتی • شیر خدا وصیّ نبیّ فارس حنین • کو بهتر زنان جهان
حضرت بتول • فرزند سیّد بشر و مادر حسین • کو نور چشم
حضرت زهرا حسن که بود • جان تن نبیّ و علی را بجای عین •
تا بنگرند جسم شریف حسین را • پامال سمّ اسب و سرش
بر سر سنین • در یک کنار معرکه عباس را کنند • در خاک
و خون مشاهده مقطوعة الیدین • یک سو فتاده حضرت
قاسم بخون خویش • کفها خضاب کرده و مخضوبة الخدین •
نگذاشت ابن زاد زال رسول کس • ای یار بیکسان تو بفریاد
ما برس • یا جدّنا ذبحوا الحسین و طفله • والصحب طرّاً
ما لنا من ناصر • ایجدّ بزرگوار ذبح کردند حسین و طفل
او و برادران و اصحاب او و همه را مانند گوسفند قربانی
سر بریدند و یاوری بجهة ما بیکسان نگذاشتند • یا
جدّنا سار و ابرئنا ابٌ لنا • للفاجر الطاغی برمح فاجر
ایجدّ عالی تبار سر مبارک پدر بزرگوار ما را فاجری بیدینی

بر نیزه بیداد کرده است وبرای فاجر وفاسق وطاغی بی‌شرم
سوقات میبرد. یاجدّنا سلبوا الثیاب جمیعها عنّا
فصرنا عبرةً للناظرِ. ایجد عالی مقدار لباس مارا بغارت
بردند وما برهنه در نظر مردم میباشیم. لهفی علی حرم
الحسین یسقون فی ذلّ السبایا وما لها من کافلِ. ولحسرتاه
بر حرم محترم واهل بیت مکرّم امام حسین که ایشانرا باسیری
میبردند وکسی نبود که پرستاری ایشان نماید ومتکفّل احوال
ایشان شود. لهفی لهنّ وقد برزن حواسرا. شعثا وَ
قد رکبن فوق رواحلِ. واحسرتا بر عترت آنحضرت که
ایشانرا بادل پرحسرت وافسرده وپژمرده بربالای شتران
برهنه سوار کردند. فدعت بعمّتها الزکیة فاطمة بنت النبیّ
دعا حزین ناکلِ. یا عمّتا این الحسین وما لنا. بین العداة
کانّنا من کابلِ. دراغا لیکن ایشانرا اسیر کرده بر شتران
سوار کرده بودند فاطمه دختر امام حسین عمهٔ خود جناب
زینب را صدا زد وباحزن واندوه وگریه وزاری گفت ای

عمه پدرم امام حسین کجاست که مارا اسیر کرده اند گویا که ما
اسیران کابل میباشیم. ونتج فاطمة الصغیرة عمّتا هل والدی
من بعد بینٍ یرجعُ وفاطمه صغیره ناله واندوه میکرد که
ایعمه آیا پدرم بعد ازاین بازگشت خواهد نمود یا عمّتاه عزم
الرّحیل فهل له من اوبةٍ یا عمّتا تتوقّع. ایعمه لشکر اشقیا
قصد کوچ کردن دارند پس آیا ازبرای پدرم بازگشتی میباشد
که ما چشم بآن داشته باشیم. قالت بصرت به علی عفر الثری
متقرّما منه رجاء الامل. متخضبا بدمائه متعفرا فی القاع
بین جوامع وعواسلِ. عمه او درجواب گفت که ای نور دیدهٔ عمه
من دیدم برادرم امام حسین را برروی خاک افتاده بود و
بخون خود خضاب شده بود وروی مبارکش بخاک مالیده بود
ودر بیابان میان تیرها ونیزها افتاده بود. قالت الا یا عمّتا
واحسرتا لشقاء ایتام له واراملِ. فاطمه گفت ایعمه یتیمان وا
حسرتاه که یتیمان پدر ریز کوارم وزنان آنحضرت بی پشت وپناه
ماندند ویاوری ندارند. یا عمّتا من للیتامی کافلِ. بعد الحسین

وَلِلْأَرَامِلِ مَفْزَعٌ • ایعمه کفیل یتیمان بعد از امام حسین که خواهد
بود و زنان بی شوهر بی پناه خواهند بود • در کتاب بحار الانوار
ذکر کرده اند که بعد از شهادت امام حسین اهل کوفه و شام
رو بخیمها و سراپردها اهل حرم نهادند اموال و اسباب اسیران
بغارت بردند لَهْفِي لِفُسْطَاطِ الْحُسَيْنِ وَقَدْ غَدَا نَهْبًا وَفِيهِ
بَنِي النَّبِيِّ الْفَاضِلِ • واحسرتاه که خیمهای امام حسین را در کربلا
غارت کردند و حال انکه فرزندان محمد مصطفی و دختران رسول
خدا که خواتین سراپردهٔ عفت و عصمت بودند در انها ماوی و
منزل داشتند • زنی از قبیلهٔ بکر بن وابل در میان لشکر کفار
بود چون انحال را ملاحظه نمود شمشیری برداشت و روی
بان ناکسان بیحیا نموده و میکفت نظم شما ای کوفیان
ناموس دارید • چرا در خیمها پا میکذارید • مکر دل را ز پیغمبر
بریدید • که چادر از سر زینب کشیدید • شما نامحرم و زینب کی
فتاره • چه شد شرم و کجا شد غیرت و عار • جفا اینقدر از
انصاف دور است • حفاظ صورتی اخر ضرور است • انزن
میکفت

میکفت ایظالمان بیوفا و ای ستمکاران پر جفا دختران رسول
خدا را غارت میکنید و از جد ایشان شرم ندارید شوهر
ملعونش پیش آمد آنزن را بر کردانید و کفت ترا باین سخنان
چکار است مکر از ابن زیاد نمیترسی انزن کفت وای بر شما
که از ابن زیاد میترسید و از رسول خدا نمیترسید پس لشکر
کفار بخیمها ریختند و انچه بود همه را تاراج نمودند مرویست
که حمید بن مسلم کفت که در وقت غارت کردن بعلی بن الحسین
رسیدیم وَهُوَ مَكْبُوبٌ عَلَى وَجْهِهِ وان بیمار با تن تبدار
بر روی خاک افتاده بود نظم هلال وار تنش متکای غم
کشته • قد مبارکش از بار غصه خم کشته • نه مادری که بکیرد
دمی بسینه چاک • سر مبارک آن خسته را ابدا من خاک • لَا
يُطِيقُ الْجُلُوسَ مِنْ كَثْرَةِ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ وَالْأَسْقَامِ •
وان بیمار تبدار از کثرت کرسنکی و تشنکی و از شدت نا
خوشی و بیماری چنان بر زمین افتاده بود که طاقت نشستن
نداشت و از تاب تشنکی زبانش بکامش خشکیده بود و هر زمان

میکفت العطش العطش قد احترقت قلبی لعدم الماء یعنی
جکرم از بی آبی سوخت از برای خاطر خدا قطرهٔ آبی بمن بیمار
بدهید که جکرم از تشنکی کباب شد که ناکاه شمر شریر با
شمشیر برهنه داخل خیمه شد وچشمش بامام زین العابدین
افتاد فریاد برآورد که اقتلوا هذا الفتی فی فراشه • بکشید آن
جوان را هم چنین که تکیه بر بستر کرده هرچند شمر نعره زد کسی متعرض
آن بیمار تب دار نمیشد درانوقت خود شمر بیحیا پیش آمد و امام
زین العابدین بر روی خاک انداخت وسیلی بصورت مبارکش
زد نظم کرفت شمر و زبیداد بر زمینش زد — طپانچه ز سر قهر
بر جبینش زد • زضرب سیلی او روی بر جبین افتاد • عمامه
از سر آنشاه بر زمین افتاد • کشاده بود بروی زمین بناله و آه
زبان باشهد ان لا اله الا الله • چه دید زینب واز دل کشید
ناله و آه • بکریه کفت ببین حال ما تو یا الله • بزرکوار خدایا
دلم ز جان سیر است • علی که محرم ما بود زیر شمشیر است •
درانوقت حمید بن مسلم دررسید کفت سبحان الله ای شمر هنوز

ازکشتن

ازکشتن اولاد فاطمه سیر نشدهٔ همه جوانان او را کشتید از
سر این کودک بیمار وعلیل درکذر درانوقت عمر سعد داخل
خیمه شد هر دو دست شمر را کرفته وکفت ای شمر از خدا
شرم نداری که در قتل این طفل بی کناه که مریض است سعی
مینمائی پس ابن سعد فریاد برآورد که کسی آسیبی و آزاری
بزین العابدین نرساند انکروه بیحیا قبول نمودند و آن بیمار
تب دار در غل و زنجیر نمودند • لهفی لزین العابدین مکنعا •
بکبوله یقتاد بین عقابل • واحسرتاه بر امام زین العابدین
بیمار که دست و پای آن بزرکوار را در غل و زنجیر کرده بودند
وبا بدن خسته و دست و پای بسته او را میبردند و در پای انها
میکشیدند • لهفی علی بن الحسین ومهجة حواء عین للتفرق
تدمع • واحسرتاه بر علی ابن الحسین که از فراق پدر بزرکوار و
برادران نامدار آتش در دل مبارکش افتاده بود واشک
از دیده اش روان بود • ادرت به الاسباط وهو مغلل •
ومعلل ومؤجل وموجع • تا زیانها بر بدن خسته آنحضرت

میزدند وحال انکه انجناب در غل وزنجیر و به بیماری شدید
کرفتار بود واز اشقیا ترسان بود که در آن شدت بیماری
اورا زجر میکردند • ولهفی لزین العابدین وقد اسری • اسیرا
علیلا لا یفک له الاسری • اه از حالت بیمار کربلا و پاره جکر
سید الشهدا حضرت امام زین العابدین که با وجود بیماری و
ضعف ونقاهت ورنجوری اورا اسیر کرده بودند وهرچند
که عجز وزاری میکرد کسی بفریاد او نمیرسید • وآل رسول الله
تسبی نساؤهم • ومن حولهن الستر هتک والخدر • زنان اهل
بیت رسول الله را اسیر کردند وپرده حرمت ایشانرا دریدند
وحرمت جد بزرکوار ایشانرا در حق ایشان نکاه نداشتند •
سبایا باکوار المطایا حواسرا • یلاحظهن العبد فی الناس
والحر • اه واویلاه اهل بیت رسول را اسیر کردند وایشانرا
بر شتران برهنه سوار ند وبنده وآزاد ملاحظه ایشان مینمودند
وتماشای آن خواتین عزت میکردند لهفی علی حرم الحسین یسقون
فی ذل السبایا وما لها من کافل • واحسرتاه بر حرم محترم واهل

بیت

بیت مکرم امام حسین که ایشانرا باسیری میبردند وکسی نبود که
پرستاری ایشان نماید ومتکفل احوال ایشان شود • لهفی النساء
علی المطایا حسرا • بالسوط فنعهن عبد الکوع • وای از اندوه
من بر زنان امام حسین که ایشانرا اسیر کرده بودند وبر شتران
سوار نموده بودند وبتازیانه جفا اولاد زنا بدنهای ایشانرا
بدرد می آوردند • هذه تنوح ابی وتلک اخی وذی هل
شملنا بعد التفرق یجمع • این نوحه میکرد که ای پدر وآن میکفت
ای برادر ودیکری میکفت که آیا تفرق احوال ما مبدل باجتماع
خواهد شد • یا للرجال اما لاحمد ناصر • فی الله یرغب فی
الجنان ویطمع ای کروه مردمان ایا کیست که اولاد رسول را
یاری کند وامید ثواب از پروردکار عالمیان وطمع دخول
جنان داشته باشد • وتلک الذراری من سلالة احمد •
بقین اساری بلا نصر ولا مطا • ای کروه مردمان اینست ذریه
طاهره از سلالة احمد که باقی مانده اند اسیر وبی یار وبی مرکب
اساری لاهل الهند تفدی وتطلق • وآل رسول الله تسبی

بلا فداء • ای گروه مردمان اسیران اهل دهند را برای رضای
خدا میخرند و آزاد میکنند آیا یک نفر نیست که برای رضای
خداوند عالم اهل بیت رسول خدا را بخرد و آزاد نماید • لهفی
لهن صوارخا و نوادبا • کل تنوح و قلبها متفجع • ای وای
از اندوه من بر اهل بیت رسول خدا که تمام ایشان ندبه و نالان
بودند و هر یک نوحه میکردند و دلهای ایشان دردناک و
سوزناک بود • اتضربها شلت یمینک انها وجوه لوجه الله
طال سجودها • ای آنکه طپانچه بر رخسارهای اولاد رسول
خدا میزنی شل شود دست تو که این رویهای مبارکه بسیار
سجده کرده اند پروردگار خود را خالص و خالی از ریا جهة
تقرب بخدا و سجدهای خود را از برای خدا طول میدادند
منقولست که ابن سعد ولد الزنا حکم نمود که کشتهای نجس
نجس لشکر خود را دفن نمایند و کشتهائیکه همیشه در مهد عزت
و شرافت تربیت یافته بودند بر خاک گرم کربلا در شدت
گرما با بدن مجروح و پاره پاره در میان خاک و خون انداخته اند

بنفسی

بنفسی وجوها بالتراب تعفرت • بنفسی جسوما بالفلاء
تغیرت • جانم بفدای آن رویهای منور که خاک و غبار کربلا
بر آنها نشسته بود و جان من بفدای آن جسمهای مطهر که در
صحرا افتاده بود و از حرارت آفتاب تغییر یافته بود • کأن
العرایا الفاقدین من الثیاب • کواکب فوق صحن الارض
انتشرت • اجساد برهنۀ شهدای کربلا که جامهای ایشان را
بیرون کرده بودند گویا ستارهای چند بودند که بر روی زمین
ریخته بودند • واسرته صرعی علی الترب حوله • یطوف بهم
نسر الفلات و سیدها • کجا رواست که لشکر آنحضرت همه
کشته شوند و در اطراف بدن پاره پارۀ آنحضرت بر خاک
ریخته باشند • و یمسی حسین طاحط الدار ظامیا یعفره
فی کربلاء صعیدها • کجا رواست که امام حسین روز را بشب
آورد با لب تشنه و غریب و دور از وطن و دیار و بلد خود
او بخاک کربلا غلطان شود • لهفی له و الریح قد نسجت له •
بهبوبها کفنا الغبار الثائر • جان من فدای آن امام شهید

باد کربادها بدن بی سر او وزید کفن از غبار کربلا بر او پوشانند
لهفی لمن کافوره عفر الثری ۰ والغسل من دمع المحب الهامر ۰
جان من فدای آن جناب باد که کافور او خاک کربلا بود و غسل
او از آب دیدهٔ محبان و تعزیه داران بود ۰ لهفی له وکربه فوق
القنا ۰ والوجه یزهر مثل بدر زاهر ۰ جان من فدای سر منور
او باد که بر نیزه کرده بودند و مانند ماه تمام درخشان بود و نور
آن میدرخشید ۰ لهفی علی الجسم المغادر بالعری ۰ شلوا علی
الرمضاء وهو مبضع ۰ جان من فدای جسم شریفی باد که در صحرای
کربلا با اعضای از یک دیگر جدا بر روی ریگهای گرم بلا افتاده
بود و چاک چاک گردیده بود ۰ والخیل تعلوا منه فی جریانها
صدرا به سر النبوة مودع ۰ واسبان منافقان بالامیر شقی شد
بر سینهٔ که اسرار نبوت بر آن سپرده بودند و در حین جولان
دادن آن سینهٔ مطهر را فرو آوردند ۰ سحقا لهم سحقوا ابن
من رکب البراق الی العلا من خیلهم بالحافر ۰ وای بر آن قوم
که فرزند کسی را که در شب معراج بر براق سوار شد و بمقام قاب

قوسین

قوسین رفت در زیر سم اسبان بدن مبارک او را نرم کردند
و اعضای او را در هم شکستند ۰ وترک فی حر الصعید علی
الثری ۰ ثلث لیال لا تشق بلحودها ۰ آه آه واویلا سه شبانه بجلودها
روز جسم شریف اولاد رسول خدا را در هوای گرم بر خاک کربلا
گذاشتند و کسی برای ایشان قبری نکند و لحدی ترتیب ندا[د]
تجر علیه العاصفات ذیولها ۰ ومن نسج ایدی الصافیات
له طمر ۰ جسد منور فرزند پیغمبر بر زمین کربلا افتاده بود و
بادها بر بدن برهنه آنحضرت دامن کشان میوزیدند و خاک
کربلا را بدامنهای خود بر آن بدن مطهر و جسد منور میبیختند
و بدن آن شهید غریب را میپوشیدند ۰ و چون قوم کوفه و شام
بدن مبارک آن مظلوم برهنه کرده بودند و جامه مطهر او را بغارت
برده بودند اسبان لعینان از آمد و شد خود جامهٔ بهتر او
بافتند ۰ وابکی لزینب اذ رأته مجدلا ۰ فوق الصعید معفرا
بدمائه ۰ گریه کن از برای زینب خاتون در وقتیکه دید برادر
خود را بر روی زمین خون آلوده افتاده بود ۰ وابکی لزینب

اِذَا اَنَّهُ مُجرَّحًا • واحسرتاهُ لِذُلِّهِ وعَزائِهِ • گریه کن بر جناب زینب
در وقتیکه برادر خود را دید برهنه و عریان و جبین مبینا
او را بر خاک افتاده دید و حال آنکه بدن او پاره پاره شده بود
واحسرتاه در انوقت از نوحه و زاری جناب زینب بر روی
نعش برادر خود که مشاهده نمود • مُلابِسُهُ فی الحربِ حُمرٌ
مِنَ الدِّماءِ • وهُنَّ غداةَ الحشرِ مِن سُندسٍ خُضرٍ لباس
مطهر او که در وقت جهاد پوشیده بود از خون بدن مبارکش
سرخ گشته بود و حال آنکه در روز قیامت جامهای آنحضرت
از سندس سبز خواهد بود • سِنانُ سِنانٍ خارقٌ مِنهُ فی
الحشا • وحَربةُ شِمرٍ فی الوریدِ لهُ شِمرُ • و سنان بن انس ملعون
بنیزهٔ بیداد احشای مبارک او را پاره پاره کرده بود و شمشیر
شمر شریر حلقوم نازک آنحضرت را بریده بود • ایشیعیان در این
عزا چگونه خودداری و منع ناله و بیقراری توان نمود که زمرهٔ
انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین بموافقت خاتم النبیین در
این واقعه گریانند و حوران جنان با سیدهٔ زنان مشغول

نوحه و ناله و افغانند اهل زمین و آسمان در این قضیه در
جوش و خروشند و ذرات عالم از این ماتم عظمی مدهوشند
تَاللهِ لا انسَی الحُسینَ وَشِلوَهُ • تحتَ السَّنابِکِ بالعَراءِ
مُوَقَّعٌ • قسم بخدا که فراموش نمیکنم امام حسین را و بدن پاره
پارهٔ او را که در زیر تیغهای تیز افتاده بود و بر خاک کربلا تن
تنها بود • تَطَأُ السَّنابِکُ صَدرَهُ وجَبینَهُ • وَالارضُ
تَرجُفُ رَجفَةً وتَزَعزَعُ • تیغهای تیز و سم اسبان سینه
و جبین آنحضرت را خورد کردند و زمین در مصیبت او بلرزه
در آمد • وابکی الذی لِمُصابِهِ بَکَتِ السَّماءُ • وَالارضُ قَد
کادَت لَهُ مُتَضَعضِعُ • گریه کن بر کسی که آسمان در مصیبت او گریست
و نزدیک بود که زمین ویران شود • یا باکیًا فابکِ الحُسینَ
بِدَمعَةٍ • مُهَراقَةٍ وصَبابةٍ لا تُقلِعُ • ای گریه کننده بر امام
حسین گریه کن با اشک ریزان و پی در پی و آنچه آب در دیدهٔ تو
باقیست از او در مصیبت آنحضرت بریز • منقولست که یک روزی
حضرت امام حسن و امام حسین ع در ایام کوچکی از در در آمدند

وبمادر خود فاطمهٔ زهرآء عرض کردند که ای مادر ما بسیار گرسنه ایم
روایت که در انروز در خانهٔ فاطمهٔ زهرآء چیزی حاضر نبود
جناب فاطمه چون بیقراری فرزندان خود را مشاهده نمود
متحیر ماند که آیا جواب ایشان چه بگوید آخر الامر فرمود که ای
جانان مادر اندك زمانی شما از خانه بیرون روید و باهم
دیگر مشغول بازی کردن شوید تا غذائی برای شما آماده
کنم حسنین بفرمودهٔ مادر از خانه بیرون رفتند بعد از زمانی
باز بخانه مراجعت نمودند و گفتند ای مادر ما بسیار گرسنه ایم و
دیگر طاقت گرسنگی نداریم طعامی حاضر نما تا بخوریم بار دیگر فاطمهٔ
زهرآء فرمود که ای نور دیده کان طعام شما هنوز مهیا نشده
است برگردید و زمانی دیگر باهم بازی کنید تا طعام را مهیا
سازم حسنین بفرمودهٔ مادر باز از خانه بیرون آمدند همین که
حسنین از خانه بیرون رفتند جناب فاطمه با خود گفت که این
مرتبه نور دیدگانم چه جواب گویم پس در انوقت جناب
فاطمه قدری آب در میان دیگی کرده و قدری سنگ ریزه

درمیان

درمیان آب ریخته و سرپوشی بر سر آن نهاده بر بالای آتش گذاشته
از برای تسلی دادن حسنین دراینحال حسنین از بیرون مراجعت
نمودند و داخل بخانه شدند و عرض کردند که ای مادر مهربان از گرسنگی
دیگر طاقت بر ما نمانده است جناب فاطمه فرمود ای نور دیده
کان نگاه کنید که هنوز طعام شما طبخ نشده است زمانی صبر
کنید تا پخته شود در انوقت جناب امام حسین از گرسنگی بی
آرام شده بود بی اختیار بر سر دیگ رفته سرپوش را از سر دیگ
برداشته نگاه کرد دید که دیگ پر از طعام است و بوی مشک
و گلاب و عنبر از و ساطع است عرض کرد ای مادر شما فرمودید
که هنوز طعام پخته نشده است بیا و ملاحظه کن و ببین که
چگونه طعام پخته شده است همین که فاطمهٔ زهرآء این حرف را
از نور دیدگان خود شنید از جا برخواست بر سر دیگ آمد
و نگاه کرد دید که دیگ پر از طعام بهشت است بسیار خوشحال
گردیده و شکر الهی را بجا آورده بعد از آن همگی شروع بخوردن
آن طعام نمودند تا آنکه سیر شدند و حمد الهی بجا آوردند ٥

مرویست که در دعوای خندق چون جناب امیر مؤمنان
بعد از اجازه گرفتن از رسول خدا بمبارزت عمرو ابن عبدود
قدم در عرصهٔ کارزار گذاشت و بمقابل آن کافر بت
پرست رسید بعد از حربهای بسیار و ضربهای بیشمار
اخرالامر آن مظهر العجایب و غالب کل غالب علی ابن
ابیطالب بر آن کافر ملعون غالب گردیده و اورا به بئس
المصیر فرستاده و سر نحس اورا از بدن جدا نموده و
بخدمت حضرت رسول آمد و سر عمرو عبدود را بر
زمین انداخت رسول خدا برخواست و هر دو چشمان
امیر مؤمنان را بوسه داده و فرمود یا علی شنیده ام
که زره بسیار خوبی در بر عمرو بود چرا آن را از بر او
بیرون نیاوردی امیر مؤمنان عرض کرد یا رسول الله
پدر و مادرم فدای تو باد چون عمرو در میان عرب دلیر
نامدار است نخواستم که اورا برهنه نمایم و دیگر انکه مردم
نگویند بجهة طمع اورا کشتند باین سبب زره از بر او بیرون

نیاوردم

نیاوردم باز رسول خدا برخواست دفعهٔ دیگر هر دو چشمان
امیر مؤمنان را بوسه داد و اورا تحسین نمود آه آه نمیدانم
که رسول خدا و علی مرتضی در کجا بودند در وقتیکه علیا جناب
زینب بخواهر خود ام کلثوم در کنار قتلگاه میگفت ای خواهر
بیا برویم و به بینیم که برادرم امام حسین در وقتیکه میخواست
بمیدان برود از ما پیرهن کهنه طلبید و در زیر لباس خود
پوشید که بعد از شهادت از برش بیرون نیاورند و میدانم
که این ظالمان بدین آن پیرهن کهنه را برده اند یا گذاشته اند
چون جناب زینب و ام کلثوم بر سر نعش برادر بزرگوار خود
رسیدند چون چشم ایشان بر پیکر پاره پاره بی سر برادر
باجان برابر خود افتاد دیدند که آن پیرهن کهنه را از بدن
مبارکش بیرون آورده اند و جسم نازنین اورا برهنه و عریان
برروی خاک گرم کربلا انداخته اند چون جناب زینب آن حال را
مشاهده نمود صیحه از دل پرحسرت برکشید و بر زمین افتاد
و بیهوش شد و بعد از زمانی که بهوش آمد خود را بر سر نعش

مجروح پاره پاره برادر خود انداخت ومیخواست که دستهای
اورا ببوسد دید که پاره پاره کشته است ومیخواست که سینهٔ
بی کینهٔ اورا ببوسد دید از ضرب نیزه وشمشیر وتیر چاك
چاك است واز سم ستوران استخوانهای مبارکش خورد کشته
وهر عضوی از اعضای مبارکش را که میخواست ببوسد
میدید پاره پاره وقطعه قطعه ومجروح شده است در آن
وقت جناب زینب آن نعش پاره پاره را در بغل کرفته وبزبان
حال میفرمود **نظم** تو کل باغ نبی خاك سیه جای تو نیست ٥
دامن دشت بلا منزل ماوای تو نیست ٥ خاك عالم بسرم کزدم
شمشیر وسنان ٥ جای یك بوسهٔ من درهمه اعضای تو
نیست ٥ جناب زینب عرض کرد ای برادر بعد از تو ما را آیه
وار بیکس وغریب ودستکیر منزل بمنزل وشهر بشهر میبرند
وکسی نیست که این اسیران را پرستاری ودستکیری نماید
نظم شهدا قسمت تو خیل اسیران از من ٥ کربلا
بیابان از من ٥ نوجوان اکبر صد پاره بی سر از تو ٥ ام لیلا

جگر

بر روی خاک بود امشب

جگر خون پریشان از من ٥ طفل شیرین سخنم اصغر بی شیر
از تو ٥ شهربانوی پسر مردهٔ محزون از من ٥ تازه داماد بخون
بسته خضاب از تو ٥ مادر قاسم دل خستهٔ کریان از من ٥
صف کش حضرت عباس دلاور از تو ٥ ام کلثوم کرفتار لعینان
از من ٥ از تو هفتاد ودو تن کشتهٔ بی غسل وکفن ٥ جمع عریان
شدهٔ بی سر وسامان از من ٥ وصل جد وپدر کوثر وطوبی از تو ٥
کوفه وبیکسی شام غریبان از من ٥ خلعت جایزهٔ اصغر اکر
از تو ٥ بانی ومستمع خیل غلامان از من ٥ کویا آنحضرت
از راه اعجاز بکلوی بریده در جواب خواهر خود بزبان حال فرمود
نظم چون بغربت میروی خواهر بطفلانم نکر ٥ در اسیری
کن بطفلان یتیم مادری ٥ غم مخور که نعش من در آفتاب
افتاده است ٥ سایبان کرده بفرقم جمله مرغان شهپری ٥
ناز بالش از پر تیر است در زیر سرم ٥ خون بجز اطلس فرش کرده
زیر پایم بستری ٥ غل بکردن پا بزنجیر کر شود زار عابدین ٥
من جوانی اول خط کشته دارم اکبری ٥ با دو دست بسته داری

تو سکینه غم مخور ۰ با کلوی پاره دارم شیر خواره اصغری
از برای خاطر امت حسین شد سر جدا ۰ سهل باشد گر تو
هم بر سر نداری چادری ۰ آورده اند که چون جناب سید
الشهدا را شهید نمودند لشکر مخالف اراده نمودند که خیمهٔ
انحضرت را غارت نمایند و اهل بیت او را اسیر نمایند فرشتهٔ
محمود نام از خداوند عالم الناس نمود و عرض کرد بارخدایا
مرا رخصت ده که بزمین کربلا روم و اهل بیت انحضرت را
محافظت نمایم و ایشان را تسلی دهم پس خداوند عالم او را بصورت
حضرت امام حسین ساخته و آن فرشته را رخصت داده بزمین
کربلا فرود آمد و با شمشیر برهنه و بصورت امام حسین بدر
خیمه ایستاده و نمیگذاشت که مخالفان نسبت باهل بیت بی
ادبی نمایند در اثنا بیمار کربلا سر و پای برهنه از خیمه بیرون
دوید و پنداشت که پدر بزرگوارش آمده است دست در
گردن آن فرشته انداخت و از شدت تب و بیمار میلرزید
و گفت ای پدر در این نوبت که شما بمیدان رفته بودید نزدیک

بود

بود که مخالفان مرا بکشند و خیمهٔ مرا غارت نمایند که یکبار اهل
بیت سر و پای برهنه از خیمه بیرون دویدند جناب زینب
و شهربانو و ام کلثوم و سکینه خاتون و مادر قاسم و عروس
قاسم و جمیع اطفال از صغار و کبار از عقب بیمار کربلا آمدند
و دور او را گرفتند و در دامان او ریختند و فریاد و احسیناه
و وا اماماه از دل پر درد برآوردند آن فرشته بیطاقت شد
و عمامهٔ خود را بر زمین زد و عرض کرد یا ابن رسول الله یا ابن
حُسَینِ الشَّهید لَستُ اَنَا اَبیکَ الحُسَینُ ابنُ عَلیٍ ابنِ ابیطالِبٍ
وَلٰکِنّی مَلَکٌ مِن مَلائِکَةِ السَّماءِ وَاِسمی مَحمُودٌ اَرسَلَنِی اللهُ
تَعالٰی لِاُحافِظَکُم مِن شَرِّ هٰذَا القَومِ ای فرزند رسول
خدا و نور دیدهٔ سید الشهداء معذور دار که من پدرت امام
حسین نیستم و نهایت ملائکه هستم از ملائکهای آسمانها بسا شم
و نام من محمود است و خدا تعالی مرا برای محافظت شما فرستاده
است منقولست که آن فرشته مدت مدیدی در پرستاری
ایشان مشغول گردید و بعد از آن از نظر ایشان غایب شد ۰

کتابخانه آستان قدس
...

فَقَدْ رُوِيَ عَنِ الْباقِرِ عَلَيْهِ السَّلامُ اَنَّهُ قالَ كانَ اَبِي
عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ مَعَ حِلْمِهِ وَكَثْرَةِ عِلْمِهِ
عَظِيمَ الْبَثِّ وَالشَّكْوى لِهذِهِ الْمُصِيبَةِ وَالْبَلْوى
از مفخر الاوایل والاواخر حضرت امام محمد باقر مرویست
که آنحضرت فرمودند با وجود آن همه حلم و علمی که پدر امام
زین العابدین داشت با وجود آن همه صبر و توانائی
و با آن همه علم و شکیبائی چنان حزن و اندوه از مصیبت
پدر بزرگوارش در دل مبارکش جا گرفته بود که از گریه کردن
خود را نمیتوانست باز داشت وَاَنَّهُ بَكى عَلى مُصابِ
اَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ اَرْبَعِينَ سَنَةً بِدَمٍ مَسْفُوحٍ
وَقَلْبٍ مَحْزُونٍ و مدت چهل سال در مصیبت پدرش
امام حسین گریه میکرد اما چگونه گریه خون دل از دیده
میبارید و آه سوزناک از دل مجروح چاک چاک می کشید
وَهُوَ مَعَ ذلِكَ صائِمٌ نَهارَهُ وَقائِمٌ لَيْلَهُ و با این حالت
روزها روزه میگرفت و شبها را بعبادت بسر می آورد

فاذا

وَالتُّرْبُ كافُورُهُ ای آنکسیکه او را غسل داده بودند
از خون گلوی مبارک او و بینیه او ریش شریف او بود و
خاک کربلا کافور او بوده وَنَعْشُهُ مِنْ قَنَى الْخَطِّيِّ اَرْفَعُها
وَالْقَبْرُ فِي قَلْبِ مَنْ وَالاهُ مَحْفُورُهُ ای برادر ای آنکسی که تابوت او
سر نیزهای دشمنان بود و قبر مبارک در دلهای شیعیان
و دوستان بود نظم برخیز یا حسین باسیران خون جگر
با طفلهای دربدرت کن دمی نظر برخیز هم چنانکه تو
ما را بکربلا آورده بشهر و دیار وطن ببر در آنوقت مادر
علی اکبر خود را بر سر قبر نوجوان هجده ساله خود انداخت
و خاک قبر او را چون سرمه بر دیده خود میمالید و از فراق
روی او مینالید و بزبان حال میگفت نظم چرا زباغ
من ای سرو بوستان رفتی مرا زپا فکندی و خود روان
رفتی در یگانه من از چه ساختی دریا کنار من ز سرشک
خود از میان رفتی مرا ستم غم که شدم ساکن جحیم فراق
ترا چه غم که سوی روضه جنان رفتی ز رفتن تو غریب بدشت

کوفه اسیر ه تو نزد جدّ گرامی از این جهان رفتی ه مادر علی
اکبر قبر او را در بغل گرفت بود و ناله وا علی اکبراه از دل
پر درد برکشید و زار زار میگریست و بزبان حال میگفت
نظم علی اکبر تو کردی بیوفائی ه نمودی بی سبب از ما جدائی
امیدم بود در ایّام پیری ه تو دست مادر زارت بگیری ه
در انوقت مادر علی اصغر خود را بر روی قبر فرزند شیر
خوارهٔ خود انداخت و میگفت نظم شد از ظلم و جفای
قوم کافر ه نشان تیر کینه حلق اصغر ه ز خون شد پیکرش
چون لاله احمر ه جدا شد تشنه لب از پیش مادر ه در آن
وقت ام کلثوم خود را بر روی قبر عباس برادر رشید خود
انداخت و میگفت نظم سر کردهٔ لشکر شهیدان عباس ه
آب آور جملهٔ یتیمان عباس ه دادی با جل رکاب دامن
بر مرگ ه آخر که شدی بخاک پنهان عباس ه در انوقت مادر
قاسم و نو عروس قاسم بی اختیار خود را بر سر قبر آن نو داماد
انداختند مادر ناکام دیدهٔ قاسم قبر او را در بغل گرفته بود

وبزبان

چنین که نوح طوفان اشک شد ز من ه
اکرچه تیغ نمی‌مرد و است مردن ه

وبزبان حال میگفت نظم فدای قبر ای نازپرور مادر ه
هلاک نام تو داماد شاه تشنه جگر ه نظاره کن که من نو عروس
دیده ترت ه روانم سوی مدینه بخدمت پدرت ه اگر بباب
عزیزت سفارشی داری ه بیان نما که باو گویم از ره یاری ه
پس عروس قاسم قبر آن نو داماد را در بر کشیده بود و با
دل پر حسرت زار زار مینالید و می گفت نظم ای گل
باغ حسن داغت بدل دارم بدل ه غنچهٔ نشکفته داغت را
بدل دارم بدل ه سر برار از قبر یکدم بر عروست کن نظر ه
بر سر قبرت نشسته بیکس و تنها نگر ه منقولست که سکینه
خاتون از تعب راه اندکی بخواب رفته بود از صدای شیون
اهل بیت که بلند شد سکینه از خواب بیدار گردید و از
جناب زینب پرسید که این چه زمین است که باز آتش
بجانم افکنده فرمود ای دختر برادر این صحرای کربلاست
و موضع قبر پدرت سید الشهدا است نظم بگریه گفت
که این دشت دشت غربت اوست ه همین زمین که بشتر ایستاده

نظم
دل اکرفته من سخت مشکلی دارد
نمرده مادر قاسم عجب دلی دارد ه
عجب که بی تو بجا مانده جوان در فزم ه
بجای جا مانده کمان تیر از میان بر فتم
امید داشتم این نوجوان کردون بری ه
تو دست مادر از پا فتاده را کیری ه
خبر نداشتم از مرگ ناگهانی تو ه
که میروی و بر سیار تبو داع جوانی تو ه

روي في بعض الكتب انه قال زينب لعلي ابن اخيه علي بن الحسين تطلبني حتى اجاور قبر اخي الحسين الى ان اموت فاجاب انه لولا الوصية والامامة لكنت متمنيا لذلك لكن يجب علينا الرواح الى المدينة ثم ودعوا القبور ثم خرجوا من كربلا الى المدينة

تربت اوست • چو این شنید ز زینب سکینه شد بی تاب
بروی قبر پدر کرد خویش را پرتاب • قبر پدر را چون
جان شیرین در بغل گرفته بود و مانند ابر بهار اشک
میبارید و مینالید نظم کشود خانهٔ آغوش را بقبر پدر
ز شوق روی پدر قبر را گرفت ببر • خطاب کرد بقبر پدر
بدیدهٔ تر • بگریه گفت که ای گوش عرش را زیور • سبب
چه بود که از ما کناره گیر شدی • چه روی داده که از
اهل بیت سیر شدی • امید رهیج میدانی که بعد از کشته
شدن تو بر ما چها گذشت نظم تو چون شهید شدی
ما اسیر گردیدیم • بسان زنگ جدا دستگیر گردیدیم
تمام راه سوار جمازها بودیم • غریب وار بشب در خرابها
بودیم • نشسته بر شتران برهنه بی معجر • تمام بیکس و بی
آشنا و بی یاور • روانه شدن اسیران بسوی مدینه و روایت که چون
اسیران در روز اربعین وارد زمین کربلا شدند
سه روز در انجا توقف نمودند و مراسم تعزیه

روانه شدن اسیران بسوی مدینه

داری

داری بجا آوردند بعد از وداع قبر شهیدان
روانهٔ مدینهٔ پیغمبر آخر الزمان گردیدند چون
بمدینهٔ طیبه رسیدند خبر بمردم اهل مدینه رسید
که اهل بیت رسول خدا آمدند پس ایشان سر و
پای برهنه باستقبال بیرون دویدند و احوال
امام حسین را تفحص کردند زار زار گریستند
آن قافلهٔ مصیبت زده کان صحرای کربلا بروضهٔ
رسول خدا آمدند فریاد و فغان بر آوردند عرض
کردند یا جداه سر مبارک خود را از مرقد منور بردار
و ببین که یتیمان فرزندت امام حسین آمده اند و
مظلومان و بیکسان دختر فاطمهٔ زهراء رسیدند
و حسین نازپرور ترا با فرزندان و برادران و خویشان
و یاران بالب تشنه و شکم گرسنه شهید کردند و
اهل بیت ترا اسیر وار شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند
یا جداه ما مظلومان کربلائیم و لب تشنگان آب

قرائتیم سلام فرزند مظلوم شهید ترا آورده ایم در
این گفتگو بودند که ناگاه ام سلمه با فاطمه صغرا دختر
جناب سید الشهدا که از جهت بیماری در مدینه
مانده بود داخل روضه منوره رسول خدا گردیدند
چون نظر فاطمه بیمار بر عمه های زارش افتاد دید که
موهای خود پریشان کرده اند و صورتهای خود را
خراشیده اند و جناب بیمار کربلا لباس سیاه در بر
کرده و زار زار میگرید و فریاد یا ابتاه بر آورده پس
فاطمه صغرا خود را بر دست و پای برادر انداخت
و فریاد برکشید که ای قافله کربلا پدرم را چه کردید
و برادرم علی اکبر و علی اصغر شیرخواره و عمویم جناب
عباس و عمو زاده ام جناب قاسم با سایر خویشان
و یاران کجا هستند پس بیمار کربلا سر خواهر خود را
در آغوش گرفته و او را تسلی میداد و زار زار میگریست
مرویست که در آن روز اهل مدینه بدور بیمار کربلا جمع

شدند

شدند و سرگذشت و احوالات کربلا را از و پرسیدند
پس آنحضرت بر بالای منبر رفته و فرمود ای اهل مدینه
پدرم در صحرای کربلا در میان یک صد و بیست و
چهار هزار از سپاه شامیان و کوفیان گرفتار بود و
صدای العطش العطش زنان و دختران و خواهران
و کودکان و یتیمان بفلک دوار رسید بود و همه ایشان
دامن او را بدست گرفته بود هر یک بنوائی ناله و زاری
میکردند نظم یکی میگفت که بابا مردم آخر ❁ ز قحط
آب جان بسپردم آخر ❁ یکی گفت ای برادر آب خواهم ❁
نظر بنما باین آه و فغانم ❁ یکی گفتا زبی آبی کبابم ❁ بگور
این آرزوی آب بردم ❁ خلاصه پدرم از ناله و فریاد و
بیقراری اهل بیت طاقت نیاورده روانه میدان کار
زار شدند چون در مقابل سپاه ظلم رسید فریاد بر
آورد که ای اهل کوفه و شام نظم نه من نور دو چشم مصطفایم ❁
نه من پرورده خیر النسایم ❁ نه جبرئیل امین باشد غلامم ❁

نظم ای اهل مدینه
گر چون سمن و سنبل زد بگلستان حسین
نمانده تازه نهالی ز بوستان حسین
حسین و تازه جوانان او ز صرصر کین
شدند همچو گل سرو از گلستان جدا
زین فتاد دلکش رب و بلا ازین صرصر
جناب قاسم و عباس و اکبر و اصغر

نزد در عرش برین ذو الاحترامم ° یتیمانم ز قحط آب مردند °
همه از تشنگی جانها سپردند ° یتیمانم ز اولاد رسولند
که اکنون از عطش زار و ملولند ° کنید رحمی دهید °
جرعه‌ای آب ° که باشند اهل بیتم زار بی تاب ° ای اهل
مدینه سپاه ظلم جواب پدرم را دادند که یا حسین
اگر طفلانت و اهل بیت تو همگی هلاک شوند و جان
عزیز ایشان از تشنگی کباب کردند و جان بسپارند
یک قطره آبی از برای تو و اهل بیت نخواهیم داد مگر
آنکه اطاعت یزید بنمائی چون پدرم از آب مایوس
گردید پس خود را در میان میدان زد و شمشیر را از نیام
کشید و بر آنقوم حمله نمود کشته بر روی کشته می‌انداخت
که ناگاه از چهار اطراف دور قامت او را گرفتند تیر و
نیزه و شمشیر و خنجر بر پدرم میزدند تا آنکه از ضرب کاری
کاری پدرم از صدر زین بر زمین افتاد نظم از زین
بزمین فتاد بابم ° شد داغ ز غم دل کبابم ° بابم چو ز زین

بخاک

بخاک افتاده ° سر برده تیغ کوفیان داده ° چون پدرم از
روی ذو الجناح بر زمین افتاد کسی نبود که سر او را بخاک
بردارد و بزانوی گذارد نظم پدر نداشت که راسش
زخاک بردارد ° بروی دامنش از راه مهر بگذارد ° و
مادری نداشت که سر و صورتش از خاک و خون بشوید
نظم نبود بر سر آن تشنه لب دگر یاری ° که تا کند ز بر ایش
زهر غم خواری ° ای اهل مدینه پدر مظلومم در میان خاک
و خون افتاده بود و نگاه بطرف مدینه میکرد و گویا
انتظار کسی را میکشید که ناگاه شمر با خنجر زهرآب داده
بر بالین پدرم رسید و گفت یا حسین دیگر کسی از تو
باقی نمانده و در اینوقت نگاه بطرف مدینه میکنی و
انتظار که را داری پدرم فرمود که ای شمر انتظار جدم محمد
مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا دارم که بیایند
بر سر فرزند خود و یا حسین یا حسین گویند و انتظار برادرم
امام حسن دارم که بیاید و سرم را از خاک بردارد و بر دامان

نظم
مهلت مبر سر از قفایم ° تا بر نهند در خیمه‌هایم °
کز نالهٔ [illegible] سر مرا ° تا ملک [illegible] سر مرا °
کردار من انتظار مادرم را ° بر روی خاک افتاده [illegible]
بلبل [illegible] شهادت در کام [illegible]

مرحمت بگذارد نظم مگر که جدّ من از ماتم خبر گیرد • بیاید
سرم از روی خاک برگیرد • مگر که فاطمه آید بدشت کرب
وبلا • بسوی قبله کشد از وفا دو پای مرا • نظر کنم که حسن
برسر حسین آید • باه و ناله و فریاد و شور و شین آید •
شمر گفت ایحسین جدّت و مادرت و برادرت در بقیع
مدفونند و تو در کربلا انتظار ایشان داری که بر سر تو
بیایند ایحسین منتظر سر بریدن باش که زودتر حاصل
میشود چون شمر خواست که پدرم را شهید نماید روی
مبارک خود را بنجف اشرف کرد و بزبان حال فرمود نظم
پدر جانم تو هم شیر خدائی • چرا بابا بسر وقتم نیائی • بدشت
کربلا بابا غریبم • عزیزم من زیاران بی نصیبم • رسیده
کار من در سر بریدن • چرا بابا نمی آئی بدیدن • چون
شمر ولد الزنا خنجر بر حنجر پدرم نهاد فرمود یا شمر
أنا عطشان بخدا قسم که من تشنه ام اول جرعهٔ آ
بحلقم بچکان و بعد از آن سرم از بدن جدا کن نظم

بده

بده اول تو آبی از برایم • بکن من بعد سر از تن جدایم • تو از راه
جفا رحمی بما کن • مرا یک قطرهٔ آبی عطا کن • شمر عرض کرد
که یا حسین یک قطرهٔ آبی بگلوی نازنینت نرسانم و با لب
تشنه و شکم گرسنه سرت از بدن جدا نمایم نظم نداد آب
برای حسین بکرب و بلا • به تشنگی سرش را ز تن نمود جدا •
در انوقت محمد حنفیه خود را به بیمار کربلا رسانید و او را در
بغل گرفت و میبوسید و میبوئید و زار زار میگریست و بزبان
حال میگفت نظم چه بود کرب و بلا کربلا خرابم کرد • فلک بر
آتش هجر حسین کبابم کرد • هزار حیف نبودم بکربلای حسین •
که رو بقبله کشم بلکه دست و پای حسین • نکرده گریه کسی هیچ
در عزای حسین • نه بسته است دم نزع چشمهای حسین •
وارد شده است که روزی رسول خدا ص در مسجد تشریف
دا[illegible] دیدند که بر در مسجد خلایق ازدهامی دارند و
[illegible]وقال بسیار بلند نموده اند آنحضرت فرمودند که بر در
مسجد چه واقع شده است عرض کردند که فدای تو شوم شتری

بر در مسجد خوابیده است و صاحبا و هر چند میخواهد که او را
ببرد نمیتواند آنحضرت فرمود که بگویند که شتر را داخل مسجد
نمایند چون خبر احضار کردن خود را آن شتر فهمید که آن
حضرت او را خواسته است برخواست و داخل مسجد شد
چون چشم آن شتر بر جناب رسول خدا افتاد بزبان فصیح عرض
کرد که السلام علیك یا رسول الله جواب فرمود و علیکم السلام
پس فرمود ای شتر مطلب تو چیست که بمسجد آمده عرض کرد
که صاحب من ابو الفتوح شتران چند دارد همه را بار میزند
و بمن جبر میکند یعنی بار یکه بر ایشان میزند بر من همان قرار
بار میزند اما من طاقت آن بار را ندارم آنحضرت فرمود
که خداوند شما جماعت شتران را خلق کرده که از جهة بنی نوع
انسان بارکشی کنند و انسان را صاحب بر شما قرار داده
که متوجه آب و علوفهٔ شما شوند و خود میگوئی که از سایر
شتران بیشتر ترا بار نمیکند پس دیگر جبری که بر تو شده
است چه چیز است عرض کرد از جهة این جبر میکند بارکش

من

من که منم قوة زانوهایم کم شده و نور چشم ندارم و کمرم خمیده
گردیده رسول خدا پرسیدند سبب این المها و آزارها
که بر تو رسیده است چه باعث شده است عرض کرد که من
طفلی داشتم ابو الفتوح که صاحب من است طفل مرا در برابر
چشم من نحر کرد و کشت این المها و آزارها بمن رسیده چون
رسول خدا این سخنان از آن شتر شنید چنان گریست که
اشك بر رخسارهٔ مبارکش جاری شد ای دوستان گویا
بخاطرش رسیده بود واقعهٔ کربلا را که در روز عاشورا که
شبیه مبارك خودش علی اکبر در برابر چشم ام لیلی نوجوان
هجده سالهٔ او را سر بریدند و پاره پاره کردند یا بخاطرش
رسید که فرزند ارجمندش حضرت امام حسین در مقابل نور
دیده و دختر پسندیدهٔ او فاطمهٔ زهرا سر مبارك او را از بدن
مانند گوسفند بریدن و بر خاك گرم کربلا انداختند
مرویست که چون بدن مطهر نور دیدهٔ پیغمبر را حضرت امام حسین
بر روی ریگ گرم کربلا در خاك و خون انداختند مرغان جنایی

[illegible]

امده بودند بزمین کربلا از برای آب و دانه وقتیکه رسیدند
که بدن مطهر انحضرت با زخم بسیار پاره پاره در خاك
گرم کربلا می غلطید ان مرغان صبر نتوانستند و خود را بمیان
شط فرات میزدند و پر و بال خود را باب تر مینمودند
و بر سر نعش انحضرت می آمدند و خود را حرکت میدادند
که آب بر بدن پر خون انجناب برسد که افتاب بدن
اورا اذیت نکند و نسوزاند و بعد پرها و بالهای خود را
بیکدیگر می بافتند و بر بدن مبارك انحضرت سایه می
افکندند ایدوستان ظالمان کوفه و شام همان نعش
پاره پاره را پایمال سم ستوران کردند و استخوانهای
اورا خورد نمودند وارد شده است که همان گروه مرغان
آمدند و خود را درمیان خون انحضرت مالیدند و پر و
بال خود را سرخ نمودند و هر یك بطرفی رفتند که خبر
قتل و شهادت انحضرت را بعالم برسانند پس یکی از ان
مرغان بطرف مدینه رسول خدا روانه شدند و بگرد اگرد

قبر

مرغان سفید بوقت کشتن بر سر وی
ما دو صحن نعش او بر سر او بعد [illegible]

قبر منور حضرت رسول طوف میکردند خون از پرهای او
قطره قطره میچکید و گریان و نالان صدا بنوحه و زاری
بزبان فصیح بلند کرده بودند و میگفت ای اهل مدینه
اَلا اَلا قُتِلَ الْحُسَیْنُ بِکَرْبَلا ای مردمان اگاه باشید که امام
حسین را در کربلا کشتند اَلا نُهِبَ الْحُسَیْنُ بِکَرْبَلا ای
قوم خبردار باشید که امام حسین را در کربلا غارت نمودند
اَلا سُلِبَ الْحُسَیْنُ بِکَرْبَلا ای ساکنان مدینه بیدار باشید که حسین را
برهنه و عریان در کربلا ساختند قُتِلَ ابُو عَبْدِ اللهِ وَ
عِتْرَتُهُ وَسَبِیَ نِسَاؤُهُ وَصِبْیَتُهُ ای گروه مطلع باشید
که حضرت امام حسین را کشتند و تن پاره پاره او در خاك
و خون انداختند و فرزندان و برادران و خویشان و
اصحاب او را سر بریدند و زنان و دختران و خواهران
اورا اسیر کردند وَدَارُوا بِرَاْسِهِ فِی الْبُلْدَانِ و سر منور
اورا بر نیزه زدند و در شهرها گردانیدند پس کیست که بعد
از شهادت امام حسین دیگر شادی نماید پس مرغان مدینه

دور آن مرغ جمع شدند و نار زار میگریستند و عزای
انحضرت را برپای نمودند. ثم ان طیرا منهم جعل و یقول
پس بعد از آن مرغی از آن مرغان شروع کرد باین مرثیه
خواندن. رأس الحسین علی القناة یحمله. والجسم منه
بالتراب مرملة. سر مبارک امام حسین را بر سر نیزه نمودند
و تن مبارک او را بخاک دشت کربلا با خون آغشته شد
و اولاده و بناته و نساءه. لیشهرن ما بین القبائل
والملا. و اولاد و دختران و خواهران و زنان او در میان
قبایل زمانه و مردمان بیکانه بی چادر و مقنعه برملا کرده
شدند. تندب سکینة یا ابی او جدتی من عاد یحمینی
و لی مستکفلا. در حالتیکه سکینه فریاد میکرد که ای پدر
من حرا تنها گذاشتی و بعد از تو کیست که مرا نگهداری کند
و من یاوری نماید. یا والدی ما کان ظنی فیک ان
تقتل و تبقی الجسم. ای پدر بزرگوار من گمان نداشتم که
تو کشته شوی و جسم مبارک تو بخاک و خون آغشته شود.

یا لیتنی کنت اکون لک الفداء. او اننی کنت اموت
و اقتلا. ایکاشکی که من بفدای تن صد پاره پاره
تو کشته میشدم یا انکه پیش از تو مرده بودم یا کشته میگردیدم
و ترا بدین حالت ندیدمی. اه لما صنع الزمان
بحالنا. ما کان ظنی سیدی ان یقتلا. اه و احسرتاه
آنچه در زمانه بحال ما واقع شد کجا بود گمان ما که کشته
شوی ای آقای ما. نشکو الی الرحمن ما فعلوا بنا.
الکفار و الملعونین من دون الملا. شکایت میکنیم بسوی
خدا آنچه را که با کرده اند این کفار ملاعین و دشمنان
بی دین. نقل کرده است صاحب مفتاح البکاء که چون اهل
بیت سید الشهداء را بیکی از منازل راه شام میبردند
جناب زینب نظر کرد دید که برادرزادهٔ او حضرت سید
سجاد بالای شتر نیست آهی از نهاد بر کشید و فریاد کرد
ای برادرزاده وای بیمار غریبم در کجائی که آواز حزینی
از زمین شنید چون نگاه کرد دید که حضرت سجاد آن

زنجیری که بر گردن مبارك او انداخته بودند در زیر بغل
خود جمع کرده و از زیر سایهٔ شتر راه میرود زینب
خاتون عرض کرد که ای عزیز برادر چرا با پای برهنه و
پیاده بر زمین گرم راه میروی و حال آنکه پاهای تو
مجروح است فرمود عمه جان آفتاب گرم است و امروز
از سایر روزها گرم تر است بدنم ضعیف است تاب گرمی
آفتاب را ندارد و آفتاب بر این زنجیر تابیده چنان
گرم شده که پوست گردن من بیمار را مجروح ساخته جناب
زینب دلش بسوخت و اشك از دیده بارید و سر بسوی
آسمان بلند نمود عرض کرد خداوندا بچشان بر این ظالمان
حرارت آتش جهنم را خلاصه با آن حال حضرت پیاده تا منزل
رفت وارد شده است که چون اهل بیت بیکس را به بعلبك
که چهار فرسخی شام بود رسانیدند ابن سعد نامه بیزید
نوشت که ایها الامیر آگاه باش که حسین را با فرزندان و
برادران و خویشان و دوستان او را کشتیم و اهل بیت

اورا

اورا اسیر کرده و در چهار فرسخی شهر شام رسیده ایم در دخول
ایشان چه صیغه مائی بخواری داخل نمائیم یا بعزت تمام
داخل نمائیم چون نامه بدست یزید ملعون رسید از شوقی
که داشت سه مرتبه از جای خود برخواست و نشست
و بسجدهٔ شکر افتاد جواب نامه را نوشت که عمل تو در نظر
من منظور است لکن اگر مرا دوست داری از جهت خاطر
بمن هرچه توانی بی حرمتی و بی عزتی را نسبت با آل علی
مضایقه و کوتاهی مکن و ایشان را بی معجر و چادر داخل شهر شام
نما پس سر نامه را پیچیده بدست قاصد داد و روانه نمود بعد
از آن یزید لعین امر نمود که طبل شادیانه را کوبیدند چون
صدای طبل از چهار سمت شام بلند شد هند زن یزید
پلید که اول در حباله امام حسین بود در بعضی روایات خادمه
فاطمه زهرا بود از یزید پرسید که این بشارت و شادی
برای چیست گفت ای هند شخصی خارجی بر من یاغی شده بود
او را کشته ام و اهل بیت او را اسیر نموده فردا داخل شهر مینمایند

هنده زن یزید کفت میشود که در وقتیکه اسرا را داخل
مجلس خود میکردانی من با عمهٔ تو در پس پرده آمده حرف
خارجیان را کوش کنیم یزید از خرافتی و بی دینی که داشت
قبول نمود منقولست که چون شب شد در آنشب سه کس
نخوابیدند اول یزید که مشغول بآراستن مجلس بود از شوق
اینکه فردا اسرای ال احمد را داخل شام مینمایند پس چهار
صد کرسی در مجلس خود قرار داد که [illegible] یهود و نصارا را
در بالای آن کرسیها نشسته و تماشای اسرای ال رسول نمایند
دویم ایشان که در آنشب نخوابیدند ابن سعد بود از شوق اینکه
علی اکبر را پاره پاره کرده و عباس را دو دست از بدن او
جدا کرده و قاسم را پایمال سم ستوران نموده و امام حسین
شهید نموده و سر او را مانند کوسفند از بدن جدا کرده
و خیمکاه او را غارت و آتش زده خدمت نمایانی کرده ام
آیا یزید بمن چه جایزه عطا خواهد فرمود سیم ایشان در آن
شب نخوابیدند آه آه وامصیبتاه و واظلماه دختر امیر عرب

ومیکفت

جناب

جناب زینب بود از فکر اینکه فردا با سر برهنه داخل شام
خواهم شد و سر برادرم امام حسین را در بالای نیزه کرده
در میان شهر خواهند نمود و اطفال هم سر برهنه هم کیسوهای
پریشان و چشم کریان داخل نمایند و یزید پلید بچه قسم با ما
رفتار نمود در آنشب تا صبح یکی میکفت عمه پدرم کجاست
و دیکری میکفت پسر نوجوانم چه شد و یکی برادرم چه شد
اطفال همه کرسنه و تشنه فریاد وامحمداه و واعلیاه و وافاطمتاه
از دل پر خون بر کشیدند اما چون نصف شب شد بار کرده
وقت طلوع صبح بدر دروازهٔ شام رسیدند از بس که برای
تماشا جمع شده بودند راه نبود که اهل بیت داخل شوند
و اهل شام فوج فوج دسته دسته تماشا آمدند همه خضاب
کرده با یکدیکر مصافحه و مبارک باد میکردند و دف و نقاره
و نای میزدند منقولست که دخول اهل بیت بشام وقت
صبح بود و داخل نمودن ایشان بخرابه وقت شام شد
و سبب طول کشیدن از در دروازه تا بخرابه این بود که هرجا

که کوچها تنگ بود مردم معطّل میکردند که راه بنود از
برای گذشتن اهل بیت و هر کوچه که پهن وگشاده بود عمدا
ایشانرا نگاه میداشتند و معطّل مینمودند تا مردم درست
تماشا نمایند باین نوع وقت شامی اسیران را داخل
خرابه نمودند چون صبح فردا شد یزید ملعون تاج مکلّل
از جواهر بر سر نحس خود نهاده ولباسهای فاخر پوشیده
و بر تخت جواهرنشان خود نشسته امر نمود که پرده چند
که از زر و مروارید بافته بود آویختند و کرسی نشینان را
طلبید و بر کرسیها نشانید بعد از آن روی باهل مجلس
خود نمود و پرسید که ای خاصان من مجلس من در آراستن
کی تمام است یا نقصی دارد همه عرض کردند که مجلس تو نقصی
و عیبی ندارد یزید گفت که مجلس من با این حال نقص
بزرگی دارد گفتند آن نقص چه چیز است تا آنرا تمام نمائیم
گفت نقص مجلس من اینست که زینب خاتون خواهر حسین
با سر برهنه با خواهران و دختران داخل این مجلس شوند

وباید

و باید که زنان و اهل بیت آنحضرت را با موهای پریشان و
فرزند بیمارش با زنجیر گران در گردن و دست بسته داخل
مجلس من نمایند ° منقولست که یزید ولد الزنا را با چهار صد
نفر از ملاعین بخرابه اسیران اهل بیت را فرستاد که ایشانرا
بمجلس آن ولد الزنا آورند چون محصلان جور و ستم داخل
خرابه شدند اهل بیت رسول خدا همگی بدور جناب زینب
حلقه ماتم زده بودند نظم محصّل آمد و بر دست ریسمان
ستم ° برای بستن دل خستگان اهل حرم ° چه ریسمان بکف دست
آن سگان دیدند ° ز خوف قتل در آندم بخویش پیچیدند °
پس شمر ولد الزنا امر نمود که اوّل این جوان بیمار را بریسمان
ستم ببندید از بیمار کربلا مرویست که فرمود چنان مرا به
ریسمان جفا بستند نظم نمود یک سر او را بحلق بیمارم °
دگر مگو دل کلثوم و عمّه زارم ° سر دگر ز رسن آنسگ یزید
پرست ° بدوش فاطمه و زینب و سکینه به بست ° خلاصه
دوازده نفر از اولاد امیر مؤمنان بیک ریسمان بستند

واز خرابه بیرون آوردند همه گریان ونالان وواحمداه
وواعلیاه گویان روانه مجلس یزید شدند نظم تمام آل
نبی را از راه ظلم کشید • بر شتر همه را همچو عقد مروارید •
بدین نهج همه را بردا [sic] آنک مرتاب • چه گوسفند که از گله میبرد
قصاب • جناب علامی حاجی سید صادق اصفهانی ذکر کرده
که از بیرون عمارت یزید تا باندرون مجلس هفت دربند
بود در هر دربندی هفتاد نفر یساول مرصع پوش همه چوبها
مرصع زرنکار بر دست گرفته از هر دربندی که داخل میشدند
آن حرامزادها همه یک مرتبه چوبها را بر فرق آن اسیران
وگرفتاران بندگران فرود می آوردند و آن بیکسان فریاد الامان
الامان بر می آوردند تا از هفت دربند گذشتند وداخل
مجلس یزید شدند ودر مجلس آن حرامزاده چهارده هزار
تماشائی بودند وچهارصد نفر کرسی نشین بودند چون
داخل مجلس یزید شدند همه اهل بیت بر پا ایستادند مگر
جناب زینب که نشست بعد از آن امر نموده که سرهای شهدا را

داخل

داخل مجلس نمایند در آنوقت شمر ولد الزنا سر جناب سید
الشهدا با سر علی اصغر در یک طشتی نهاده بود چون
در مقابل یزید بر زمین گذاشت پس یزید سر طشت را
برداشت ناگاه دید سر مبارک سید الشهدا گردش
نمود ولبهای خود را بلبهای کوچک علی اصغر گذاشت
وبوسید یزید دید که از ظهور این معجزه رسوا میشود
قضیبی در دست داشت در مجمع البیان قضیب را تفسیر
کرده که شمشیر است بسیار تیز که در دست یزید بود آلات
قمار را با و ترتیب میداد پس آن ملعون اشاره بر لبهای
آنحضرت نمود که آنها معجزه را پنهان نماید سر آنحضرت
در میان طشت گردشی کرد و چنان بلند شد که همه حضار
مجلس دیدند وروی بیزید نمود وگفت ای یزید کردی
آنچه کردی دیگر از سر بریده من چه میخواهی چرا در میان
من وطفل کوچک من جدائی افکندی همه اهل مجلس انگشت
حیرت بدندان نهادند یزید سر خجلت بزیر انداخت

ودر غضب شد چوب خیزرانی در پهلوی او نهاده بود
برداشت وبر لب ودندان آنحضرت میزد جناب زینب
طاقت نیاورد وبی تاب کردید بزبان حال فرمود ای یزید
نظم مزن تو چوب بلب نازك برادر من • که بوسه
داده بر وحضرت رسول زمن • مزن تو چوب که بوسیده
این لب ودندان • شه کننده خیبر امام عالمیان • مزن
تو چوب بلب این امام تشنه لبان • چشیده شیر بپستان
بهترین زنان • مزن تو چوب بلب نازنین این دندان •
بدیده بذکر خدا وتلاوت قران • جناب زینب فرمود
ای یزید خدا دست ترا بشکند دست بردار این لب و
دندان مکرر رسول عالمیان میبوسید ای بی شرم
از خدا ورسول خدا اکنون یزید پرسید که این زن کیست
که سخن کفتن او بسخن کفتن علی مرتضی شباهت دارد کفتند
این دختر همان علی مرتضی وخواهر بزرك سید الشهدا
است • صاحب مشکات نقل کرده که پیغمبر خدا در یکی از

غزوات

غزوات با علی مرتضی فتح نمایانی کردند بعد از جنك نوجوانی
بخدمت رسول خدا آمد که یك چشم او را با تیغ بزیر آورده
بودند عرض کرد یا رسول الله من نوجوانم وتازه دامادم
اکر این چشم من که او بختر است ومعیوبیست چون بخانه
روم عروس از من دلکیر میشود ونا پسندیده او میشوم
بامر خدا وبمعجزهٔ پیغمبری چشم مرا روشن کردان رسول
خدا چشم آن نوجوان تازه داماد را برجای خود کذاشته
دست معجز نمای خود را بر روی آن کشیده چشم جوان
تازه داماد را روشن نموده که اصلا آثار زخم در روی
نماند • ای دوستان جناب پیغمبر در کجا بود در صحرای کربلا ببیند
که نوجوان وتازه داماد فرزند امام حسین حضرت قاسم
از ضرب تیر ونیزه وشمشیر او را پاره پاره کرده بودند و بستم ستوران
بدن نازنین او را خورد خورد کرده بودند
با این حال آن نوداماد را بدرخیمهٔ عروس آورده کویا
بزبان حال فرمود نظم زحجله کاه در آید تخت دامادی •
که قاسم زسفر آمده است با شادی • بکو عروس بیاید

بدیدن قاسم کند ملاحظه درخون طبیدن قاسم بگو
بیا و زمانی بکف بکیر خضاب ازین حنا که برایت فلک
کرفته در آب درانوقت عروس از خیمه بیرون دوید دید
قاسم نوداماد بر روی خاك بر در خیمه افتاده مَحْطُومُ
جِسْمٍ هُشِّمَتْ اَضْلَاعُهُ وَكَسِيرُ ظَهْرٍ مِنْ خُيُولِ زِيَادٍ
بدن قاسم را درهم کوفتند و استخوانهای پهلویش را
خورد کردند و پشتش درهم شکستند از سم ستوران اسبان
آل زیاد عروس با چشم کریان و دل پرخون خودرا بر روی
نعش قاسم نوداماد انداخت و میکفت ای پسر عم نظم
شوم فدای تو ای نونهال رفته بخواب نظاره کن که عروست
چکونه بسته خضاب دلم ز دست حنا بستن فلك خونست
عروسیش که چنین است ماتمش چونست مادر قاسم از
خیمه بیرون دوید و خودرا بر روی نعش نوجوان خود
انداخت و فریاد واولداه و واقسماه از دل پرحسرت بر
آورد چون صدای افغان و زاری مادر قاسم بکوش

مخدرات

مخدرات اهل حرم رسید از خیمها بیرون دویدند نظم
مخدرات چه دیدند حالت غم او زدند چاك کریبان چه کل
بماتم او یکی نشست ببالین او بچشم پرآب یکی فشاند برویش
زآب دیده کلاب روایت است که چون مادر این مصیبت
دید چه شمع بر سر بالین انجناب دوید چه دید دید فتاده است
سرو آزادش خضاب بسته بخون طفل تازه دامادش
کرفت پیکر درخون طپیده را در بر چه شمع ماتمیان کرد خاك
غم بر سر زخون قاسم فرزند خود بر رو مالید باین نوای حزین
زار زار مینالید ابرهیم بن هدایه روایت کند از انس بن
مالك که در بعضی غزوات بی آبی و تشنکی بر مردمان
غلبه کرده بود ناکاه کنیزك سیاهی می آمد مشکی از آب بر شتری
داشت که بر آن سوار بود اصحاب کفتند یا رسول الله اینك
آب پس آنحضرت بکنیز فرمود که بیا و مترس من رسول خدایم
بر تو زور و جبر نخواهم کرد پارهٔ نانی و خرمائی باو دادند
وآن مشك آب را کرفته اند تمام لشکر آشامیدند و ظرفهارا

پر آب کردند انگاه مشك او خالی شد آنحضرت او را طلبید
و دست مبارك بر سر آن کنیزك مالید در حال سفید شد
بنوعی که اثر سیاهی بر او نماند و بسم الله گفت و بر مشك او
دمید فی الحال پر آب گردید گویا هیچ نقصانی نیافته کنیزك
با روی سفید و مشك پر آب روانه خانه گردید خواجه
چون او را دید با روی سفید گفت راویه و شتر از من
است اما کنیز از من نیست تا احوال معلوم کردند پس آقا
با کنیزك بخدمت رسول آمدند و التماس نمودند که آنحضرت
بحدود ایشان تشریف برد و چاه خشك شده داشتند
و خواستند که پر آب شود آنحضرت نگاهی بر آن چاه نمود
و دعائی خواند ببرکت دعای آنحضرت چاه ایشان پر آب
شد و مردم از بی آبی خلاص شدند • از حضرت امیر مؤمنان
روایت کرده که من با رسول خدا در غزوائی بودم و آب
باخر رسیده بود بمن فرمود یا علی برخیز نزد آن کوه برو
و بگو که من فرستادهٔ رسول خدایم ای کوه گشوده شو یا آب

بحکم

بحکم رب الارباب جناب امیر فرمود با نخدائی که محمد را براستی
بخلق فرستاده بعد از پیغام آنحضرت پستان شتران چندان مانند
آب از آن کوه روان که اصحاب همه سیراب شدند و چهارپان
خود را آب دادند و ما نیز خوردیم و وضو ساختیم و شکر
باری تعالی بجا آوردیم که رسول خود را این برهان داد و
الله رؤف بالعباد • از جناب امیر مؤمنان روایت است در بعضی از غزوات
که برسول خدا عرض کردند که آب ما تمام شده فرمود یا علی کوزهٔ
بیاور چون کوزهٔ آوردم دست راست را در آن کوزه و دست
مرا نیز در آن گذاشت چندان آب از میان انگشتانش جاری
جاری شد که همهٔ اصحاب و دواب ایشان سیراب شدند •
ابان عثمان روایت کرده از حضرت صادق ع فرمود که چون
حضرت رسول خدا بحدیبیه فرود آمد صحابه شکایت کردند
از تشنگی و کمی آب آنحضرت اندك آبی طلب فرمود چون
آوردند اندکی از آن آشامید و باقی روی مبارك را شست
و از آن در چاهی که در انجا بود ریخت آب جوشید تا بر سر چاه

رسید چنانکه دست میکردند و آب بر میداشتند تا همه کس
از اصحاب و دواب سیراب شدند جناب امیر مؤمنان
روایت کند که در بعضی غزوات بر سر چاهی رسیدیم رفتم تا
آب بردارم در آن چاه آب نبود حضرت رسول را خبر داد
نمودم از نبود آب در چاه فرمود که در آن هیچ کِلی یافت
میشود گفتم بلی فرمود که اندکی از آن گل بیاور چون آوردم
چیزی بر آن گل خواند و بمن داد که ببر در آن چاه بینداز
بردم و انداختم چندان آب ظاهر شد که بر کنار چاه رسید
از آن نیز تجاوز کرده و بصحرا جاری شد و بعضی از اهل نفاق
که همراه بودند گفتند که سحر بنی هاشم موروثی است نعوذ بالله
یا رسول الله همیشه مردمان از تشنگی سیراب مینمودی در کجا
بودی در روز عاشورا در وقتیکه شمر ولد الزّنا میخواست نور
دیدهٔ امت امام حسین شهید کند میفرمود یا شمر اُقْتُلُ عَطْشَانًا
وَجَدِّی مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى تشنه کشته میشوم و حال جدم محمد
مصطفی است وَاُقْتُلُ عَطْشَانًا وَاَبِی عَلِیٌّ الْمُرْتَضَى تشنه

کشته

وارد شده
است در وقتی
که رسول خدا او در طایف
بود و با او دوازده هزار نفر بود
از لشکر اسلام همه از غایت تشنگی استغاثه
بسوی او بردند و گفتند
یا رسول الله تن و جان ما
بفدای تو باد اکثر ما هلاک
شوند و کافران خرم شوند
[illegible] طلب کرد و
[illegible] دست خود را در آنجا
انگشت خود در آن جهان
[illegible] خدا و ... عالم ماه
چشمه آب از انگشتان ساخت
شکاف او روان مانند
آب از آن میجوشید
جوشیدن آب از چشمه
و همه لشکر سیراب
شدند

کشته میشوم و حال انکه پدرم علی مرتضی است و مادرم
فاطمه است فَضَرَبَهُ بِسَيْفِهِ اِثْنَیْ عَشَرَ ضَرْبَةً پس شمر لعین
بدوازده ضربت از شمشیر یا خنجر در گردن نازنین او زد
و سر مبارک او را از بدن جدا نمود مرویست که در
ایام خلافت معویه قیصر روم که پادشاه بود روزی
داخل صندوقخانهٔ خود گردید صندوقی را دید بسیار
بزرگ و مقفّل نظر کرد دید که کلید صندوق در پهلوی
آن نهاده کلید را بر داشته صندوق را باز کرد کتابی را
دید بسیار بزرگ در میان صندوق است انرا برداشته
باز کرده دید که کیفیت انبیاء و اوصیای ایشان را از آدم
تا خاتم همه نقل کرده و معجزهای ایشانرا نقل نموده و مدت
عمر ایشانرا نیز نقل نموده همه را مطالعه نمود تا وقتیکه بورقی
که احوالات محمد مصطفی بود رسید دید در آن نوشته
که غصب خلافت رسول خدا خواهند نمود لیکن باید
بدانید که وصی رسول خدا کیست که خبر از ابتدای این

کتاب تا انتهایش بدهد قیصر متفکر شده نامه باطراف
عالم نوشت که هر که وصی رسول خداست بیاید و مرا
بدین آنحضرت دعوت نماید این خبر بمعاویه رسید
یزید پلید را طلب نمود و او را ولیعهد خود ساخته
روانه خدمت قیصر کرده پس از حرکت نمودن یزید
بسمت روم با سپاه بسیار حضرت امیر مؤمنان مطلع
گردید امام حسن را طلبید و فرمود ای نور دیده توئی
وصی من برو و با دله تمام بقول خدا و رسول قیصر را
هدایت کن و بدین اسلامش داخل نما امام حسن باذن
پدر بزرگوارش یکه و تنها از تعاقب یزید میرفت روزی
قیصر روم در بالای قصر خود نشسته بود دید که شخصی با
لشکر بسیار میآید چون پیش آمد قیصر نظر کرد دید که شخصی
کریه المنظر و قبیح الپیکر آبله صورت چون بپای قصر
رسید بخاک افتاد و بعد بجانب قیصر روانه شد چون در
برابر قیصر رسید چند دفعه بخاک افتاد تا نزدیک او رفته

دربرابر

دربرابر قیصر ایستاد قیصر گفت تو کیستی و بچه مطلب آمده
گفت من ولیعهد و وصی پیغمبرم قیصر گفت وصی پیغمبر کیست
گفت پدرم معاویة ابن ابوسفیان امر کرد که کتاب را
بیاورید چون کتاب را حاضر کردند قیصر کتاب را بدست گرفته
باز کرد و گفت اگر ولیعهد و وصی برحق پیغمبر خدا هستی
بگو که در ورق اول کتاب چه نوشته شده است همچنین
ورق بورق بگو که هر ورقی قصه کیست و چه چیز است
که ذکر شده است یزید ایستاده متحیر بماند و گفت تو از
غیب از من میپرسی غیب را بجز خداوند کریم کسی دیگر آگاه
نیست قیصر گفت خود پیغمبر خبر داده که وصی من و وصی
وصی من از این کتاب خبر خواهند داد پس یزید سر
خجلت را بزیر انداخته دیگر تکلم نکرد دفعتاً خبر بقیصر
دادند که شخصی است تنها بدر قصر می آید و نزدیک است
داخل شود در این گفتگو بودند که صدای ذکر حضرت امام
حسن بلند شد که با آواز بلند فرمود الله اکبر پس پای مبارک را

ش
بر پلهٔ اول قصر گذاشت چون صدای الله اکبر آنحضرت بگو
قیصر رسید بدنش مرتعش شد و از تخت خود بزیر آمد
با پای برهنه بخدمت حضرت رسید چون چشم قیصر بر
جمال آنسرور افتاد نور جبین او را دید با خود گفت که
همین است ولی عهد برحق از پلهای قصر سر از زیر گردید
زیر بازوی آنحضرت را گرفته بالای قصر آورد و او را بر تخت
خود جای داد و خودش مانند غلام دست ادب بر سینه
گرفته در برابر آنحضرت ایستاده پس آنحضرت اشاره فرمود
بقیصر که نشست بعد فرمود ای قیصر من بگویم یا تو میگوئی
قیصر عرض کرد که از دهن گوهرفشان شما شنیدن حلاوتش
بیشتر است آنحضرت کیفیت دیدن کتاب را از ابتداء تا
انتهاء و صحبت او را با یزید نقل فرمودند بعد از آن قیصر
کتاب را باز کرده ورق اول را گرفت و عرض کرد بفرما که
در این ورق قصهٔ کیست که مذکور است فرمود که قصهٔ حضرت
آدم است کیفیت آدم را از اول تا آخر نقل فرمودند خلاصه

ورق

ورق دویم و سیم از صد و بیست چهار هزار پیغمبر را با معجزهای
ایشان با اوصیای ایشان یک بیک همه را فرمود چون
بورق خاتم انبیاء رسید حضرت امام حسن از جای مبارک
حرکت نمود و فرمود که این ورق قصهٔ جد من محمد ابن
عبدالله است و معجزهای او اینست و وصی او پدرم علی
مرتضی است و معجزهای او اینست امّا ای قیصر بدان که
جدم محمد را در جنگ احد دندان مبارک او را شهید نمودند
و انرا شکستند و امّا پدرم علی مرتضی را در محراب عبادت
ضربتی بر فرق همایونش میزنند و مرا که ولی عهد او هستم
زوجهٔ من بامر معاویه و ولید ملعون مرا هفت مرتبه زهر
ستم میخورانند و صد و هفتاد و چهار پارهٔ جگرم بطشت
میریزد پس قیصر ورق دیگر را باز کرد و عرض کرد که این قصهٔ
کیست امام حسن ساکت شد و بنیاد گریستن نمود قیصر
پرسید فدای تو شوم چرا بی اختیار شدی و گریه میکنی فرمود
که من طاقت ذکر کردن این قصه را ندارم قیصر اصرار بسیاری

نمود آنحضرت فرمود ای قیصر بدان و آگاه باش که در این
ورق قصه پسر عم برادرم امام حسین است که ولی
عهد منست که او را در صحرائیکه آنرا کربلایش میکویند با
لب تشنه و شکم گرسنه با دوازده ضربت سر او را از بدن
مبارکش جدا خواهند نمود قیصر پرسید که قاتلش کیست
فرمود شمر ولد الزنا عرض کرد با مرکی خواهد شد فرمود با مر
کسیکه الحال در مقابل تو ایستاده گفت نامش چیست فرمود
یزید گفت فدایت شوم بفرما تا بقتلش رسانم فرمود
که ما قصاص را پیش از اینکه بفعل بیاید عمل از او نکرده ایم
و نخواهیم کرد خلاصه ورق بورق قصه همه ائمه هدی را
نقل فرمود تا حضرت حجة الله و علامت ظهور او را بالکلیه
نقل فرمود قیصر کتاب را بر هم گذاشت و بدست آنحضرت
چسبید و بیعت کرد و اسلام را قبول نمود از همانجا کینه آن
دو بزرگوار حسن و حسین را یزید پلید در دل گرفت و کرد
آنچه بایدش کرد ° در کتاب مصائب العارفین مذکور است

که چون

که چون حضرت آدم بحسن و جمال خود بالید بر در قصری
در بهشت رسید که در آن او از فیروزج بود و دیوارهایش
از زبرجد بود و قبهایش از یاقوت سرخ بود حضرت
آدم از جبرئیل سوال کرد که این قصر چیست عرض کرد که
ستاره ایست که هر سی هزار سال یک مرتبه طلوع می کند
و گرد فلک را میگردد من آن ستاره را سی هزار مرتبه
دیده ام و در این مدت این قصر را در بسته دیده ام از
خداوند عالم خواست که از برای وی این راز کشف شود
جبرئیل عرض کرد که خدا میفرماید که دست بر در بزن تا
گشاده شود حضرت آدم دست بر در زده گشوده شد
و داخل گردید دختری را دید در بالای تختی مکلل از
جواهرات نشسته تاجی از نور بر سر دارد و گلوبندی از
زبرجد بر گردن دارد و دو گوشواره از در بر گوشهای
خود دارد و ستارهای چند در بالای سرش درخشان است
از جبرئیل سؤال کرد که این دختر کیست گفت دختر پیغمبر آخر

الزمان است گفت تاج نور چیست گفت نور ید ریز گوارش
پیغمبر است گفت گاوبند چیست گفت شوهرش علی مرتضی
است گفت دو گوشواره چیست گفت دو فرزند دلبندش
حسن و حسین است گفت ستاره‌هائی که درخشان است
بر گرد سرش چیست گفت امامان از ذریه و نسل اوست
گفت اسم او چیست گفت فاطمه زهرا است گفت چرا یکی
از گوشوارهای سرخ است و دیگری زرد است گفت انکه
زرد است مراد امام حسن است که او را بزهر جفا شهید
می‌کنند وانکه سرخ است امام حسین است که او را در صحرای
کربلا شهید میکنند گفت این ستاره‌ها را سبب چیست که
هردم نزول میکنند بر گرد این گوشوارها میکردند گفت از
کثرت محبت و علاقه ایشانست که نسبت با امام حسین دارند
و شوق زیارت انحضرت دارند: آه آه ای دوستان آن
ستاره‌ها همیشه در زمین کربلا نزول می‌کنند اما دو مرتبه انها را
دیدند و مشاهده نمودند: منقولست در دفعه اول مرد فلاحی

بود

بود که گفت من روز عصر عاشورا در کنار نهر علقمه بودم
چون افتاب غروب کرد و شب شد دیدم که ستاره‌های بسیاری
از آسمان نزول کردند و در میان قتلگاه شهیدان بر دور
کشتگان در خون طپان طواف میکردند و خود را بر ایشان
میمالیدند و بآسمان عروج میکردند و بالا میرفتند چون پیش
تر رفتم دیدم صدای گریه و زاری می‌آید و یا حسین یا حسین
میگویند فریاد کردم که ای گریه کنندگان شما را بهمین حسین
قسم میدهم که از برای او گریه میکنید که این حسین کیست
و شما چه جماعتی گفتند ما طایفه جنیانیم و این حسین نور
دیده رسول خدا است و جگر گوشه فاطمه زهرا است و فرزند علی
مرتضی است که او را شهید کردند و سر او را بر نیزه جفا نمودند
و اهل بیت او را اسیر کردند و ما تعزیه داری از برای او می‌کنیم
و در دفعه دویم از شمر منقولست که گفت چون نصفی از شب
یازدهم عاشورا گذشت شمر گفت بروم و ببینم که اهل بیت
بیکس و غریب در چه کارند بر اسب خود سوار شدم تا انکه

بنزدیك خیمکاه دلسوختکان رسیدم دیدم که جناب زینب
آن خیمهٔ سوختها را بیك دیکر وصل کرده وماننده تجیر چادر
زده واطفال کوچك وزنان بیکس درمیان خیمه برده ویر
دور خود ایشانرا جمع نموده وپرستاری کرده وشنیدم
که کاهی میکفت حسین مظلومم وکاهی علی اکبر نوجوانم وکاهی میکفت
عباس رشیدم وکاهی میکفت قاسم نودامادم ولیشب کلشته
همه در پیش زینب بودید امشب بهر سمت که نظر میکنم شمارا
می بینم باسر بریده وبر روی خاك وخون افتاده وجواب
زینب را نمیکوئید شمر میکوید دلم باحوال جناب زینب
سوخته وبی اختیار شدم خواستم که برکردم دیدم که زمین
آهسته آهسته حرکت میکند [illegible] قتلکاه روانه شدم
دیدم که ستارهای بسیاری از آسمان بزمین قتلگاه
نزول کرده اند وباطراف نعش شهیدان طواف مینمایند
درتعجب شدم پیش تر رفتم دیدم که شخصی با بدن
لرزان میدود وحراسان است [illegible] تو کیستی وبکجا میروی

میگفت

[illegible]

[illegible]

دیم

وچه کرده که چنین حراسانی ولرزانی وخایفی کفت ای
شمر من ساربان امام حسینم رفتم که بند ازارش را بیرون
کنم او مانع میشد پس دستهای او را قطع نمودم از عمل
منست که این همه علامتها ظاهر کردیده زمین درحرکت
است شمر میکوید نزدیك قتلکاه شهیدان رفتم دیدم
رسول خدا وعلی مرتضی وفاطمه زهرا وحسن مجتبی همه کریان
ونالان وسینه زنان وشیون کنان باپای برهنه واطراف
حسین کریان بودند درانحال دیدم فاطمهٔ زهرا عرض
کرد ای پدر بزرکوار حسین من چه کرده بود که او را با
لب تشنه وشکم کرسنه مانند کوسفند سر بریدند و
او را در زمین کرم کربلا [illegible] خاك وخون انداختند و
این همه ظلم وستم بس نبود که ساربان ملعون ازجهه بند ازاری
دستهای نازنین او را بریدند شمر میکوید چون این
کلمات جانسوز از آن معصومه شنیدم خوفی برمن عارض
شد وبدن [illegible] ولرزان کردید بمکان خود مراجعت

نمودم واین احوالات را برای بعضی اشخاص بیان کردم
ایا جریحاً به صار التراب شفا • من ذا یداوی جروحاً امکنت
فیکا ای مجروحی که از شرافت تو زمین را خدا تعالی
شفا دردها و مرهم زخمها کردانید ایا طبیبی و دوائی
بجهت دردهایت نبود ایا مرهمی بجهت زخمهایت نبود
لقد دهوک سهاماً حد منصلها • یوم الشقاوة
شلت کف رامیکا • ای مظلومی که تیرها بر بدن مطهر
تو میزدند که همه پیکانهای انها بر جسد شریف می نشست
کاش در ان روز خدا قطع میکرد دستهائیکه ان تیرها را
بسوی تو انداخت • ایا طعین العوالی کینها کسرت
لا بارک الله فیها کیف یردیکا • ای کشته بطعن نیزه ها
کاش شکسته شده بود نیزهای ایشان بلکه کاش چوب
واهن خلق نشده بود که ان نیزها سازند و برهای ...
نازنینت زنند • ویل المواضی وویل الحاملین لها •
عجبت منها ظباها کیف تدهیکا • وای بر آن تیغها که

بر بدن نازکت فرود امد و وای بر کسانیکه شمشیرها
بر بدن نازنین تو زدند یا حمله کردند بسوی تو و اقربای
تو از ایشان و تعجب میکنم که چگونه تیزی انها ببدن تو
رسید • یا روح احمد یا ریحان مهجته • لهفی علیک
سموم الریح یذریکا • ای ریحانه قلب احمد مختار و روح
روان حیدر کرار تاسف و اندوه بر بدن شریفت که
بر زمین افتاده بود و بادهای سموم بر ان بدن میوزید
بعد الحسین ایا ماء الفرات فلا • تجری سواقیک
لا راقت صبا قیکا • ای اب فرات بعد از شهادت امام
حسین بالب تشنه خشک شوی و سواقی و انهارت
جاری نشود و کسانیکه تو را میاشامند و بر تشنگی امام
حسین تاسف نمی خورند بر ایشان گوارا نباد • یهیج
الشیء فی قلب الحزین اذا • ذکرت بنت علی اذ تنادیکا
تطوف حولک فی ارض الطفوف وقد • تجمعت حولها
الایتام تبکیکا • هیجان می اورد مرا هرگاه یاد می کنم

دختر امیر المؤمنین را که بد و بدن شریفت می کردید
ویتیمان تو دور او را گرفته بودند و بر تو میگریستند
و نوحه میکردند و او تو را میخواند وتارةً عطشُ
الأطفالِ یحرقها • ودمعها کادَ یرویها ویرویکا •
کاهی تشنکی آن کودکان دل آن مادر یتیمان را میسوزانید
و باین جهة اشك از دیدهای ریخت که باشك چشم
خود نزدیك بود که تو را و خود را سیراب نماید • و
تارةً تسحبُ الذیلَ العفیفَ الی • نحوَ الخیامِ اذا
صاحت ذراریکا • وکاهی دامن کشان بجانب خیمها
روان میشد هرکاه فریاد و فغان یتیمان وبیکسان را
میشنید • وتارةً تندبُ الاخوانَ اذ صرعوا واسوا
بالروحِ اذ عزّت مواسیکا • وکاهی بر برادران کشتهٔ مراسیکا
خود عباس و جعفر و عون ندبه و نوحه میکرد که در پای
تو جان دادند و در خاك و خون افتادند • وتارةً
تدفعُ الشمرَ اللعینَ عنِ • الجسمِ الشریفِ وبالصرخاتِ

تحمیکا •

وتحمیکا • تصیح یا شمر حاذر ان تؤلمه • فانّنی لطریق الخیر
اهدیکا • ای مظلومه کاهی شمر ملعون را از تو دور میکرد
ومیکفت ای شمر مبادا او را آزار کنی
یا شمرُ لا تبر رأس السبط انّ له • عند الاله لشأناً
اخشَ باریکا • ای شمر از خدا بترس و او را از برای ما
بکذار که او را نزد خدا مرتبه بلند است • ان شئت تفدیه
بالارواح دونکما • او شئت مالا فانا الیوم نغنیکا
ای شمر اکر جان میخواهی همه ما را بعوض او بکش و اکر مال
میخواهی آنچه داریم همه را بتو میدهیم و بتو وا میکذاریم
که غنی شوی و تو را غنی میکنیم • ما زاغ نغل الخنا تعداد
مشفقةٍ • ما راع علج الضبابی لو یراعیکا ان ولد الزنا را
رحم بر آن مظلومه نیامد و تو را مراعات نکرد و تو را شهید
کرد • از اسحق جعفی مرویست که کفت روزی حضرت امیر
المؤمنین از کوچه از کوچهای کوفه میکذشت در حالتیکه
مسرور و شاد بود ناکاه دید مرکه سر خود را بر دیوار

کذاشت وبسیار کریست من عرض کردم فدایت شوم
مسرور وخوشحالی بودی سبب مهموم شدن وکریستن
چیست حضرت فرمود دیدم قاتلان فرزندم را عرض
کردم کیستند قاتلان فرزندت فرمود نکاه کن وببین
این سه نفر را که میایند چون نکاه کردم دیدم حرمله
ابن کاهل اسدی ومنقذ ابن مرة عبدی وسنان بن
انس میایند عرض کردم دیدم ایشانرا وشناختم ایشانرا
اما کار ایشان چه میکنند حضرت فرمود که اما حرمله ابن کاهل
در وقتیکه فرزندم امام حسین فرزند شیرخوارهٔ خود علی
اصغر را بر روی دست کرفته وآب بجهة او میطلبد این
این ملعون تیری بر حلقوم او زند اما منقذ ابن مرة
عبدی در وقتیکه علی اکبر را دورش کرفته باشند وتیر
باران کنند این ملعون شمشیری بر فرق مبارکش زند
اما سنان ابن انس در وقتیکه نور دیده ام امام حسین از
اسب افتاده باشد وقوت حرکت نداشته باشد واکر

خواهد

خواهد حرکت کند تیرها بر بدنش پیش تر فرو نشیند این
ملعون نیزهٔ بر پشت مبارک او زند که از سینه اش
بیرون رود وشیخ فخر الدین طریحی میکوید که خولی
اصبحی نیزهٔ بر سینهٔ مبارک آنحضرت زد که از پشت
سر آنحضرت بیرون آید فَسَقَطَ الحُسَینُ عَلَی وَجهِهِ
وَیَخُورُ فِی دَمِهِ وَیَشکُوا اِلی رَبِّهِ پس آنحضرت برو
در افتاد ودر خون خود غلطید وشکایت جناب امیر فرمود
اما جناب زینب نکاه میکند وهر ضربتی که بر برادرش
بزنند آهی کشد منقولست که چون در روز عاشورا
سنان ابن انس ملعون نیزهٔ بر آنحضرت زد فریاد وا
محمداه وواصیاه بر آورد چون جناب زینب صدای
برادر خود را شنید از خیمه سراسیمه بیرون دوید و
بروایت شیخ مفید خطاب بابن سعد کرد وفرمود که
وَیحَکَ یا ابنَ سَعد اَیُقتَلُ الحُسَینُ وَاَنتَ تَنظُرُ ای
ابن سعد وای بر تو برادرم را شهید میکنند وتو ایستادهٔ

[illegible]

ونکاه میکنی که ناکاه مردی فریاد زد که ابشر ایها
الامیر فهذا شمر قد قتل الحسین ای امیر بشارت
باد ترا که اینک شمر امام حسین را کشت و از حضرت
باقر روایت شده که فرمود لقد قتل جدی الحسین با
لسیف والسنان وبالحجارة وبالخشب وبالعصا جدم
امام حسین را کشتند بشمشیر و نیزه و بسنك و بچوب و
عصا ولقد اوطئ الخیل بعد ذلك وبعد از این همه
ظلمها بدن شریفش را پایمال سم اسبان نمودند روایت
کرده اند که چون منادی ندا کرد که اهل بیت را از قتلکاه
بیرون برند و کوچ کنند سکینه مظلومه بر روی نعش
پدر افتاده بود و کریه میکرد شمر آمد و کفت ای سکینه بر
خیز که لشکر کوچ کردند سکینه کفت ای شمر احوالی از تو میپرسم
ترا بخدا قسم میدهم که امروز کوچ میکنید یا انکه در این
حوالیها میمانید شمر کفت کوچ میکنند و میروند سکینه
کفت هرکاه میروند و اسیران را میبرند شما را بخدا قسم میدهم

که مرا

که مرا در همین جا بگذارید که بر سر نعش پاره پاره پدرم بمانم
شمر کفت ای سکینه برخیز که اسیران میروند اغظلوم دست
پدر را کرفته بود و میبوسید و خود را بر روی سینهٔ پدر
انداخته بود و بدن پرخون او را در بغل کرفته بود شمر بیرحم
دست خود را بالا برده طپانچه بر روی سکینه زد لبران
مظلومه فریاد وا ابتاه وا جداه بر آورد و بعمهٔ خود جناب
زینب پناه برد آه واویلاه در انحال سکینه خطاب بنعش پدر
نمود و بزبان حال میکفت نظم ای سید سرور کرامی ٭ وی
باب بزرکوار نامی ٭ برخیز که بی تو ما حقیریم ٭ در دست مخالفان
اسیریم ٭ دستی که بخنجر از تنت سر ٭ ببریده جدا شود ز خنجر ٭
جلاد تو دل دو نیم کردد ٭ چون من طفلش یتیم کردد ٭ کو مرحمت
نهانی تو ٭ کو آن همه مهربانی تو ٭ بعد از تو میان اهل کینه ٭
سیلی خور شمر شد سکینه ٭ برخیز که راه شام دور است ٭ زاد
سفری پدر ضرور است ٭ رخسار زما نهفته تو ٭ بر سینهٔ خاك
خفتهٔ تو ٭ آن دست که بر سر یتیمان ٭ پیوسته کشیدی ای پدر ٭

جان امروز سکینه‌ات یتیم است کش بر سر وی که دل دو
نیم است بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که
هر که یکسال براو بگذرد و بزیارت قبر امام حسین ع
نرود خدا یکسال از عمرش کم کند و اگر گویم که بعضی
از شما سی سال پیش از اجل خود می میرید هر آینه راست
گو خواهم بود بسبب آنکه ترک زیارت آنحضرت می کنند
پس ترک زیارت آنحضرت مکنید تا عمرهای شما زیاد
شود و روزی شما فراخ شود و اگر ترک زیارت آنحضرت
کنید کم میکند خدا از عمر و روزی شما و از حضرت صادق
روایت شده که کسی که ذکر ما را در نزد او مذکور سازند
و اشک از چشمانش در آید خدا رویش را بآتش جهنم
حرام گرداند پس باید دوستان نیکو تامّل کنند در این
امور تا بیابند مرتبه این بزرگوار را در نزد پروردگار
عالم و تامّل کنند ببین که بر چنین بزرگوار چگونه ظلمها
و ستمها کردند والله جای اینست که جگرها پاره پاره شود

ودلها

ودلها شکافته گردد فوا احرقاباه علی تلك الشمائل
اللطیفة والابدان الروحانیة الشریفة التی
کافورها التراب ونعوشها القنا والثیاب
وقبورها قلوب الاحباب وای بر سوزش دلهای ما
بر رویهای لطیف و تازه و بر بدنهای روحانیه شریف
ایشانی که کافور آنها خاک کربلاست و تابوت آنها
چوب نیزها و تیرهای اعدا و قبرهای آنها دلهای
دوستان و احبا وا اسفاه للنواصی المخضوبة
بالدم والاحشاء المبضعة بسیوف الکرب والهم
چه بسیار تاسف از برای پیشانیهای نورانی که خضاب
کرده شدند بخون ایشان و جگرهای لطیفه ایشان
که پاره پاره شدند بشمشیرها کرب و هم وا احزناه علی
تلك الرؤوس الساميات المرفوعة علی الرماح و
القنوات التی دارت بها الفیافی والفلوات المتحسرات
و چه بسیار است اندوه ما بر آن سرهای نورانی نامی

کە بلند کرده شدند بر نیزها و چوبها و تیرهای کمانها
اینخان سرهائیکه گردانیدند در صحراها و بیابانها
وحسرت میکشیدند دوستان واحبا وَوا غَماه علی
تِلْكَ النِّسْوَةِ البارِزاتِ وَالبَناتِ الضّایِعاتِ المُحَیَّراتِ
بِفَقْدِ الأُخْوَةِ وَالنّاعِیاتِ لِاٰباءِ الحَمِیَّةِ وَالنَّخْوَةِ
ای چه بسیار غم و اندوه بر زنانی که بی پرده و بی حرمت
بودند و دختران که حیران و سرگردان بودند و از جهة
کشته شدن برادران و پدران و عزیزان ایشان فریاد
میزدند جد و پدر خود را که صاحبان حمیت و غیرت
بودند مُنادِیاتِ الخُدُودِ لاطِماتِ الخُدُودِ ساتِراتِ
الوُجُوهِ بِالأَکُفِّ وَالزُّنُودِ و ایشان فریاد میکردند
و ناله میکشیدند مانند فریاد کردند ساربان شتر خود را
و رویهای خود را میخراشیدند بناخنهای دست خود
فَلا عَمِرَتْ بَعْدَ خُلُوِّ دِیارِهِمُ المَنازِلُ وَلا جَرَی
الماءُ بَعْدَ عَطَشِهِمْ فِی الجَداوِلِ پس معمور مباد هیچ

منازل

منازلی بعد از خالی شدن ایشان از منازل خود و
جاری نشود آبها بهیچ جدولی و نهری بعد از تشنه
بودن ایشان • منقولست که هر وقت جناب رسول خدا ص
مصیبت حضرت سید الشهداء یاد میکرد اشك حسرت
بر روی آن بزرگوار جاری میشد و بسا بود که از زیادتی
گریه و اندوه غش میکرد و مدهوش میشد • چنانچه ابن نما
از ابن عباس روایت میکند که چون پیغمبر خدا مریض
شد بمرضی که در آن مرض وفات یافت در آن شدت
مرض امام حسین را طلبید و بر سینه مبارك خود چسبانید
و عرق جبین مبارکش بر روی او میریخت و متوجه عالم
بقا بود و میفرمود که مالِی وَلِیَزِیدَ لا بارَكَ اللّهُ فِیهِ
اَللّهُمَّ العَنْ یَزِیدَ • مرا چه کار است با یزید خدا بر او
مبارك نگرداند خدایا لعنت کن یزید را • ابن عباس میگوید
آنحضرت مدهوش شد و غش کرد تا زمان طویلی چون
بهوش آمد اشك از دیدهای مبارکش میریخت و شروع

کرد بوسیدن مظلوم کربلا و میفرمود اما انّ لی
ولقاتلک مقاماً بین یدی الله ؞ مرا با قاتل تو مقامی
است در نزد خدا که مطالبهٔ خون ترا خواهم نمود
اید وستان هنوز سید الشهداء شهید نکرده بودند
جناب پیغمبر زار زار میکریست اری والله اکر پیغمبر خدا
در دنیا بود و فرزند خود را کشته میدید و سر مبارک
او را بر نیزهٔ جفا ملاحظه مینمود و بدن او را در خاک
و خون مشاهده میکرد چه حال بر انجناب روی میداد
لو رسول الله یحیی بعده ؞ فعدا الیوم علیه للعزاء
اکر پیغمبر خدا زنده بود بخدا قسم که آن روز را روز عزای
خود قرار میداد و بجهة فرزندانش تعزیه میکرفت ؞
یا رسول الله لو عاینتهم ؞ وهم ما بین قتلی وسبا ؞
کاش بودی یا رسول الله و میدیدی اولاد خود را که
بعضی کشته و بخون اغشته کرده اند و بعضی را باسیری
کرفتار کرده اند من رمیض یمنع الظل ومن عاطش

یسقی

یُسقی انابیبُ الرّدی ؞ یا رسول الله بعضی از اهل بیت تو
بر روی ریک کرم بیابان افتاده است بدون سایه
و بعضی از ایشان بالب تشنه و کلوی خشکیده اند که
از بندهای نیزها شربت ناکوار مرک مینوشند ؞ و
بروایت دیکر ابن عباس میکوید که داخل شدم بر رسول
خدا دیدم امام حسن را بر دوش راست سوار کرده
بود و امام حسین را بر روی زانوی خود نشانیده
بود و ایشانرا میبوسید و میبوئید و میکفت خدایا
دوست دار هر که ایشانرا دوست دارد و دشمن دار
هر که ایشانرا دشمن دارد پس فرمود یا ابن عباس کانی
یری وقد خضبت شیبته من دمه ؞ کویا می بینم و
حال انکه ریش او را بخون رنکین کرده اند تدعوا فلا
یجاب ویستنصر فلا ینصر ؞ میخواند خلق را و کسی جواب
او را نمیدهد و طلب یاری میکند و کسی یاریش نماید
ابن عباس میکوید کفتم کی این عمل را میکنند فرمود اشرار

امت من خدا نرساند بایشان شفاعت مرا • صَبْرًا
رَسُولَ اللهِ فِي مَا نلته • مِنْ اُمَّةٍ لتعوذا امرك ضُيِّعَ
یارسول الله صبر و شکیبائی کن در آنچه بتو رسید از
امت میشوم که امر ترا ضایع کردند و وصیت ترا
مراعات ننمودند • يَا لَيْتَ كَوْمَلَنْ لَمْ يَكُنْ أَوْ أَنَّهُ
مَا حَالَ دُونَكَ حَائِلٌ أَوْ مَضْجَعٌ • لِتَرَى الْحُسَيْنَ وَمَا
لَقِيَ مِنْ شِدَّةٍ • يَوْمَ الطُّفُوفِ فَذَاكَ خَطْبٌ أَفْظَعُ
کاش در دنیا بودی یا حایلی نبود که حسینت را دیدی
که چگونه شدایدِ دنیا براو روی آورده بود در زمین
کربلا بدرستیکه بلیئه او عظیم و از حدّ تجاوز کرده بود
فَعَلَيْكَ يَعْظُمُ لَوْ تَرَاهُ وَوُلْدَهُ • حُجِبُوا عَنِ الْمَاءِ الْمُبَاحِ
وَامْتُنِعُوا • بسیار بر تو عظیم بود و دشوار می آمد که بدیدی
او را و اولاد او را که از آب منع کردند و ایشان را با
لبهای تشنه و اعطشاه بر آورده بودند • وَعَلَيْكَ يَعِزُّ
لَوْ تَرَاهُ مُجَدَّلًا • تَحْتَ السَّنَابِكِ بِالْعَرَاءِ مُوَزَّعٌ • کراً

ودشوار

ودشوار بود بر تو که بدیدی نازپروردت را که در زیر
دست و پای اسبان مخالف افتاده و بدنش را پایمال
نمایند • وَعَلَيْكَ يَعِزُّ لَوْ رَأَيْتَ الرَّأْسَ فِي • عَالِي السِّنَانِ
سِنَانُ جَهْرًا يُرْفَعُ • دشوار است بر تو یا رسول الله که بدیدی
سنان بن انس را که سر فرزند مظلومت را ظاهر و علانیه بر
سر نیزه کرده است نظم رأس شه دین • چون بر سنان شد
آواز تکبیر بر آسمان شد • خورشید خاور • از شرم آن سر
اندر نقاب • ظلمت نهان شد • لرزید بر خود • عرش الهی
زان سان که کفنی محشر عیان شد • ارض و سماوات • تا بر حجابات
در انقلاب • آخر زمان شد • وحش و طیور • جن و ملائک
از دیده اشک • هر یک روان شد • بر نیزه آن سر • چون دید جبریل
بر قتلگاه • شاه جهان شد • تو جیب جان چاک • افتاد بر خاک
آهش بگردان • آتش فشان شد • گفتا حسینم • داغ غم تو
زخم در آن • قدّ و سیان شد • رأست که گنج • سرّ خدا بود
آن بر سنان • مروانیان شد • جسمت که جان • افلاکیان بود

پامال ظلم سجّینیان شد ❁ قلب مرا چون نقل خلوت ❁
لرزید ایجاد دار الامان شد ❁ نامم بدوران روح الامین کشت
خواهم فزون از روحانیان شد ❁ شد صرف عمرم در خدمت تو ❁
آخر نصیبم آه و فغان شد ❁ شبها بکرد شمع جمالت ❁
پروانه آسا جانم پران شد ❁ امروز لیکن بال و پرم سوخت ❁
از بس شرار داغم بجان شد ❁ مرویست از طاوس یمانی که گفت
اِنَّ الحُسَینَ بنَ عَلِیٍّ ع كانَ اِذا جَلَسَ فِی المَكانِ المُظلِمِ یَهتَدِی
اِلَیهِ النّاسُ جَبِینِهِ وَنَحرِهِ بدرستیکه حسین بن علی
علیهما السلام هر وقتی که در جای تاریکی می نشست میافتد
آنحضرترا بسفیدی پیشانی مبارک و سینه منورِ آنجناب
فَاِنَّ رَسُولَ اللهِ كَثِیراً یُقَبِّلُ جَبِینَهُ وَنَحرَهُ بدرستیکه
که رسول خدا بسیار وقت میبوسید پیشانی و سینه
مطهر اورا ❁ مرویست که جناب رسول خدا هر وقت که جناب
سید الشهداء بخدمت جد بزرگوارش می آمد اورا در بغل
میگرفت و چهار موضع از اعضای اورا بسیار میبوسید و

میبوئید

قال جحر بن علی حضرت
عند الحسین بن علی عم
ذات یوم وانه لقاد
رایت وجه الحسین قال
اشرق نورا

ببیاض

ومیبوئید اول چشم مبارک او دویم دهن مطهر او سیم
گلوی منور او چهارم سینه بی کینه او بدانکه از این حدیث
مستفاد میشود که سبب آن باشد که رسول خدا چشمان سید
الشهدا را مکرر میبوسید میدانست که نعش علی اکبر و
عباس و سایر شهدا را ملاحظه مینمود که پاره پاره در
میان خاک و خون بر روی زمین افتاد و صبر مینمود و
شکر الهی بجا می آورد و دهن مبارک اورا میبوسید میدانست
که در روز عاشورا با لشکر اعدا از راه اتمام حجت باواز
بلند با لب تشنه و شکم گرسنه میفرمود که ای قوم وَاللهِ
اَنا ظَمآنٌ ای قوم بخدا قسم که من تشنه ام و زنان و طفلان
من تشنه اند قطره آبی باهل بیت رسول خدا بدهید که
ناگاه ملعونی تیره در دهن مبارک زد که پر خون کردید
و رسول میدانست که یزید ملعون با چوب قیزران بی
ادبی مینمایند ❁ اَینَ الرَّسُولُ وَثَغرٌ كانَ یَرشِفُهُ تَدُقُّهُ
بِقَضِیبٍ كَفُّ مَخمُورٍ ❁ ای کجا بود پیغمبر خدا تا ببیند

جلس على صدره الحسين وقبض على لحيته

مضى ... فضربه ... عشر ضربة

سر فرزند خود که در مجلس شراب حاضر نموده اند و بوسه کاه

او را شراب خواران چوب ستم بران میزنند و کلوی

مبارك او را میبوسید رسول خدا میدانست که شمر ملعون

با خنجر بر آن آن کلوی خشکیده بچندین ضربت پاره پاره

مینماید و از بدن جدا میکند كَانَ النَّبِيُّ يُحِبُّ يَلْثِمُ ثَغْرَهُ

فَغَدَا اللَّعِينُ يَقُدُّهُ اَكْرَمُ مَلْثَمٍ پیغمبر خدا دوست

میداشت که حلق و لبهای حسین را ببوسد ملعون پر ملعون

آن بوسکاه را پاره پاره نمود و سینهٔ بی کینه مطهر او را

میبوسید رسول خدا میدانست که سینهٔ او را بضرب

تیره و نیزه و شمشیر و بسم ستوران خورد و پایمال مینمایند

وَمِنْ رَكْضِهَا قَدْ مَازَجَ التُّرْبَ لَحْمُهُ كَذَا تُرْبُهُ كَا

لْمِسْكِ غَيْرِ مُكَتَّمٍ از تاختن اسپان بر بدن انحضرت

ممزوج شد کوشت و خون انحضرت با خاك کربلا و از

ازین جهت است که خاك او مثل مشك است که سر او را

بسته باشند و حدیث دارد که رسول خدا مکرر پیشانی

حضرت

وفقا لبعض ... فوقع

الثرى كلما وضع

عارضيه بالثرى ...

مبارك او را بخاك ...

و کلوی شمر معفر او را

بخون اغشته نمودند

حضرت امام حسین میبوسید ظاهراً سبب این بود جناب

رسول خدا میدانست که در روز عاشورا چون حضرت

امام حسین از بسیاری جراحت و کثرت محاربه ضعفی

بر او عارض شد و خواست که لحظهٔ توقف کند و اندکی

استراحت کند فَبَيْنَمَا هُوَ وَاقِفٌ اِذَا اَتَاهُ حَجَرٌ فَوَقَعَ

فِي جَبْهَتِهِ در حینیکه اعظلوم ایستاده بود که راحت نماید

که ناکاه کافر سنك دلی سنکی انداخت و بروایتی ابو الحتوق

تیری انداخت و بر پیشانی نورانی انحضرت که بوسکاه رسول خدا

بود رسید که پیشانی او بشکافت و خون بر روی مبارك

او مانند فواره آب جاری شد فَاَ[خَذَ] الثَّوْبَ لِيَمْسَحَ

الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ پس جامهٔ را کرفت که خون از جبین

مبین خود پاك کند فَاَتَاهُ سَهْمٌ مُحَدَّدٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلٰثُ

شُعَبٍ که ناکاه تیر زهر آلودی که سه شعبه داشت

بیامد آه آه چه بکویم که آن تیر جفا بکجا نشست فَوَقَعَ

فِي صَدْرِهِ آن تیر و بر سینهٔ که بوسکاه حضرت رسول بود

وصندوق علوم بود نشست در بعضی روایات بر قلب
او نشست فقال الحسین بسم الله وبالله وعلی ملة رسول
الله ورفع راسه الی السماء پس آنحضرت عرض کرد در
حالتیکه سر بسوی آسمان بلند کرده بود الهی انت تعلم انهم
یقتلون رجلا لیس علی وجه الارض ابن نبی غیره
وگفت خداوندا تو میدانی که این قوم کسی را میکشند
که بر روی زمین فرزند پیغمبری بغیر او نیست ثم اخذ
السهم فاخرجه من قفاه پس مظلوم آن تیر را گرفت واز
عقب کشیده بیرون آورد ومثل ناودان خون از آن روان
گردید فوضع یده علی الجرح فلما امتلأت دما به الی
السماء دست را بزیر آن خون میگرفت تا پر میشد وبجانب
آسمان می انداخت ویک قطره از آن خون شریف بر
نگردید پس بعد از آن کف دیگر از آن خون گرفت بر سر و
صورت وریش خود مالید وگفت که هکذا اکون حتی
القی جدی رسول الله وانا مخضب بدمی هم چنین ملاقات

خواهم

خواهم کرد پروردگار وجد بزرگوار خود را با این که محاسن
خود را بخون خضاب کرده باشم یا اخوانی المؤمنین بل
انتم تبکون لفوات الحبیب لم لا تبکون علی الحسین
الغریب ای برادران شما گریه میکنید ونوحه مینمائید بر دو
ستان خود چرا گریه وندبه نمیکنید بر امام حسین غریب بل انتم
تستلذون بشرب الماء البارد ومولکم الحسین قتیل
الظماء آیا شما آبهای سرد را مینوشید ومتلذذ میشوید و
حال آنکه سید وآقای شما را تشنه وگرسنه شهید نمودند بل
انتم تستریحون علی الوسادة والوطاء ومولکم الحسین
مطروح بلا وساد ووطاء آیا شما بر بستر استراحت میخوابید
وراحت میکنید وحال آنکه آقای شما را با بدن مجروح وپاره
پاره بر روی زمین کربلا در میان خاک وخون انداخته اند
فعلی الدنیا بعد العفاء پس خاک بر سر دنیا واهل دنیا
واستراحت دنیا بعد از تو یا اباعبدالله واعلموا ان
هذا الیوم یوم الجمعة ویوم الجمعة یوم قتل الحسین و

وَيَوْمُ قَتْلِ الْحُسَيْنِ يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَآلُ مَرْوَانَ لعنهم الله
وبدانید ای برادران که امروز روز جمعه است و در روز جمعه
بود آقای ما شهید کردند وآن روزی بود که خوشحالی نمودند
آل زیاد وآل مروان بسبب کشتن ایشان امام حسین را خدا
لعنت کند ایشان را ۝ نَحْرٌ يُقَبِّلُهُ النَّبِيُّ مَجْرُوحٌ ۝ جِسْمُ بْنِ عَلِيٍّ
عَلَى الْفَلَا مَطْرُوحٌ کلوی نازنین را که رسول خدا میبوسید
از ضرب خنجر اعدا مجروح کردید وبدن مطهر پسر علی بن ابی
طالب در بیابان بر روی ریگ گرم وخاکها افتاده است
يَا عَيْنُ عَلَى الْحُسَيْنِ جُودِي بِدَمٍ ۝ فَهْوَ ظَمْآنُ عَلَى الْقَفَا مَذْبُوحٌ ۝
ای چشم بر حسین شهید بریز اشک خود را وعوض اشک خون
از دیده ببار چرا که او مظلوم با لب تشنه سر او را از قفا بریدند
جناب حاجی ملا رضا استرابادی در کتاب خود نوشته است
که سنان بن انس میگوید در وقتیکه اهل بیت حضرت امام
حسین را بشام میبردیم سر آنحضرت را بر سر نیزه استوار
کرده بودم چون نزدیک دروازه رسیدم دیدم که اسب

من

من ایستاده هر چند تازیانه براو زدم قدمی از قدم برنمیداشت
گفتم سبحان الله این چه سریست چون نیک ملاحظه
نمودم دانستم که هر علتی وسببی که هست از این سر
بزرگوار است که بر سر نیزه کرده ام چون سر خود را
بالا کردم ونگاه نمودم دیدم سر منور آنحضرت روی
خود را برگردانیده وبعقب سر نگاه میکند زیرا که شتر
جناب زینب خاتون وسکینه در عقب مانده بودند چون
شتران ایشان نزدیک رسیدند سنان میگوید که
دیدم اسب من براه افتاد ۝ ایضا مرحوم حاجی مذکور
در کتاب خود نوشته است که اول سری که در اسلام
بر سر نیزه نمودند سر مبارک سید الشهدا بود که خولی
ملعون بر نیزه نمود خولی میگوید که منزلی از منازل
راه شام میرفتیم وسر آنحضرت را بر سر نیزه کرده بودم
دیدم که آن سر منور بسیار مرا بهلاکت رسانید که عاجز
شدم غلامی داشتم آن سر را بغلام خود دادم که شاید

را

انرا پیشا پیش برد انغلام روی سیاه همین که آنسر منور
کرفت وچند قدم راه رفت او نیز عاجز شد و نتوانست
که آن سر مبارک را در بالای نیزه نکاه دارد پس آن
سر را بر سر نیزه برداشت و در میان توبره کذاشت
و بر قربوس زین [illegible]ب خود آویخت انغلام میکوید
که آواز کریه از میان آن توبره بلند شد کفتم ای سر بریده
چه مطلب داری ناکاه باعجاز امامت فرمود که ای ظالم
سبب [illegible] من انست هر روز چشم خواهران و دختران
و اسیران خود می افکندم خود را تسلی میدادم و تو امروز
مرا از دیدن روی ایشان محروم کرده ای چون ان ظالم
بخت این کلمات جانسوز را از ان سر مبارک شنید
آه آه ای زبان لال شو در غضب شد سیلی چند بر
صورت منور انحضرت زد [illegible] شافه کبر قصد
ابی الفراس و منقول از مناقب [illegible] زهلال بن معاویه
است قال رَايْتُ رَجُلاً يَحْمِلُ رَأْسَ الحُسَيْنِ فِي مِخْلاة

فرسه

فَرَسِهِ کفت دیدم مردی را که سر امام حسین ع را در توبره
اسبش نهاده بود فَسَمِعَتْ اُذُنَايَ وَوَعَى قَلْبِي پس
کوشهایم شنید و قلبم او را ضبط نمود وَالرَّأْسُ يَقُولُ که
آنسر مقدس میکفت فَرَّقْتَ بَيْنَ رَأْسِي وَجَسَدِي میان
سر و تن من جدائی انداختی فَرَّقَ اللهُ بَيْنَ لَحْمِكَ وَ
عَظْمِكَ وَجَعَلَكَ آيَةً وَنَكَالاً لِلْعَالَمِينَ حق سبحانه
میانه کوشت و استخوانت جدائی اندازد و خدا ترا پند
و عبرت اهل عالم کرداند فَرَفَعَ سَوْطاً كَانَ مَعَهُ وَلَمْ يَزَلْ
يَضْرِبُ بِهِ الرَّأْسَ الشَّرِيفَ حَتَّى اَسْكَنَ آه آه انکافر لعین
چون این کلام را از سر امام شنید پس تازیانه که داشت
برکشید و چندان بر سر آنسر و مظلوم آن زد تا ساکت
کردید قَالَ فَرَأَيْتُ ذَلِكَ الرَّجُلَ وَقَدْ اُتِيَ بِهِ المُخْتَارُ
راوی کوید که همین لعین را در زمان مختار دیدم که او را
نزد خونخواه شاه کربلا آوردند فَشَرَحَ لَحْمَهُ وَاَلْقَاهُ اِلَى
الكِلَابِ پس امر نمود که کوشت بدن پلیدش را شرحه

شرحه وقطعه قطعه میکردند و برپیش سگان می انداختند
وَهُوَحَیٌّ و او زنده بود وَکُلَّمَا قطعت مِنهُ قطعَةً
صَاحَ وَغَلَبَ عَلیٰ عَقلِهِ وهر زمان که یك پارچه از گوشت
بدن خبیثه ملعون میبریدند فریادی میکرد وبیهوش
میشد فَیُرسَلُ حَتیٰ یَؤُبَ اِلَیهِ عقله پس صبر میکردند
که بهوش آید ثُمَّ یَفعَلُ بِهِ مِثلُ ذٰلِكَ چون بهوش می
آمد باز قطعهٔ دیگر از وجدا مینمودند پس پوست وگوشت
از بدن پلید او میبریدند و بخورد سگان میدادند حَتّیٰ
بَقِیَ عِظَامًا مُجَرَّدَةً تا انکه استخوان خالی باقی ماند
ثُمَّ اَمَرَ بِهِ فَقَطَعَ مَفَاصِلَهُ بعد از ان مختار محب خاندان
سید ابرار امر نمود که مفاصل او را بند از بند جدا
کردند و روح پلیدش هم تسلیم زبانیه آتش جهنم کردید
قَالَ هِلالٌ فَاَتَیتُ المُختَارَ فَاَخبَرتُهُ بِمَا فَعَلَهُ وَبِمَا
سَمِعتُ مِنَ الرَّاسِ الشَّرِیفِ هلال گوید که پیش مختار
خجسته کردار رفتم و او را از کار آن نابکار خبر دادم که چه

برسر

برسر انحضرت آورد و آن سر مقدس چه نفرینی کرد که مطابق
وموافق با تعذیبات آن منافق شد مرویست که سهل ساعدی
گفت وقتیکه سرهای آل مصطفی را داخل بنمودند
کَانَ قَرِیبًا مِنَّا دَارٌ وَشُنٌ فِیهِ خَمسُ نِسوَةٍ وَعَجُوزَةٌ
نزدیکی ما غرفه و دریچه بود که پنج زن و یك عجوزه در
او بودند قَدِ احدَوْدَبَ ظَهرُهَا و ان ملعونه شقیه
از پیری قدش خمیده شده چون سر مبارك سید الشهداء
محاذی آن غرفه شد وَثَبَتِ العَجُوزُ لَعَنَهَا اللهُ وَاَخَذَت
حَجَرًا وَضَرَبَت بِهِ وَجهَ الحُسَینِ ع آه آه آه نظم
ستیزه کر فلکا از جفا وجور تو داد انکافره ملعونه از جا
برخواسته و سنکی برگرفته آن سنك را بر صورت امام
حسین ع زد سهل گفت که من گفتم اللّٰهُمَّ اَهلِکهَا
وَمَن مَعَهَا جَمِیعًا بِحُرمَةِ هٰذَا الرَّاسِ وَجَدِّهِ وَاَبِیهِ
وَاُمِّهِ وَاَخِیهِ خداوندا این عجوزه ملعونه وهر
که با اوست همه ایشانرا هلاك کن بحرمت این سرو

نقاوة بیتین سر را از کنار آن فرمود

جدّ و پدر و مادر و برادر او سهل گفت ما استتمّ کلامه
حتّی سقط الروشن بهم وهلکوا جمیعاً هنوز کلام
من تمام نشده بود که آن غرفه فرود آمد و بر سر ایشان
خراب شد و همگی هلاک شدند وهلک معهم خلق
کثیر و جمع کثیری هم باتش آنها سوختند و همگی دست هم را
گرفته همراهی هم روانه جهنم شدند در کتاب بظلم الزهراء
منقول و از حارث بن وکیده مذکور است که گفت
کنت فیمن حمل رأس الحسین ؑ فسمعته یقرء
سورة الکهف من بودم با انکسانیکه سر امام حسین
با ایشان بود پس از آن سر مقدس شنیدم که سورهٔ
کهف را میخواند فجعلت اشکّ فی نفسی وانا
اسمع نغمة ابی عبد الله پس من متوهم شده و
بشک افتادم که آیا من صدای ابی عبد الله را می
شنوم فقال یا بن وکیدة اما علمت انّا معاشر
الائمة احیاء عند ربّنا نرزق پس آن سر مقدس

فرمودند

فرمودند که پسر وکیده آیا نمیدانی که ما معاشر ائمه را
حیاتی نیست و از جمله زنده گانیم نزد پروردگار خود
روزی میخوریم فقلت فی نفسی اسرق رأسه
پس من در پیش خود گفتم و بخواطر گذرانیدم که آن سر
مبارک را از آن لعینان بدزدم فنادی یا بن
وکیدة لیس لک الی ذلک سبیل پس آن سر بریده
واقف بر اسرار ضمیر فرمود ای پسر وکیده نیست از برای
من [illegible] این فضولی که تو کرده راهی و فائده
سفک دمی اعظم عند الله من تسییرهم ایای
ریختن ایشان خون مرا عظیم‌تر و بزرگتر است نزد
حق تعالی از گردانیدن ایشان سر مرا بشهرها
فذرهم فسوف یعلمون اذ الاغلال فی اعناقهم
والسلاسل یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون
پس واگذار ایشان را که زود باشد که بدانند انگاه که غلها
در گردن ایشان و زنجیرها بر پاهای ایشان کشند و ایشان را

کشاند در آب سوزان و آتش نافته منقولست که زید
ابن ارقم گوید که من بر غرفهٔ خانهٔ خود نشسته بودم که
ناگاه صدای غلغله و هجوم عامی بگوشم رسید چون متوجه
شدم دیدم که سرهای چند بر نیزها کرده و با مزامیر زیاد
در بازار و محلات کوفه میگردانند و یک سر در میان
آنها مانند آفتاب تابان نور و تلألؤ از و ساطع و
باسمان طبق میکشد چون نزدیک غرفهٔ من رسیدند
از شعاع آنسر منور روشن شد و دیدم که لبهای او حرکت
میکند چون گوش فرادادم سورهٔ کهف را تلاوت
مینمود و باین آیه رسیده بود که اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحَابَ
الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا پس موهای
بدنم راست ایستاد چون نیک نگریستم شناختم که
سر مبارک حضرت امام حسین است گفتم ای فرزند
رسول خدا اعجاب که امر تو از امر اصحاب کهف و رقیم عجیب
تر است و در شرح شافیه از مقتل ابن شهرآشوب روایت

کرده

کرده که چون سر آنسرور را در کوفه بر سر نیزه کردند پس
تنحنحی نمود و باواز بلند شروع بقراءت سوره کهف
نموده تا باین آیه رسید که اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ
هُدًى فَلَمْ يَزِدْهُمْ اِلَّا ضَلَالًا و چون آنسر منور را
بر درخت آویختند شنیدند از او که میگفت وَسَيَعْلَمُ
الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ و در همان کتاب
از کتاب مثیر الاحزان از سلمة بن کعب روایت کرده
که گفت دیدم سر امام حسین را بر سر سنان که میفرمود
فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ صاحب بحار
الانوار روایت نموده که چون سر سید الشهداء را در کوچه
و محلهای کوفه میگردانیدند در بین طوف سر مقدس
در بالای آنسر مبارک هاتفی ندا در داد بنحوی که اهل
کوفه همه شنیدند که باواز بلند این اشعار را میخواند
رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ لِلنَّاظِرِينَ عَلَى قَنَاةٍ
يُرْفَعُ چه بسیار عجیب و غریب است که سر پسر دختر

محمد و وصی و علی را بر سر نیزه کرده اند بجهة انکه مردم
براو نظر کنند. وَالمُسلِمُونَ بِمَنظَرٍ وَبِمَسمَعٍ. لا مُنكِرٌ مِنهُم
وَلا مُتَفَجِّعٌ. و مسلمانان می بینند و میشنوند و هیچ جزع
و زاری نمیکنند و دل کسی ازینها بر بدرد نمی آید کَحَلَت
بِمَنظَرِكَ العُيُونُ عِمايَةً. وَاَصَمَّ رُزؤُكَ كُلَّ اُذُنٍ تَسمَعُ
کور شود آن چشمها که بنظر شماتت بسوی شما نگاه کند
و کر شود گوشی که مصیبت ترا بشنود و دلش بر تو بسوزد.
ما رَوضَةٌ اِلّا تَمَنَّت اَنَّها. لَكَ حُفرَةٌ وَلِخَطِّ قَبرِكَ مَضجَعٌ
نیست باغی و مکانی مگر انکه تمنا و آرزوی این را کرد که
موضع دفن و محل خوابگاه تو شود. اَيقَظتَ اَجفانًا
وَكُنتَ لَها كَرًى. وَاَنَمتَ عَينًا لَم تَكُن بِكَ تَهجَعُ.
بیدار کردید چشمها را و حال انکه تو بودی سبب خواب و
آرام آنها و خوابانیدی چشمی را که بسبب وجود تو خواب
نمیکرد یعنی چشم اعدای دین بعد از تو بخواب [illegible] شد همچنان
که چشم دوستان تو از غم مصیبت تو بخواب نمیرود در

کتاب

کتاب مصباح المصایب منقولست که در وقتیکه اهل بیت
در شام بودند مردی نزد یزید لعین بود که او را طاهر
بن حارث گفتند طاهر گوید شبی نزد یزید ایستاده بودم
که یزید را خواب گرفت گفت ای طاهر بیا تا سر خود را
در دامن تو گذارم پس نشستم و یزید سر خود را بدامنم
نهاد و بخواب رفت و در انوقت سر مبارک امام حسین
در طشتی نهاده بودند و در پیش یزید بود و چون ساعتی
از شب گذشت که بیک بار دیدم فریاد و ناله پرده گیان
حرم امام حسین ع بلند شد ناگاه از سر مبارک آن آواز
بر آمد و بر سر آن طشت چهار ارش بلند شد مانند
ابری که بسیار داشت میبارید و میگریست و می گفت
اللّهُمَّ هٰذا اَولادُنا وَاَكبادُنا وَهٰذا اَصحابُنا خداوندا
اینست اولاد ما و پارهای جگر ما و اینها اصحاب ما یند
طاهر گوید چون من این حالت را بدیدم آغاز گریه و زاری
کردم و جامه را چاک زدم و باواز بلند باهل بیت گفتم که

ای مظلومان شما را چه میشود پس پرده کیان انحضرت
هم آواز بر آوردند و کفتند که حضرت امام حسین دختری
است در سن دو سال و حضرت او را بسیار دوست می
داشت و حال پدر خود را میخواهد و میکوید پدر من
در کجاست که من او را میخواهم بدیدن پدر خود روم
در آن اثنا فریاد و شیون اهل بیت چنان بلند شد که یزید
از خواب بیدار شد و سر مبارک حضرت همچنان ایستاده
بود پس یزید پلید خواست که با من سخن کوید که آن سر
مطهر رو بیزید کرده و کفت ای پسر معاویه من در
حق تو چه بدی کرده که تو با من این همه ظلم نمودی تن بی
سر مرا بخاک کربلا انداختی و سر مرا بخواری تمام بشهر
شام آوردی و اهل بیت مرا اسیر نمودی و خیمهای مرا
غارت کردی پس حضرت کفت خداوندا آنچه پسر معاویه
در حق من کرده است دادم را از و بکیر چون یزید پلید این
سخنان را از سر آن امام عالمیان شنید لرزه بر اندام ان ملعون

افتاد

افتاد و کفت که سر انحضرت را نزد اهل بیت ببرند
رُوِیَ عَنْ رَجُلٍ مِنَ الشِّیعَةِ قَالَ کُنْتُ عَلَی غُرْفَةٍ لِی عَلَی
الطَّرِیقِ بِالْکُوفَةِ روایت شده از مردی از شیعه که کفت
در کوفه در غرفهٔ از خود که مشرف بر راه بود نشسته بودم
وَاِذاً بِنَحْوِ اَرْبَعِینَ رَأْسًا عَلَی اَرْبَعِینَ رُمْحًا که ناکاه دیدم
قرب چهل سر که بر چهل نیزه زده بودند می آوردند نُجَاءَ وَاِ
بِرَأْسٍ صَبِیحِ الْوَجْهِ وَاَثَرُ السُّجُودِ ظَاهِرٌ بَیْنَ عَیْنَیْهِ پس دیدم
سری آوردند خوش رو با منظر نیکو که اثر سجود به پیشانی
او ظاهر و نمایان بود فَلَمَّا حَاذَانِی وَاِذاً فِی اُذُنِهِ رُقْعَةٌ
مَکْتُوبٌ فِیهَا هٰذَا رَأْسُ نَاصِرِ الْحُسَیْنِ حَبِیبِ بْنِ مُظَاهِرٍ
چون نزدیک من رسید ناکاه دیدم که بر کوش او رقعهٔ
آویخته و بر آن نوشته بود که سر ناصر و یاری کنندهٔ امام
حسین حبیب بن مظاهر است فَمَضَوْا بِهِ پس بردند او را
ثُمَّ جَاؤُا بِرَأْسٍ اٰخَرَ صَبِطِ اللِّحْیَةِ مَدِیدَ الشَّعْرِ پس سری را
آوردند که ریشش صاف و پاک و مویش کشیده بود فَلَمَّا

پس
حاذانی واذا فی اذنه رقعة مکتوب فیها هذا راس
فارس الحسین زهیر بن القین چون برابر من رسید
ناگاه دیده در گوشش رقعه بود که نوشته بود این
سر سوار دلاور حسین زهیر بن قین است فمضوا به
پس آنرا بردند ثم جاؤا براس اخر اسمر اللون وله
ذوابتان پس سر دیگر آوردند سبز چهره که آن سر را
دو گیسوی بافته بود فلما حاذانی واذا فی اذنه رقعة
مکتوب فیها هذا راس ناکث بیعة یزید الحر بن
یزید الریاحی چون برابر من رسید دیدم رقعه در گوش
او بود که بر آن نوشته بود که این سر شکننده بیعت یزید
حر بن یزید ریاحی است فمضوا به پس بردند آنرا
ثم جاؤا براس اخر دری اللون قمری الوجه پس سر
آوردند که رنگش سفید چون ستاره رخشان و رویش
چون ماه تابان و چهار نفر حامل آن بودند فلما حاذانی
واذا فی اذنه رقعة مکتوب فیها هذا راس قمر بنی
هاشم

هاشم کبش کتیبة الحسین العباس ابن امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب چون برابر من رسید دیدم در گوش
او رقعه است و بر آن نوشته است این سر ماه بنی
هاشم قوچ جنگی و سر تیپ لشکر حضرت امام حسین
عباس بن امیر المؤمنین است فمضوا به پس بردند
آنرا ثم جاؤا براس اخر ومن تحته التکبیر والتهلیل
پس آوردند سر دیگر که از زیر آن صدای تکبیر و تهلیل
بلند بود وهو راس ازهری قمری وآن سری بود
نورانی مانند زهره رخشنده و ماه تابنده فلما نظرت
زینب بنت امیر المؤمنین لطمت وجهها وبکت
وجعلت تقول چون چشم علیا جناب زینب بآن سر
افتاد طپانچه بروی خود زد و گریست و این شعر را
بیان نمود وراس اکرم خلق الله یرفعه علی
السنان سنان وهو اشقاها سر بهترین خلق خدا
سنان لعین بر سنان نیزه کند و حال آنکه بدترین خلق

اُمَيّة
خداست يا لَيتَ لَو نَظَرَت عَينا اَبي حَسَنٍ رَأَت ا
مِنهُ سُوءَ عُقباها ايكاش چشم پدرم امير المؤمنين
ميديد كه بني اميّه دلخواه خود را در او ديدند قال
فلمّا حاذاني سَمِعتُهُ يقرأ القرآن وهي هذه الآية
أم حَسِبتَ أنَّ أصحاب الكهف والرّقيم كانوا من آياتنا
عَجَباً چون آن سر منوّر نزديك من رسيد شنيدم او را
كه تلاوت قرآن مينمود و اين آيه را ميخواند كه آيا چنين
پنداشتي كه امر اصحاب كهف و رقيم از نشانهاي قدرت
ما عجب است فَضَرَبتُ رأسي بالرَّوشَنِ پس سر خود را
بروشن غرفه زدم وَقُلتُ رأسُكَ أعجَبُ وَ
أعجَبُ مِن هذا وكفتم بخدا امر سر مبارك عجيب تر و
عجيب تر از امر اصحاب كهف ثُمَّ قُلتُ اللّهُمَّ اِنَّكَ عَلى
شَيءٍ قَديرٌ بعد از آن كفتم پروردگارا تو بر هر چيزي توانائي
ثُمَّ اُغمِيَ عَلَيَّ فَما اَفَقتُ اِلّا وَقَد خَتَمَ السُّورَةَ يس
غشي عارض من شد چون بهوش آمدم ديدم سوره را

ختم

ختم كرده بود اي عزيزان سر يكه مكرّر رسول خدا در سينه
مبارك خود را ميكرفت و ميبوسيد و ميبوئيد بر نيزه
نمايند و با اهل بيت او شهر بشهر و ديار بديار بكردانند يا
رَسُولَ الله لَيتَ عَينَكَ تَرَى رَأسَ الحُسَينِ في دِمَشقٍ
يُطافُ بِهِ في الاَسواقِ اي رسول خدا كاش در دمشق
ميبودي و سر حسين را ميديدي كه در بازارهاي شام
ميكردانند وَبَناتُكَ مَشهُوراتٌ وَعَلَى النِّياقِ مُشَقَّقاتٌ
اي رسول خدا دختران خود را با كريبان پاره پاره و دامنها
كاش
چاك چاك مشاهده مينموديد وَعَلَى الذُّيُولِ وَالأزياقِ
يَنظُرُ اِلَيهِنَّ شِرارُ الفُسّاقِ وكاش ميديدي كه ايشان را
كه بر شتران برهنه سوار كرده بودند وكاش ميديدي كه
اشرار بر ايشان نظاره ميكنند صاحب مناقب از سهل
ساعدي روايت كرده كه چون اسراي آل محمّد را بمشقّت
تمام داخل شام نمودند رَأَيتُ نِسوَةً عَلى جِمالٍ بِغَيرِ
وِطاءٍ ديدم كه زني بر شتر بي جهاز نشسته بود و فرياد

میکرد که وا محمداه و وا علیاه و وا فاطمتاه و وا حسناه
و وا حسیناه و گویا بزبان حال با جد ذو الجلال خود
چنین بیان مینمود آیا جدنا لو ان ترانا اذلة
اساری الی اعدائنا نتضرع ای جد بزرگوار ما کاشکی
میبودی و میدیدی که ما را خوار و اسیر میکنند و
بدشمنان خود تضرع و التماس مینمائیم آیا جدنا لنستر
حم القوم لم نجد شفیعا و لا من ذی الاساءة یدفع
ای جد بزرگوار ما طلب میکنیم از این قوم جفاکار که
بر ما رحم کنند نمیابیم از ایشان کسی که شفاعت ما کند
و دفع ظلم از ما نماید آیا جدنا صرنا اساری حواسرا
کانا سبایا الروم بل نحن اوضع ای جد بزرگوار گردیده
ایم ما سر و پای برهنه و عریان گویا ما اسیران روم و
فرنگ بوده ایم بلکه پستتر از آنها آیا جدنا شمر ابین
قناعنا و یضربنا ضرب الاماء و کوجع ای جد بزرگوار
شمر لعین مقنعهای ما را از سر ما می کند و میزند ما را

مانند

مانند زدن کنیزان و اسیران و بدرد می آورد بدنهای
ما را سهل ساعدی میگوید دیدم که دو خاتون با موی
پریشان در میان هودج نشسته بودند پرسیدم که شما
از خانوادهٔ کیستید بزبان حال جواب دادند نظم
ما اسیر لشکر اعداستیم ما دو مرید دختر زهراستیم
ما دو خواهر شش برادر داشتیم در میان خون و خاک بگذاشتیم
ما دو پروانه بشام افتاده ایم شمع را در کربلا بنهاده ایم
ما ز جور ابن سعد در غل غلیم ما دو بلبل داغ دار بی گلیم
ما کجا این روز را پنداشتیم در مدینه آبروئی داشتیم
از حارث بن وکیده نقل شده که گفت در کوفه بودم شنیدم
که مردم می گفتند که سر حضرت امام حسین در بالای
نیزه تکلم میکند باور نمیکردم تا آمدم بجائیکه آن سر
بود دیدم که لبهایش حرکت میکند و میگوید لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم تعجب بسیار کردم و گفتم
چگونه میشود که سر بریده تکلم کند دیدم آن سر رو بمن

کرد و گفت که الا تعلم ان موتانا لیس کسایر الموتی ابا
نمیدانی که مردهٔ ما چون سایر مردها نیست پس در دل
من گذشت که این سر شریف را خواهم دزدید و ببدنش
ملحق خواهم نمود چون این معنی در دل من گذشت دید
انسر رو بمن کرد و گفت لیس لک الی ما تبتغیه سبیل
یعنی ترا راهی نیست بانچه میطلبی و آنچه میخواهی نخواهد
شد مقدر شده است که سر مرا بشام برند بعد از انکه
بشهرها بگردانند از قطب راوندی نقل است که اری
همان سری که این همه جفاها و ظلم بر او کردند ملائکه
آنرا باسمانها بردند که اهل همهٔ آسمانها اورا زیارت کنند
و زینت محافل ماتم کروبیان و مجلس مصیبت روحانیان
کردند تا اینکه ببینند که زینت آسمانها و زمینها را چگونه
سرش را بریدند و بر نیزه ستم کردند و آنرا در مقابل
عشرت خانهٔ یزید پلید بنیزه زدند اگر یزید آن سر را
در محل عبور و تردد مردمان و در شهرها و منزلها بر

نیزه بلند میکرد و میگردانید که جلالت و بزرگی او
زیاد گردد و مردم ببینند و شادی و خوشحالی کنند
اما ملائکه آن سر مبارک را باسمانها بردند تا ببینند
که چگونه رگهای گردن مطهرش را بخنجر جفا پاره پاره
کرده اند و ناله و احسیناه و وا مظلوماه و وا ذبیحاه
و وا سیداه برآورند و بر یزید پلید لعنت نمایند
و از طرق سنیان مرویست که امام حسین سوار میشد بر
پشت مبارک جد بزرگوارش در نماز و رسول خدا این
سبب سجده را طول میداد که امام حسین از پشت آنحضرت
پایین آید باختیار خود چون حضرت از نماز فارغ می شد
اورا میگرفت و بر زانوی خود می نشانید و دهان اورا می
بوسید و بسینهٔ خود میچسبانید و میفرمود که ذروهما
بابی و امی من احبنی فلیحب هذین بگذارید این دو نور
دیدهٔ مرا که پدر و مادرم فدای ایشان باد هر که مرا دوست
دارد پس باید ایشانرا دوست دارد در بحار العلوم مرویست

از مولای ما حضرت صادق ع که آنحضرت فرمود که حضرت
امام حسین ع در روز عیدی بر گردن مبارک حضرت
سوار شد و عرض کرد یا جداه یا رسول الله قُلْ یا جَدّی
عَفْ عَفْ ای جد بزرگوار بگو عَفْ عَفْ و آن صوت
شتر است حضرت رسول از برای خوشحالی دل امام حسین
فرمود عَفْ عَفْ ه در مصایب العارفین از لیث بن سعد
منقولست که جناب رسول خدا ص روزی با گروهی از اصحاب
خود نماز میکرد و حضرت امام حسین صغیر و کودک بود
و در پهلوی رسول خدا نشسته بود پس چون آنحضرت
بسجده رفت امام حسین برخواست و بر پشت مبارک آن
حضرت سوار شد پس حضرت رسول او را برفق و همواری
گرفتند و در پهلوی مبارک خود بر زمین گذاردند پس
بسجدهٔ دویم رفتند حضرت امام حسین دیگر باره بر پشت
آنحضرت سوار شد پیوسته چنین میکرد و حضرت رسول
با او چنین میکرد تا از نماز فارغ شدند در انوقت یهودی

در اینجا

در اینجا حاضر بود و نظر میکرد که امام حسین با جدش چه
میکند و آنحضرت با او چه میکند پس یهودی گفت چه
بسیار نیکو است خوی تو و چه بسیار خوش است خلق تو
پس آن یهودی مسلمان شد ه مرویست که سلمان فارسی
میگوید که در حضور شاه ولایت حضرت امیر المؤمنین ع
بودم که ناگاه حضرت امام حسین بخدمت پدر بزرگوار خود
آمد سلمان میگوید که در انوقت دو سال از سن شریف
حضرت امام حسین گذشته بود چون چشم حضرت امیر بر
فرزند خود افتاد او را در بر گرفت و فرمود ای سلمان اِسْئَلْ
لِلْحُسَیْنِ ما شِئْتَ سؤال کن از حسین من آنچه را میخواهی
سلمان گفت یا حُسَیْنُ ما سِنُّ اَبِیکَ ای حسین چند سال
از عمر شریف پدر بزرگوارت گذشته امام حسین در جواب
او خندید و فرمود ای سلمان تَخَیَّلْتَ صِغَرَ سِنّی گمان میکنی
که من کودک و طفلم بدانکه حق تعالی پنجاه هزار آدم را
آفریده از هر آدمی تا آدم دیگر پنجاه هزار سال بود و من پنجاه

هزار سال پیش از آدم اول بودم و با آدم اول شخصی بودم
کبیر و بزرگ و خلق را بدعوت حق تعالی خواندم هرکه قبول
نکرد با او حرب نمودم چنان حربی که اقل آن اکثر از دعوای
حنین بود که پدرم امیر المؤمنین دعوی کرد و با آدم دوم
چنان و چنین کردم پس وضع کرد و نهاد دست مبارک را
بدهان خود پس گفت یا حسین اُصمُت کما صَمَت رسول
الله ساکت بشو هم چنانکه ساکت است رسول خدا در
کتاب بشارت المصطفی وارد شده است که در عالم ذرّات
خداوند [illegible] این گناه کاران امت محمد مصطفی را بروی
تخت [illegible] دریا خلق نمود پس ندائی بصد و بیست
و چهار هزار پیغمبران رسید که ای پیغمبران من و ای رسولان
من کیست که در میان شما این گروه معصیت کاران را
خریداری نماید تا از آتش جهنم آزاد کند پس قد برازنده حضرت
امام حسین برخواست و عرض کرد که بار خدایا من ایشانرا
خریدارم ندائی رسید که فدائی در عوض چه میدهی عرض کرد

بارخدایا

بارخدایا در عوض سر خود را میدهم ندائی رسید که یا حسین
شاید بیش تر باشد گناه معصیت کاران عرض کرد فرزندان
خود میدهم ندائی رسید که دیگر چه میدهی عرض کرد برادران
و خویشان و اقربا و یاران خود را میدهم ندائی رسید یا حسین
دیگر چه میدهی عرض کرد که خواهران و دختران و اهل حرم
محترم خود را باسیری میدهم که شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند
و نمیگذارم که معصیت کاران امت جدم بآتش جهنم روند
بسوزند پس ندائی رسید که یا حسین حجتی بنویس و آنرا مهر
کن پس آنحضرت در عالم ذرّات حجتی نوشت و بالای آنرا
مهر نمود خداوند عالم فرمود که یا حسین [illegible] روح
القدس بسپار چون در روز عاشورا در دشت کربلا در
وقتیکه صد و بیست هزار نفر دور آنحضرت را گرفته بودند
و آنحضرت بهر حمله کشته بر روی کشته می انداخت و در هر دفعه
که آن بزرگوار شمشیر بکار میبرد یک تکبیر میفرمود بروایتی
ده هزار و بروایتی دوازده هزار تا هجده هزار روایت رسیده

پس آنشجاع دلاور در جهاد میکوشید که ناکاه روح القدس
از آسمان خودرا بخدمت آن امام عالمیان رسانید و حجتی را
بدست مبارک انحضرت داد چون چشم مبارک او برخط
و مهر خود افتاد مصمم بشهادت شد و بزبان حال فرمود که
نظم الحال راضیم بخدا آیدهر بسر این زمان این سر است این خنجر
وارد شده است که چون جناب سیّد الشهدا، در روز عاشورا
در صحرای کربلا بمیان میدان یکه و تنها غریب و بیکس
ایستاده بود که ناکاه دیدند از سمت نجف اشرف سواری
نقاب داری پیدا شد آمد تا انکه بنزدیک انحضرت رسید
راوی میکوید دیدم که انسوار هر دو دست بکردن انحضرت
انداخت و انحضرت هم هر دو دست بکردن انسوار انداخت
و کریستند کریستن شدیدی پس از انحضرت پرسیدند
که انسوار نقاب دار که بود فرمود که پدر بزرکوارم علی ابن
ابیطالب بود که بیاری من غریب آمده بود من عرض کردم
که باباجان من بوعدهٔ خود با خدا عمل میکنم برکردد در

حدیث

زینب
دوبان نغز بریده
کاه برنا بحال صغر مرد
برادر جان بقربان سر تو
فدای این سر بی پیکر تو
فدای پیکر بریده برادر
خبر داری که ای اعدا خواهر تو
اسیر قوم ... کردم حسینم
فدای این سر ... این پیکر تو
چرا این ... رخ ... حسینم
بخون خود ... پیکر تو
بخواب ... روی انور تو
بخوابی ... الاحرم حسینم
جسمان ... خواهر ببینم
سرت بر نیزه خواهر ببینم

حدیث وارد شده است که چون انحضرت را شهید نمودند
پس ابن سعد امر نمود که اهل بیت او را اسیر نمایند حکم کرد
که از کربلا تا بشهر کوفه اهل حرم محترم را در میان محملها
و کجاوهای برهنه و بی ساتر از عنادی که داشت نشانیدند
و سرهای کشتکان ایشان را بر سر نیزه نمودند مرویست که
سر مبارک سیّد الشهدا، در میان سرها مانند خورشید
و ماه میدرخشید و نور آنسر در و دیوار شهر کوفه را روشن
کرده بود و هر که را چشم بر آنسر مبارک می افتد از هیبت
بزرکی و سطوت و جلالت آن سر مطهر لرزه بر اندام او
می افتاد و مدهوش میشد منقولست که جناب زینب نکاهی
بسر برادر نمود و عرض کرد که ای برادر زنان بنی امیه در
سراپردهای زرنکار نشسته اند و ما را برهنه در بازارها
و کوشها و محلها میکردانند و بر ما نازیبا میزنند کویا ما از ایران
روم و حبش و زنکبار بوده ایم نظم دختران ال مروان در
حرم پرده نشین کشته بازاری غریبان حریم مصطفی قال

و این زنان دادانکو فرزندانم
امر نمود که ایشانرا
بر روی شتران بی
جهاز نشانیدند

منع اولاد و عیال

زیادٍ فی القصور مصونة وال رسول الله فی الفلوات
اولاد زیاد در قصرهای رفیعه ساکن اند واولاد پیغمبر
در صحراها سرکردان وحیران اند وال زیادٍ فی الحریر مصونة
وال رسول الله منهتکات اولاد زیاد همه جامهای حریر
ودیبا میپوشیده اند واولاد پیغمبر را برهنه وعریان مینمایند
وبدنهای ایشانرا در بیابان برخاك می اندازند وال
رسول الله نحف جسومهم وال زیادٍ غلظ الرقبات
اولاد پیغمبر بدنهای ایشان از ظلم وکرسنکی ولشنکی ضعیف
ونحیف است وال زیاد کردنهای خود را قوی نموده اند
وال رسول الله تدمی نحورهم وال زیادٍ ربة الحجلات
اولاد پیغمبر از کردنهای ایشان خون جاری میباشد
وال زیاد در حجلهای خود نشسته اند دیار رسول الله
اصبحن بلقعا وال زیادٍ تسکن الحجرات خانهای اولاد
پیغمبر همه خراب وویران کردیده واولاد زیاد در حجرهای
ساکن میباشند نقلست که شخصی میکوید که همراه امام

جعفر

جای زید
سر خود را از محمل
بیرون کرد دید سر برادرش
تلاوت قران مینماید

فاذا حضر الطعام لافطاره ذکر قتلاه ونادی وا ابا
وا ابی عبد الله وا قرة عیناه پس هرکاه در وقت
افطار طعامی بجهة انحضرت می اوردند همین که چشم
مبارکش بان طعام می افتاد بخواطر شریفش می امد که پدر
بزرکوارش را در صحرای کربلا با لب تشنه وشکم کرسنه
سر مبارك او را از بدن جدا کردند وبیاد می اورد ان
ساعتی را که هر دو دست عمویش عباس را از بدن جدا
کردند وبرادر نوجوانش علی اکبر را بتیغ جفا پاره پاره
وسر بریدند وعروسی قاسم را مبدل بعزا کردند اه اه
چون بیادش می امد انساعتی که بتیر ستم کلوی علی اصغر
برادر شیرخواره اش چاك کرده بودند واسیری وبیکسی
خود واهل بیت را بیاد می اورد فریاد وا اباه ووا حسینا
از دل میکشید واه سوزناك از سینه چاك چاك بر می اورد
ثم یقول قتل ابن رسول الله جائعا قتل ابن رسول
الله عطشانا وانحضرت میفرمود کجا روا باشد که فرزند

رسول خدا را با شکم کرسنه و لب تشنه شهید کرده باشند
وَانا اَکُلُ طَیِّباً وَاَشْرَبُ بارِداً الاّکانَ ذلِكَ اَبَداً
و من طعام بخورم و آب سرد بنوشم و این نخواهد شد
ثمّ یَبْکی حتّی یُبَلَّ طَعامَهُ بِدُمُوعِهِ وَیُمَزِّجُ لِشَرابِهِ
پس آنحضرت چندان میکریست که آن طعام با آب دیده
مبارکش مخلوط میشد مرویست که روزی یکی از خدمت
کاران آنحضرت بخدمت آنجناب عرض کرد یا ابن رسول الله
جانم بفدای تو باد تا چند کریه میکنی میترسم که از بسیاری
کریه هلاك شوی و چراغ امامت خاموش کردد فرمود
ای مرد هرکاه بخاطرم میکذرد ذکر برادران و عم و عم زاده
کان و خویشان و اصحاب را در پیش چشم سر بریدند
و منع آب از ایشان نمودند و پدر بزرکوارم را از آبی که
همه وحشیان و درنده کان از آن آب میخوردند باو ندادند
و با لب تشنه او را شهید کردند کریه ام بی اختیار میاید
و نمیتوانم خود را ضبط نمایم کویا بزبان حال میفرمود نظم

برده دشت کربلا از دل مرا صبر و قرار اختیاری نیست
اشکم میرود بی اختیار دیده ام جسم پدر را بیکفن در
خون و خاك اصغر معصوم بی سر را کرفته در کنار قاسم
داماد و اکبر کرده از خون کلو وین حنا بر کف یکی بر تن
قبای بته دار او فتاده نعش عباس و علم غلطان بخاك
مشك خالی در دهان و دستها رفته زکار هر کسی دردی
بدنیا دارد و یك غم بدل چون کنم من یك دل و غمهای دل
چندین هزار پس فرمود که اِنَّ یَعْقُوبَ النَّبیَّ فَقَدَ واحِداً
مِنْ اَوْلادِهِ الاِثْنَیْ عَشَرَ فَبَکی عَلَیْهِ حَتّی ابْیَضَّتْ
عَیْناهُ مِنَ الحُزْنِ هذا وَابْنُهُ حَیٌّ فی دارِ الدُّنْیا وَلَمْ
یَعْلَمْ اَنَّهُ قَدْ ماتَ از یعقوب پیغمبر یك پسر کم شد و
یازده پسر دیکر بر جا بود و میدانست که زنده است با وجود
آن در سر راهها می نشست و از فراق یوسف زار زار
میکریست تا آنکه دیدهایش سفید شد و کمرش خم شد ای مرد الحال انصاف بده
چشم یعقوب از فراق یوسف خود شد سفید نظم چون ننالم

من که دیدم شمر بابم سر برید • گر جدا ز یعقوب یك یوسف
بدوران کشته گم • من چه سازم صد چو یوسف در برم بر
خون طپید • کی رود غمهای دشت کربلا از دل مرا • کی شود
مرهم پذیر این زخم پر داغ و شدید • ای مرد گریه من چگونه
تمام شود • وَاَنَا قَدْ نَظَرْتُ بِعَیْنِی اِلَی اَبِی وَسَبْعَةَ عَشَرَ
رَجُلًا مِنْ اَهْلِ بَیْتِی قَدْ قُتِلُوا فِی سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ • من بچشم
خود دیدم که هفده نفر از برادران و خویشان و اقربای
مرا در یکساعت شهید کردند و بچشم خود دیدم
که پدرم از کوفیان قطرهٔ آبی میخواست و او را جواب ندادند
و او را تیرباران نمودند و از صدر زین بر زمین انداختند
هَوَتْ دَعَائِمُ دِینِ الْحَقِّ حِینَ هَوَی • عَنْ سَرْجِهِ لَیْتَ
ذَاكَ الْیَوْمَ لَمْ یَكُنِ • ارکان دین مبین بر زمین افتاد در
حینی که آنحضرت از پشت زین بر روی خاك گرم کربلا افتاد
ایکاش آن روز نبود و بوجود نمی آمد • ای مرد بگوش خود شنیدم
که صدای العطش تشنگان بعیوق میرفت و کسی بفریاد ایشان

نمیرسید

نمیرسید و بچشم خود تن بی سر برادرانم را در آفتاب گرم بر روی
خاك کربلا در خون طپان دیده ام وَاللهِ لَمْ اَنْسَهُ وَالشِّمْرُ
یَذْبَحُهُ • یَا لَیْتَهُ قَبْلَ ذَبْحِ الْحُسَیْنِ یَذْبَحُنِی • قسم بخدا
که فراموش نمیکنم پدر بزرگوارم را در وقتیکه شمر ملعون او را
ذبح مینمود ایکاش آن بیحیا قبل از کشتن آنحضرت مرا ذبح
مینمود • فَكَیْفَ اَنْسَاهُ صَدْرًا لِلرَّسُولِ رَقَی وَصَدْرُهُ
یَرْتَقِیهِ عَابِدُ الْوَثَنِ • چگونه فراموش کنم آنحضرت را بر سینهٔ
مطهر رسول خدا بالا میرفت و دیدم که شمر شریر بر سینهٔ
آنحضرت بالا رفت که سر مبارك او را جدا نماید • ای مرد خودم
دیدم که سر او را از تن منور او برید و از کربلا تا شام بر نیزه
کوفیان مشاهده نمودم • ای مرد من اسیری اهل بیت رسول
خدا و دستگیری دختران علی مرتضی را دیدم با اسیران
و یتیمان دست و پا در غل و زنجیر شهر بشهر و دیار بدیار
گردیدم و من در گوشهٔ مسجدها و خرابها خوابیدم منم
که در بیماریها یاری نداشتم و خشت در زیر سر گذاشتم

أَفَتَرَوْنَ أَنَّ شَخْصَهُمْ يَغِيبُ عَنْ عَيْنِي وَذِكْرُهُمْ يَخْلُوا
مِنْهُ لِسَانِي. ايمردا آيا كمان ميكنى كه اينها از پيش نظر من
خواهند رفت واين مصيبت عظمى را فراموش خواهم كرد
لا وَاللهِ لا أَنْسَاهُمْ حَتَّى أَمُوتَ. نه بخدا قسم كه فراموش
نخواهم كرد مادا ميكه در حيات ميباشم چكونه تسلى شوم
وچكونه آرام كيرم نظم آنچه من ديده نديده ديدهٔ در روز
كار. آنچه بر من رفته نتوان كرد يك عمرش شمار. هر
كسى دردي بدنيا دارد ودر دل غمي. من چه سازم يكدل
جور وستم چندين هزار. لب فرو بستم بپايى نيست شرح
اين الم. تن بمحنت داده ام هر چند سنكين است بار.
در بيان صبر سيد الشهدا يادم آمد صبر شاه كربلا. سوخت
جسمم سر بسر زين ماجرا. باز داغم ايعزيزان شد شديد.
آتشى از نو باعضايم رسيد. باز زد داغ حسين آتش بجان.
الامان از ماجرا الش الامان. در ره جانان باميد وصال.
دركذشت از جان واولاد وعيال. كفت يا رب سر بسر اولاد من

اكبر من اصغر وداماد من. جان من عباس من اصحاب من.
ياوران وجمله احباب من. جمله را در راه تو كردم فدا.
از طريق شوق وتسليم ورضا. غير اينها نيستم چيزى كه تا
نمايم در رهت قربان مكن. بعد من كردد زجور دشمنان.
پيكرم پامال سم مركبان. خورد كردد در رضايت از خسان.
بر تنم يكپاره مشت استخوان. قاتل بى رحم من شمر دغا سر
نمايد از تن زارم جدا. بعد از ان بر نيزهٔ عدوان رود.
پيش روي زادهٔ سفيان رود. بر لبم چوب جفا از كين
زند. طعنه بر آيينم آن بيدين زند. در بيان فى الجمله
صبر حضرت امام حسين در وقتيكه چندين هزار كس با تيغ
بران ونيزهٔ جان ستان وحربهٔ جكر شكاف وتير سينه
كداز از هر طرف بر جسم شريفش ميامد وآن مظلوم
بى ياور پناه بحضرت داور برده وباحدي غير از خدا
استغاثه ننموده وميكفت صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ وَلَا مَعْبُودَ
سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ. خداوندا صبر كردم بر قضاى

بندکان
تو ونیست معبودی سوای تو ای پناه دهندهٔ پناه جو
نظم سپر حلم بسر درع صبوری در بر • رقم از تیغ
بلا بهر شفاعت بر سر • در رهِ دوست ز شوق آنشه دین
کرد قبول • زخم شمشیر و سنان بر تنِ خود چون محضر •
هر طرف کامدی از قوم عدو تیر و سنان • آنشه از شوق
لقا سینهٔ خود کرده سپر • با وجود این همه تیر باران بلا که
بر بدن شریف آن کشته راه خدا می آمد زبان حالش با
حضرت بی نیاز در راز بود و میکفت نظم تیغ از عدو
رسد چه لبسر در رضای دوست • در راه دوست هر چه
ز دشمن رسد نکوست • غیر از رضای دوست لبسر نیست
مطلبی • سر تا قدم از دوست رضایم رضای اوست • بر
[illegible] اکر بود صد هزار جان • سازم فدا کم است هنوزم
براه دوست • آه آه تیغی که بر فرقش میزدند میکفت خدا
وندا بجز شور محبت تو بر سرم نبوده • و تیری که بر جبین
منیرش میآمد میکفت الهی تو آکهی که بسجده کاه تو تیر

میزنند

میزنند و حرمت سجده کاه ترا میشکنند ازین جهت متألم
میشوم و تیر بر جکرش زدند کفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ •
پیکان بر دلش دوختند کفت پناه میبرم بمالِکِ یَوْمِ
الدِّینِ که این جماعت رخنه در خانهٔ محبت محبوب کردند
نیزه بر سینهٔ بی کینه اش زدند کفت اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ
نَسْتَعِینُ • ترا بندکی مینمایم و از تو طلب یاری میجویم
الهی این ناکسان مخزن علوم ترا می شکنند و خزانهٔ علوم
ترا خراب میسازند و درین اثنا تیری که سه شعبه داشت
بر دهان معجز بیانش زدند کفت پروردکارا تیر بر مکان
حمد و ثنای تو میزنند نظم بر این دهان بغیر ثنایت
نکرده ام • جز حمد جود و لطف عطایت نکرده ام • نهی از
کناه و امر بمعروف کرده ام • بر نهی منکرات تو مصروف
کرده ام • آهی اکر ز سینه کشم الهی ز دل • زین ناکسان بود
که نکردند منفعل • شمشیر بر دستش زدند کفت الهی در
راه تو انفاق باین دست کرده ام تیغ بر کتفش زدند کفت

خداوندا این کتف همیشه در شبهای تار بخانهای ایتام و
ارامل بار کشیده و تو در مرصاد بینائی که باین بدن سرا
پا مجروح پاره پاره جز براه رضای تو قدمی بر نداشترام
پس ملائکهای هفت آسمان ازین حالت تعجب نمودند
زبان عرض و نیاز بدرگاه ملک بی نیاز کشودند که بار
خدایا همین حسین که برگزیدهٔ توست و محمد مصطفی او را
بدوش کشیده و علی مرتضی او را بشیرهٔ جان پرورید و
فاطمهٔ زهرا در پای او بیخوابی کشیده و جبرئیل امین ع
گهوارهٔ او را جنبانیده این بی رحمان کوفه و شام از هر طرف
بتیر و نیزه و شمشیرهای جان ستان آنحضرترا مجروح می
سازند و از بسیاری زخمها در میان خاک و خون انداخته
اند و رحم باو نمیکنند ندائی از حق تعالی بملائکه رسید
که ای ملائکه شما ندانسته اید که نصیب محرمان کارخانهٔ ما
آتش جانسوز بلاست و بهرهٔ عاشقان کوی محبت ما ناوک
دلدوز کمان قضاست نظم محرم اسرار ما باشد حسین

سال ۱۳۴۸ خورشیدی

منظ

منظر انوار ما باشد حسین خلعت خلت زما پوشید و رفت
شربت طاعت زما نوشید و رفت برگذشت از لذت دنیای
پست بر ریاض جنت عقبا نشست برنظر آورد قاب قوس را
برد میراث از عمل فردوس را در شهادت راه طاعت را گرفت
در قیامت هم شفاعت را گرفت در ره ما جان و سر کرده نثار
تا شود بهر شفاعت پایدار العرض آن شاه چون طاووس مست
رفت اندر طارم اعلا نشست یا حسین ذاکر امیدش ز کر تست
روز و شب در فکر ذکر بکر تست هست امیدش که در روز قیام
از حسابش وا رهانی والسلام شیخ عبدالله تستری میگوید
که روزی در مصیبت حضرت امام حسین ع میگریستم و با خود
گفتم که اگر در روز شهادت آنحضرت نبودم که پیش روی
آن بزرگوار خونم بریزند که از شهیدانش حساب شوم باری
امروز در حسرت و مصیبت آن امام مظلوم قطرهٔ چند
آب از چشم بریزم در همان شب حضرت رسالت را در خواب
دیدم که مرا گفت ای سهل بجلال حضرت ذوالجلال که

یك قطره آب دیده در مصیبت فرزند دلبند امام حسین
ضایع نیست و بر آن گویه کرا مروز کردی بر انحضرت تو را
چندان ثواب دهند که محاسبان تختهٔ خاك و مستوفیان
دفترخانهٔ افلاك از عهدهٔ حساب آن بیرون نتوانند
آمد ای دوستان حالا بر قدر ثواب گریستن در مصیبت
انحضرت از مخبر صادق حضرت رسول خدا بر شما معلوم
شد پس چگونه آماده گریستن در تحصیل چنین ثوابی
نمیشوید
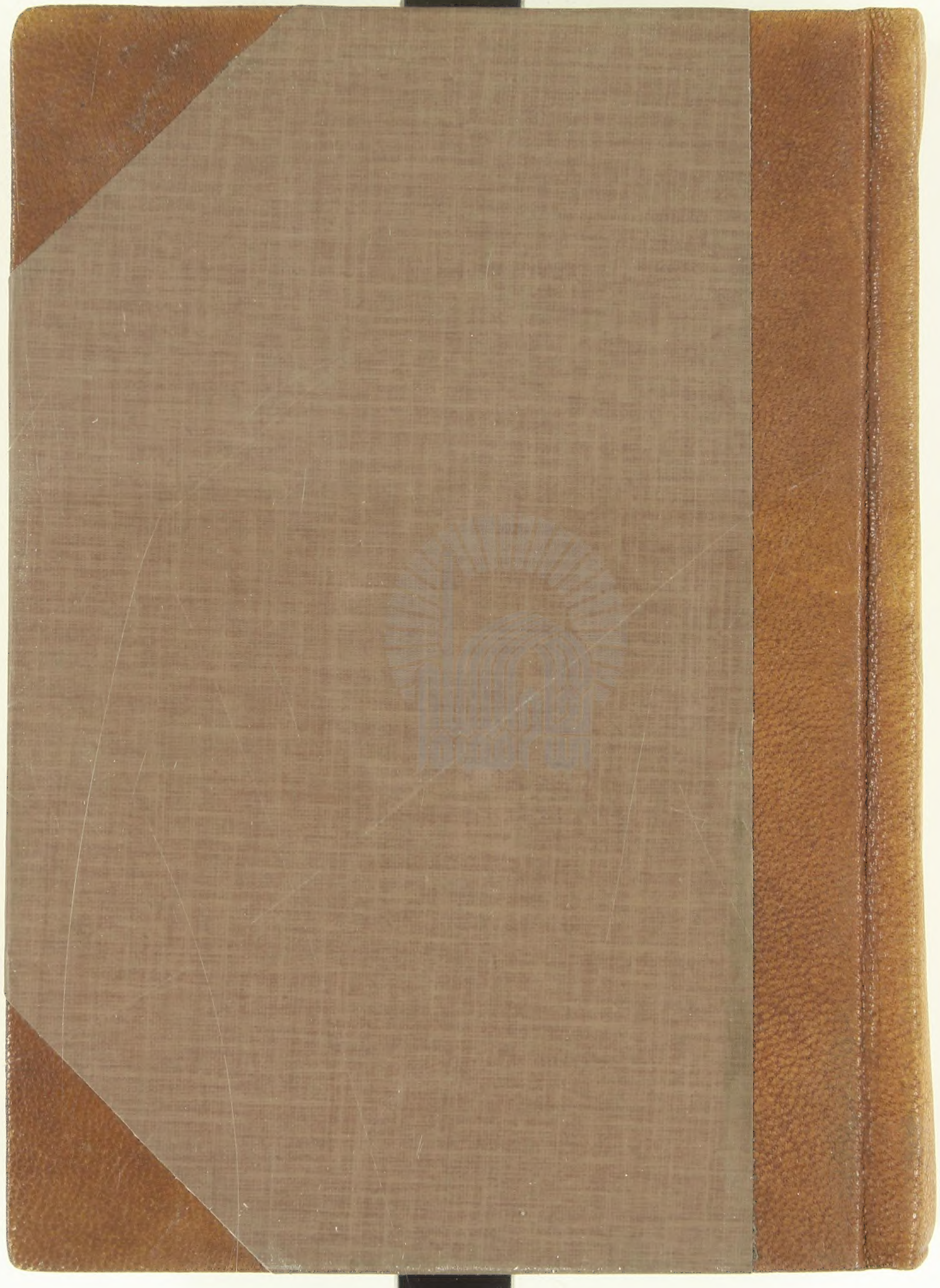
کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی
باز بینی شد
۱۳۷۱ش